انّ هٰذه تذکرة
تصنیف شریف جناب مولانا مولوی محمد ابوالحیوت قدس سرہ
تذکرۃ الکرام
بحسب اشارت سراپا بشارت حضرات اکرام پھلواری شریف
در مطبع انوار احمدی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس مر خالقی را که از دایرهٔ کائنات حضرت انسان را برگزیده و مرکز نظر رحمت خاص خود ساخته و شکر و سپاس مر منعمی را که طغرای نفخت فیه من روحی منشور بنام ایشان گردانیده و بخلعت تشریف خلافت انی جاعل فی الارض خلیفة با هزاران هزار نعمت بنواخته ملکی هست که باوجود نزهت و لطافت پاک فطرتان ملاء اعلی نظر لطف و رأفت برین خاکیان سراپا کثافت انداخته و تخم محبت خویش در مزرعهٔ دل‌های ایشان کاشته و هر لحظه آب جدید طراوت و تازگی بخشیده چه بلائی هست که از شر هوا و حرص و طغیانی وسوسه نگهبانیها نموده و از ناپاکی نفس پلید کیش خلاف و ایذای لئیم و دست برد ابلیس پر تلبیس مصون فرموده و درود نامحدود بر اصفیا مقام محمود که عین انسان را دست دیگر بهره هست مظهر او دستگیر اوست

ـــ ه گر نبودی ذات پاک مصطفی ✢ نیست بودی هر چه هست از
ناسوی ✢ برگزیده الیست که تجلی عین ذات عبارتیست از ذات
او و ظهور خاص صفات تعبیریست از ذوالاصفات او و ماهیت انسانی
منحصر ست در وے کمال انسانی ختم ست بروے صفوت
برگزیدگان یکی از جود اوست بود و بهبود شان از وجود اوست محمد لیست
که مدح و ثنائش بیرون ست از گفتار ما محمودیست که نیکو خصائلش
افزون ست از شمار ما برگزیده گانرا پیشوا ست رسیده گانرا رهنما
ست ـــ ه سر حلقهٔ برگزیده گان اوست ✢ سر خیل همه رسیدگان
اوست ✢ و بر آل و اصحاب و اهلبیت او که مقتدای برگزیدگان
حضرت قدس اند و رهنمایے خاصان خلوت انس و بر سائر
اولیای امت او که گوے سبقت در میدان صفوت از ائمهٔ اولین
ربوده و آخرین را بدان هدایت نموده علیه و علیهم التحیات الوافیات
والصلوٰة والسلام امّا بعد میگوید بندهٔ بے بضاعت احقر الناس
الراجی الی النجات محمد ابو الحیات قادری فلواروی البهاری
وطنا جعفرے الزینبی نسبا غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه که از مدتے
بجمع احوال بعضے شیوخ کرام خود علی نبینا و علیهم السلام در دل
تمنا داشتم که تا یادگاری در دنیا و سرمایهٔ در عقبے باشد اما از
نامساعدت ایام فرصت دست نمیداد و از بے بضاعتے

چون بتحریر این مقصد اعلیٰ نمی یافتم فکری ناگاه الهام صادقے رهبری
نمود و تائید غیبی مددگاری فرمود کمر همت بحصول این متمنیٰ چست
بربستم و جسته جسته از احوال بزرگان دین که از ثقات بسمع رسیده مع
اسانید بقید قلم آوردم و آنچه خود معاینه کردم دران حاجت بارقام
اسانید ندیدم باآنکه اکثر ثقات هم دران معاینه شریک بودند
ترک نام آنها کردم و ابتدائے کتاب تیمناً و تبرکاً از احوال پیر طریقت
حضرت تاج العارفین مخدوم شاه محمد مجیب الله القادری
رضی الله تعالیٰ عنه کردم و انتهائے بر احوال پیر بیعت حضرت
رضی الله تعالیٰ عنه تا بدایت و نهایت ماخوذ با نسبتے از ربط باشد
و نام این کتاب تذکرة الکرام نهادم والله المستعان وعلیه التعویل

ذکر حضرت مولانا محمد وارث رسول نما قادری رضی الله عنه

احوال شریفه ایشان اگر مفصل بضبط قلم شکسته رقم آورده شود دفترها
نوشته آید هنوز رشحه از دریاے زخار است و شمه از وادی
عنبر سارا گر تمامی خلق کمر همت بر تالیف بندند و ارقام اخبار ربع مسکون
اقلام سازند و دریاے محیط مداد گردند باز بگوش هیچ شخص
جز صدائے لا تعد ولا تحصی نرسد لاجرم بر شمه از آن بسیار شمرده
بر بندے اختصار کرده نقل است شیخ العالمین یعنی حضرت شاه
نعمت الله سفیر بودند که چون آنحضرت سال تمام این جا لطیف همراه اقبال محمد رشید

منور ساخت نتیجے بطالع اقبال باکمال وے رفع نظر کردہ بسیار بسیار از احوال رفیع بعقد انامل آوردہ واختتام حکم نیچ بران کردہ کہ اگر حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث الاعظم سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ از وجود باجود خود سرزمین عالم را رشک افزاے فردوس اعلی نمیکردند حضرت ایشان بجاے جناب اوشان میشدند و باعث انتظام عالم مے بودند و فی الحقیقۃ از خطابات عالیات کہ در آخر احوال بیان کردہ خواہد شد صدق مقالش ظاہر ست و ہم در کف دست راست آن سرور است بستان ولایت بخط سبز زیر پوست باریک اسم مبارک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمایان بود کہ ہر کس میخواند وطن قدیم بلدہ غازی پور ست چون پدر بزرگوارش در عہد اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ خدمت قضاے شہر بنارس داشت اکثر اتفاق اقامت شریف با پدر عالیقدر درین شہر رو نمود تا اینجا کہ بعد وفات پدر بر جادہ فقر و درس و تدریس عمر شریف ہمین جا بسر فرمودند و قبایل گاہ بغازی پور و گاہے درین شہر مے ماندند و ازین ست کہ آنحضرت خود را در بعضی تصانیف غازی پوری ثم البنارسی رقم فرمودہ اند چون عمر شریف بہفت سالگی رسیدہ آتش عشق نبوی در کانون سینہ بی کینہ مشتعل گردیدہ جان و دل را با ہزاران ہزار سوز و گداز گرویدۂ جمال جہان آراے نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گردانیدہ

هم سبقان و پیرپرستان عشق بشعر آموزی اشتغال میکردند و هر کسی
با هر کسی دعوی محبت میکرد و ایشان را بکناره دنیا بجستجوی معشوقان
خود میرفت و بشعر و غزل تفریح خاطر محبت مکاتبه خود سے نمود حضرت
ایشان را نیز بمقتضای هم سنی و یک عمری مکلف دیدن روی
زیبا میشدند که ایشان میفرمودند که محبوب ما محمد رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم است و خواندن اشعار مراد رسوائی او است و هر
روز بوقت عصر در خلوتی می نشستند و در رباب روی خلق سے
بستند و اشعار عشقیه رنگینه میخواندند و آب دل از چشم نمناک میریختند
و کلمات عشقیانه بزبان محبت بیان طفلانه وار میفرمودند که ترجمه
فارسی آن بجز این نیست تا چند یا رسول الله من عاشق توام و هر معشوق
با عاشق خود امروز در کنار است و هر عاشقی از دیدارش در افتخار
وای ربا که ترا رحمی بر حال ما نیست در یاب در یاب که طاقت
شکیبائی ندارم و دو سال دیگر برین منوال بگذشت کرد تا آخر ایام
زنبالگی کوکب بخت یاور ما از افق سعادت طلوع کرد در همین حالت
اضطراب که اضطرار صدر علما از دان روز ترا فتاده بود و آفتاب جمال
محمدی صلی الله علیه و آله وسلم از برج لطف و عنایت تابان نمایان
شد و بچشم سر نسبت آنکه خوابی نبوده باشد یا غنودگی راه یافته
خود نیستی روداد که بشرف دیدار مشرف ساخت و بزبان حق بیان
در جواب کلمات فراقیه فرمودند که ای دلبران آنها بنها تکلف و مدارا

میکنند ما هم برائے تو آمدم غم مخور و چیزے از افکار ارشاد فرمودند
چون وقت تشریف بری آمد بکاستند حضرت ایشان از غلبه عشق خلاف
آداب ظاهر پرستان دست بدامن نبوی صلی الله علیه وآله وسلم زدند
وعرض کردند که کجا جلوه افروزی منظور ست باز چگونه خواهم دید حضرت
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که غایت شفقت بر امم است خصوصاً
بر اطفال فرمودند که هر روز همین وقت تنها درین شغل باش خواهم آمد
ازانروز هر روز وقت عصر در خلوت شریف بچشم سر مشرف میشدند و
مستفیض میگردیدند تا عمر یازده سالگی باخر رسیده وکوکبه بخت و اقبال
از افق جاه وجلال پرتو انداز سال دوازدهم گردیده و درین عرصه
ترقی مقامات عالیات دست داده بعد تکمیل امر شد که بیعت بر
دست افضل المجاهدین المتاخرین سید شاه رفیع الدین قادری
کنند حضرت ایشان عرض داشتند که بجز حضور از دیگرے ارادہ بیعت
ندارم بیعت گرفته باز ارشاد فرمودند که بیعت کردن بظاهر هم
ضرور ست که اجراے سلسله بیعت برین موقوف ست باید که
از جد خود سید رفیع الدین بیعت کنند حسب الامر بیعت کردند
حضرت افضل المجاهدین المتاخرین که باعتبار قرابت پدری نسبت
جدی بحضرت ایشان داشتند بعد گرفتن بیعت در سلسله عالیه قادریه
که علوی شان وے بر هر خاص وعام ظاهر و باهر ست وخود شرف
این سلسله ازین یک بیت حضرت غوث الاعظم محبوب سبحانے

رضی الله عنه آشکار است ع افلت شموس الاولین وشمسنا
ابداً علی فلک العلی لا تغرب + علاوه برین آنکه در شرف سلسلهٔ قادریه
همین بس است که این سلسله منسوب باشرف الابرار وسید الاخیار
حضرت محبوب سبحانی است رضی الله عنه و ظاهر است که شرف
دین از صاحب دین است و شرف مکان از مکین است و شرف
امم از انبیاست همچنین شرف سلاسل از اولیاست فرمودند که
الحمد لله علی احسانه حکم قضا قوام نبوی صلی الله علیه وآله
وسلم چنین صادر شد و رسالهٔ ترقی مستعجل شما خوف جذب بوده
وجه لعمتها که داشتند عطا نمودند و باذکار و اشغال سلسلهٔ قادریه
خود مجاز فرمودند و تربیت طالبین بحضرت ایشان مفوض کردند
و خود عزلت محض گزیدند منقول است از سید العلما سند العرفا
اقرب بحقیقت شیخ العالمین خلیفهٔ اعظم مولانا مولوی احمدی دامت برکاته
وافاض الله علینا فیوضه یاد دارم که میفرمودند در تقریب تعلیم و تعلم
حضرت مولانا رسولنما رضی الله عنه بروایت اکابر دین رضی الله عنهم
که حضرت رسولنما را از غلبهٔ حالات و استیلای کیفیات فرصت مطالعهٔ
کتب نبود چون بر استاد خود ملا ابراهیم که تلمیذ مولوی محمد علی تلمیذ
میرزاهد اند تشریف می بردند خادمی کتاب همراه میبرد و پیش حضرت
ایشان میکشاد و نشان سبق میداد از ان نشان و مقام خواندن
آغاز میکردند گاهی احتیاج بتقریر مطلب نمی افتاد استاد قدس سره

پس متحیر میشدند که حال کتاب مبنی از نشان دادن خادم ظاهر است
و حال خواندن هم ظاهر این چه امر نادر است روزی در مقامی
امر به بیان مطالب فرمودند بے تامل تقریر نمودند حیرت بر حیرت
افزود در دو سال از کسب علوم فقه و اصول و تفاسیر و حدیث
و دیگر علوم مروجه منطق و حکمت و هندسه فراغت کامل دست
داده دریں ایام تحصیل علم که از اغیار مستور الحال بودند روزے
استاد عالی نژاد امر کرد که قلیان و چلم درست کرده آرند تا بنوشم
حضرت ایشان چلم درست کرده قلیان را براے صاف کردن
و پر آب ساختن بصحن خانه بردند قلیان شیشه بود اندازهٔ آب وے
بر کف دست نهاده می نمودند و میدیدند که عالم محویت بر حضرت
ایشان طاری شد و توقفی دست داد استاد عالی نژاد شاگردے
را فرستاد که دریاب توقف چرا پیش آمد شاید قلیان شکسته باشد
و حجاب مانع آمدن گردیده باشد چون شاگرد بصحن خانه آمده
دید که قلیان بر سر دو کف دست نهاده نظر دوخته محو عالم دگر اند
و نورے بر سر مبارک تابان تا آسمان کشیده است متحیر بحضرت
استاد آمده عرض این ماجراے شگرف کرده ایشان معه شاگردان
برخاستند دیدند که فی الواقع چنین است چون خود هم سالک این
راه بودند دریافتند که امرے دیگر است همه طلبه را بسکوت
فرمودند و باادب تمام ایستاده شدند تا زمانیکه اثر افاقه این عالم

بر پشت پا مبارک پیدا شد جلد تر بمقام خود باز آمدند حضرت ایشان
بنا فاقہ بخیال توقف تیز تشریف آوردند و چلم بر قلیان در دست
کردہ پیش استاد نہادند استاد عالی نژاد بادب بر خاستند و گفتند
کہ حالا ازین خدمت مرا معاف دارید حضرت ایشان بکمال توقف
خیال رنج خاطر استاد بردہ باعتذار پیش آمدند استاد فرمود کہ رنج
مادخلی نیست دیدیم انچہ دیدیم حالا گرفتن کار روئے و تحسین
از شما سوء ادب است و اینچنین کار کار شما نیست کہ شما را بدان
تکلیفے دہم و از انروز بس تعظیم و آداب ملحوظ خاطر میداشتند و بس
قدر بہ تعظیم پیش آمدند و در پایہ تربیت و تعلیم آنحضرت متعلما ز ملائک
ہمد خواب راحت بر لوح طلا ی سبق ہر طالب العلم نوشتہ پیش میکردند
کہ فلان کس فردا خواہند خواند و تحریر مطلب سبق می نمودند کا ہے
نوبت کتاب بینی در تعلیم طلبہ نہ آمدہ و نرسیدہ و قبل از شروع ا
ور خواب ملائکہ بالوح طلائے در مراقبہ نمود میشدند حضرت ایشان را
بس گران خاطر شدہ دعا فرمودند الٰہی وقت مراقبہ از مطالعہ لوح حفظ
و عافیت عطا فرما از آن روز این امر موقوف شد نقل است از
حضرت شاہ خدا بخش خلیفہ تاج العارفین قدس سرہا شنیدم کہ
روزے مولوی جمال الدین رحمۃ اللہ میگفتند کہ در کتابی مشکلے افتاد
کہ حل آن نہ جائے دیدم نہ از کسی شنیدم نہ خود در جوابش قادر شدم
خواستم کہ از حضرت مولانا رسولنما رح حل این مشکل کنم و در وقع اختر ایشکہ

وارد بر مصنف است نمایم بعد چندی اتفاق شهر بنارس افتاد
بدولت پابوسی فائز شدیم با وجودآنکه آثار رحمت و رافت محمدی
از جبین سبے چین وی رضی اللہ عنہ تابان بود و اخلاق و محبت
سرمدی از روی مبارکش نمایان بمقتضای ہیبت حقیہ جرأت
عرض نیافتم ہر بار کہ خلشے بدل راہ می یافت ادب وہیبت مانع
اظہار میشد حضرت ایشان از کشف حال گردید فرمودند کہ در فلان
کتاب بمقام فلان حد شہ الیست بظاہر غیر مدفوع توان گفت
مارا ہم خلشے بود روزی بمجلس شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم
از مصنف ملاقات شدہ استفسار مطلب آنمقام کردم بنوعے
تقریر کردند و تطبیق عبارت بدان نمودند کہ اعتراض بر وے
عائد نمی شد و خلشے نماند و بعینہ و بحنسہ عبارت و مطلب را بیان
فرمودند نہایت خوشوقت و دلشاد شدیم لباس علمای پوشیدے
و طلبا را سبق میدادند ہر گز اظہار فقر نمیکردند بمرتبہ کہ لباس فقر گاہے
در روز روشن ملبوس جسم انور نمی ساختند مگر بوقت شب با
یاران حلقہ کمتر میفرمودند الا در خلوت خاص و از کمال غلبہ عشق
مراقبہ خاص خود در مشے اقدام می نمودند کہ از جوش عشق و فرط
محبت طاقت نشستن نبود خصوصا بعد مغرب معمول مراقبہ
درود بود کہ در صحن خانہ بمشی اقدام اهتمام کردے و اکثر فرمودے
کہ آتش عشق خرمن صبر و سکون را میسوزد و نشستن نمیدہد و تحمل

سماع صوفیه نداشتے بلکه بر سامعین تعجب فرمودندے که چگونه از آن
بزنده می آیند و جگر چاک نمیشود یعنی عجب بلائی است که سماع عزیز بعد فرمود
سماع مروحه عشق است آتش عشق را مشتعل و ملتهب میگرداند آنرا
که حاجت بمروحه نیست خود آتش عشق وی شعله انگیز است و آه
جانگداز وے جهانسوز حاجت بسمع ندارد بلکه در سماع خوف هلاکت
اوست و بسیار بود که وقت جوش و خروش از ولوله عشق
بر زبان درفشان است مصرع اوائل از رباعی مشهور آورد وے
رباعی عشقا بیرا تو مغز گردان خوردی + با شیر دلان چه رستمیها
کردی + اکنون چو فتاده است کارت با من + بعضی از مجازان
عرض و معروض روزی بعرض بیان آوردند که نزلتان مصرع
چهارم بزبان فصاحت بیان ملتبس است فرمودند مصرع چهارم
بجز طاقت حضرت غوث الاعظم کرا است که بر زبان آرد نیه
سلعت و خلعت آب میشود النظر ان مالی تحمل و حمله عشق و حملات
شود مخصوص بحضرت محبوب سبحانی است رضی الله عنه که در عالم
و جوش عشق اکثر میخواندند و آن مصرع چهارم اینست مصرع
هر حیله که با من نکنی نامردی + و حضرت عشق انواع حمله
می آورد و آنحضرت آنرا برمیتافت و تحمل میکرد ورنه عشق آن
بلائے است که تحمل حملهای عشق لنا اعلیای جن و انس و عرش
و کرسے و حمله آن دشوار است آیه رحمت انا عرضنا الامانة

شاہد این کار است میگوید بندۂ بارگاہ غوثیہ محمد ابوالحیات مولف
کتاب کہ ہم حکایت حضرت غوث الثقلین رضی اللہ عنہ کہ در عین مجلس
وعظ جسم شریف آنحضرت را انبساطی رو نمود کہ ناگا جسم میشد و بر
مجلسیان جای تنگ میگردید تا آنکہ در تمامی مجلس یک جسم
آنحضرت مملوے مکان بود و مجلسیان بیرون مجلس افتادند
باز تجلی صفت قبض نمود کہ جسم مبارک شیئاً فشیئاً درخورد گی ہمچون
عصفور گردیدہ دریں میان حضرت علی بن ہیتی رض و دیگر کاملین
واصلین دیدند کہ جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
تشریف ارزانی فرمودہ دست حق پرست بر سر وے
رضی اللہ عنہ نہادند جسم شریف بحالت اصلی آمدن گرفت و بحال
خود آمد بعد انقضاے مجلس حضرت علی بن ہیتی و دیگر مقربان
عرض حال کردند و طالب انکشاف شدند آنحضرت افاضت
فرمود تجلی حضرت عشق در صفت قبض و بسط بنوعی بود کہ کسے
ولی ازین مقام بیرون نہ آمدہ تا آنکہ بہلاکت رسیدہ طی این مقام
بغیر امداد نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و جان بری ازین راہ
ہلاکت انجام منجملہ محالات عرفا ست و ہالک این مقام را اگر
ملایک آسمان و زمین و عرش و کرسے خواہند کہ دریابند کجا
رفت و کجا ست نتوانند مقر و مسکن ایشان بجز حضرت حق دیگر
ندانند حق تعالی این تجلی خاص علی وجہ الاتم بر من فرمودہ اگر دستگیری

از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم نشدی ہلاک میشدم شاید
جلوسے شان وظرف عالی وی است رضی اللہ عنہ لنتھم
این حکایت در تحفۃ القادریہ وخلاصۃ المفاخر مرقوم است
و ہم لطف وعنایت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مبذول حال
حضرت مولانا رسولنا رضا از حد احصا افزون بود واز جملہ تحسین
اکثر اذکار و اشغال این طریقہ عالیہ وارثیہ ویسیہ است کہ بلاواسطہ
تربیت وارشاد بآن از جناب رسالتمآب است صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم روزے ارشاد شدہ کہ سیر مقامات وتجلیات
صفات وغیرہ کہ اولیائے سلف را دست میداد وما فوق
تکمیل طریقہ است ازچندے بر داشتہ شدہ بود مگر لعنایت
الہی در طریقہ شما عطا کردہ شد ویک طریقہ درود یہ ودیگر طریقہ
نماز مکتوبی از عطیہ نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مخصوص سلسلہ
حضرت ایشان است کہ اکتفا بر وی در تکمیل معارف احتیاج
ذکر وفکر دیگر مطلقا ساقط میکند واہل محبت را تا سیر مقامات
فقط خواندن درود یا نماز بہ یکجا تیبان اسلوب در حصول مطلوب
ووصول مقصود از بدایت تا نہایت کافی است ودیدار آسی زادت
بجمال جہان آرائے نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درود طریقہ
بطریق معہود مالکان کبریت احمر است وبدفع جنون اکسیر اعظم
وتربیت اکثر یاران از طریقہ درودیہ بود با فکر وذکر ویسیہ نیاز اکثر

حکم قضا توام نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنان نفاذ یافتہ بود کہ
تربیت خلق علی العموم از طریق نمازہ نہ کنند مگر کسی رکہ مورد عنایت
ومرحمت باشد یا لیاقت این کار داشتہ باشد و از غایت جذبہ محبت
وغلبۂ عشق ہر لحظہ مشاہدہ جمال مشہود چنان بودے کہ شبانہ روز
یا در از نکردے بیشتر دو زانو نشستہ واگر بخواب رفتی ہمچنان نشستہ
بخواب رفتی خدام بارگاہ کہ گاہ گاہ باستراحت معروض میداشتند
بجوابش میفرمود کہ حضور حضرت حق جل وجلالہ بے ادبانہ چون
توان ماندن مہما امکن ادب نباید گذاشت وہرگز در کارخانہ
الٰہی تصرف بقصد نکردی و در بلا بہ تسلیم و رضا بر دل ختے حتی کہ
صحت بیمار ہم بر حسب عادت بیمار خواستے تا خلاف سنت
اللہ از تعجیل و تاخیر صحت نگردد واز کذب و کاذب بس آزردہ
شدے اگر اتفاقاً از کسی کلمۂ کذب صادر گردیدی مکروہ تر داشتے
چنانچہ تفصیل این ہر دو امر مجمل در ذکر احوال خلیفۂ اعظم حضرت ایشان
کہ ممتاز و سرفراز بخطاب تاج العارفین شدہ بودند گفتہ خواہد شد
انشاء اللہ تعالیٰ **نقلست** روزی یکی از فضلای دہریہ بحضرت
ایشان حاضر آمدہ ذکر در ولایت اولیاء و تصرف ایشان افتادہ
آنمرد دہریہ کہ بر جادۂ ضلالت وانکار تیز رفتار بود گفت اگر بودہ
باشند در زمانۂ سلف بودہ باشند سخن بر حال ہست کہ حالا
کسی نیست وہر بار اعادۂ ہمین سخن مردود میکرد تا آنکہ غیرت الٰہی

بیهوش آمده فرمودند که زمانه ازان خالی نیست وخواهد ماند آن
منکر از راه استهزا گفت کسی را ندیدم مگر شاید بحضرت ایشان
طاقت تصرف بوده باشد فرمودند بلی چنین است گفت باری
در اتمام حجت توقف چیست نگاهی فرمایید که چیزی از معاملہ
بر ما نیز منکشف شود تا از عقیدہ باطل و انکار بی دلیل باز آیم از
زبان حق بیان ارشاد شد که ترا ازین دولت نصیبی نیست تو
باطل مانی و بر باطل میری اگر دیدن این کار میخواهی و اتمام حجت
تمنا داری بگو بشاگرد خود که چرا و داری وضو کرده بیاید و ازین
سرمایه سعادت نصیبی است آن بی نصیب بشاگرد خود غلام یحیی
حسب حکم والا اشارت کرد بعد وضو حکم کردند که بوریا بردار و در
فلان حجره بنشین که می آییم او همچنان کرد و عقب وی فوراً آنحضرت بجانب
در آن حجره ایستاده نگاهی بروی کردند که از افاقه یکدفعه بیخود
بیهوش شد روی مبارک بآن منکر آورده فرمودند ای ملحد بیا و
به بین آن بد نصیب که رفته دید گویا فیلی است بدست که لبعد
دنیا است هم نتوان بست از خود رفته بحق پیوسته نه دنیا در نظر و
نه عقبی در خاطرش بر بهر دو کون پشت پا زده و تماشا ی جمال
دوست شده ازین مشاهده بس متنبه و شرمنده شده و عذر
خواست و عرض کرد که قایل شدم اما میخواهم که بازش بحالت
اصلیش آرند ما او را از دو فرزند گاهی و بس عزیز میداشتم و

وبسر آمد تلامذہ با او بودہ فرمودند حالا وی بکار تو نیست و نخواہد شد
او را جذبہ از جذبات حق از بیگانہ و بیگانہ در ربود ملحد بر خود نادم و
پرشاگرد متاسف رخصت شد بعد از ان حضرت تاج العارفین رض
عرض کردند کہ حالش ابتر است تحمل این بار گران نتواند کرد اگر اندکی
ازین مقام عالی فرو تر شمید امکان جانبری است چون سخن تاج
العارفین پس مقبول بارگاہ عالم پناہ بودہ فرمودند مضایقہ ندارد
بروید و تسکین بخشید ایشان رفتہ ساعتے مراقب شدند فی الجملہ
ہوشش آمد و مجذوبانہ عمر بسر میکرد روزے حضرت ایشان فرمودند
کہ نماز از و فوت میشود در سلوک باید آورد و در لحظہ بسلوک آوردند
پس سراسیمہ شد و تاب مفارقت جمال محبوب نیاورد منتہا و زاری
پیش کرد فرمودند نماز بخوان آہستہ آہستہ ہمہ مراتب مشاہدہ و کوئی
حال خواہد شد آن بیچارہ واکہ جمال مطلوب روز بروز متغیر الحال بیش
گوئی ازین غم صبح و شام بسر نخواہد شد آخر پیش تاج العارفین قدس
سرہ بس الحاح و زاری کرد ـــ لب بجنبان پی شفاعت من +
منگر بر گناہ و طاعت من + بمقتضائے رحم کہ در جبل طینت تاج
العارفین ... بشفاعتش در حضرت مولانا رسولنما حاضر آمدہ عرض
کردند کہ فصل بعد الوصل و جور بعد الکور صعب تر است از ہمہ بلاہا
اکنون ازین بیچارہ راہ سلوک دشوار است اگر لطفی بکار او شود چندے
زندگی بسر تواند کرد شفاعت معروض قبول افتاد فرمودند بحالش

آرند ایشان باینها و را بحالت جذب بکمال کردند تا تمو مجذوب لسیکردند
کسی از تاج العارفین بسبب اضطراب خوف هلاکتش پرسیدکه مجذوبان
در عالم بسیار اند کسی بهلاکت نرسد این را چه نوع مستی بود که
حاجت به تسکین ضرور افتاده بود فرمودند که آنحضرت ویا بیک
نگاه بمرتبه کمال رسانیده مجذوب کرده بودند طاقت تحمل آن
بار نداشت و مجذوبانیکه زنده می باشند بتدریج تا بمقامی
رسیده اند دران مقام مجذوب شده اند و ایشان با ان تحمل آن
تجلیات میشوند و آنانکه یکبار طی منازل کرده مجذوب میشوند
چون ظرف تحمل ندارند هلاک میگردند و شاه غلام یحیی ازان قسم اند
که یکبار به تکمیل رسیده مجذوب شده بودند و از خلفای حضرت
ایشان سوای شاه غلام یحیی و دیگر صاحب حضور هفده کس کامل
بودند ازان صاحب مشاغل چهار کس و از چهار دو کس تکمیل و از دو یکی
حضرت تاج العارفین کمارزوی اجرای طریق و اهل کمال بنسبت
دیگران بسیار شدند اما این هفده کس بدخول مجلس شریف نبوی
صلی الله علیه وآله وسلم با اختیار تام بلا تعین وقت و عرض معروض
هر طلب و یا التبس سه فرازند و کام یاب بودند ذکر بعضی از ایشان
که بسمع خاکسار رسیده است انشاء الله تعالی کرده خواهد شد و
علی العموم دستور و معمول آنحضرت در زیارت مشرف کردن طالبی
از جمال جهان آرای رسول صلی الله علیه وآله وسلم چنین بود که چون

طالبے باین مطلب می آمد حکم باستخارہ سفر مودند کہ تا سہ و نیم ماہ
کردہ باشد اگر او حسب ارشاد تعمیل آورد درین ما بین بمقصود خود
رسید و اگر ازین استداد بسبب تکاہل نفس کافر عذر نہ خواست
سفر مودند کہ بر تقدیر رفتن شما بر سبیل کشتے از دریاسے محیط کہ
راہ بس قریب است یکچند عرصہ رسیدن بمدینہ منورہ ممکن است
عرضداشتے کہ بعد مدتہ چہار ماہ فرمودی کہ باین صعوبت سفر و خوف
غرق و استداد چہار ماہ چون برسید بجز نگل و خشونت دیگر نہ بیند و
اکنون باین آرام و راحت وطن تمنا ی دیدن صاحب مکان دارید
در استخارہ عرصہ سہ ماہ دراز معلوم میشود بشیوخ دیگر رجوع آرید کہ
در عرصہ کمتر ازین سہ ماہ سو را دب میدانم نقل است روزے
ذکرے در فوائد ریاضت درمیان آمدہ تاج العارفین رض بحضرت
رسولنما رض عرض کردند کہ محبوب رب العالمین خواجہ عماد الدین قلندر
بغلام و یاران دیگر تقید ریاضت و سلوک میدارند آنحضرت فرمود چون
حضرت عشق آتشے در خرمن ہستے زند و متاع ما و منی بسوزد دیگر حاجت
بریاضت چیست ہمہ خس و خاشاک حرص و ہوا سوختہ گردد عشق
طلب باید کرد ارشاد رسولنما رض بعد ایامے چند کہ تاج العارفین رخصت
وطن گرفتہ بحضور محبوب رب العالمین رض حاضر شدند در تقریب
ریاضت عرض کردند کہ چنین و چنان ذکر آمدہ رسولنما چنین ارشاد
کردند خواجہ رض فرمود راست است کہ ثمرہ عشق چنین است اما

تا وقتیکه غلبه عشق است و قبض و بسط مقتضاے حال سالک است
چون تجلی قبض باشد آتش عشق فرو نشیند نفس کافر بجوشش آید و
هوا و حرص انداز و عار نام مقصود در خریطه ضلالت افگنند که ریاضت
مانع شر و فساد دیوے نیست و هر گاه از ریاضت شاقه تزکیه نفس کرده
باشد و این دیو سرکش را رام شده باشد در تجلی قبض و سکون آتش
هم انسود عشق خس و خاشاک ما و منی که در سرشت انسان است غالب
ما روان نمی توانند که ازین موضع برکنده شده مضرتے نمی تواند
رسانید بعد چند روز تاج العارفین که اجازت سفر یافته بودند در شهر
بنارس بشرف خدمت مولانا رسولنما رح فایز شدند چون این
تذکره فرمایند خاطر اشرف آمد ارشاد حضرت خواجه بحضور حضرت مولانا
عرض کردند حضرت مولانا سکوت فرمود پس انقضاے سالهاے
بسیار روزے به تاج العارفین ارشاد فرمودند که سخن خواجه بادالدین
قلندر راست است امروز مطابق واقع می بینیم در ایام شباب که
ایام ولوله عشق و جوشش محبت بود هیچ خس و خاشاک ضرر من زل
نمی نمود اکنون که ایام پیری آمد بعضی اوقات احتیاج بسلوک می یافت
امر سلوک مرعی باید داشت و بر ریاضت باید کوشید و همه یاران
را تا آن روز تکسب سلوک امر شد نقل است در ابتدای ایام
طالب العلمی حضرت مولانا رسولنما رح دعوے رسولنمائی کرده بودند
که تفصیل آن بعد ذکر تاج العارفین رح کرده آید ان شاء الله تعالی

از استماع آن دعوی تاج العارفین راحیرتی دست داده بخدمت
خواجه عمادالدین محبوب رب العالمین رح عرضی بدریافت مراتب
کمالات حضرت مولانا رسولنما رح کرده بودند خواجه بجواب عریضه
نبشته فرستاد قصد دریافت حال مولویصاحب کرده بودم
مفصل حال ایشان گنجایش تحریر ندارد مجمل اینکه امروز از شرق
وغرب و قاف تا قاف در عالم نظیر ایشان نیست نایب خاص
رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اند وهم رسولنما و تا این زمان که
مکتوب شریف بمکتوب الیہ رسد هر کسی از یاران حضرت مولانا
رسولنما رض هم واقف و مطلع ازین خطاب عالی نبود مگر بعضی ازان
چون بجنسه مضمون خط بسمع مبارک رسید فرمودند شاه صاحب
که محبوب رب العالمین اند هر چه خواهند بگویند کرا یارای
انکار است و ازین خطاب حضرت خواجه رض کسے را سابق ازین
اطلاع نبود چنانکه مخدوم جهانیان از مخدوم الملک گفته بودند
شما مخدوم جهانیند مخدوم بجوابش گفتند شما مخدوم جهانیان
اید رض و پیش ازین گفتگو کسے باین خطاب هر دو ولی آگاه نبود
از انوار اشتهار یافت و اکثر از جبه شریف وے رض بوی مشک
آمدی که هر کسے از حاضرین محفل را تا مشام جان معطر ساختے
علی الخصوص بعد از مراقبه حتی که بعضے کفار که معتقد بودند و بعض
حاجت حاضر میشدند بے تکلف می شمیدند و دست مبارک

بهر چیز که میرسید بوی مشک از وی می آمد نقل است
که روزی دیوی سخت بنا بخانه برادر عالی قدر حضرت ایشان
افتاد و کرد مردمان تدبیرها از هر جنس بکار بردند هیچ افسونی
و طلسمی سودی نداد ناچار متعرض شدند حضرت مولانا نشسته
بودند و سخنی نمی فرمودند از تدبیر و ترک وی تعرض نمود آن دیو
دانست که کسی بر من غالب شد زیاده تر شورش و شر ابتدا نمود
آورد آنحضرت را غضب آمد یک طمانچه بر روی زد متحمل
آن نشده گریخت باز تا امروز هرگز آن دیو گرفته گاهی تسلط
نشد بعضی از مقربان حضرت عرض داشتند که این ماده سر بحیه بود
فرمودند چون شورش زیاده کردن گرفت و تحمل و طاقت و روز
آوری در وقت نحیف کردیدیم که آنحضرت غیرت است در همه نهج مرتضوی
علیه السلام قائل شده طمانچه بر روی او زدم تاب نه آورد و گریخت
نقل است از حضرت مخدوم عالم محمد حنیف مرحوم که از
یاران کاملین و خلفای واصلین آنحضرت اند در ایام کسب
علوم ظاهری و معارف باطنی رخصت وطن گرفته بودند باز
چون اراده حاضر شدن بآن بارگاه عالم پناه کردند خواهر حقیقی
حضرت محمد حنیف مرحوم قدس سره که زوجه میر غلام محمد بودند وقت
سفر ایشان با ایشان گفتند که از طرف من بحضور مولانا مولانا
عرض نمایند که اراده است و حسن عقیدت از حضور داریم اما استطاعت

زاد راحلہ نداریم چگونہ در سلک کنیزگان دینے منسلک شویم
ہرچہ حکم قضا توام بدان نفاذ یابد بعمل آریم مخدوم عالم کہ بدولت
ملازمت فایز شدند پیام خواہر فراموش کردند حضرت مولانا
رسولنما بعد انقضائے دو سہ روز فرمودند خوب پیامبرے
کردید کسیکہ پیام فرسید بدست چنین کس فرسید مخدوم عالم را یاد
نہ آمد عرض کردند کہ غلام را پیامے از کسے یاد نمی آید فرمودند
کسی پیامے فرستادہ بود یا نہ آنزمان بچندین تحریک یاد آمد
عرض مطلب خواہر خود کردند آنحضرت شنیدہ چیزے در جواب
نفرمودند وایشان را الجواب تشریف آوردہ ارشاد کردند کہ غسل
کردہ لباس پاک پوشیدہ شیرینی و پان و خوشبوئی مہیا نمودہ
در خلوتے در بند کردہ بنشیند بیعت گرفتہ خواہد شد حسب الحکم
خواہر مخدوم عالم بعمل آوردند آنحضرت بجسمہ تشریف ارزانی
فرمودہ بیعت گرفت ایشان درخواست شجرۂ پیران کردند فرمودند
نبشتہ ہمراہ آوردہ ام و شجرۂ مہری عنایت نمودہ تشریف بردند
بعد چندے کہ مخدوم عالم را اتفاق تشریف آوری وطن افتاد
بخواہر خود گفتند کہ اول پیام شما سہو کردہ بودم بتحریک آنحضرت
یاد آمد بعد عرض حال چیزے در جواب ارشاد نشد و مفصل
حال یاددہی آنحضرت وسہو نمودن خود پیام خواہر را بیان کردند
ایشان متعجب شدہ گفتند کہ آنحضرت در ہمان عرصہ تشریف آوردہ

بیعت گرفتند و همه احوال خوابت و تهیا ساختن اسباب و خوانیدن ادعیه
ماثوره مفصل بیان نمودند که اصل این دعا نیز همین است و این همه خوانده
اوراد و اشغال شریعت بدون کردند عرض کردیم که شجره بعنایت نشده فرمودند
نوشته همراه آورده ام از جیب برآورده عطا نمودند مخدوم عالم گفتند
تا وقت رخصت واقف این اسرار نشدیم شجره کجاست بسیار جستیم چون
خواهر ایشان شجره آوردند مخدوم عالم دیدند اسامی پیران [illegible]
خاص آنحضرت مرقوم بود و بر خاتمه مهر آنحضرت بحیرت ماندند که این
چه عنایت است آن روز حکایت شایع گردید و هر کسے بزیارت
شجره سعادت پرداخت تا آنکه از روساے قصبه تاجپور کمتر
کسے بود که بدولت زیارت آن شجره عالیه رسیده باشد نقل است
که کس بتلاش پیر بیعت هم سفر بودند یکی حافظ سلطان علی [illegible]
که تا قبل این حکایت بودند و در علم تجوید و قرأت نافع زمان [illegible]
وقت و بعض [illegible] بوده اند بروزگار به کمال ایشان در این علم [illegible]
همه هم چند بار زیارت ایشان کرده و بار استماع آیات رحمت [illegible]
قدیم ملاوت گوش ما را بخشیده و دیگر میر دعا جی [illegible] دو سه
افغان دفعه رفته بشهر بنارس رسیدیم و بدولت پابوس حضرت [illegible]
رسولنما فایز شدیم میگفتند حافظ محمد صوفی که ما هر دو بدولت ملازمت
مرشد ما از حلقه بندگی کردیم و طوق غلامی در گردن طاعت خود انداختیم
و آنکس به [illegible] ما با تردد خاطر ما دریافت بار اول پیر دیگر رخصت

شدند آنحضرت وقت رفتن از ماحضر چند تنک نان وگوشت مرغ
عطا فرمود تا ناشتاے راہ باشد ایشان از دراثناے راہ اتفاق
ناشتا نہ شد و آن نان و مرغ ہمچنان در دستار خان سربستہ ماند بر روز
دیگر صرف آن موقوف ماند صبح ہم ہمچنان بسہو شام کردند و شب
ہم یاد نہ افتاد روز سوم کہ در اثناے راہ بودند جنگلہ بس پر خطر
و ہولناک واقع راہ بود خواستند کہ لطی آن کوشند صداے
بلند بگوش ایشان رسید باز آو بگرد کہ نصیب تو انا ست
چون دیدند حضرت مولانا رسولنما از دور ایستادہ آواز میکنند عقیدے
بدل راہ یافت و آنحضرت از نظر غائب شد بعزم مراجعت کردند
یاد آمد کہ آن نان و کباب مرغ نیز ہمچنان ماند بہ بینیم اگر بوسیدہ
و بو پیدا کردہ باشد دفع کنم والا ناشتا کردہ روانہ شہر بنارس
شویم و خود در ایوان آستانہ عرش نشانہ رسانیم چون نان و گوشت
از دستار خان بر آوردند ہمان گرمی و تازگی و حلاوت روز اول
یافتند و از گوشت بخار بر میخواست عقیدت بر عقیدت افزود
تناول کردہ بحضور حاضر آمدند و بدولت ابدی بیعت فائز گردیدند
نقل است سالے از سالہا ہی امساک باران بود کشتہا از جز
بسیل آب چشم گریان مزارعان آبی نرسیدہ بود و نخلستان مراد
ہماننیان در وہے طراوت سنے ندیدہ شخصی لبغیر عرض والاحضرت مولانا
رسولنما رسانید کہ از نا حفہ ضیا سے فتحے داریم اگر بشرف قبول افتد

و کنج غمخانۂ این بے بضاعت را از شرف قدوم میمنت لزوم بخشیده خود
بعید از الطاف نخواهد شد ع پاسے ملخ ز مور سلیمان قبول کرد +
آرزو و لیش مقرون باجابت گردید تشریف فرما شدند و بجمیع ما ملک
همراہی بہ اہل خانۂ آنحضرت نیز بودند آفتاب بسیار گرم بود و بعد تناول
طعام مراجعت بدولت سرا فرمودند آن برادر اہل کہ بہ نسبت دیگران
مستطیع بودند خطاب بدوستان کردہ گفتند کہ حضرت خود با آرام
تمام بسواری پالکی می روند و مایان در تاب آفتاب حیرانیم ع
کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها + سخن ایشان بسمع مبارک
رسید جوابے نہ فرمودند اما اندکے راہ طی شدہ بود کہ ابرے پیدا شد
و چندان بارید کہ در کوچہا یکدست آب بلند و بالا می رفت و رہگذر
بند شد آن بزرگ گفت لاحول ولا قوة الا باللہ چہ بارش پیدا است
کہ از نا رفتن ماندیم آنزمان حضرت مولانا رسولنما فرمودند عجب کار
مشکل افتادہ اگر نبارد شکایت گرما و تاب آفتاب است و اگر
بارد شکوۂ بارش است همراهیان دانستند کہ این جوابہا نظر آن
مادہ شدہ بود تا آن زمان بے جواب کہ مشکل کشائی عالمی وابستہ آن بود
باز دران سال حاجت بہ باران نہ شدہ و قحط گرانے نیفتادہ
نقل است روزے آنحضرت درس فقہ میدادند بساعتے سر
بمراقبہ فرو رفت و درس موقوف ماند طلبہ و حاضرین متأمل نشستہ
بودند بعد چند ساعت سر مبارک از مراقبہ برداشتہ تبسم کنان

مبارک از تعریق جبین سببے کین زیاده تر یافته می شد و هر دو آستین
دست حق پرست از آب تر تر بود که احتیاج افشردن میداشت میر
خاص و عام را حیرتے بود بعضی از خاصان حضرت تمناے انکشاف
انیمعنی کردند فرمود در دریاے شور جهازے که فلان حاجی هم بدان
ما بر او نشسته بود گرداب وی را در تهلکه انداخت و آب غرق گرفته
که حاجی با اضطراب استغاثه کرد در ان مقام که رسیدیم دیدیم تختهٔ
در آب فرو رفته اند کی باقیست بمحنت تمام و بزور تمام از هر دو
دست بگرفتیم و بالای آب کشیدیم و از قعر بر روی آب آوردیم
تا آنکه حق تعالی عافیت بخشید و بر ساحل رسانید این اثر محنت بدان
سبب است و تری آستین از ان آب شور بعد مرور ایام که حاجی
بشرف سعادت پابوس آنحضرت فائز گردید ماجراے تهلکه
جهاز و یاد کردن او آنحضرت را و استغاثه کردن و نجات یافتن
از غرق بیان کرد بلا تفاوت تاریخ و روز و وقت غرق و نجات
هر دو بوقوع آمده بود **نقلست** روزی پیرزادهٔ آنحضرت تشریف
آوردند تا ایام اقامت از ما حضر رسم ضیافت بعمل آمده چون اراده
وطن آمدند نه سواری بود نه استطاعت کرایه سواری و حضرت رسولنما
بر جادهٔ توکل تامل کردند و چار ناچار از حضرت رسولنما چارهٔ کار جستند
آنحضرت فرمود چه قدر می باید ایشان بملاحظهٔ فقر و توکل آنحضرت
مبلغ پنجیر و چه زاد راه اختیار کردند آنحضرت دیدند که یک خرجهره هم موجود

نیست و مستغرقین را نگرده میداخت و دست حق پرست
بسوی طاق خانه دراز فرمود و مبلغ معدود بایشان عطا نمود
و با صد رنج خاطر گفت اگر طلب کرده بودند تخصیص اینقدر
قلیل چه بود چرا مبلغ وافر طلب نکردند ایشان گفتند بجز سرمایه
توکل و متاع فقر سامانے ندیدم بنابر آن تکلف فوق الاحتیاج
نشدم فرمودند شما از نظر ظاهر کمال فرو بسته بود از هر جا که میدادم
میدادم و رخصت فرمود بعد از آن از یاران ارشاد کرد که حق
گنج شایگان بما عطا فرموده و مجاز تمام بصرف آن کرده اما کاهے
از آن چیزے نگرفته بودم که ما محتاج میر سید حاجت لبوی
نداشتم امروز که ایشان طلب کردند و چیزے موجود نبود خواستم
که از آن گنج خدمت ایشان کنم بنابر رائے ایشان نگذاشتم
هر چه طلب کنند بر فقر ظاهر نظر کرده بدین قدر قلیل قناعت
کردند اگر خزینه سلطنت طلب میکردند این وقت حسب نیت
خود میدادم جائے افسوس است نقل است روزے برائے
زیارت مزار شریف حضرت قاسم سلیمانی رحمة الله از شهر بنارس
بقلعه چنار گڑھ تشریف آورده بودند بعد فاتحه که رخصت خواستند
از تاج العارفین بودم که همراه رکاب سیادت بودند متوجه شده
فرمودند شاه قاسم پس مرد خلیق اند چون آمدیم هنوز بر در بودم
که باستقبال تشریف آورده تا مزار خود بردند حسب اتفاق همیں

تواضع و مدارا بر مزار شریف دیوان عبد الرشید جونپوری
رفتو پیش آمده و اکثر در ذکر اخلاق اهل مزار حکایت خلق شهر و بزرگان
بر زبان فیض ترجمان او ورد ی نقل است شخصی بیمار نزد وی رفته
آمد و منتها کرد که حالت ما چنین و لی استطاعتے ما چنان که در بیان
نتوان آورد اگر حضور از عین عنایت نگاهے فرمایند و دوائے
تجویز نمایند هم از بیماری و هم از منت اطبای شهر رهائی یابم
آنحضرت فرمود ما را نه شیوهٔ طبابت است نه کار از معالجه بنا چاری
رجوع باطبای شهر باید آورد و منت شان تحمل باید کرد آن بیچاره
عذر ناداری ظاهر کرده بسیار گریه و زاری نمود و منت از حد
زیاده بکار برد آنحضرت را بر گریهٔ وی رحم آمد از حاضران مجلس
شریف و مقتبسان محفل منیف بغوث عالم سید محمد غوث رضی الله عنه که
از یاران آنحضرت بودند و قرابت خواهر زادگی میداشتند عنقریب
ذکر شان بضبط قلم مشکین رقم در آید ارشاد فرمودند که نبض بیمار
باید دید عرض کردند حال غلام ظاهر است از علم طب نا آشنائی
محض ام باز حکم شد به بیند حق تعالے بر انکشاف قادر است
حسب ارشاد دست بر نبض بیمار نهادند صورت مرض ظاهر شده
همه حال خود بیان کرد که فلان مرض ام از فلان خلط و دوای ما این
است باین ترکیب بد بهند غوث عالم دوا و ترکیب آن به بیمار فهمانیده و او
باستعمال آن صحت کلی یافت از انروز بنبض هر بیمار که دست می نهادند شخیص مرض میشد و معف

حال خود و دوای صحت ظاهر میکرد بران ایام معین بدان دوا صحت میشد و اگر مرض موت بود سے آنچنان ظاهر کردے تا ایشان باوجود علم لدنی که از عنایت حضرت رسولنا حق تعالی بایشان عطا فرموده بود لبسبب فتور در اوقات مراقبه و اوراد ترک آن کردند و تحاشی میفرمودند مگر از انجا که گریز ممکن نبودے چار ناچار دست بر نبض نهادے نقل است روزی بحضور شیخ العالم سخنے در تحقیق رجال الغیب افتاده که بزرگان نقشبندیه دوام بایشان قاعده مشهوره تجربه میکنند اما وجود ایشان ناهم انکار نمی کنند که از حدیث نبوی ثابت است و در واقع هم معتقد چنین امر اند و بزرگان چشت را اشارا و اکثر کاملین قادریه متفق بر وجود ایشان است و بر دور ایشان جوانب و اطراف عالم را بطریق مخصوص ملتفت میدارند چون این کار متعلق بکاشفات است کاملان را سبب احتیاط چیست شیخ العالمین فرمودند در مسائل دیگر هم با وجود احتیاط واقع است لیکن ما را درین مسئله پیروی شیخ ما است هم قطع نظر از انکه عمل رجال الغیب معمول شیخ ما است حکایت بعضے از یاران حضرت مولانا رسولنا رحمة حجت تامه و دلیل قاطع است و برهان ساطع برای ما بر وجود آنها و دو بکردن گرد عالم در هر تاریخ چنانکه مشهور است و اکنون جاے انکار بلکه جای ریب هم نیست غلامان خاندان وارثیه نیست ما بندگان

بارگاه عالی عرض کردیم که از ان حکایت مطلع نیستم امیدواریم که بارشاد
آن بنائے عقیدت خود ها درین مسئلہ استوار کنیم فرمودند
یاری از یاران آنحضرت رض رعایت دور رجال غیب در سفر
وحضر منیفرمود بلکه بیشتر در عزم سفر ایشا یانرا مقابل داشته بطی
منازل میکوشید و درین باب پند و منع کسے نمی شنید روزی
عازم سفر شد حسب عادت سعادت پابوس آنحضرت صلعم حاصل
ساخته رخصت گرفت و رجال الغیب در مقابل بود چون بیرون
شهر در صحرا و میدان که سواد او ست رسید شخصی جلیل القدر
صاحب عزت و وقر پارسا صورت هدایت سیرت از دور نمود
و قریب آمده گفت شما در هر سفر که میروید ملاحظه دور نمی کنید و
از تقابل ما باک نمیدارید میدانید که ما برین دور مقرر ایم و تقابل
ما بدست امروز بپاس خاطر مولوی محمد وارث رسولنما شما را
رهائی دادم که قدمبوس اوشان کرده روانه شده اید اگر بے
دولت پابوس ر و انه میشدید همین وقت هلاک میکردم واپس
روید و باز گردید بار دگر اگر چنین خواهد شد هلاک شما هم در انروز است
ایشان از جاه و جلال شان طاقت انکار ندیدند از ان مقام
باز گردیدند و بحضور حضرت رسولنما حاضر آمده عرض حال کردند و
از انروز باز خلاف قاعده دور ایشان نکردند علاوه ازین سید
اشرف جهانگیر رض که غوث وقت خود بود نیز وجود رجال الغیب و دوازنها

حسب قاعدہ مشہور تمامتر ابرام فرمودہ ودر بعضی تصانیف خود مفصل احوال ایشان بازد ودر معاونت کسی کہ ایشان از پس پشت داشتہ بکار برد وباکثر ملاقات با ایشان نبشتہ است ودر مکاتیب بیاران ومریدان تعقید بلیغ فرمودہ کہ بے ملاحظہ دو رجال غیب کاری نکنند بلکہ ہر روز در امور ظاہری وباطنی استمداد از ایشان کردہ باشند وطریق استمداد کہ ماثور ومشہور است رقم کردہ و

عمل بر آنست

نقل است در تعداد اوراد آن حضرت

شیخ العالمین رضی اللہ عنہ میفرمود مکتوب منجی اسلوب بحضرت نامی مولانا رسولشاہ تاج العارفین بشرف صدور فرمودہ بود مکتوب کہ از چندے بول خون میشود وضعف مزاج بسیار راہ علاج مسدود شخصے برائے ملاقات آمدہ بود گفت شیخ بر پارہ درین امر نفع آن از روز در استعمال است وحق تعالی تخفیفے ہم درعقب آن بخشید اما اناحداد مہنوز طبیب ضعف بدن تا معمول ایام صحت نرسیدہ بہر حال چنین شکر واحسان اوست کہ از روی حساب اذکار وتسبیحات جمیع عبادات کہ تعلق بزبان دارد ہر روز وشب یک لکھہ میشود واذکار وتسبیحات قلبی علاوہ از آن است مولف کتاب خادم بارگاہ غوثیہ محمد ابوالحیوۃ غفر اللہ ذنوبہ وستر عیوبہ بحرمت محمد میگوید چون تعداد اذکار لسانی بہ یک لکھہ ہر روز میرسد اذکار قلبی را

را چہ حساب بودہ باشد این طاقت ملکیست کہ بشر ازان عاجز است وشمہ از اذکار قلبی در ذکر بعضے یاران شیخ العالمین گفتہ آید کہ ہر روز سوائے اذکار و اوراد معمولی صد لکھہ درود میخواندند چون آتش خواران آن خوان نعمت باین دولت رسیدہ باشند حال دولت آن صاحب کرم چہ بودہ باشد این یک خرق عادت وی رضی اللہ عنہ بر کمال وے برہان ساطع است نقل است برادر بزرگ آنحضرت را مرضے صعب آمد اطبا ء شہر را مایوسی تام دست داد شبے در خواب دیدند کہ حضرت مولانا رسولنا ایشان را ہیچو طفل در کنار پدر گرفتہ بمجلس شریف نبوی صلے اللہ علیہ وسلم رسانیدند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چادر از روی ایشان کشیدہ نگاہ رحمت فرمودند وارشاد نمودند عوفیت بخلیفۃ رسول اللہ چون بیدار شدند ساعت بساعت اثر صحت در خود می یافتند تا آنکہ آرام کلی دست داد نسب شریف آنحضرت سیادت است از جانب مادر و پدر و ہم مسفر مود حضرت شیخ العالمین رض کہ اعجاز نبوی است صلی اللہ علیہ وسلم کہ در ارشاد عوفیت بخلیفۃ رسول اللہ چون حساب کردند تاریخ مادہ و ولادت آنحضرت خلیفۃ رسول اللہ میشود سے کم و کاست یکہزار و ہشتاد و ہفت و مادۂ تاریخ انتقال باذات نبی یکہزار و یکصد و شصت و شش سے یکہزار و یکصد و شصت است و شش ۱۱۶۶

اویسیان حضرت ختم النبی + دیگر اکثر حکایات حضرت ایشان کہ ذیل
ذکر خلفائے کاملین بیان کردہ آید انتقال رضی اللہ تعالی انتقال آنحضرت
یازدہم ماہ ربیع الثانی است بسال یکہزار و یکصد و شصت
وشش و قبر شریف بشہر بنارس بمحلہ تلیہ نالہ مشہور بہ مولوی
باڑہ میگوید مولف کتاب کہ الحمد والمنۃ این سگ آستان بارگاہ
غوثیہ تا ایام تالیف دو مرتبہ بزیارت قبر شریف سعادت اندوز
کونین گردیدہ است و انانجا کہ لطف و عنایت نبوی صلی اللہ علیہ
وسلم از خطابات آنحضرت صد و بیست کہ و مہ واضح و لائح میشود بہ قدر
کمترین کساران رسیدہ بقید قلم می آید

خطابات حضرت مولانا رسولنا محمد وارث رضی اللہ عنہ

امیر الدین محفوظ الدین ابدال صدر الدین ابدال قطب الدین ابدال
محمد محی الدین مجدد الدین عابد جلیل مسلم جلیل رسولنا خلیفۃ الرسول
شیخ الزمان قطب الاولیاء رحمۃ للناس محسن ابو الحسنین ابو المعز
ابو قطب الاقطاب محبوب السبحانی نعیم رئیس الاوتاد امام المتقین
محمد حافظ حافظ الدین و مقامات سند الاولیاء سید العرفا شیخ
اسعیار اوتاد شیخ المعرفت والدین جنید عہد و رئیس دہر شیخ الزمان
مامور بالتکلم علی الناس امام قرۃ العین نور چشم فرزند علی نور حقا
جہان آگاہ درویش ہر دو جہان +

ذکر خیر حضرت ولی میان رضی اللہ عنہ

ایشان فرزندان حضرت رسولنما اند اسم با مسمے بودند مشهور
بولی مادرزاد از طفلگی تا عمر پیری مجذوب ماندند جذبۂ عشق آلقدر
ایشانرا از خود ربوده بود که خبر از عالم نداشتند و مجذوبانه عمر بسر کردند
حکایات تصرفات و خرق عادات شان عجیب و غریب است و از
حد شمار متزاید نقل است سفر مودند حضرت شیخ العالمین رض و دیگر
اکابر دین که حضرت ایشانرا از عقدمنا که بسیار تنفر بود اگر کسے از
راه ظرافت بمناکحت گفتے پس آزرده گشتے طالبعلے در مدرسہ
حضرت مولانا رسولنما رض بود که اکثر ایشانرا باین تمسخر رنج دادے
و حضرت مولانا بلبشتر منع فرمودے که با دیوانگان تمسخر خوب نیست
رنج شان آخر ضرر میرساند لیکن بخیال آن نادان اجل رسیده نه آمد
و از مزاح با دیوانه خدا دست بردار نشد روزے بخواب بود
که گذر ایشان بروی افتاد از دیگر طلبا پرسیدند که خفته است
کسے گفت فلان طالب علم که بشما تمسخر میکند و بد مکالع مجوزه میشود
بمجرد استماع ایمعنی برابر سینه آن جنت خوابیده ایستاده چار تکبیر
گفتند و روان شدند چون وقت خواب گذشت کسے رفت و
بیدار کرد که برخیز وقت تنگ شد دید که بخواب ابدی رفته
جان بجان آفرین سپرده بحضرت مولانا رسولنما خبر کردند بسیار
ملال فرمودند که بارها منع کردم اما آن اجل رسیده را سود نکرد
آخر بسزای خود رسید از آن روز خلق از تمسخر باوی رنج احتیاط

شهر بنارس خلق اورا ولی میان میگفت ظاهر حال وی سراپا سفاہت
و بلاہت بود و از بدو خلقت تا آخر عمر در اکثر حرکات و سکنات
چون طفل چهار ساله می نمود حتی که بستن ازار بند و گره دادن بروی
مید السنت ما یان ازوے تمسخر و طیبه بسیار کردیم و از نام شادی
آزرده شدے اگر کسے از ما مناکحت وی را گفتی مثل طفلان
زار زار گریستی آما بجز سفاہت کسی را اعتقاد جذب از وی نبود
تا گاہ ستی چند از یاران یکدل و یکمنزل بر بالا خانه سر بازار
نشسته بودیم دیدیم که ولی میان ببازار میرود آواز کردیم بیا بیا
تا تفریح خاطر بظرافت و ہزل کنیم چون از ما یان مربوط بود آمد و نشست
همه یاران بر وے ظرافت و مزاح میکردیم اتفاقاً پیرزنی پشتاره هیزم
بر سر گرفته از انسو گذر کرد ما یان جهت دل لبستگی با خود با گفتیم که زن
از بار پشتاره ہلاک شدن میخواہد چه خوش بودے که کسی مشکلش
آسان کردے و کار عقبی آراستے مگر این دولت ثواب نصیب
ولی میان باشد و ترغیب و تحریص بسیار کردیم فرمود ولی من پشتاره
اش گرفته تا در خانه اش رسانم گفتیم ع این کار از تو آید و مردان
چنین کنند مد و منظور از ین فقط استهزا و تمسخر بود و ولی میان بر خاست
و زیر بام آمده زن را باعث آن شد که پشتاره بر سر وے
شد زن بس عذر ہا کرد و مرهون لطف وی گردید که اینقدر
رحم بر غریبے چکسے پیرزنے لیضیفے محض از کج روشی زمانه بس

دو دیده دانا فلی میان گلنا گفت که پیرزن زیر بار پشتاره دعوی
سخن ماند بوده شود تمامتر باعث شد و پشتاره روی بر سر خود گرفت
زن پیش پیش بسوی خانه خود روان شد و ایشان پس روی
خدا دانا و بینا است همه کس دیدیم پشتاره دو سه دست بلند و
بالا از سر فلی میان میرفت و از تاب آفتاب سایه بر روی میکرد
تا آنکه بر در خانه پیرزن رسید پشتاره از هوا بر زمین افتاد و اندر
روز ما یاران پس ترسان و هراسان شدیم و از بستر را باز سے
بر خود لرزیدیم و تمامتر تکریم و تعظیم وی ملحوظ میداشتیم و تمام عمر از
وی دیگر استهزا نکردیم و دانستیم که اسم بامسمی است سعید و بلکه
لمیست ربوده جذبات الٰهی است الغرض ختم سخن تا بیان گفتیم ما همه
غلامان خاندان جهان عالی نژادیم آن کمال نسب نسبت هستم او رب
است قبر شریف جانب شرق در پهلوی پدر عالی قدر وی حضرت
مولانا رسولنما رضی الله عنهما واقع است برای کشود کار وظیفه
نیاز ایشان مجرب یافته شده و معمول کار بردیم از قسم خیر شیرینی
لڈو نفیس بیش قیمت که با طهارت تیار شده باشد دیگر خیر گاو و یا
خشکه نفیس اما شرط است که ماده گاو را غسل دهند بار بار تا شیرش
سه بار بشوئید و دوشنده هم غسل کرده لباس پاک پوشیده دو
باشد شیر و خشکه علیحده علیحده نیاز کنند و بعضی برنج و غیره نیاز
ذکر خیر یاران حضرت مولانا رسولنما رضی الله عنهم

میر محمد غوث قدس سره

ایشان خواهرزادهٔ حضرت مولانا رسولنما اند رح نهایت مورد عنایت
و غایت مظهر لطف و شفقت عالی بودند پس مستعد باطن که در بر
عرصهٔ دو سال از کسب سلوک و معارف طریقه و ارشادیه و نسبیه
فراغ کلی دست داده و گوهر مقصود اصلی از دریای ذخار مشاهدات
بدست آورده بود و بظاهر هم بس نازک اندام کریم الاخلاق با
هر خاص و عام در حسن و جمال یگانهٔ زمانه که هر جا از زیبا صورتش
قصه و افسانه بود ع گوئی بزمین ستاره آمد * یوسف بجهان
دوباره آمد * ذوق لباس مکلف از ایام شعور تمکین خاطر اشرف
مے بود و پاره دوزی در لباس رنج می افزود نقل است
روزے پیش استاد خود حضرت محمد مخدوم قدس سره که از خلفای
کاملین حضرت مولانا رسولنما اند رح و عنقریب ذکر شان کرده آید
انشاء الله تعالی برای سبق آمدند جائے در لباس شریف
خرقی رسیده بود استاد فرمود چرا پیوند نمیدوزانند عرض کرد
که پاره دوزی بس ناگوار است و گاهے چنین لباس نپوشیده ام
از پیوند چاک چاک بهتر فرمود از پیوند ننگ و عار داری آنچه ما را معلوم
شود که پیوند بر پیوند دوزی و بآن ستر کنے آن عزیز ازین سخن بیتاب
بس ملول و گریه ناک شد و عرض کرد که دعائے فقر و فاقه

آسان نیامون به نابود دستار را بر گرفته وی را به رحم باید فرمود ثم محو چه
طریقه مقصود ما است که اولیا را بآن فتحها است فرمودند لباس
ظاهر که اکثر و اهل دنیا و دین ما است خویش حلال شده و خود دعای
است جملهٔ بنظر آید که با تنگ زمانی از تحصیل علوم فراغت یافته
داخل زمرهٔ یاران طریقت حضرت مولانا رسولنا گردید و [illegible]
شعار خود کرده و در تکمیل ایام گوی سبقت از طالبان حق ربوده
بتکمیل طریقه ممتاز و مفتخر گردیده معارف و حالات که طاری
می‌شده بر مضمون نشه هیچ پوشیده بر تو مخفی نیست عالم
بالسر و الخفیات * گاهی میسر شد بیان حضرت مولانا رسولنا رح
نمی آورده و سوالات بیاید گفتند اگر به تکلیف تاج العارفین
گاهی به تقید عرض حال بحضور عالی حاضر شده آن قدر استیلا
گریه بود که از عرض باز مانده روزی آنحضرت تاج
العارفین رح ارشاد فرمودند حال ایشان دریافت باید کرد چون تکلم
در میان آمد همه حالات و مشاهدات طریقه از اول تا آخر هرچه حق تعالی
عطا فرموده بود بیان کرده تاج العارفین رح بکمال انشراح گفتند
قدس رسولنا این مژده رسانیدند که تکمیل طریقه علی وجه الاتم حاصل
شده و گوهر مقصود بدست آمده و هم میفرمودند شیخ العالمین
بروایت حضرت تاج العارفین رح که میر محمد غوث با ما یعنی با حضرت
تاج العارفین رضی الله عنه دستار بدل بودند در حین که از ما

ہر دو شخص یکے بے دیگرے در بہشت نرویم نقل است میفرمودند
حضرت شیخ العالمین رض کہ در ایام عنفوان ایشان درویشے سیاح
وارد خانقاہ حضرت مولانا رسولنما رض بود با حضرت ایشان ربطے و
محبتی پیدا کرد و بس عزیز میداشت بعد چند ایام کہ عزیمت سفر کرد
گفت میر محمد غوث با شما محبت بسیار داشتم و سبب اقامت ما
درین شہر انسیت و الفت شما بود حالا کہ عرصہ دراز گذشتہ رخت
سفر بربستیم و چیزے بدست نداریم کہ یادگاری بشما دہیم الا یک
دولت در دست منست بس مترقب و بی بدل اگر قبول کنید
بشما بخشیم ایشان گفتند آن چیست درویش گفت ہرچند بظاہر
درویشم صوف پوش لیکن بباطن شاہیم فرمانروای عالم ارواح
حق تعالی ما را بر روحانیان حکومت بخشیدہ و موکل سورۂ مزمل
را مسخر من کردہ این سورہ با موکل بشما بخشیدم و خود کنارہ کردم اگر
شما را حاجت نصاب و زکوٰۃ این سورہ نخواہد شد ہرگاہ بخوانے
موکل حاضر آیند و اطاعت نمایند مناسب کہ بقبول آن ما را مسرور
و دلشاد کنید و راہ سفر گرفت از انروز ہر وقتیکہ سورۂ مذکور میخواندند
موکلان حاضر میشدند و خود را با ایشان مینمودند روزے حضرت مولانا
رسولنما رض فرمود ہرچند حاجت نصاب نیست لیکن خالی از فائدہ
نتوان شمرد قوۃ بر قوۃ است اگر خواہیم قصد نصاب از سر نو کنند
بہتر است امتثالاً للامر و اتباعاً للحکم متوجہ نصاب سورۂ مزمل شدند

هنوز ایام اربعین باتمام رسیده بود که روزی جناب ایشان
بورد سوره مذکور مشغول بودند شخصی بمنافقت حضرت مولانا رسولنما
قدری پلاو آورد آنحضرت رض بمقتضای شفقت آواز داد میر محمد
غوث پلاو خواهی خورد بپاس ادب جرأت انکار ندیدند عرض کردند
هرچه ارشاد شود آنحضرت فرمود بیا ایشان پا برهنه از حجره بیرون
شدند و با آنحضرت رض رسیدند لقمه چند از دست حق پرست خود در
دهن ایشان داد و رخصت فرمود چون بحجره آمدند و باتمام ورد مشغول
شدند موکلان خشمناک گردیدند که این چه حرکت بود در عین انصاب
بحیلیات خوردن باک نکردند و با نهی غسل متوجه اوراد شدند
جناب ایشان را هم بس غضب آمد فرمودند سبحان الله حضرت
مولانا رسولنما باین شفقت یاد فرمایند و از دست حق پرست خود
لقمه بدهن ما اندازند و ما بپاس شما انکار این عطیه کنیم حقیقت شما آن
چیست اگر حمله عرش و کروبیان قدس جمع می آمدند و با دمید نشستند
نمی شنودیم و دست ازین نعمت بی بدل که رشک اطعمه بهشت
است باز نمی داشتیم گفتند غسل چرا نکردی و ورد از سر نو چرا نکر
فرمودند در خوردن پلاو از دست حق پرست حضرت مولانا خرطه
فوت نشده بود هم اگر توانید مزدی رسانید گفتند اگر چیزی رضا
ندارم باری اطاعت شما هم نخواهم کرد تا آخر فرمود بدهنیم مکیونه
فرمان برداری ما نمیکنید در عین انصاب طوق اطاعت

در گردن شما می اندازم اگر توانید اعوان و انصار خود را بمدد خود آورید با اینهمه منت پذیری شما در کار سے نکنم حق تعالی که کارساز ماست بے معاونت شما کار ما میکند محتاج شما نیستم غرض ازین فقط امتثال امر حضرت مولانا دارم نه تمناسے فرمان برداری موکلان امّا اکنون کار بر رغم شماست و همچنان باورا د مشغول شدند بعد اتمام اربعین چار و ناچار موکلان حاضر آمدند و باطاعت کمر حسپت بستند و مطیع و منقاد گردیدند لیکن ازانجا که ملالی بخاطر اشرف راه یافته بود گاہے در تمامی عمر برانها بانجام کاری حکمے نفرمودند و روحانیان را صبح و شام به تمناسے حکم بسر میشد الا سه مرتبه دو مرتبه بلا حکم یکی آنکه روزے تسبیح آنحضرت گم شده بود بر زبان مبارک راند سبحان الله آنرا که چندین روحانیان فرمانبردار باشند تسبیح وے گم شود فورا موکلے حاضر آمده تسبیح بدست عالی داد و عرض کرد که بفلان مقام از سهوا فتاده بود بر داشتم تا بوقت طلب حاضر آرم دیگر شبے بر دستار خان موکلے یک سفال شیر برنج پیش نهاد پرسیدند ازکجا است گفت در شهر غازی پور بدولت سرا سے حضور حاضر بودم والدۂ ماجدۂ جناب عالی شیر برنج پخته بودند بحسرت فرمودند اگر میر محمد غوث اینجا سے بودی میخوردے آوانه دادم هر قدر که منظور باشد بر طاقی بنهند باوشان خواهد رسید

برانگشتری نهاده بودند ما ازانجا برگشته افتادیم امر سوم آنحضرت
کہ ایشانرا خانہ روزانہ در خلوت بسر شدے و از خلق کمتر التفات
کردے اگر کسے خواہ مخواہ قصد کردے بوی بے التفاتی
ظاہر نمودے تا برخاستہ خاطر شدہ برخیزد و باز نیاید روزے
شخصے از اہل حرفہ و فرومایہ بہ بارگاہ عالم پناہ حضرت مولانا رسولنما
حاضر شدہ زار بگریست و گفت پسرم گم شدہ و چشمم از گریہ سفید
سیہ بختی با چنین اندوہ مبتلا کردہ پناہ بدر دولت آوردہ ام
تا روزگار دست ستم از ما بردارد و گم شدۂ مارا باز دہد آنحضرت
رضی اللہ عنہ سر بروی آمد جانب حجرۂ ایشان باشارہ فرمودند
حقیقت مقبول مقصود بشارت نمود آن بیچارہ بر در حجرۂ ایشان
آمد باواز خشونت گفتند کیستے و از کجا می آئی گفت اہل حاجتم
فرستادہ حضرت مولانا رسولنما بر در شما آمدہ ام بمجرد استماع نام
حضرت تلطف و نوازش بکمال وے مبذول کردند و دلاسا
دادند مفصل حالش دریافت نمودہ فرمودند فردا وقت طلوع
آفتاب حاضر آئی و رخصت کردند صبح کہ حسب وعدہ آن غمزدہ حاضر
آمد جناب ایشان سورۂ مزمل میخواندند گفتند خوش آمدے
صورت پسر خود خیال کردہ چشم بند کن و چنان دانستہ باش
کہ پیش بنشست و چشم بند کرد و عمل نمود کہ صورتش حاضر متخیل
کردیم گویا نزد من موجود است فرمودند توقف چیست دستش

بگیر وبسوی خود بکش او همچنان چشم بند کرد گفت دستش گرفتم وبسوی خود کشیدم فرمود ندیافتی گفت یافتم گفتند دستش بگذار که باز از تو نگریزد وچشم بکشا آن کس چون چشم بکشاد دید پسرش حاضر است و دستش در دست وی بر پاے حضرت ایشان افتاد و بشکر گذاری بحضور مولانا رسولنما رض حاضر آمده رخصت گرفت چون در خانه آمد مردمانش پرسیدند کجا بودے وچگونه اینجا رسیدی گفت فلان درود گر بطمع زیور که در بر داشتم از فلان کوچه مارا ببرد در دام لطف وی اسیر تا بخانه اش رسیدم در تهه خانه برده همه زیور از ما گرفت تا سه روز مرا همانجا داشت روز چهارم گفت در واگذاشتن فساد است همان به که بقتل تو رفع شر کنم بخوف جان منتهای زاری بردم هرگز آن سنگدل موم نشد و بر بیکسی و زاری من رحم نه بخشید ساعتے نگذشته که بیرون رفته و من درین خوف که برای آوردن تیغ رفته باشد چاره جا نبرے چه باید کرد تا گاه دفعة خود را اینجا یافتم نه کسے را دیدم نه از کسے آواز دادرسے شنیدم هنوز در حیرتم **نقل است** میفرمودند شیخ العالمین رض نقلاً عن تاج العارفین رض که میر محمد غوث را کتابے بود از مکاشفات ایشان که دران اشغال واعمال واذکار عجیب وغریب بود واحوال پیش آینده بسیار نوشته بودند واکثرسے ازان اذکار و اشغال بکسب یاران حضرت مولانا رسول نما بود

پس نافع در امور باطن رونق ہمہ را در آب شستند چون
با ما تمامت محبت بوز لطیف بود باین خبر متاسف بر خاستم و نزد ایشان
آمدم و استفسار سبب کردم فرمودند شب بخواب دیدم صحرا
است پس وسیع یکطرف وی ما میرویم یک کس یا دو کس یا
من اند دیگر کسے نیست و طرف دیگر شما میروید و پس روے
شما ہزاران مردم اند ہم بصورت پارسا و غیر پارسا صبح کہ تعبیر
خواب فکر کردم تحقیق بود کہ از ما اجراے طریق نیست الا یک
دو مردم مرید شوند و از شما بسیار خلق روے مقصود بینند و کامل
طریق شوند و اجراے طریق حضرت مولانا از شما باشد بنا بر
داشتن آن سود سے ندیدم گفتم اگر چنین بود این سخن زین می بخشند
کہ خلق را باد نفع میرسانیدم شستن چہ سود دلشہا ساکت ماندند
نقل است میفرمودند شیخ العالمین رحمہ اللہ نقلا عن شیخہ تاج العارفین قدس سرہ
شیخ میر محمد غوث را رنج گزند مارے رسیدہ چون اثر سم وی
زیادہ دیدند بارادہ علاج آن نزد حضرت مولانا رسولنما رضی اللہ عنہ آمدند
و آنحضرت از اوراد معمولی فراغت فرمودہ متوجہ آرامگاہ خود بود
ہمراہ آنحضرت تا در خلوت رفتند و از کمال ادب جرات عرض
نیافتند تا آنکہ آنحضرت بخلوت تشریف رفت و ایشان بہ دیوار
در تکیہ زدہ غش کردند و زہر مار تمام تر در رگ و پوست سرایت
کرد و تمام بدن عرق عرق شدہ کسے را ازین خبر نہ وقت استمالت

آنحضرت را حال ایشان منکشف شد فوراً برخاستند دیدند
که بر دیوار تکیه زده در غش اند آنجناب سورۂ فاتحہ خواندہ دم
کرد بعد از دیر با فاقت آمدند و اثر زہر مار دفع شد آنحضرت
فرمود اگر حق تعالی ساعتے دیگر ہم خبر نمیداد کار تمام بود بر در
بحجرۂ خود خطاب ایشان بخط تاج العارفین رض نوشتہ یافتم
غوث الطریقت و غوث العالم انتقال نہم ماہ رجب سنہ یکہزار
ویکصد و سی از سال ہجرت است +

ذکر خیر حضرت شاہ غلام محمد قدس سرہ

احوال ایشان بس شریف و لطیف است حضرت مولانا و رسولنا اکثر
بخطاب عشق باز یاد فرمودے بس بلند ہمت بود کہ نہ کرسے
آسمان در نظر ش پست ترمینمود ہرگز در مہمی و مشکلے پریشان خاطر
و متردد الحال نہ گشتے بی محابا در کار دشوار چون غازیان سپاہ
در کارزار افتادے و کوہ را چون کاہ نمودے در عنفوان جوانی
بظاہر اوقات بسر ی از حرفت آتشبازان کردے و بباطن خرمن
ہوا و حرص پاک سوختے و بباروت خانہ ما و منی آتش زدے
فی الحقیقت در علوئے ہمت کبریت احمر بود نقل است
شیخ العالمین رض اکثر در ذکر زیا صنت سلف میفرمود کہ درین
زمانہ شاہ غلام محمد قدس سرہ از بعین یا کہ میکردند بزمانہ سابق

هم کمتر ادا و لیا کرده یک وضو و چهل قرنفل تا تمام اربعین کرده
و چند اربعین همچنین کرده اکتفا بر چهل قرنفل آسان است اما یک
وضو و چهل شبانه روز دایم کردن دشوار تر است طاقت بشر
نیست مگر آنکه بقوت ملکی رسیده باشد و بعد چهار اربعین انکشاف
حرارت خون بدل نه کردی و تا چند روز بول و نافه خون خالص
خشکی به تمهید اخراج با سلاح آمده و هم میفرمودند شیخ
العالمین رض اگر کسی شکوه کمتر خود از نارسائی کرده و
گفتی که بحضور مولانا رسولنا عرض کردم که تمنای شرف لقای
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم دارم چون سبب تحصیل و تعلق ما به خدا نیز
بودی حصول مقصود که منشا همان سرگردان باد به طلب را اصطبار
دخمیدم فرموده کاریکه از غلامان آن بارگاه ممکن الوقوع باشد
حاجت عرض بآنجناب ندارد با هیچ محض است که نا گفته باز گفت
می نمائی بیا وضو کن چون طهارت کرد آن بخت بیدار به پیش القبله
می آمد معانقه میکردند و او را بی خودی از خود میبود و بیهوش
هیچ از این عالم میشد بر فرش می غلطانید تند شرف میگردید
بارها این احقر دیشان بسر زده بود و در اسم اعظم حضرت محبوب
قطب ربانی سیدنا و شیخنا ابو محمد عبد القادر جیلانی رضی الله
عنه تصرفی بود که کمتر استماع کسی رسیده باشد اکثر بصیر صحرا میرفته
کودکان که با خود بازی میکردند و آرمیداد ندا سے طفلان

این چه بازیست بیائید که شما تماشای نمائیم و هر طفل را یازده بار اسم اعظم میخوانید احوال قبور همان ساعت معائنه همه ها میشد و هر کسی از رنج و راحت مردگان آن قبرستان مشاهده میکرد و سرگز جناب ایشان درین چنین تصرف باک نمیداشت و انجام امور خانگی و دولت سرای جنت فزای حضرت مولانا رسولنما رض هم تعلق با ایشان داشت نقل است امی فرمودند شیخ العالمین رض بعد انتقال حضرت مولا رسولنما رض درمیان ایشان و حضرت شاه عصمت الله قدس سره در بارۀ سجادگی گفتگوی بپیش آمد و سخن بالا شد هر کس تمنای آن داشت که این دولت نصیب وی باشد بالآخر ایشان از شاه عصمت الله قدس سره گفتند ما این ندانم که از ما و شما قابلیت این کار کراست الا انیقدر که ما هر دو طالبان این دولت بیا تا آرزو کنیم د مردی جاهل و فرومایه را حاضر آوریم هر کسی که او را در ساعتی مثل خود کند سزاوار این دولت است چون ایشان از در اصل طینت چالاکی و بیباکی در هر کار بود مستعد این امتحان شد و جانب دیگر دوام مشق سلوک شاه عصمت الله بجواب چنین نفرمودند تا آنکه رای همه بران قرار گرفت که تاج العارفین خلیفه اعظم آنحضرت رسول نما اند عنقریب بتقریب رسم فاتحه از وطن تشریف خواهند آورد و تجویز سجادگی مفوض برآرای اوشان باید کرد چون تاج العارفین بشهر بنارس رسیدند بعد رسم فاتحه و حصول دولت زیارت مزار شریف سخن سجادگی در پیش شد حضرت ایشان فرمودند که در منازعت

اہل بصیرت تجویز ثالث گنجایش ندارد ہر دو صاحب باطن وارباب
کشف اند ہمارا رجوع بمزار شریف نمی آرند کہ مرضی آنحضرت علیہم
گردد ہر دو بزرگ گفتند لیکن ہم متوجہ بایشان کردم تاج العارفین
چون بدرسالت ما یعنی حاضر روضۂ متبرکہ آنحضرت صلعم شدند آنحضرت بکمال
علانیہ از مزار شریف بیرون آمدہ و بتاج العارفین فرمودند بنشین و بگو
جناب ایشان عرض کردند عنایتے کہ مبذول حال این غلام
است ہر کسے میداند اما عوام در حیرت خواہند شد و بعض
افشای اسرار قصہ و فسانہ بلند خواہد گردید نافہمان و نادانان
در ورطۂ ہلاکت و ضلالت خواہند افتاد مناسب می نماید کہ بدر
قبر شریف تشریف فرمان شوند و غلام ہا از جمال باکمال مشرف
فرمایند عرض تاج العارفین رضہ معروض اجابت گردید و در بارہ
سجادگی ارشاد شد کہ شاہ عصمت اللہ را اینجا تکلیف خواہد
بشہر عظیم آباد پٹنہ روند و اقامت کنند و شاہ غلام محمد کہ کارہای
خانگی متعلق باو شان است عزم اقامت شہر غازی پور نماید
ورنہ قبایل ما را از طرف کار پردازی بس ہرج پیش خواہد آمد
و بکسے دیگر لیاقت انجام کار رفاہ ندارد تاج العارفین رضہ
عرض کردند برائے سجادگی کرا تجویز فرمایند اینجا بہ ہدایت
خلق کرا حکم میشود ارشاد کردند بالفعل تا چندے موقوف دارند
بنابر حکم عالی شاہ عصمت اللہ صاحب بشہر پٹنہ سکونت اختیار

کردند وایشان بشهر غازی پور سرگرم انجام کارخانہ آنحضرت رضی اللہ عنہ شدند وعمر بخدمت گذاری وجانفشانی قبائل آنحضرت بسر کردند نقل است روزے شاہ غلام محمد قدس سرہٗ با دوستان یکرنگ برکنارہ دریا بودند کسے را آسیب جن رسیدہ بود وخلقی برسروے ہجوم آوردہ از یکی سبب ازدہام خلق پرسیدند گفت بر مجنونے تماشا میکنند ناگاہ مہاجن بچۂ مغرور حسن وجمال خود بہ آرائش تمام کبک خرام برای تماشا سوے ازدہام تیز تیز میرفت با حاضران فرمودند این صراف بچہ مغرور حسن بہ تماشا میرود اگر آسیبے خوشتر باین مغرور رسد خوشتر باشد چون قریب جناب ایشان رسید یکبار برابر روے او دست بر دست زدند وگفتند اللہ ہو آن جوان بیہوش بر زمین افتاد ونعرۂ اللہ اللہ میزد ودیوانہ وار گاہے میگریست گاہے میخندید ومی غلطید مردم سانحہ نو دیدہ متوجہ تماشاے جوان آسیب زدہ گردیدند ہر کس طومارے وافسونے دم میکرد نفعی نمی بخشید ناچار صورت درویش دیدہ ہمہ بار رجوع بایشان آوردند تبسم فرمودہ گفتند شما یان احمق ونادان ہستید کسے را کہ جن گرفتہ باشد بافسون وطلسم چارہ کار او توان جست آنرا کہ دیو عشق الٰہی گرفتہ باشد افسون چہ کار آید چون خویشان وے بس ہراسیمہ وپریشان خاطر بودند جذب حالش نمودہ بافاقہ آوردند

بخدمت شفا منزلت چارہ ساز دل دردمندان حضرت مولانا
رسولنما رسیدند و عرض حال کردند آنحضرت را برخستہ حالے
ایشان رحمی آمد فرمود کارے سخت در پیش داری اگر توانی
بہر حل این قصیدۂ خمریہ حضرت غوث الثقلین محبوب سبحانی
شیخنا سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ ورد ساز باشد کہ از
لطف عنایت وی کامیاب شوی حسب ارشاد بر خواندن قصیدۂ
متبرکہ کمر ہمت استوار بستند و بزبان حال مترنم این بیت شدند
؎ دست از طلب ندارم تا کام من برآید + یا تن رسد بجانان
یا جان ز تن برآید + در عرصۂ قریب بخت خوابیدۂ ایشان بیدار شد
و دولت آبدی یار گردید در عین خواندن گریہ استیلا کرد بشرف
جمال جہان آراے حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ کہ آئینۂ
حق نما بود ممتاز و مشرف گشتند و آنحضرت رضی اللہ عنہ و علیہ و
علی جدہ السلام نگاہے از چشم حق بین و عین عنایت بسوے
ایشان کرد کہ از خود رفتند چون بخود آمدند از سر کونین برگذشتند
و طالب مطلوب حقیقی بجان و دل شدند و بسلک غلامی حضرت
مولانا رسولنما رض منسلک گردیدند بعد چند روز خبر صحت بیماری
رسید کہ بوساطت تدبیر اطبا حق تعالی منت شفا بر گردن ہمایہ
و احباب ش نہاد بمضمون این رباعی ہر کس کہ ترا شناخت جان را
چہ کند + فرزند و عیال و خانمان را چہ کند + دیوانہ کنی ہر دو جہانش بخشی

دلنوازی تو بهر دو جهان ارزد چه گنجد + این مژده راحتی بدل رسته‌ام
بار خصت فرمود و خود هم عزم وطن نمود گفت اکنون کاری که در پیش
دارم کسی از همه کارم بیکار کرد و بعد انقضای عرصهٔ دراز خبر مرگ آنجناب
رسید شادان و فرحان بحضور حضرت مولانا رسولنما رح آمده با خنده
تا . تا عرض کرد که . متعلقی که بدل می‌آمد امروز بفضل تعالی از ان
نجات کلی بخشید و خط بنظر کیمیا اثر آنحضرت گذرانید و قاصد را رخصت
نمود و فرمود که حالا رفتن چه سود فارغ البال چندے برین در دولت
بسر خواهم کرد در صحبت شیخ بے نظیر بودند لطائف نغز بحث دقیق
آنا بباطن سینهٔ بے کینه‌اش گنجینهٔ اسرار الٰهی بود دلی پیر پرستے
خسرو وقت منتظر عهد بود اگر کسے شهر بنارس را از جهت کثرت
اصنام کفرستان گفتے لب آزرده خاطر خندسے و فرمود که او معمور
دار الاسلام است مسکن خلیفه رسول الله موطن نائب رسول الله
معتبر شمس الدین ابدال مولانا محمد وارث رسولنما رضی الله عنه
هر که ویرا کفرستان داند بر جهل خود اعلام میکند گفتهٔ وی چه اعتبار
دارد نقل است می‌فرمودند شیخ العالمین رح که بعضے از شهر
بنارس بگدائی در شهر عظیم آباد پتنه آمده بودند ناگاه بر آستانه
فیض نشانه شاه عصمت الله قدس سره رسیده لب بسوال
کشادند رسیدند کیستی و از کجائی گفت فقیرم قوم برهمن از شهر
بنارس با همه استماع اینچنین بادب انجا برخاستند و تا زمانیکه او

ایستاده ماند ایشان هم ایستاده بودند بازاز آنروز هر وقتیکه
نزد ایشان می آمد فرو گذاشت مراتب آداب وی نکردند اگر کسی
از نادانستگی مکلف نشستن میشد سے بجوابش فرمودے
این فقیر از شهر بنارس سے آید شهر حضرت مولانا رسولنما نفع الله
که او ایستاده باشد و ما نشسته و او را که کسے تکلیف نشستن میداد
نمی نشست روزے بیمار شد و چندے نه آمد حضرت ایشان از
تردد سے بخاطر شریف راه یافت از دوستان و مریدان مستفسر
حال وی گردیدند معلوم شد که در فلان محله بیمار افتاد خود تشریف
فرما شدند دیدند بر بستر ناتوانی تنها افتاده نه کسی انیسے نه غمخوارے
نه جلیسے که چاره گر بیماری وے جوید فرمودند تکلف خورد و نوش
ترا بسیار و مونس و غمگسار کسے نیست اگر اجازت دهی غسل
کرده دوا و بیماری تیار کرده بتو رسانم و شب بخدمت تو باشم
و منت کردند آنکور باطن که در روز ازل از نور ایمان نصیبے
و حظی نیافته بود هرگز قبول نکرد دل بس متاسف باز آمدند و هم میفرمودند
شیخ العالمین رض که در ایام غلبه افواج برگیان ما همه کسان و البته
دامن دولت حضرت تاج العارفین رض جلاے وطن کرده بشهر
عظیم آباد سکونت داشتیم اگر حضرت ایشان بملاقات تاج العارفین رض
می آمدند و میفرمودند برادرم را خبر کنید روزے اتفاق خبر بیماری سید
رفته عرض کردم شاه عصمت الله صاحب تشریف آورده اند

وایشان این سخن شنیدند چون طالب باز آمدم از راه شفقت
بر من تهدید فرمودند که مرا گفتن شرم می آید بخانه عصمت ما تشریف
آورده اند جهت حقیقی که از جانب پیر النسبت و در نفس الامر بزرگ
پدر حقیقی پیران اند آنرا ترک میکنی نمانی که پدر ما همه حضرت حق تعالی
رسیده است رضی نقل است از شیخ العالمین که شنیدم وقتی
حضرت ایشان را استغراقے دست داده و کثردم در میان ساق
و ران ایشان افتاده از التصاق ران و شتالنگ متصلے
و کسیبے بوی رسید نیش زدن گرفت آخر مرد و ایشان را خبر شد
بعد عرصه دراز که بخود آمدند تا دیر در مقام نیش محسوس
شدن گرفت چون دیدند کثردے مرده یافتند و مقام نیش
سیاه شده نقل است از شیخ العالمین که شنیدم در
سالے از سالها وبائے سخت متوجه شهر عظیم آباد شده
خلقے هلاک گردیده و بیماران را حسابی نبود از جناب فاتحت
مآب حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی شیخنا سید عبد القادر
جیلانی رضی الله عنه حضرت ایشان را ارشاد شد که نقش اجل
بشما دادیم بهر مرض نافع خواهد آمد از اثر وز صدها نقش مینوشتند
و به بیماران عنایت میفرمودند تا آنکه هر کسیکه گرفت از وبا نجات
یافت و صحت کامل دست داد و از برکت انفاس ایشان
هوائے شهر اعتدال پذیرفت نقل است شیخ نعمت علی ساکن

موضع کریم حکایت میگفتند که درمیان دو مرید حضرت ایشان جهت درختے نزاعی واقع شد هر یکے دعوی ملک می کرد و هر دو کس رجوع بحضرت ایشان آوردند تا رفع خصومت کنند بعد استماع حجت هر واحد خواستند که حق بجانب شود آنکه بر سر ناحق بود گفت حضرت ماخوب میدانیم که این درخت از آن ماست اگر خلاف آن حکم صادر خواهد شد در تعمین آن معذوریم فرمود هنوز سخنے نگفته ام و حال شما چنین است آن دیگرے که بر سر حق بود عرض کرد اگر حکم شود از دعوی دست بردار شوم فرمود پس مناسب است باز آن کاذب گفت چگونه باز نه آئی که در حقیقت دعوی صادقم و تو کاذبے بعد چند ایام حکام وقت را احتیاج بدان درختها افتاده حکم کرد که چند درخت در کار است هر جا که یابند قطع کرده زود بیارند تبرداران بر درخت آن مدعی صادق آمدند هر چند تیشه و تبر زدند هرگز بریده نشد و خطے بر درخت از اثر تیشه نمی افتاد بحاکم خبر کردند متعجب شده زود بروی خود بقطع آن تبرداران را سرگرمی نمود آخر دید که تیشه ها شکسته و درخت را اثرے از آن نا چار از نوی دست بردار شده متوجه ملک آن مدعی کاذب که در حقیقت دیو مرید بود گردیده بقطع آن درختها حکم کرده بے رنج و تعب تیشه کار میکرد یک تیشه کارد و تیشه می نمود بست عدد درخت بریده بر زمین افتاد

ناگاہ سپہر بی مہر تیغ جفا بر سر آن سراپا محبت و وفا بر کشید
و داغ مفارقت آنحضرت بر دل خستہ اش نہادہ صلای کل نفس
ذائقة الموت در داد روزگار ازین غم در چشم دوربینش
تیرہ گردید و چشم دوربین از دیدنش خیرہ شد شب و روز گاہی
بر قبر شریف حضرت ایشان و گاہے در کلبۂ احزان بسر
میکرد ہر ساعت آتش عشق و محبت بہ تمنائے دیدار مشتعل
مے بود خیالیکہ در دل مرکوز بود از نا وقوعے آن غم
بر غم می افزود روزی از غایت شوق و بی قرارے دل
مصورے را طلبیدہ کہ دران زمانہ بر بہزاد و مانی حرف می نہادی
در فن مصورے استادی بود عدیم المثل طائران تصویر را جان
بال و پر کشودے کہ در نظر تماشائیان صورت پرواز نمودے اگر
بر صفحۂ قرطاس صورت شیر را نقش می بست در چشم نظارگیان
چنان نمودی کہ بر میجست و دلیران را بازو می شکست شبیہ انسان
چنان کشیدی گوئی در وی روح دمیدے و اعجاز عیسوے
بکار بردی گفت شبیہ پیرو مرشد خود تمنا دارم و از ہمہ خال و خط
نشان میدہم اگر از دست تو درست آید عطیہ وافرہ نصیب
تست ہر چند بیان شافی کرد و نشان وافی داد مصور در تامل بود
کہ از گفتن ثمرۂ دیدن بدست نمی آید درمیان ہر دو فرق آسمان
زمین است و ہم اگر مصوری بیان خط و خال کند شبیہ نتوان کشید غیرہ

گرفت وازو عده مضاعف در مضاعف باوی در انعام مراعت
کرد نقل است میفرمود شیخ العالمین رضکه ما بعمر مراهق رسیده
بودیم روزے حضرت ایشان ما را همراه گرفت وبر مکان حکیم
محبوب عالم که یکی از مریدان وخاصان آنحضرت بود آورد وفرمود
میان محبوب عالم ایشانرا نیکو بشناسید که ذی حق شما هستند
ونصیحت میکنیم شمارا که خاطر ایشان بسیار بسیار ملاحظه دارید و
در هر مرضے که علاقه تدبیر ومعالجه وی بشما باشد بجز دوا ہی
خوش ذایقه وخوشبو هرگز بدوای بدطعم ایشانرا تکلیف ندهید
حکیم صاحب ونیز ما همه حاضران مجلس دانستیم که این همه نوازش
بحال ما به نسبت حضرت تاج العارفین رض است که هر دو جناب
با خودها رابطه دینی دارند ورنه دیگر حق ما چیست بعد سالهای
بسیار وعرصه دور ودراز سخن خطبه ودامادی ما از دختر حکیم
صاحب درمیان آمد وامر متقرر شد تا آنکه رسومات شادی
وعقد مناکحت انصرام یافت آنزمان حکیم صاحب را سخن
حضرت ایشان یاد آمد وگفتند که اکنون مطلب ذی حقوق فهمیدم
که اشاره بوقوع این علاقه بود که بعد سالها سال بظهور آمد وازروی
گاہے بدواے بدطعم معالجه ما نکردند نقل است سیکے از
مریدان ایشان بعزم زیارت مزار شریف حضرت مخدوم الملک
مخدوم شرف الدین بهاری بن احمد یحیی منیری قدس سرهما

قصد شهر بهار کرده بود اتفاقاً در اثنای راه از اسپ افتاد و
وضربے سخت بوی رسید که غش کرد و حالت ابتر شد که
همراهیان با یأس کلی باز گردیدند تا آمدند خبر حضرت ایشان را بیکار رسید سود ندی
نکرد تا تا رنگ چهره متغیر شد و اصحاب را عنان ضبط از دست
رفت سراسیمه و پریشان و دست از معالجه باز داشتند و کار
بر خدا گذاشتند نیم ساعت بهوش آمد و گفت خاطر جمع
دارید که رشته حیات نا گسسته است دانستند که کلمه تشفی است لیکن
آن ضرب رسیده در این باب مبالغه کرده حاضران متعجب و متفکر
خاک شدند گفت ضربی شدید رسیده بود که امید حیات نمانده فرج
بر نوا رسیده دیدیم در آن حال حضرت مخدوم الملک را قدس سره
بر سر بالین استاده و نیز حضرت شاه عصمت الله قدس سره را حاضر
هست و مخدوم با الزام میفرماید که برایت عذر خصمت نواده بودیم هنوز
شما فرستاده بودیم این است فارغ البال بکار رفت که نوبت مرید
تن باین حالت رسید عجب است که لطف و عنایت شما
حضرت مخدوم می فرمایند که غافل بودیم اما در نماز حضور مشغول
بودیم حالا بدانید که علت صحت خواهد شد همین سخن بود که ما را افاقه
آمد هنوز تمام سخن تمام نکرده که طبیعت بدفع الم متوجه شد قی کرد و
نشتر ... یک سلفچی پر از خون قی کرد و مردمان فهمیدند که اینچه
قبل از این بیان نموده بود غالباً در باطن چه واقع شد بالا اکنون کی

از رگها رفته است زیاده تر مایوس شدند چون از سعی
فراغت دست داد باز نه اثر ضرب بود نه درد عضوے گویا
گزندی واصلے نرسیده بود و دیگر حاجت بمعالجه نه افتاد نقل ست
عجیب تر و حکایت غریب تر ازین که شخصے از مریدان حضرت ایشان
که نسبت بذات شریف محبت خسروی داشت در باطن از صحبت
اہل بدعت ظن ہا نسبت در حق صحابه رضی الله عنهم پیدا کرد که از
کلامش بوے رفض می آید و فساد عقیدت ازان ظاہر می شد حکیم
واعظ الله صاحب باین خادم درویشان می فرمودند که وی با ما
مربوط بود ازین جہت اکثر وی را ملامت میکردم که تو در سلسلۂ عالیہ
قادریہ ارادت داری و بر دست ہمچو شیخی توبه کردے و در پیر پرستی
یگانۂ عصری با اینهمه برخلاف مذہب پیران سوء عقیدت در شان صحابه
کرام چگونه پسندیدے وای بر تو و بر عاقبت تو اندیشۂ فردا
ضرور است جواب میداد پیر من کامل و زبردست است عاقبت
برباد نخواہد شد بعد چندی فوت کرد مارا تمنائے دریافت حال
وی بود استخاره کردم دیدم مزبله آبست بس ناپاک و قاذورات
در وے پرست و آن کس بلباس کثیف با اینهمه یک لنگ
دران مزبله بر روی افتاده است مارا از معاینۂ حال وی سخت
استکراه آمد و فوراً بخاطر گذشت که این نکبت ہمان عقاید
باطله و نسبت که ازان منع میکردم گفته من نه شنید و باین علت

مبتلا شد ناگاه حضرت شاه عصمت الله قدس سره در آنجا تشریف
آوردند و از نالان منزله بر داشتند و در کنار گرفتند و فضای آن منزله
مکانی دلکشا و معطر گردید و آن کس بالباس فاخره نزد آنحضرت
ایستاده و رویش بغایت منور بسوی من دید و گفت دیدی حالات
تیرگی کجا بودم که پیر من دستگیر شد حالا که بیت گناه و خجالت
رفع چه شد و کجا رفت سنه نه ماند بعصیان کسی در گرو کرم
دارد چنین سیه سپید شد * خطاب حضرت ایشان از
جناب غایت مآب حضرت محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه
محتار الله و محتار رتبه است انتقال سیوم ماه محرم مزار شریف
در شهر عظیم آباد پٹنه محله موتیا تند در حجره مسقف که باهتمام حکیم
محبوب عالم علیه الرحمة تعمیر شده بود و لوح است

ذکر حضرت شاه غلام امام قدس سره

خلیفه موحد و شیخ العالمین رفیع الشان از یاران حضرت مولانا رسول نما
اند در ملک دکهن سکونت میداشتند اول عریضه ایشان بحضور
اقدس رسیده که بغایت حضور معتقد گشتند بوسیله غلام
داخل محفل شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم شدند و باختیار
رسائی حاصل کردند الحال درخواست بیعت کرده اند چون غلام
را بجز اجازت تربیت حکم گرفتن بیعت نبود تا وقت انکار کرد و جواب

براخوبت دینی نمود لیکن ایشان بار ای پیران مقرر گردیده که اگر بیعت نگیرم فاطبیۂ ازین سعادت خود را محروم دارند بر دست دیگرے نکنند درین معنی ہرچہ حکم عالی بدان نفاذ یابد تعمیل آن کرده آید بجواب عریضہ نگار قام یافتہ کہ چون آنہا اراده چنین دارند اجازت بیعت آنہا داده شد کہ از سنت پیران محروم نمانند بعد چندے عریضہ دگر رسید کہ غیر آنہا کہ سابق در بارۂ بیعت شان عریضہ کرده بودلیست ویک کس بدولت حضورے محفل شریف نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ممتاز وسرفراز گردیدند در یاران حضرت مولانا رسولنما رضا این دولت رسولنمائے گویا مخصوص بایشان بود کہ چندین کسانرا این دولت سببے بدل رسانیدند ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء ع
واللہ ذوالفضل العظیم

ذکر مولوی لعل محمد منیرے قدس سرہ

از یاران حضرت مولانا رسولنما اند رضی منیفرمود شیخ العالمین رح کہ چون ایشانرا طلب حق پیدا شد سفر گزیدند وشہر بشہر در تلاش مرشدے کامل جاده پیما بودند تا آنکہ نام نامی واسم گرامی آنحضرت شنیده بشہر بنارس رسیدند متامل بر دوکانے نشستہ بودند کہ رہبرے پیدا شود تا بدر دولت باسعادت آنحضرت

رسانند ناگاه طالب علمی که نزد آنحضرت سبق میگرفت آن سو گذر کرد
ایشان پرسیدند چه میخوانی گفت فلان کتاب از حضرت مولانا [illegible]
میخوانم ایشان غنیمت شمرده اعتراضی در مقامی کردند او بجواب در ماند
فرمودند برو به استاد و حل این مشکل بازجوی لکن او بخدمت آنحضرت
حاضر آمده عرض حال کرد آنحضرت حل آن اعتراض فرمود باز برایشان
آمد و بیان مطلب کرد باز بران جواب عود کردند و منظور ازین گفتگو آنکه
آنحضرت طلب فرماید چون آن طالب علم باز بحضور عالی آمد و بیان تقریر
کرد دیگر جواب شافی بوی ارشاد فرمودند و گفتند بگو که آن معترض را
بسیار که شوق سخن گفتن آید کار بوسیله و وساطت زیست نمی آید آن
کس بایشان جواب عود و پیام آنحضرت رسانید مجبور [illegible] ارشاد
روانه شدند مصرع تو گوستی و دیگر تجدید در پیرهن + و بحضور حاضر
آمدند آنحضرت بعد اخلاق و مدارات که لوازمه وارثان انبیاء
است فرمودند درین مقام چه شک است که طلبان میکنند
بیان فرمایند تا مفصل گفته آید ایشان عرض کردند هیچ شبه و شک
نیست الا هر کسی که وسیله کاری جوید بانیز وسیله جستم تا بمطلب
رسیدم امیدوارم که بسلک غلامان درآیم و بدولت باطنی
که مقصود اصلی است بدستگیری حضور فائز شوم عرض شان
معروض اجابت گردید پس مرتاض باشند چون [illegible]
قیام نمود مجبور در خانقاه شریف اختیار نکردند

گفتند ویرانه‌ها و خرابه‌های شهر همه خلوتخانه‌ها است از بهر
طعام روز و شب عرض کردند که به مودی سرکاری حکم عالی نفاذ
باید که چیزے بغلام داده باشد و در ویرانه‌ها اوقات بسر میکردند
روزے سرما سخت بود و از طرف اسباب سرمائی فقر بحت که بجز
آتش عشق و آه جگرسوز در شبهای یخ چاره سرما نبود شب محتلم
شدند وقت سحر از خواب بیدار گردیده جانب دریا شتافتند
بجز یک لنگ دیگر هیچ نداشتند بعد فراغ غسل تاب سردے
نه آوردند چند قدم از دریا بیرون آمدند نسیم سحر مضمون کل نفس
ذائقة الموت مترنم شد و از اهتزاز ایشان را در انحطاط وصل آورد
غش کرد نا مردان و زنان وقت صبح که بر لب دریا مے آمدند دانستند
که مخمورے شراب خواری است بگمان رفع حرارت هر کسی یک
سبوے آب بر ایشان مے ریخت تا آنکه جان بجان آفرین
سپردند و بوصل مطلوب حقیقی فائز گردیدند حضرت مولانا رسولنا را
حال شان منکشف شد همان ساعت معه یاران تشریف آوردند
لاشش را در خانقاه بردند و تجهیز و تکفین نمودند و مودی را برائے
حساب خرج ایشان طلب فرمودند مودی عرض کرد چه حساب نویسانم
حساب مولوی لعل محمد از حساب بیرون است هر روز معمول
هم نبود بعد سه روز چهار روز از طرف دوکان که گذر میکردند دران وقت هم
مشتے از گندم و جو و برنج و ارزن و دیگر حبوب که بودی یکمشت از یک

یک جنس کریلان دست میر سید میگرفتند واز جا نجا ہمچنان
جنانم خوردن آغاز میکردند و میرفتند این قدر قلیل را چہ حساب
کنم و قیمت آن نہ گرفت

ذکر یاران و غلامان حضرت مولانا رسول نما رض کہ مسکن و ماوای ایشان قصبۂ پہلواری است

و بیان شرافت این قصبۂ متبرکہ معمور و شیخ العالمین بود در بارہ
لطف و عنایات حضرت مولانا رسولنما رض بحال حضرت تاج العارفین
کہ آنحضرت از عنایت شفقت کہ مبذول حال تاج العارفین رض
بود گاہ فرمودے (ہمارے پہلواری کا نسبت این قصبہ بخود کردہ
وگاہ بقصبۂ ناجیہ یاد آوردنے بعضی مردمان را خطرہ مے آمد
کہ مقتضائے این عنایت بر قصبۂ مذکورہ بجز آن نیست کہ
وطن و مسکن تاج العارفین است شرفی دیگر ندارد آنحضرت بسبب
خطرہا آنہا مشرف شدہ ارشاد کردہ و جائے است کہ قدر و منزلت
وی روز حشر معلوم شود کہ چہا چہا اولیا و علمائے
دین و کاملین از اینجا برخیزند و حضرت مخدوم الملک مخدوم
شرف الدین بہاری رضی اللہ عنہ این قصبہ را البستان نجات نام
نہادہ و تفصیل آن مشروحاً در ذکر حضرت مخدوم سید راستی قدس
سرہ کہ از خلفائے ممتاز مخدوم بودند و اولاً از اوائل و قسمت

این قصبہ منشور بنام نامی اوشان است گفتہ آید انشا اللہ تعالی و از بعضے راویان مستند بسمع رسیدہ کہ رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در ضمن عنایات خود بر بعضے اولیاسے سلف این قصبہ فرمودہ کہ یک مرد عالم و یک درویش مدام درین قصبہ بودہ باشد و از لغایت این عنایت الی الآن کہ قریب دو صد سال گذشتہ باشد حال ہمچنین است کہ کسے زمانہ خطرت ندیدہ

ذکر حضرت محمد مخدوم مخدوم عالم قدس سرہ

از متوطن این قصبہ ناحیہ پھلواری انداز یاران کاملین حضرت مولانا رسول نما رض صاحب مثال و خلافت از فرزندان مخدوم جنید ثانی رض نسبا جعفرسے الزینبی بودند و ہم نسبت فرزندی بحضرت محبوب سبحانی غوث الصمدانی رضی اللہ عنہ داشتند بسبا کامل و مکمل و حضرت مولانا رسولنما رض در مکتوب شریف لسمے حضرت ایشان کامل و مکمل مینوشتند ہم جد حضرت تاج العارفین اند رض چون شوق علم در دل کمال گرفت بطلب آن سفر اختیار کردند تا آنکہ بدائرہ دولت حضرت مولانا رسولنما رسیدند و از انحضرت مشتغل علوم ظاہری و باطنی گردیدند بعد چندے شبی حضرت مولانا رسولنما بخواب دیدند کہ مخدوم جنید ثانی رض تشریف آوردند و تسبیح کہ در دست مبارک بود پیش انحضرت نہادند و گفتند کہ دانہ متصل

الہام الٰہی کہ گاہی بود ابدا آنرا درست و مدور فرمایند و درست نمایند
تبسم آنحضرت وقت درس و تدریس بحاضران مجلس خطاب کردہ
رویاے صالحہ خود را بیان فرمودہ منتظر آنکہ کسے تعبیرش گوید
حضرت ایشان یعنی محمد صالح بعد عرض کردند اگر اجازت باشد
تعبیر آن بعرض بیان آرم حضرت بگیر تعبیر نماید رخصت بعرض یافتند
عرض ساختند کہ امام خود مخدوم چند تائی بودہ اند و دانہ ہا فرزندان
اند و دانہ متصل امام کہ گاہی جدا بود منم مرا کہ در سلک فرزندان اکنون
ازمن کسی قریب تر بایشان نیست چون ملا محمد پیر و مرشد ظاہر و باطن
این غلام وابستہ بدولت حضوریت و گاہی ہم کردہ ام ظاہر و باہر چہ
حقیقت ہستی بندہ فرمودہ اند بار است کردہ شود حضرت مولانا رسولنما
تعبیر ایشان بسیار پسندیدہ و فرمودہ کہ فی الحقیقت ہمین تعبیرست
ہر چند الطاف و عنایت تامہ سابق منعطف حال ایشان بودہ اما
از آن روز زیادہ تر لطف و عنایت اتم بحال ایشان مرعی میداشتند
بعد از تکمیل علوم ظاہریہ و معارف باطنیہ و طی مقامات طریقہ او
یسیہ بخلعت خلافت و مثال سرفراز فرمودہ بتربیت دور افتادگان
رخصت وطن دادند توکل محض سرمایہ زندگی بود و وارستگی از
علائق دنیا متاع خانہ بسر و تحمل ہر بلا آتش و تسلیم
در مجالس جلال کہ از لوازم مرتبہ ہا متنائی و دلی بر جائی است
حال بودہ در مواقف گاہی تردد و باک ملال کسے رو نمی نمود

بعد نظر فقر بحت ایشان از جناب اغاثت مآب حضرت محبوب سبحانی
غوث الصمدانی رضی اللہ عنہ و ہم از جناب شرف بو علی قلندر رض
در نیاز توشہ و للہ منی اذن عام بود کہ بہر مصرف خود کہ خواہند نقد و
را صرف کنند و اگر جنس غلہ رسد ہر روز بقدر کفاف آل و عیال خود
بحت کردہ خوردہ باشند بحت یکروزہ و تقسیم برای شماضر و نسبت
و اگر بسبب فقر و فاقہ بہمین دستور عمل کردے و اگر احتیاج بمصرف
دیگر امور خانگی دیدے در وے صرف فرمودی نقل ست میگفتند
مفتی غلام مخدوم علیہ الرحمہ روزے در حضور پیر و مرشد برحق حضرت
مخدوم عالم رض نشستہ بودیم خطرہ شیطانی بدل راہ یافت کہ حقیقت
فقر در حضرت شیخ نیست کہ از دنیا و علائق وے وارستہ محض اند
و تاج العارفین را کار بدنیا افتادہ پا از جادۂ فقر بیرون نہادہ ورنہ فقیر را
با جاہ و حشم چہ کار و این مجلس اعراس و سماع کہ دام تسخیر خلق است
و سبب تفریح نفس برای چہ بر خطرۂ من مشرف شدہ فرمودند غلام
مخدوم در حق شاہ صاحب این چہ خیال فاسد دارے
منکر کمال او شان را گمان نمے برم کہ ازین جہان با
ایمان رود و در روز حشر بر ایمان خیزد حضرت مولانا رسولنا رض
ایشان را شیخ الزمان آفتاب طریقہ می نوشتند و اکثر در ذکر مراتب
باطنیہ می فرمودند کہ ایشان برابر من اند منکر کمال ایشان منکر احوال
حضرت مولانا رسولنا ہست خوب بدان و یقین کن و بتوبہ بازنہ

و برآینده از رہ چنین خطرات فاسد ہشیار باش تا عاقبت بہ بلو
تہ شوی ہر چند این ذکر مناسب تذکرہ احوال حضرت تاج العارفین
بود کہ دلالت بر کمال وے دارد اما چون بر تیزی و تندے
مکاشفات مخدوم عالم رض بود در ذکر ایشان بیان کردہ آمد
نقل است میفرمود شیخ العالمین رح در ذکر اوراد حضرت جلال الدین
کہ ہر شبانہ روز سوائے مراقبہ شغال و اذکار ہزار رکعت
نفل خواندے شبے از ضعف پیری در محفل شریف نبوے
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شکایت آورد و عذر کرد حکم عالی نفاذ
یافت پنجصد رکعت تخفیف کردہ شد از ین زیادہ تخفیف نکنند
و پنجصد رکعت لازم گیرند یازدہ قصیدہ مبتبرکہ غوثیہ حضرت محبوب
سبحانی رضی اللہ عنہ تخفیفی خواستند حکم اشرف بران قرار
گرفت کہ عددش ہمان یازدہ بار است اما بنظر قلت فرصت
شما چہار عدد حکم کردہ شد ہفت بار ورد دارند و این عدد مخصوص
بشما است دیگران از یازدہ بار کم نخوانند نقل است میفرمود
شیخ العالمین رض کارخانہ شادی عقد مناکحت برادر خورد
حضرت ایشان در پیش بود در عین قصبہ برات منکشف شد
کہ از عمر نوشہ ہمین یکشب باقی است فردا روز مصیبت سخت
پیش آمدنی است باز دریافت این حال خیلے تردد و تشویش
بخاطر حضرت راہ یافت و تغیر بر بشرہ مبارک لاحق گردید حضرت

تاج العارفین رضہ را طلب نمودند و بیان امر وقوعی کردند و چارہ جو شدند حضرت تاج العارفین کہ قصد دریافت فرمودند تحیر یافتند ہر دو بزرگ را تشویش سخت رو نمود آخر این معنی بزبان قرار گرفت کہ حالا تدبیرے بکار نمی آید مگر راہ دعا والتجا کہ مسدود نیست الدعاء یرد القضاء ہمت بکار باید کرد و دست دعا فراز باید نمود حق تعالی بر محو و اثبات مکتوبات ازلیے قادر و توانا است یمحوا اللہ ما یشاء ویثبت ما یشاء ؎ مشکلے نیست کہ آسان نشود ❊ مرد باید کہ ہراسان نشود ❊ ہر دو بزرگ در خلوتی و پس پردہ حضرت بی بی ولیہ قدس سرہ کہ اہل خانہ مخدوم عالم بودند و ذکر کمال و کرامت ایشان عنقریب گفتہ آید سرگرم دعا والتجا شدند تا سحر در خلوت بر روئے خلق بستہ بودند و شہبا براتیان برگمان سبب التفاتی و ناشفقتی حضرت ایشان زبان شکایت دراز داشتند و درین کار بس تیز زبان کہ از ہر دو بزرگان یک کس ہم سر پرستے ما درین سامان برات نکرد و انجام نفرمود مگر آن شب از شبہائے متبرک بود کہ در خلوت بستہ بعبادت مشغول اند آخر بفضلہ تعالی بکمال منہ و لطفہ قریب بصبح تیر دعا بر ہدف مراد نشست و رحم قدیم غمخوار شد ہر سہ بزرگ را دفعتاً بدریافت آمد کہ مدت دوازدہ سال حیات تازہ بخشیدم سر از مراقبہ بر داشتند و بادائے نماز شکرانہ برخاستند آرے در شان ایشان گفتہ اند ؎ اولیا

ملک وقتے ہست ان شاء اللہ + دو تیر جستہ با کہ گردانند تاه + کہ چنین خواستے
خدا خواہد چنین + مید ہد حق آنرا و سے متقین + بعد انتقال برادر
مشار الیہ از دور نشادی و بیات مردمان کہ بجناب آوردند یکروز
ہم از زبانہا نہاے موعود یکی و نیشی نداشت نقل است معتبر
بعضے اکابر زبانی شیخ العالمین رض کہ باعث سلطنت علی گوہر شاہ
مشہور بشاہ عالم ہم حضرت ایشان بودند تفصیل این اجمال در ذکر
بعضے خلفاء حضرت تاج العارفین رض انشاء اللہ تعالی کرد خواہیم
اینکہ مخدوم عالم رض را نظرے بر حال وے بود و خواست کہ وے
را بر تخت سلطنت جلوہ گری بخشد و دیگر سالکان و مجذوبان
عصر را رائے برخلاف حضرت ایشان بود کار خود فرمودہ بود
تا وقت ظہور آن رسید کہ عمر شریف باخر رسید بحضرت شاہ جلال الحق
وصیت کردند کہ ما ازین جہان میرویم و کار سلطنت بر
شما میگذاریم سعی بنشاندن شاہزادہ علی گوہر شما قصد انہمار
باقی مکنید بہر نوعی کہ دانید و توانید چون وقت آن آید خلعت
شاہی از بارگاہ دین پناہی نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوے
رسانید و بعد ایشان ہم چو در این مقدمہ بظہور آمد آیندہ گفتہ آید
نقل است از شیخ العالمین رض یکے از یاران حضرت ایشان
با وجود حال و سلوک اتفاق ملاقات از فقیرے ہندو جوگی
شدہ چون آن فقیر طاقت داشت جمال با ایشان مقابلہ کرد

و غلبہ او ر و کہ بہر بن موسے مسلوب الحال اثر حالات کفریہ
ساری گردانید سے حتے کہ رجوع بہ پیران و غم ایمان ہم در دل وے
نگذاشت بعد امتداد ایام روزے حضرت الیشان از کسے
پرسیدند کہ فلان مرد بنظر نمی آید عرض بسیار گذشتہ آنکس عرض
حال واقعی کرد باز فرمودند کہ بالفعل کجا است بطوریکہ بیاید آورا
بن باید آورد معلوم شد کہ انحراف کلی دارد ساکت ماندند وچند
اوکردند کہ کشان کشان بحضرت الیشان رسیدہ واز بہر بن موسے
وے اثر حالات کفریہ زایل کردے واثر حالات ایمانیہ ثبت
فرمودے تا آنکہ سے فی الجملہ افاقہ آمد کہ ادراک حال خود میکرد وہر
روز بخدمت عالی حاضر میشد ویکدو ساعت می نشست تا
زمانیکہ باز بحال آمد ہرچند آن جوگی زور تصرف بسیار آورد مگر
غلبہ اثر وے دیگر نشد مولف کتاب میگوید کہ زور تصرف
آنحضرت در باز آوردن آن مرید ہر قدر کہ بودہ باشد دیگران
چہ دانند مگر زبانی شیخ العالمین رہ شنیدم میفرمودند نقلاً از حضرت
تاج العارفین رض کہ این زور و طاقت شاہ محمد مخدوم مخدوم عالم
بودہ کہ آن گمراہ را براہ آوردند وبحال ساختند ورنہ از دیگری
دشوار بود نقل است میفرمود سند العرفاء دامت برکاتہ
روزے کسے یک دو نان شیرینے نذر حضرت الیشان اوردہ
بود و فرزندان جمیع وے رض حضرت شاہ آیت اللہ قدس سرہ

حاضر مجلس علماء بودند بنظر شفقت فرمود آیته ابتدای تفسیر بینی
رغبت داری عرض کردند عنایت شود اجازت گرفتند تبرک
لله و با متبعد از آنجا که دران ایام بمقتضاء سن پیری در عبادت قائم
قصورے بار یافته بود که در کار فتورے می افتاد ایشان بحضور
افتادند که چون آنحضرت نمی بینند باید کرد ولله و بگیرم و دست
و پا ذکر دند و ولله دیگر گفتند آنحضرت فرمود آیته الله این چه حرکت
بود میدانی که نمی بینیم و کار ناکردنی کردی هشیار باش این بار
عفو کردم بار دیگر حذر کن لیکن وقت است که پدر سے دو
پسر منظور نیست و اکثر بودے که در اندک توقف کار بجا دو
فرمودے مگر کور شده چشمش بیکار رسید و خاموش می نشست
بار چون آنحضرت بتغیر بودے آواز دادے و یاد فرمودے
آن بیچاره عذر نابینائی پیش نمودے میگفتند هیچ غیب نیست
فی الفور روشنی چشم بحال گردیدے نقل است میفرمود
شیخ العالمین رح که بعد انتقال آنحضرت زن تره فروشی بمزار
شریف آمد و ظاهر کرد که الدزد بکردن گشته که در ختم کسے گرفت
یا ولی الله اگر صادق هستید گیرنده در مرض اسهال خونی مبتلا شده
هلاک گردد و بس سوگند مغلظ داد که در تحریر نتوان آورد و اتفاق
وقت آن بود که پیش آن آمده و را بنظر احتیاط بجای محفوظ
گشته رفته بود چون شب آمد پیش حسب معمول باذکار فراغت

یافتہ بخانۂ خود رسید و میل بغذا کرد بعد خوردن حاجت بہ بیت الخلا
افتاد رفت خون خالص دست آمده آبدست کرده برخاست
و بر بستر آرام افتاد بار حاجت اجابت دید تا آنکہ نوبت بہ ہفت
وہشت بار رسیده و رنگ او تغیر پذیرفت مادرش را
قسم یاد آمد و پرسید آلۃ دزد و کسے گرفتہ ترا معلوم است یانہ
پسرش گفت کسی نہ دزدیده و نہ گرفتہ من در فلانجا داشتہ ام
مادرش دانست کہ اثر دعای بد بروی افتاد دوان دوان
بہ مزار شریف حضرت ایشان آمد و جزع و فزع بسیار کرده کہ مال من
کسی نگرفتہ بود لیکن پسرم بنظر احتیاط برداشتہ و اینک در سزاے
بے ادبی من و او ہر دو گرفتار شدیم ہر چند عذر کرد عفو تقصیر نکردند
و پسرش قریب صبح ہلاک شد ہمسایہ اش زبان ملامت کشادند
کہ سوء ادب تو در حضرت بزرگان با ہیبت کارے کرد و صدق
ولایت و صحت نسب وی رضی اللہ عنہ دیدے انتقال آنحضرت
بست و ششم ربیع الثانی وقت اشراق است سال یکہزار
و یکصد و ہفتاد و ستہ ہجری نسبت براے صحت بیمار و برآمد کار
نیاز ایشان نوشتہ بے تعین وزن مجرب است لیکن اگر
آرد گندم یک آثار باشد روغن یک و نیم پاؤ و بہوره پا سیر صیفے
ہم وزن روغن خطابات آنحضرت سید السادات محبوب
رسول مخدوم عالم مخدوم الدین شیخ الامان حجۃ الاسلام معدن العلم

قرة العین سیدی محمد یحیی هادی المغفلین شفیع المذنبین محسن
کامل ومکمل برحمت الرحمن وارث سید الانبیاء تاج الاصفیا قدوة
المتقین باب العلم صاحب العشق محبوب الهدایت متحیر العارفین
خیابانی محی المذنبین کافی سیف الدین مطلق محی الدین غلام محمد فرزند
محمد دلبند محمد ابو العزم ودیگر خطابات هم بسیار است که در فهم
ابجرس ناید وعوام را فاتحه جای اعتراض و در خطابات
وکرامات وافعال اولیا را اعتراض سبب کمال آخرة وبال در
دنیا است علیهما را هم کرده اللهم احفظنا من سوء
العقیدة والظن الفاسد فی حضرت اولیائک رضی
الله عنهم مزار شریف متصل مزار منور مخدوم شاه جنید کانی
قدس سره جانب مغرب بفاصله دو گز واقع است چون بود
یاران یاران وی کامل بودند مناسب که ذکر شان هم متصل کرده آید

ذکر حضرت بی بی ولیه قدس سرها

زوجه حضرت مخدوم عالم محمد مخدوم عالم اند رض چنانکه احوال ایشان
ضمنا در ذکر پرستار خادی برادر خورد مخدوم عالم گذشته است
منقول است یکبار آنحضرت مخدوم عالم رض را مرض استسقا عارض
شده چندی اوقات بمعالجه اطبای زمانه مصروف ماندند سود
نبخشید و مرض روز بروز در اشتداد بود تا آنکه هیچ کسی را یارای

آمد و دست از معالجہ کشیدند مخدوم مذ زمانہ زا لبس اضطراب بود
چارۂ کار بجز آن ندیدند کہ رجوع بحضرت غوث الثقلین یاور
ہر در ماندہ شیخنا سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ کنند مضمون
این رباعی یا غوث بجز تو نیست فریاد رسی * تا هم تو
بود ورد زبان ہر نفسے * مگذار چنین ذلیل و خوارم کاکنون *
درماند گیم ز حد گذشت است لبسی * اسم اعظم آنحضرت ہر لحظہ
قیاماً و قعوداً نوماً و یقظۃً از زبان و دل خواندن اختیار کردند
و بجان و دل مصروف این کار شدند سہ شبانہ روز برین حال
گذشتہ بود کہ یکبار عنایت غیبی مبذول حال ایشان شد برای
العین از آنجناب اغاثت ماب مشرف شدند و دیدند کہ آنحضرت
بکمال لطف خود چیزے خواندہ مخدوم عالم را دم کرد و فرمود خاطر
جمع دارید صحت است و نگاہے از عین عنایت بسوے
ایشان کرد کہ مخدوم را افاقہ این عالم نماند و از ہمان ساعت
بے اشغال و اذکار فتح باب باطن شروع گردید و آناً فاناً ترقی
درجات میشد حضرت مخدوم عالم بخوف جذب متوجہ حال ایشان
شد بعد صحت کلی اشغال و اذکار مناسب سلوک ارشاد فرمود
و باندک زمانہ بمرتبۂ ولایت رسانید مکاشفات ایشان حد و نہایت
ندارد خصوصاً از نوافل و ادعیہ برائے صحت بیمار و برآمد کار
دینی و دنیوی و ثواب اخروی کہ خلق را لکتابے مجلد شدہ است

بید رسانی مجمل تعریف نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی وجہ الاتم حسب
ایشان شد و بعرض معروض بر طبیب و یابس مجاز و ممتاز بودند
از مکاشفات ایشان یکی خواص آیت یا ایها الذین امنوا
اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون
تا آخر آیت برای شکستن ماسیل چهار صد و چهل و چهار بار
خوانده دم کردن مجرب یافته شد و عدد اعظم وی یکهزار و
چهار صد و چهل و چهار بار است اگر در عدد اول نشکند باز عدد
دوم شروع کند یعنی تا نوبت به عدد کلان رسیده که دل
خود بخود شکسته نقل است میفرمود حضرت شیخ العالمین رض
در ذکر مکاشفه مخدوم و قرب عرض و معروض و عنایت نبوی
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که سلسله آبای حضرت مخدوم عالم و
حضرت تاج العارفین رضی اللہ عنهما در هنگامه افواج برگیان
غارت رفته بود روزی مخدوم عالم رض ایشان را فرمودند که جنون
رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عرض دارید که سلسله آبای
ما همه تا امیر عطاء اللہ قدس سره غارت رفته نام سلف نسب
را یاد نمانده حالا چاره درستگی آن چه کرده باید مخدوم حسب الحکم
عرض کرده چون از آنجا مورد لطف و عنایت بود بیان تا مظهر
و نبی حکم اشرف بدان نفاذ یافت که امیر عطاء اللہ و دیگر آبای
ایشان را حاضر آورند همه واحد حاضر آمدند رو برو کرسی نشسته

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نام خود با بہ تصریح نسبت قرابت ابوت بیان کردند و مخدومہ نام ہر واحد درین عالم بمخدوم عالم رحمۃ رسانید کہ شجرۂ سلسلۂ آبای بانزد درست گردید بعد چندے کہ از جائے اصلی بدست آمد ہر دو را مقابلہ کردند بیشے کم و کاست یافتند فرق تقدیم و تاخیر نامی ہم نبود سبحان اللہ سبحان اللہ زہے قبول و زہے عنایت کہ باین چنین کارہائے بی حقیقت اینقدر لطف و عنایت مبذول گردد خطاب ایشان کاظمۃ الرسول است انتقال نوزدہم ماہ جمادی الاولی است مزار شریف در پہلوے مخدوم عالم قدس سرہ جانب مغرب واقع است

ذکر ملا وجیہ الحق قدس سرہ

ایشان از یاران مخدوم عالم اند کامل الطریقت یگانۂ روزگار مخزن اسرار معدن علوم شرعیہ مزار شریف ایشان نیز در احاطہ مخدوم عالم است ✤

ذکر احوال خیر مآل حضرت تاج العارفین نائب رسول اللہ مخدوم شاہ محمد مجیب اللہ قادری رضی اللہ تعالی عنہ

حضرت ایشان از خلفاے مولانا رسول نما رضہ خلیفہ اعظم اند و صفا حسنہ مثال محبوب ترین خلق در قلب شریف وی رضی اللہ عنہ بودند

چنانچه از حکایات آینده عنقریب معلوم شود تکمیل علوم ظاهر
و باطنی از حضرت شریعت و طریقت آن زین جناب مستطاب حاصل کردند
و بیعت سلسله از حضرت محبوب رب العالمین خواجه عماد الدین
قلندر رحمة الله دارند تفصیلش آینده گفته آید نقل است میر خورد
شیخ العالمین رضی الله تعالی عنه اللاکابر چون حضرت تاج العارفین قدس سره
تشریف قدوم روی زمین را مشرف ساخت و از وجود پا
کین تیره خاک را معطر و معنبر فرمود حضرت مخدوم شاه
برهان الدین والد حضرت خواجه عماد الدین قدس سره چند سال بعثت
قبل بخواب دیده بود که آفتاب از لب منور در خانه من درخشش است
و تعبیرش از وجود حضرت ایشان کرده بود از آنجا که والد بزرگوار
حضرت ایشان در ایام محض شیرخوارگی داغ یتیمی بر دل پاک نهاده
جهان فانی را پدرود کرده بودند مخدوم در فرزندی خود گرفت
و بعد مدت چند سال رحلت فرمود خواهرش که در حقیقت علاقه ابوت
دینی نسبت ایشان داشت و در عالم ظاهر قرابت اخوت عمتی با آن
جناب نسبتی داشت و امر دیگر از جانب دیگر جد والد بزرگ حضرت ایشان
اموں حضرت خواجه بودند پرورش ایشان در کنار حضرت خواجه
بودند و بیوگی را شفقت دادند که داغ یتیمی بر دل حضرت ایشان
نماند چون بایام بلوغ رسیدند بتحریک مخدوم عالم محمد مخدوم زاده
که بس تمامی ربط قلبی بود عزم تحصیل علوم ظاهری دارند که

عالی حضرت مولانا رسولنما رضہ مسمع گشت و باستماع اوصاف
آنحضرت کہ از زبان فصیح بیان مخدوم عالم بسمع رسیدہ بود تمام
مشتاق دیدار جمال با کمال وی رضہ گردیدند درخواست اجازت
از جناب خواجہ رضہ کردند خواجہ رضہ کہ از کثرت اوراد و اذکار و مراقبات فرصت
درس و تدریس نداشت باوجود شفقت تامہ کہ محبت پدری
ازان رشک میبرد دانۂ مفارقت حضرت ایشان بر دل مبارک
گوارا کردہ رخصت فرمود چون بشہر بنارس رسیدند و بدولت
پابوس مولانا رسولنما رضہ فایز گردیدند بمجرد دیدار تخم محبت کہ روز
ازل در مزرعۂ دل ید قدرت کاشتہ بود شاخ و برگ بر آورد و
آناً فاناً در نمو آمد و علاقۂ تعلیم و تعلم از ہر دو جانب استحکام پذیرفت
نقل است میفرمود شیخ العالمین رضہ کہ حضرت تاج العارفین رضہ
را شانی عظیم در مرتبہ ولایت بود ہر کسے از اہل اللہ در ایام
طالب علمی ہم ایشان را کہ میدید تمام تر پاس ادب ملحوظ میداشت
تا اینجا کہ مجذوبے بود بر دروازۂ مغربی شہر عظیم آباد پٹنہ شاہ کالے
نام بس صاحب تصرف و کرامت تمام شہر معتقد وے بود ہمیشہ
برہنہ می بود ستر ماندے و از کسے ستر عورت نکردی حضرت
ایشان میفرمودند کہ ایام شباب ما بود گاہ گاہ بشہر مذکور میرفتم
و از شوق علم کہ در دل از حد زیادہ بود بملاقات علماے عصر تسکین
خاطر خود میکردم چون آن مجذوب بر سر راہ [illegible] بود ہر بار کہ چشمش بر من

افتاده بیگانه ز حاضران مجلس خود دیدم که تخم دست در وجود
کرده است گاهے وے را بر هوش ندیدم مے گفتے این نوجوان شان دیگر
دارد و یا که علاقه از امر باطن ندارد الحاصل مضمون کلام وی خیال
میکردم و گاهے بوی متوجه نشدم و ترغیب وی به نشستن اما تا وقتے
در اثناے راه پیش نظر وے میآمدم چشم بسوی من دوخته
داشتے تا آنکه از نظر وے در گذرم مؤلف کتاب میگوید که این
نسبت حضرت غوث الثقلین غوث صمدانی قطب ربانی رضی
الله تعالیٰ عنه بتائید غیبی از حضرت ایشان بلا قصد ادا میشد
که در تحفة القادریه و خلاصة المفاخر مذکور است کسے از آنحضرت
پرسید که علم ولایت خود در کدامی مرتبه یافتید فرمود در عمر
هفت سالگی بدو برهان قاطع و دلیل ساطع اول آنکه در دبستان
با همه طفلان بمقام نشسته بودیم ناگاه دیدیم که هفت کسان از
هوا فرود آمدند و بر من سلام عرض کردند و قریب تر از من نشستند
و با خود ها گفتند این طفل را خلیفه است عظیم در ولایت که کسے
یا نیست و باز به هوا شدند امروز آن هفت کسان را شناختم
که از مردان غیب اند و دیگر روزے با طفلان بسیر در صحرا
تفریح خاطر میکردیم هر طفلی بچه گوساله میدوید با هم بچه یک گوساله
تعاقب کردیم چون وے از ما رمید ما هم تر تعقب وی بدویدیم
که ناگه همسران ما نزدیک دور افتادم از زمان گوساله بایستاد و بسوے

من دید و بزبان فصیح گفت ای عبدالقادر تو برای این
پیدا نه شده که با ما بازی کنی برو بسر کار خود گیر و دنبال ما بگذار
بیفتی و ترسی سخت بر من مستولی گردید از آنجا بخانه آمدم و بس
ملول خاطر نشستم مادرم آمد و دید از راه شفقت فرمود امروز ملال
خاطرت از چیست عرض حال کردم دیدم که بر بشرهٔ وی سرور
و بهجتی پدید آمد و گفت غم مخور جای شادمانی است دانستم که درین
کار سری است آری ع سالی که نکو است از بهارش پیدا
است نقل است سیف مود شیخ العالمین رض در بیان طلب
اشغال و اذکار حضرت تاج العارفین و اخذ طریق از حضرت مولانا
رسولنما رض که روزی وقت درس و تدریس بتذکرهٔ مشرف
شدن از جمال جهان آرای نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
آمد بر سبیل حکایت حضرت ایشان گفتند که بنده هم شوق
و تمنای سعادت ابدی بجای دارد و بوساطت استخاره
دوست مرتبه باین دولت بی بدل فائز شده است آنحضرت
رهبر غیبا باستثناء فرموده که باستخاره و بخواب از آن بارگاه
عالم پناه مشرف شدن چه معنی دارد دیدن زنده بچشم سر متعلق
است نه بخواب در امور متعلقه جسمانی جسم را اعتبار است نه
روح را و آنحضرت باتفاق ارباب ظاهر و باطن زنده است
صلی الله علیه وسلم بجز نقل مکانی دیگر تعبیر از رفتن وی صلی الله

علیہ وسلم روا نیست وملاقات زدیمی کہ تعلق بخواب دارد
بہمرد کانسیت باستماع این کلام ہدایت انجام حضرت ایشان از حد
وست دادگویا از خود رفتند وعرض کردند آیا درین زمانہ ہم امر
ممکن الوقوع است بالخصوص بہ پیشینیان بود آنحضرت بہ فرمود
تا العجب درین زمانہ ہم ممکن است ع ہنوز آن ابر رحمت
در فشانست * اگر شما ہم خواہید ممکن است وپیشینیان نواب
امرمحال نیست چون این مژدہ جان بخش بگوش دل شنیدند
آتش عشق نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ در کانون سینہ مکنون
بود یکبار مشتعل گردید وجان ودل را در سوز وگداز آورد خواستند
کہ داخل ملقہ یاران آنحضرت شوند آیا بملاحظہ حقوق بندگی کہ بجناب
حضرت خواجہ داشتند یک بیک جرات برین کار نیافتند باستمزاج
حضرت خواجہ رح مضمون کے فکر کردہ عریضہ فرستادند مشتمل بر
اینکہ استاذی حضرت مولانا سیدنا سید محمد وارث دامت
برکاتہ وعنایاتہ رونق دہ ذکر مشرف شدن بازجمال جہان
آرای رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنان وچنین ارشاد فرمود
چون غلام را در باب فقر دخلی نیست کہ از آن فرق درمیان
حق وباطل وصدق وکذب تواند کرد ہرچند تمناے این معنے
وسودا ے این کار از حد زیادہ داشت لیکن بے اشتراح
حضور عالی نور در نیافت حال حضرت استاذی جدرہ برسمع آورد

نیافت درین باب ہرچہ ملازمان حضور را ہمائے فرمایند بعمل آوردہ شود حضرت خواجہ رض بعد ملاحظۂ عریضہ بجوابش شبدیز قلم را در میدان ہدایت جولان داد و نشمیت عریضۂ ایشان بود دل را بسرور فرمود حسب درخواست ایشان قاصد دریافت حال مولوی صاحب این فقیر شدہ بود نزد فقیر آنست کہ ہر قدر کہ او شان گفتہ اند و مدعی آنند رشحہ الیست از دریائے کمال شان و قطرہ الیست از سحاب درفشان آنصاحب عرفان نائب خاص رسول خدا ست و ہم رسولنا صادق در اقوال خود یکتائے زمانہ در احوال خود بر روئے زمین از قاف تا قاف شرقاً و غرباً جنوباً و شمالاً نظیر خود ندارد اخذ طریق بے تامل باید کرد فرزند آن بہ کہ بقوت بازوئے خود دولتے بدست آرد ورنہ میراث پدری ہر کسے را میسر است مشعر بدین معنی کہ دولت باطنی کہ ما داریم میراث شما ایشان است ہر وقتیکہ خواہند بگیرند تکلفی ندارد و دولت باطنی کہ حضرت مولانا رسول نما دارند میراث ایشان نیست اگر بحصول وے کمر ہمت بندند و بدست آرند نزد ارباب طلب اعتنائے دارد تاج العارفین رض بجرد مطالعہ سرفرازنامہ کہ بوی حصول مطلوب و وصول مقصود ازان بمشام جان میرسید و دل و دماغ را معطر میگردانید بے اختیار شادان شادان بہ بارگاہ عالی حضرت مولانا رسولنما رض حاضر آمدہ و مکتوب

تشریف حضرت خواجه رض بجنسه در نظر کیمیا اثر گذرانید حضرت
ملاحظه فرموده به زبان حق بیان آورد که چون شاه صاحب محبوب
رب العالمین اند هرچه خواهند فرمایند کرا مجال که برخلاف ایشان
دم زند و بجز متابعت به خلاف رود و لطف درین سخن نهایت
آنست که قبل ازین کسے را اطلاع نبود که حضرت مولانا
بخطاب رسولنما اند و حضرت خواجه بخطاب محبوب رب العالمین محبوب
ممتاز اند چنانچه سابق ذکر آن مفصل گفته شده القصه تا چار
پایاسے حضرت خواجه رض رجوع بطریقه وارثیه وسیله آورد حضرت
مولانا رسولنما را بس اهتمام بر تربیت حضرت ایشان بود که کب
همت بلند که برآن برج آسمان رفعت و کمال طالع بود هر روز بلکه
هر ساعت از ترقی باطن نور بخش منور بود که از معاصران ارباب
بصیرت را چشم خیره میشد بهر شغلے و ذکرے و فکرے که آن سعی
می یافتند در هر صد یک ثمرات بدست می آوردند و طی مراتب
معارف دمی میکردند تا آنکه روزے حضرت مولانا رسولنما رض
برین پیروی و ترقی ایشان باستعجاب به زبان مبارک آورد
آیا شیخ زمان خواهی شد که اینقدر باستعجال تمام ترقی میشود
چون از عادات آنحضرت بود که احتیاطا عن الکذب واحترازا
عن اللغو سخنے بے محابا هم بر زبان حق ترجمان نیاوردے
تغیرے بر بشره مبارک آمد و ترددے بخاطر اشرف راه یافت

کہ سخنے بر زبان سنے در یافت حال آوردم ساعتی بتفکر سر بمراقبہ فرود آورد حق تعالی از فضل خود باب انکشاف بر روی وے رم مفتوح گردانید و مژدہ حصول مقصود ہمچنان کہ بزبان مبارک رفتہ بود بگوشش دل رسانید کہ چون دو موشو دیرمسند شیخ الزمانی نشینند و کامیاب گردد و بخطاب شیخ الزمان سرفرازی یابد بر رخسار مبارک اثر بہجت طاری شد فرمود الحمد للہ سخنے سبے تامل بر زبان آمدہ بود ہر چند در محل استجابت ہر کسے را از عادات کلام است اما حق تعالی کہ حافظ حقیقی است درین محل تعجب ہم از لغو و کذب صیانت نمود و بوقوع آن امر وعدہ فرمود در عرصۂ ہفت سال از تکمیل طریقہ وارثیہ وسیہ قادریہ ممتاز گردیدند و فراغت یافتند و سیر مقامات رشتا فتند و بعمر بست و چار سالگی از تکمیل علوم شرعی درسی و معارف باطنی فراغ کلی دست داد بہ تشریف خرقۂ خلافت و مثال طریقت کامیاب شدہ مجاز بہ ہدایت خلق گردیدند و رخصت وطن حاصل ساختند و در زاویۂ عزلت نشستند و داد توکل دادند در قلیل عرصہ ارشاد نامۂ آنحضرت رض بنام نامی الیشان از شہر بنارس شرف ورود فرمود از کمال لطف وعنایت رقم فرمودہ بودند تردد خاطر برائے آن فرزند بیشتر می بود فلان شب کہ در خلوت مشغول باوراد و وظائف بودم دہ کس مردان حاضر آمدند بصورت پارسا انوار سعادت

از سہای مصر تنیای آنہا بسلامتی و اطلاع رسانی سلام گفتند و مبارکباد
دادند پرسیدیم کہ باشید و این مبارکباد ہست ظاہر نساختند
ما ملک مستقیم جہت استقامت و ثبات کشیدہ شیخ الزمان شاہ محمد
حبیب اللہ قادری مامور شدہ بودیم و اکنون بعد فراغ کار مقام
خود دیر مقیم شدہ ایم مبارکباد و اطلاع حال رفع تعلق خاطر اشخصیت
نیز کردہ ایم تحویل برایم و قال امیر دیم بآن فرزند ہم مبارکباد
مبارکباد و الحمد للہ علی احسانہ مولف کتاب میگوید این
کمینہ بارگاہ ہم زیارت مکتوب شریف کردہ است و از انجا کہ
بازیافت نشد آمد و عبارتش محفوظ نماند لاجرم مضمونش بقید قلم آوردہ
نقل است روزی حضرت محمد مخدوم مخدوم عالم قدس سرہ
بحضور حضرت مولانا رسولنما رہ عرض کردند کہ ما ہر دو کسان یعنی
یار او شیخ الزمان تاج العارفین را یکبار اذکار و اشغال بارشاد
میشود و در محنت و ریاضت ہم فرقی نیست اما او خانہ را
ترقی باطن روز بروز است و ثمرات آنہم نقد و ما در کار خود
در ماندہ می باشیم آنحضرت رہ فرمود قلب اوشان در میان
دو نور افتادہ است یکی نور قلب من و دیگر نور قلب شاہ
عماد الدین قلندر کہ ہر لحظہ محیط قلب ایشان است لہذا بسرعت
ترقی مییابد تر میشود و محیط قلب شما یک نور من است اما خاطر
جمع دارید کار شما بند نخواہد ماند نقل است روزی فادر

خلوتخانه با حضرت مولانا رسول‌نما رض حلقهٔ یاران کاملین بود حضرت
تاج العارفین را حالتی پیدا شد که دران حالت از خود رفته سر
بر زمین میزدند و بر میداشتند آنحضرت که سر بمراقبه بود بانکشاف
حال ایشان سر بر داشتند فوراً تکیه پیش سر ایشان گذاشتند
وقت برخاستن مجلس هم دران حال گذاشته بخانقاه تشریف
آوردند بعد نصف شب حضرت ایشان را افاقه آمد میفرمودند شیخ العالمین علیه
نقل است از تاج العارفین رض که اگر حضرت مولانا رسول‌نما رض تکیه
عنایت نمیفرمودند سر را پاش پاش میشد و جانبری ممکن نبود
نقل است میفرمودند شیخ العالمین رض در ذکر مجاهده و ریاضت
حضرت ایشان در کسب علوم که چون در ایام طالب علمی از
غلبهٔ خواب خللی در مطالعهٔ کتب واقع میشد موی سر مبارک
دراز کرده وقت غلبهٔ خواب از رسنی بسته آن را به رسن بالا
از سقف خانه محکم بستی و زیر فرش سنگ ریزه ها گسترانیدی
و بران نشستی و تقلیل غذا آنقدر کرده بود که در مطبخ حضرت مولانا
رسول‌نما رض دران هنگام بسبب قلت فتوح و کثرت یاران و طلبا
یک آثار آرد گندم شصت نان تنک میکردند و سه نان تنک
بهر کس میبخشیدند اکثر طلبا که متحمل گرسنگی نبودند بجای دیگر
هم جاگیر خود مقرر کرده بودند و حضرت ایشان در میان سه نان تنک
هم یک نان به سقایی خانقاه و یک نان بجاروب کش تقسیم فرمودی

ویک نان قوت خود نیلستے دبالین قلت غذا کیسا بودے
کہ شب بفاقہ بسر کردے وہر یک نان قصینہ صبح در میان
سقائی وخاکروب تقسیم منودے وآنحضرت را بہ نسبت تابع الحال
معاملہ سیتے وشفقتے کہ بود کمتر بنیند بغیرت پیغمبر و در سر مولد فرزند
عملی زنق پیغمبر بود نقل است روزے آنحضرت رسول نما
حضرت ایشانرا فرمود کہ مفارقت شما بس شاق می نماید خوش
بودے کہ توطن بہ ہمین شہر اختیار میکردیے حضرت ایشان
عرض کردند کہ غلام بجز اقارب واحباب در وطن تعلق یک حبہ
معاش ہم ندارد اینجا وآنجا در عمر بسری برابر است اما اولاد را
در توطن این شہر قباحت است اگر اینجا تاہل کنیم اولاد مارا
شرفائے این دیار بنظر حقارت وبیگانگی نگرند وطن خویشی نکنند
گویند حال پدرش معلوم نیست واقارب وطن گویند حال مادرش
معلوم نیست واگر بوطن تاہل کردہ دریں شہر مقیم شوم بود باشد
این علیہ ہمچنان در بیگانگی کوشند واستطاعت آنقدر نیست کہ تنہا بوطن
خود روند یا بیگانگان خود در شہر با شہر غریب اجنبی مے آید
آنحضرت تامل کردہ فرمودند گفتی ہم از کمال عنایت آنحضرت اہل وعیال
خود کہ حضرت ایشان حضور کنانیدہ بودند دختران آنحضرت ہم بلافرق
با حضرت ایشان نسبت پسری وبرادری حقیقے میداشتند اما حضرت
ایشانہا احتیاط آداب آنقدر بود کہ گاہے سیند در روے آن مخدومات

عالم نہ نشستند بجز آنکہ دست بستہ ایستادہ می ماندند و با مرید
حکم می یافتند بجا می آوردند ہر چند اجازت بہ نشستن میشد لیکن
ہمین عرض میکردند غلام را مولا اگر بفرزندی خواند و بفرزندی
گیرد از غلامی بدر آمدن نتواند آیا از حد خود نیکو می شناسد غلام
آخر غلام است و مولا مولے است چہ طاقت کہ با مولی ہمسری
جوید و باوے نشیند ازین گستاخی معاف دارند ما را بہ ازین
دولتے دیگر نباشد کہ کمر اطاعت بستہ و طوق بندگی در گردن
انداختہ بامتثال حکم ایستادہ باشیم و بجان و دل در انجام وی کوشیم
و گاہے رو برو نہ نشستند و نیز از انحضرت رضہ چون رخصت
وطن گرفتے در شہر بنارس از پاس ادب ہرگز سوار نہ شدی
الابعد عبور دریای گنگ و ہرگاہ از وطن بعزیمت زیارت
وی رضی اللہ عنہ رہ گراے شہر مذکور شدے پیادہ قصد
نمودے و سوار رفتن سوءادب داشتے و آنحضرت رضہ را برین
عادات و رعایت ایشان اطلاع نبود تا آنکہ شوق دیدار
مغلوب الحال کرد ہمت بکار بستہ مسافت دہ روزہ را بسہ روز
طی فرمودہ بدولت پابوس فائز گردید از غایت ماندگی
راہ وقت شب تب محرق آمد و سے افاقہ کرد آنحضرت رضہ را نہایت
تشویش بخاطر اشرف راہ یافت از کسے سبب آن تفحص فرمود
عرض کرد اثر حرارت راہ است کہ عرصہ دہ روزہ را بسہ روز

طلبی کرده اند آنحضرت رہ خاموش ماندند چون خواستند رخصت وطن گرفت
بوقت وداع ارشاد کردند بار گاہے قصد پیاده آمدن نکنند
بزانید و همچنین حال الامر فوق الادب عمل نمودم اما تا کناره دریا
بود و در شهر بهرگز نگاهے پیاده نرفت سوار شد که شهر مولانا
رسولنما است و هم مدفن و دستور حضرت مولانا رسولنما چنین بود
که چون کسی از دیار تاج العارفین رسیدی و تشریف قدوم
فرمای خود می ساختی می پرسیدی که نام قصبه پهلواری
گرفته تو بود کسی که نام پهلواری گفتندی پهلواری در حضرت
تاج العارفین پرسیدی پس مسرور و دلشاد شدی و هرکسی که مگفتی
وقت سفر این صوبه از تاج العارفین رخصت شده بودم
حال وی بر ما معلوم نیست همین بر جبین آنحضرت آمدی
و فرمودی بر که از توشان خبرے ندارند نام پهلواری
گرفتن چه ضرور و اگر فرزندے در خانه حضرت پیدا شدی
بعد از وجود با وجود رشک فردوس برین کردی خود نامی
نهاد و بحضرت ایشان خطی متضمن بر این که فلان تاریخ حق تعالی
فرزندے گرامت فرمود هرکسے از یاران و خویشان نامی
تجویز کرده اما فقیر را احب است که آن فرزند ارجمند نامش تجویز کرده
نویسند موقوف بر آن داشته ام چنانچه این کمینه بارگاه هم مکتوب
رسمی اسلوب متضمن مضمون هذا با زیارت کرده است و تورد مسطور

چشم و دل بآن حال ساختہ و ہم در اوایل ایام توکل القیاض ظاہر حضرت تاج العارفین را بسیار بودہ عریضہ متضمن احوال خود بحضور آنحضرت رح فرستاد ارشاد نامہ بجواب ش نزول اجلال فرمود و مضمونش سراپا از تسلی و تشفی مملو بود کہ اینجا ہم از فقر ظاہر حال چنین است صبر کنند قریب ایام حق تعالی فتح باب ظاہر ہم خواہد کرد و این مصرع مرقوم بود ع کہ آن بہر کس است این خاصہ از برای مجیب * کشود ظاہر بہر کسی است و فقر ظاہر ہم برای شما است و مخصوص بشما ارشاد نامہ ہذا را نیز زیارت کردہ ایم والحمد للہ علی احسانہ نقل است میفرمود شیخ العالم در ایام کسب سلوک حضرت الیشان روزی قبایل حضرت مولانا رسولنما رح از شہر فاز ی پور بشہر بنارس می آمدند چون از شہر رسیدند بعبور دریای گنگ سوار کشتی شدند بمجرد کشتی بساحل رسیدہ بود کہ از تلاطم امواج و جوش آب در مہلکہ عظیم افتادہ شود و زنش و را اہل سفینہ مایند شد و ساکنان سواحل را دست تاسف برسر رسید خلقی از تماشائیان جمع آمدند و ہیچ کسی چارہ کار نمی دید برادر بزرگ آنحضرت رسولنما رح سید مفضل قدس سرہ کہ بر کنارہ دریا جست فرود آوردن آل و عیال از سفینہ تشریف میداشت از معاینہ این حال بسی سراسیمہ و شکستہ بال تیز تیز بحضور عا

آنحضرت حاضر آمده فریاد کردند و دادرسی خواستند که وقت دستگیری و فریادرسی است ورنه تمامی ناموس تلف میشود و غرق میگردد و کشتی در تهلکه عظیم افتاد آنحضرت را با درا کی این حال بس تشویش دست داد فرمود که شاه صاحب از وقت مطلع فرمایند اشاره بحضرت تاج العارفین فرمود شاه فضل قدس سرہ چون بس متردد بودند با وجود رابطه بیعت و ارادت که بجناب آنحضرت رو داشتند بی باکانه گفتند که من حضور عرض میکنم و از حضور شاه صاحب فرستاده میشوم آنحضرت فرمود ما هم دعا میکنم هر چه میگویم بران عمل فرمایند ناچار با دل شکسته بحجره تاج العارفین در آمدند و بیان حال کردند حضرت عالیشان دران وقت مطالعه کتابے میکرد گفت زود تشریف برند که فورًا رسیدیم شاه فضل قدس سرہ دوان دوان اسپ سوار دریا روان شدند چون بر کناره دریا رسیدند دیدند که تاج العارفین لنگ بسته در میان طلاطم سفینه را از هر دو دست بقوت تمام گرفته اند که از تهلکه غرق نجات یافته و هنوز دور باز مانده حضرت رحمت ایشان بهر دو دست گرفته گویا بر دست برداشته بر ساحل رسانیدند و غائب شدند مطلق اینکه شاه فضل قدس سرہ درین معاینه منفرد نبودند بلکه تمام تماشائیان که بر کناره دریا بودند و اهل سفینه بهم مشاهده کردند و عجیب قصه بهر خاص و عام بود و کطرفه

ماجرای شکر رفت پیشش آمد و این جوان که بود نه ما یان و نه آگاهی
درین شهر دیدیم نه بر آمد و رفت وی اطلاع یافتیم همین که کشتی
غرق میشد و آب از هر طرف میگرفت یادفعتًا از دستگیری آن مرد غیب
برکنارهٔ رسید هر کسی را از استعجاب تمام سخنی بر زبان بود و شاه
فضل قدس سره خود در تحیر که ما از ایشان پیشتر روانه شدیم و لیکن
تیز تیز آمدیم در اثنای راه هم ندیدیم و نیافتیم باز اینجا در اهتمام
نجات کشتی بسیار دیدیم مگر از طاقت تصرف ایشان مطلع نبودیم
امروز معلوم شد و قبایل را اگر فته بخیریت تمام داخل دولت سرا
گردیدند و باطلاع ماجرا اول بحجرهٔ تاج العارفین آمدند دیدند
که همچنان بر دستور اول در مطالعهٔ کتاب است مگر یک لنگ
تر در آفتاب انداخته است که خشک شود و لنگ دیگر بسته باز از آنجا
بحضور مولانا رسولنمارح حاضر آمده مفصل احوال بعرض بیان آوردند
آنحضرت که فرمود صاحب در آن وقت از تشویش خاطر بر سخن من آزرده شدید و
حال آنکه از مراتب شاه صاحب واقف نبودید او شان برابر
من اند از آن روز شاه فضل صاحب بس ملاحظه آداب حضرت ایشان
میداشتند نقل است روزے حضرت ایشان و مخدوم
عالم محمد مخدوم رضی الله تعالی عنهما بحضور اقدس حضرت مولانا
رسولنمارض حاضر بودند از عقب تمنا ان آنحضرت مهاجنی بود که اکثر
در آن وقت بشرف ملازمت بهره اندوز سعادت بود اتفاقًا

صاحبزادۂ والا نژاد حضرت ولی بیان کہ سابق احوال ایشان در
ضبط تحریر آورد چون حالت جذب مستمرہ داشت آن جامعین
کہ خود را گرد محبت آنحضرت سید السنت و بصورت عقیدت ایشان
می آید ابتداء تا سعت گفت افسوس کسی بالیقان نشد کہ نام حضرت
بالنبکیند و بر سجادۂ ہدایت نشیند و خلق را راہ راست نماید سخن وے
بر خاطر حضرت ناگوار آمد اشارہ بمرد و یاران فرمود ارشاد کرد کہ فرزند
من ایشانند کہ تا قیامت نام و نشان من از ایشان ماند نقل است
شیخ العالمین رضی اللہ عنہ میفرمود کہ روزے آنحضرت رسولنا بحضرت تاج العارفین
در خواب فرمود در طریقۂ ما شخصی پیدا شود کہ بدیع العصر باشد
ہر کس از منتسبان آن عرش آستان با انتظار آن گوہر نایاب ہمہ تن
چشم و گوش بود کہ تا چند خبرش بگوش جان برسد و تا کی چشم را
از دیدار وی نورے و دل را سرورے حاصل آید ناگاہ در خانۂ شیخ
عبد المجید کہ وابستۂ دامن دولت تاج العارفین بودند فرزندے
بوجود آمد حضرت ایشان بدیع الزمان نامش کردند چون با شیخ
مذکور بس محبتی داشتم عرض کردم بدیع العصر نام نہادہ شود چون عرض
قبول نشد مکرر عرض کردم فرمود تو طفل ہستی و طفلگی میکنی نمیدانی
مضمونش کہ در این پیرایہ ادا میسازی معلوم است اما آن بدیع العصر
موعود دیگر است بنا بر آن بدیع الزمان نام کردم ما ختم حکایات
سابق و حال باز رسانیم بیان حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہ

عنہ بے واسطہ شنیدہ ام نقل است میفرمود شیخ العالمین رح
روزے از حضرت مولانا رسولنما رض بتاج العارفین رح ارشاد شد
کہ نصاب سیف اللہ قلندرہ بدہند حسب الحکم آغاز کردند ہنوز ایام
نصاب باتمام نرسیدہ بود کہ کوتوال بلدہ راسبے سببی غبار عناد از
طرف آنحضرت برخاستہ و بردل وی نشستہ کہ عقل دوربین از فکر
مآلش بصد مرحلہ دور افتادہ افترائی بکار بستہ قریب صد نفر سوار
وپیادہ را مسلح و مستعد جنگ بگرفتاری آنحضرت رض فرستادہ وظاہرا
سببی بجز آن نبودہ کہ ہمنشینان خود بارہا شکایت نمودہ کہ ہر کسے
کہ از رؤسای شہر چہ علما و فضلا و چہ اہل دولت بملاقات امامی آیند
اما ایشان گاہے نہ آمدند نہ از سلامی و پیامی دلشاد کردند و مراد
ازین گرفتاری غیر از سبکی و تذلیل آن والا محترم دیگر نداشت کسے
بجنس این خبر بحضور رسانید کہ مردمان بگرفتاری متعین شدہ
روانہ شدند و عنقریب میرسند تردد و تشویش ہمعنی بسیار آمد تاج
العارفین فرمودند بہ نیت دفع معاندان و رفع شرور ایشان سیف اللہ
ہمین وقت خوانید حضرت ایشان عرض داشتند کہ ہنوز ایام
نصاب باقی است از بہر چاست چگونہ خواندہ شود عرض وی
خلاف رای مہر ضیای گردید و بمعرض قبول نرسید و باندک
خشونت فرمودند شما را ازین چہ کار ہرچہ میگویم بران عمل کنند حضرت
ایشان فی الفور امتثالا للامر وضو کردہ بر مصلا نشستند و خواندن

اتحاد کرده‌اند و آنحضرت بدم یک نیزه قلم کاغذ که بر زمین افتاده بود
برداشته بیرون در فضا القا آمد و ایستاده هنوز بساعتی نگذشته بود
که سواران و پیاده تیر و بیجان نمود شد بعد آنحضرت از نیزه قلم یکبار سوی
آنها اشاره کرده فرمود آنچه خدا داند که در همان اشاره چه اسرار بود
آنها چه دیدند که بعد از این باضطراب گریختند که هوش و دستار و سلاح
هم نماند پیاده رو دستار و سپر و شمشیر انداخته و گذاشته و کسی از
اسپ بر زمین افتاده همه بار و بغداد آوردند گوسفند در جنگ عظیم
شکستی خورده‌اند نزدیک قوال رفته سرگذشت خود را بیان کردند آن
شقی از ایشان مستفسر شد که چه دیدید که ترسان و هراسان رو به بغداد آوردید
هر کسی با خاده نیزه قلم ظاهر میکرد و میگفت دیگر ندانم که بر راکب و
مرکب چه گذشت سامعین با تحیر گرفت آن اهل رسیده خواست
که بار دیگر چند دیگر فرستد خویشان و صواب اندیشان وی مانع آمدند
و گفتند که او مرد فقیر است عداوت با وی سراسر ضلالت است
و در دین و دنیا خسارت می‌بینی که بیک اشاره کار سواران
و پیادگان تمام ساخت بار دیگر ندانم که سرانجام کار تو چه شود
مبادا آفتی رسد که جان بردن بازوی دشوار نماید جهان بهتر که
ترک این سودا کنی و بتواضع و مدارا و آشتی پیش آئی که سنسوی
چو زور می‌نتوان کرد لازم است + با همت یاوران بضرورت
فرو چنی + مصلحت آن نیکو دانسته ترک آن عزم کرد او با فراغ مشغول

ازسے کہ بر پیشانی خود داشت نگذاشت کہ غبار عناد از دل وی برخیزد واز آب رحمت فرو نشیند تا آنکہ ہر روز در کار خود بجز خسارت سودی و بہبود بے نمیدید نقصان میفزود و بخانہ برباد ی روحی لموز آخر کارش بہلاکت انجامید خانہ اش آتش بوم شد کسی از نسل وی باقی نماند کہ در دنیا یادگاری ماند مگر ہمین حکایت وی حضرت تاج العارفین بیشتر فرمودی کہ گاہی ازما آنحضرت را سر مو ملالے نرسیدہ مگر درین امر کہ آنروز در امتثال حکم عالی بخیال ناتمامی انصاب اندک ایستادگی ازما بوقوع آمدہ بود چون این حکایت مبتنی بر عنایت آنحضرت رض بہ نسبت تاج العارفین کہ بودہ کہ گاہے از حضرت ایشان خلاف آنحضرت بوقوع نہ آمدہ وہمیشہ مورد الطاف بودند در تذکرہ ایشان آوردہ شد ورنہ مناسب آن بود کہ در ذکر حضرت مولانا رسولنما می آوردم و سابق ازین در حکایات آنحضرت اشعار کردہ ام کہ بعضی تصرف آنحضرت در ذکر یاران وی رض گفتہ آید وہم میفرمود شیخ العالمین چون حضرت تاج العارفین را رض عزیمت توکل متمکن قلب شریف گردید رجوع بحضرات عالیات باستخارہ کردند از جناب مستطاب امام ہمام سید کونین نور دیدہ رسول الثقلین حضرت امام حسن مجتبیٰ اعلی جدہ وعلیہ السلام بشارت ضمانت کفاف وما یحتاج یافتند ارشاد شد کہ بر جادۂ توکل قدم استوار دارید ما ضامن

کفایت شما است مرا از امروز تا از دنیا تجرید و تفرید جستن گزیدند و
فنا لفنا لحلفنا شدند بر سجادهٔ توکل ثابت نشستند نقل است که بعد
از انهزام شمس پارس خان و راه هر آنکه بشمار از راه جنگل و بیابان زده بودند
وطن شریف نشد و در آنجا از راه جنگل واقع شده و در آن جنگل مکانی
مبهم لیس به کلشا اندرون وی تشریف بردند دیدند که از مردمان آنجا
است فرمودند کسی از شاهان به صاحب خانه خبر رسانند تا بلاقات
کنم که مرد مسافرم او بعد اطلاع جواب آورد که ساعتی بنشیند
می آیم چون در انتظار روز شده و عرصه دراز گذشت و وقت ظهر آمد و
بر آمد صاحب مکان در خدمت حضرت سلطنشان از کسان وی آب
طلبید و وضو ساخت و نماز گذارد و دوات و قلم طلبید و رقعه
بدین عبارت نوشت فقیر آمد و طریق مهمانداری آموخت که سیر و
برسان وی کرده روانه شد چون رقعه شریف بملاحظه صاحب
مکان در آمد در دلش اثر کرد و بهر سو خدمتگاران برای دریافت
فرستاد که با مند بجست و الحاح باز آرند و جاسوسی خود روانه جنگل
بجست در مسافت قریب آنحضرت را یافت و بس عذر با کرد و به
بازار آورد و تا حضر مراجعت مهمانداری ملحوظ داشت چون آثار
ولایت از جبهای مبارک آنحضرت ولایح و لایح دید بحضور
اکرام نهد سودای باطن در دل تخم ما جید و است اما
ابایت مذهب ندانستم که مناقب را در سفر کنند اکنون که قدم شریف

بخانۂ ما رسیده دانستم که بخت خوابیدهٔ ما بیدار شد و دولت یار
امیدوارم که چیزے ارشاد شود تا بذریعهٔ آن روی مقصود بینم
عرضش بمعرض قبول در آمد و شغلی یا وارشاد فرمودند باز بعرض
پرداخت اگر وارداتی رو نماید چه کنم و حضور را کجا یابم فرمودند اینجا
شهر بنارس قریب است عرض حال بذریعهٔ عریضه بحضور پیر بدر
حضرت شیخنا مولانا محمد وارث رسول نما کرده باشی چنانچه بعد چند
ایام که عریضهٔ وی بحضور اقدس حضرت مولانا رض شرف قبول یافته
پس تعجب لاحق حال بندگان عالی گردید که آثار و ثمرات طریقه
ما نوشته است و از ما ملاقات هم ندارد و نداز یاری ذکر این معنی
درمیان آمده چون تاج العارفین رض باز بتشریف خدمت سراپا
افادت حاضر شدند آن عریضه بملاحظه حضرت ایشان عنایت
شد عرض کردند که غلام را اتفاق گذر از آن سو گردیده بود چیزے
طلب کرد و گفت که باز عرض حال کجا کنم گفتم عرضی بحضور اقدس
کرده باش که شهر بنارس از اینجا قریب است بنابران احوال خود
مندرج عریضه ساخته بحضور ارسال داشته است نقل است
روزے در اثنای راه اتفاق شب باشی بسرای مسافران شد
و چند ساعت قبل مردے ہم دران سرای فرود آمده بود
چون چشم دوربین وی بر روی مبارک حضرت تاج العارفین افتاد
فی الفور یک جای نماز مکلف و مبلغ پنجروپیه نقد نذر آورد و حضرت ایشان

الیشان بسبب این نیازمندی و عقیدت اینچنی باریابی رسید بلکہ
عرض کرد در شکلے صحبت عمران بودم نذر کردم کہ حق تعالی اگر بیوی
آسان کند اینقدر بحضرت دوستی ما الله و وستانش نذر گذرانم
مجیب الدعوات بسبب عنایت ما بمطلوبم آورد بنابرین ایفای نذر کہ بدستے
ہمراہ داشتم کردم امیدوار قبولم حضرت ایشان فرمودند چون ایفای
آن شرط ولایت بود پس ولی است چگونہ معلوم شد کہ ما سزاوار آنیم گفت ہم
این القای خدا است کہ شما را در ولایت حضور ربی بی دستگیر
نماند این بغیر ابوزرانی غیر ولی را ممکن نیست نقل است روزے
فقیرے جوگی گنج بخش نام مشہور بہ بہالی جی با ستمنی چند از
یاران و معتقدان بحضور تاج العارفین در آمد و خلوت کرد و گفت
کہ از دو صد سال فلان آنکوه ام پیرم وقت مرگ فرمود کہ ما بعد من جہان
فانی میرویم و ہنوز کار تو نا تمام ماند اگر اتمام کار تمنا داری صحبت
کہ بعد مسعود در شہر عظیم آباد پٹنہ اختیار کنی و مسافت چند کروه بجانب
مغرب پٹنہ قصبہ ایسیت معروف و مشہور بہ قصبہ پھلواری آنجا صاحب
بزرگے ہست بس کامل نیاز وی جمع آوری کرا و فراہم مقصود رسانند
پرسیدم از شما ملاقات دارد فرمود درین عالم تنہا ما با یکدیگر جامع
مشہدیم و او را بران مقام دیده ام و ملاقات آنکوه للہیا و در آن عالم
بود در انجام تاج سرپا یہا و لیا چیکو خدا چنین نشان برومی عرض
کنی کفا بجا یکبنہ تصدیق ترا ال کمال بعد فراغ کار رفا نروسے

حسب وصیت حاضر خدمت سراپا افادت شده ام امید وارم که بدستگیری حضور کامیاب گردم حضرت ایشان پرسیدند با لفعل کدام شغل و فکر میداری آن فقیر در مانده حال آنچه ذکر و فکر ملت خود میداشت بمعرض بیان آورد همان فکر را اندکی تغیر و تبدیل فرموده بمداومت ارشاد کردند وقت رخصت با نغرض کرد که عزم بران دارم که در فلان جنگله که بدامن فلان کوه واقع است رفته عزلت دوازده ساله گزینم اگر زندگی وفا کرد بار دیگر سعادت پابوسی حاصل خواهم ساخت و رخصت شد چون بقصبۂ علی گنج سوان رسید بعضی متوسلان حضرت ایشان که دران قصبه بودند به نظر لباس فقردے بملاقات رفتند همه ماجرا در بیان آمد ایشان پرسیدند که شیخ ما حضرت تاج العارفین کدام چیز ارشاد فرمود یکبار سر جوشش گردید و چشمهایش سرخ و نمناک و گفت ظاهر کنم آنچه حضرت بما هدایت فرموده برخاست و گفت حضرت فرمودند که لا اله الا الله محمد رسول الله و ستاره دور کرد و چرخ زد و بر زمین افتاد معتقدانش که همراه بودند با دلشکستگی و خاطر افسردگی گفتند مگر مسلمان شدے و طریقه خود گذاشتے گفت مسلمانی و کافرے ندانم الا هر چه هست همین است سخن راست میگویم و باز برخاست و کلمۂ توحید بر زبان راند و برقص آمد گوئی دیوانه ایست از خود رفته

و بخدا پیوسته واز انجا رخصت شد نقل است شخصی را
آسیب دیوے سخت بود بسیار ادعیه و طلسم بکار برده سودی
نمی بخشید چون مایوس تمام از هر سو آمد رجوع بحضرت تاج العارفین
آورده فرمودند بعد اشراق حرز سیفی شنیده خواهم هر روز همان وقت
حاضر شو آسیب زده حسب امر عالی شد و روز متواتر بر وقت معمول
حاضر شده تا فراغ اوراد مقابل آنحضرت رح می نشست چون
در افراد یو تخفیفی یافت از روز چهارم ترک معمول خود کرد لیکن
از ان روز باز در عمر وی گاہے آن جن و دیو دیده نه شد مگر در
خانه آن جن فسادے برپا بود حضرت ایشان فرمودند اگر چند
روز مداومت بر حاضر شدن وقت معمول میداشت جسر
مکانے و خانه که میرفت از ان مکان اجنه و خبائث بگریختند
خانه آن جن که می پرسد با این معاینه اثر و حسین ارشاد چون یکبت
زهر ننا جنبت گاہے اتفاق حاضر شدن وقت اوراد وے بار
نه افتاد امروز و فردا بر اراده گذشت خاکسار هم ویرا تا
سی سال دیده و درین عرصه گاہے گزند و ضیقی وجہے باو نرسید
تا آنکه ازین عالم رخت حیات بربست و از تا زیبائی بحث خوبی
درین باب اکثر بیان میکرد و تا سعت می نمود نقل است که یار
که در هوس موہبی نقد عمر عزیز ضایع کرده بود و وارد خانقاه فیض
تاج العارفین رحمه گردید هر چند میوے بکار برده است بنا آنه

تا روزی رجوع باستخاره کرد موکلان کیمیا بشارت دادند تا حضرت
ایشان اجازت ندهند درست نخواهد آمد که کلید فتح باب کار عالم
درین زمانه بدست وی است ازین متردد و دلشاد بحضور عالی
آمد و عرض حال کرد مقرون اجابت نه شد چون دید که التجا بکار
نه آمد اظهار عقیدت بیعت کرد بآن نیز سرفراز نگردید ناچار باز
راه منت و الحاح پیش گرفت و از حد زیاده التجا می نمود آن زمان
حکم قضا توام چنان نفاذ یافت که ما ترا نسخهٔ کامل می آموزم و اجازت
بدان میدهم هر جا که خواهی درست کنی و خطا نه بینی هر گاه ترا نوبت
ت فاقه رسد اذن عام دادم از هر شی که خواهی درست کن
بر هر برگ و شاخ درختان حتی که خاک و سنگ ترا اختیار بخشیدم آن مدهوش
کار گفت امروز مقدور را وقات بسری دارم و آنحضرت بر تقدیر
ت فاقه مجاز میفرمایند فرمود اجازت فیل و اسپ داشتن نمیدهیم
بالاجبار محروم بازگشت و از هر کسی شکایت میکرد که اصل نسخه
کیمیا ایشان را معلوم است و با چندین منت و الحاح ما رحم نکردند
و ندادند و میفرمود شیخ العالمین که آنحضرت از شیوهٔ مهوسی
بس آزرده خاطر بود سنگ و خوک به نسبت کیمیاگر در نظر کیمیا اثر
وی رضی الله عنه قدری داشت و اگر کسی ازین جنس فرا آرد
خانقاه شدی از کمال شفقت او را موعظت فرمودی که
شیطانی رسیده است هشیار باش تا در وسوسه وی

باشمیائیم و بر ہاشمیان گرفتن زکواۃ روانیست حرام است
سیر معز الیہ متحیر شد و عرض کردند کہ ذکر و تذکرہ زکواۃ ہم نبود مال
زکوۃ چگونہ بود بارہ فرمود واپس برید انچہ گفتہ ام بدان عمل کنید
ایشان آنہمہ نقد را واپس بردند و بیان حال کردند خان مذکور
پس نادم گردید و گفت در حقیقت چنین بود خواستہ بودم
کہ بر فقرا سے زمانہ تقسیم کنم چون نام زکوۃ مکروہ بود بنا بر اخفا
آن کردہ بودم و ازین حرکت نہایت خجل شدم نقل است
بادشاہ عصر شاہ عالم بادشاہ بزیارت آنحضرت آمد خادمان
بارگاہ باطلاع پرداختند فرمود رخصت است چون بادشاہ
بخلوت شریف حاضر شد بعد ملاقات گفتگوی مناسب وقت
ساعتی درمیان ماند بمقتضای اخلاق در خاطر اشرف آمد کہ بادشاہ
اسلام اولوالامر است چیزے تواضع کردن مستحسن مینماید کہ شخصے
یکدو نہ گلاب نذر آورد چون فصل وی نبود پس نادر رو عزیز نمود
و حاضران را حیرت افزود آنحضرت ہمہ دونہ بہ بادشاہ عطا فرمود
بادشاہ کہ در فہم و فراست و عقل و کیاست ہم بادشاہ بود بعد رخصت
بارگان دولت گفت کہ متوقع شمشیر و سلاح بودم این گلہا
کہ موسم وے نبود بمن بخشیدند ازین فال گرفتم کہ ملک گیرے
وجہانداری از من رو نقے نگیرد اما فرزندان کثیر بود آمیند
و فی الحقیقت کہ چنین پیش آمد نقل است قاسم علیخان صوبہ

در ایام اوج خود بسبب تحریک بعضی ارکان دولت که از حضرت
تاج العارفین هم عقیدت و نیازمندی تمام میداشتند قدرے
یومیه بطور خرچ خانقاه مقرر کرد که برای خدمت وارد و صادر کفایت
ضرور است و پروانه یومیه مع مبلغ سے صد روپیه نقد مشتمر
بر آنکه مبلغ مذکور یومیه بجهت خرچ خانقاه آن ولی متوکل مقرر کرده
شد فرستاده با آنکه بعنوانه مذکور دلیل مصاحب شجاعت بود ذی
سماعت بود که گویی باخشے دریا و مرغ هوا از منتقلین تبر سید سبب
فور جان خود لرزید سے و بجز اطاعت چاره ندیدسے آنحضرت
بر پشت پروانه جواب ثبت برد کردی که تسلیم الی الان مقرر
و معین ما را بند نکرده و کاسته رزق ما را نگسسته کر برو دیگری
روید والسلام چون جواب بملاحظه نواب گذشت ساکت ماند
تا آنکه زمانه فتنه و فساد بر پا شد و هنگامه فرنگیان رو نمود و
نواب در جنگ شکست خورده و هزیمت برداشت و رو بفرار
آورد منزل اول در قصبه ناحیه سیلواری کرده و وقت شب
نزد آنحضرت رفیقی بدر خواست اذن ملاقات فرستاد آنحضرت
التماس وی را قبول نفرمود و ارشاد نمود که از من سلام رسانی و بگوئی
که احتیاج ملاقات نیست غائبانه داعی بالخیر خود دعائے
غائبانه را در استجابت تاثیرے است هر چند آن رفیق اشتیاق
نواب بمبالغه عرض داشت بعرض قبول نه آمد نا امید برگشت و

سخن حق بلا از زبان لطف آمیز با این عبارت مشحون و مبرهن فرمود
یاران بسیار بسیار سخن‌ها دیده‌اند و بسیار ابرار رسیده‌اند اما بر این اکتفا ن
نداریم تا آنکه بظهور آید خیر هنوز چیزیکه شعر فتح و ظفر باشد ندیده
ایم گفته آید نواب بمجرد شنیدن سخن برنجید و رخصت گرفت و یک پالکی
طیاری مبلغ دو هزار روپیه نذر آورد و منظور نشد آخر آنرا بر
در ما نثار کرد همه شیرینی آن پالکی بهمچنان بیرون در افتاده
ماند و هر کسی از محتاجان و طفلان هر چه میخواست ازوی
می‌برید تا آنکه همه اسباب زر و پرده پاسی و فتی مردمان بلد
بلد کرده به نظر ما بصد اشکال آمد چنانچه بوسیده و بر پا رفت القصه
نواب که کمینه بخود رسید تا ساعت میفرمود که این چنین شیر در قلم رو
ما بود و ما از وی غافل بودیم ما اینچنین درویش ولی کامل ندیده
بودیم در خدا پرستی و خدا شناسی ما ازین زیاده چه خواهد بود که
امیر فند هیچ ما مرد را بجز سخن حق سر مو تملق و چاپلوسی ظاهر نمود اگر
تغیری دیگر بودی بنظر خوش آمد و امید نفع هزار هزار از
سخن فتح و ظفر ما آشکار کردی و ابرام نمودی و وعده ها
فتح و ظفر را موثق و موکد ساختی و این بزرگ را هرگز سرو کار از
خوشی و ناخوشی ما نبود صاف صاف سخن حق بیان فرمود مطلق
صاحبت و صولت ما و حرمت و وجاهت ما که هنوز پای اقتدار ما فلک
دارم بخاطر نیاورد و بجز خوف حق خوفی نداشت اگر ساحر و

از وی مطلع می بودم از شرف ملازمت بیشتر افتخار میکردم نقل
است روزی والد شاه اسحاق ساکن قصبه شمسی که مشهور
به سمسرام است با جمعی از مریدان در لباس فقر خود را آراسته و
پیراسته پریشان حال وارد خانقاه تاج العارفین شدند و بحضور
حضرت ایشان عرض کردند غمازان بعرض نواب صولت مآب
قاسم علی خان خواندن سیفی بر وی رسانیده اند و برگشته جاسوسان
چندانکه آن ستم پیشه اعتماد وی دارد بر خلق ظاهر است گویا حکم
وحی دارد که انکار در مقابل وی اعتبار ندارد و گرفتار
سپروم و سببش جز آن نیست که این بدطینتان
وفتنه جویان از من مبلغی وافر طلب داشتند چون مقدور آن
نداشتم عذر در میان آوردم ندانم اکنون نوبت بقتل ما
میرسد یا بحبس دائمی میمیریم بهزار منت پیادگان و سرهنگان
رخصت ملاقات داده اند که بحضور رسیده ایم حالا بر سر ما امید کرم
راه چاره و تدبیر مسدود است الا این قدر میدانیم که در بیشه
و نیستان شیر یکی است و شغال و روباه او لش خواران وی
هزار در هزار ما همه روباهیم عزت و آبروی ما در حمایت چون
تو شیری است هرچند رسوای خاندان مقیم لیکن لباس
فقرا و دلق مردان در بر دارم اگر با هزار کرم نیستم بارے
پاس لباس مردان ضرور است وقت داد رسی است

این چنین مانده کافر را مباد * خواهش رخصت کرد حکم داد و داد چهار
که حضرت ایشان تمام حال جبر و سیاست نواب معلوم بود و از اهل
تعلق و نی رضی الله تعالی عنه آن بود که اضطراب کسی دیدن
نمی توانست حکم آمد زبود خاطر جمع باید رفتن امر تا چار سے
است اما و قتیکه مقابله نواب مشورت این فقیر جانب داشت
خود خیال نداشته باشند ان شاء الله تعالی بخیر خواهد شد شاه میق
مژده عافیت و آثار عنایت و حمایت یافته رخصت گرفتند چون
بدربار سیاست آثار نواب حاضر آمدند سرهنگان فتنه انگیز
بعرض پرداختند که فلان سیفی شان حاضر آمد حکم داد روبروے
ما آورید چون بمقابله رسیدند بمجرد افتادن نظر بر روی ایشان
رنگ روی او متغیر شده و چهره سیفی جوان نیست غلط کسے ظاهر کرد
و افتراے ناحق بر این فقیر بسته و ایشان را قریب خود خوانده لیکن
احترام کرده باعزاز تمام نشاندند و سرمایه از عطیه خود همراه شان
داده رخصت کرد لیکن فتح محمد لشکر گذاری حاضر مسکلی
آقادت آنحضرت رفته و مفصل حال عرض داشته لیکن
طرفه رسے شریف توهم از وسوسه شیطانی وخشیت از آنکه
دام نفس هماند لیکن گردید و به زنا مبتلا شده و در باول کار بحمل
نوبت رسید چون لیکن برادران را از اشتهار این معنی حسے
بهم آمد فکرے اندیشیدند که تا تمامتر از حمل ظاهر شود

برخاک مذلت ریزند که جای انکارش نماند زن بیچاره بفراست دریافت و در نجات خود بجز انکار چاره ندید اظهار مرض کرد تا باشد که درین عرصه معالجه حق تعالی از کرم خود چاره ما کند و این گناه ما در گذرد آخر در حیله و حواله هفت ماه بسر کرد و از هر جنس تدبیر میکرد و بر انکار اصرار داشت و آبستن را بمرض از ضرب زبانی میکرد در هشتم ماه بخویشان خود گفت که درین کوره داید حاذق و طبیبی کامل میسر نیست میخواهم که بشهر عظیم آباد روم و معالجه پردازم اقارب و احباب با خودها تجویز آن کردند که رخصت مناسب است اگر فی الحقیقت آبستن ست الحال که ماه هشتم است اسقاط وی ممکن نیست بلکه در معالجه اسقاط هلاکت یقین است و اگر باین حیله عزم جلای وطن دارد آنهم مضایقه نیست در هر دو صورت مقصود ما حاصل است که ننگ و ناموس از میان برخاست و ما یان از قتل وی که مآلش قصاص است باز ماندیم و در صورت مرض بر تقدیر صحت آبرو بخشی از خداست اجازت دادند آن زن کنیزکی که در لغش الاّ هم پرستار وی بود و محرم اسرار وی همراه گرفت و بشهر مذکور آمد و دایه که درین فن شهرتی داشت بهر اسقاط حمل طلب کرد هر دایه که میدید آبا رمی آورد و میگفت که قرب ایام ولادت اراده اسقاط عین هلاک است ها دست انداز شدن نتوانیم چون بیچاره افتت زده راه نجات نیافت در قصبه ناحیه پهلواری که مشهور مسکن

درویشان راست برحال تدبیر حمل بواد چه حضور شاه جمال فیض
حاضر شد و مضمون این شعر ادا کرد ست تا بدین در به پی خدمت
تو جا واماند ایم + از رید صادقانه بجا به پناه آمده ایم + اثر تو چه تیر و داسے
ابر چه عطا چوی بیاد + چه بدیوان عمل نامه سیاه آمده ایم + و مفصل عرض
حال خود کیا رشنیت اتلی گرفتار این بلا شده ایم و خوش حالان ہی جو نشا
رفتیم دست بقبضه شمشیر دارند و ما بحیله مرض صحبت شمه تا اینجا آمده
ایم حالیا تصدیق توبه میکنم که اگر حق تعالی که قادر مطلق است بحیله
حضور عفو جرم ما کند و آبرو بخشی فرماید دیگر تا عمر خود مرتکب این
کار نشوم هر چند حمل را ماه هشتم است ما دفع آن بر خدا آسان است
و زار زار بر حال خود بگریسته ایستاده است تا نه گرید کودکی حلوا فروش
نه بخشایش نمی آید بجوش + آنحضرت را بر وی بس رحم آمد فرمود
توبه بدل کردی زن بیچاره عرض کرد که بصدق دل توبه کردم فرمود
کرد خاطر جمع دار که حق تعالے اکرم الاکرمین است عاصیان کرم
از در خود نمی راند شانه لطاعت مطیعان سود و بیهوده است نه از معصیت
عاصیان را زیان و نقصان وے الله غنی عن العالمین یکی
از لعنت اوست و نفعی ترکیب فرمود هفت عدد و نوشته عنایت
فرمود که هر روز یکعدد در آب شسته شمار خورده باشی شیخ العالم
فرمود فاز همین اهل هفت عدد بگر نوشته به بی بی دهند تا شاید حاجی
با خدا بکار آید زن وقت رخصت مضمون این شعر ادا کرد و رخصت

شد ست ای دستگیر هر دو جهان دست ما بگیر ، دستم چنان بگیر که گویند دستگیر
امانی که در عقل و زیرکی گوی سبقت از مردان ربوده بود بخیال
از دیاد عنایت عرض کرد هنوز چیزے نخورده ام میخواهم که روبروے
حضور یک نقش شسته بخورم اجازت یافت و بعمل آورد حضرت
شیخ العالمین رض میفرمود که بعد هفته باز آن زن آمد و عرض داشت
که در یکهفته بلا حرج بالکل تحلیل شد نه خون آمد نه اسقاط جنین نه وضع
حمل نه ضعف و نقاهت که از لوازم اسقاط است گویا ورمے واما
بود که به شد و هر کس از زنان جوان و عجوز که میدید ازین ماجرای
شگرف در حیرت می افتاد چون آن زن رخصت وطن گرفت و
بخویشان و همسایگان آمیخت زبان طعن بکشادند که حالا حمل کجا رفت
نه از زاید کار آزموده چاره کار خود جستم نه از طبیبی بعلاج پرداختم
نه ضعف و ناتوانی که از خاصه اسقاط است اثرے در وجود من
یافته میشود نه گفته بودم که این مرض است کسی از ان میان پرسید
اگر مرض بود بکدام علاج صحت پذیر شد گفت در قصبه پهلوارے
نزد حضرت تاج العارفین رفتم و از مرض شکایت کردم چند عدد
تعویذ عنایت فرمود هفته استعمال وے کردم هر روز ورم و ریح
تحلیل میگردید تا آنکه بے رنج و مشقت از فساد و خبث خبائث نجات
یافتم و صحت روی نمود و هنوز چند عدد تعویذ که حاجت بآن نه افتاد
موجود دارم به بینید همه کسان بسر خجالت و ندامت در پیش و

انداختند و او میگفت المنون برخون تهمت کنندگان اگر بایید
والا من اجازت بخشید که خون آنها بریزم و دیگر به عزت و آبروے
کسے چیزے بانند همه یکسان باعتذار آمدند و اقرار به عصمت وے
کردند شیخ العالمین رح میفرمود که تا این زمان که عمر من هفتاد سال
برین ماجرا گذشته باشد در جلد تعویذ اعتبار بسیار تفحص آن نقش
کردم اما جاے وے را نیافتم و نشان از کسی شنیدم مگر چنان مستفهم میشود
که در آن وقت محض الهام غیبی بود و آن نقش تا هنوز یاد دارم نقل
است روزی در مجلس حضرت شیخ العالمین رح ذکرے در باب
اولیاے خدا در میان آمد فرمود ولی را ولی پاسداری میکند
علی الخصوص متقربان حضرت قدس را از اموات و احیاے
اولیا هر کسے به حسب قدر و منزلت ملاحظه عزت وی میدارد
موقوف بر اسلاف و اخلاف نیست و قصه برادر بزرگ خود
شاه عبد الحی قدس سره بیان فرمود که ایشان را در سیر و سیاحت
بلاد اتفاق به شهر دهلی شاه جهان آباد چند بار شده بود و همان
شاه عالم بادشاه که محبتی با طایفه درویشان داشت و حسن عقیدت
به حضرت ایشان مکرر ملاقات شده بود و مودتے کامل و خصوصیتے
لائق بخدمت ایشان میداشت و در تعظیم و تکریم ایشان نسبت به
مجلسے شهر زیاده تر رعایت می نمود اما از خلوص [illegible]
تا آنکه بعد چند یا بعض دایره دولت بادشاه از شهر اکبرآباد در نهضت و

دوران ایام شاه عبدالحی قدس سره مقیم وطن بودند باستماع این
خبر و بدستبت شهر دهلی قرب مسافت این شهر از وطن شریف
خواستند که بملاقات پادشاه در شهر مذکور روند بعد اجازت تاج العارفین
تهیهٔ اسباب سفر کردند و در راه گذر اسے شهر الهٰ آباد شدند مسافت
سه روزه طی کرده باشند که عرضی شاه خدابخش که یکی از یاران آنحضرت
اند رضی الله عنها و عنقریب ذکر شان کرده آید بحضور عالی متضمن
منع شاه عبدالحی قدس سره از آمدن شهر موصوف رسیده مرقوم
بود که کوته بینانرا از طرف صاحبزادهٔ عالیقدر شاه عبدالحی صاحب
عرق حسد در جوش است بنائے فتنه و فساد برپا کرده اند
رنگ دربارہ دگرگون شنیده شده از ارکان تا سرهنگان
بارگاه سلطنت با خودها متفق بر آنند که چون ایشان بملاقات
پادشاه آیند تا وسع بتذلیل شان سعی بلیغ بکار باید برد هیچنا نکه
با مجرائیان ادب آموزی کرده می آید با ایشان هم بوقوع آید
که سزائے مقربان از انحطاط شان شان هیچ امر صعب تر نیست
و تذلیل فقرا ازین بتر ازین نیست که بجا اگاه ایستاده شوند و هم اول
اطلاع خبر تشریف شان در تعویق باید انداخت و در بارگاه
بهنگام ملاقات باید کنانید تا در تعظیم و توقیر فتورے واقع شود
القصه چون عرضی شاه خدابخش بملاحظه عالی گذشت با وجود
اکراه خاطر شریف و ملال طبع لطیف از شاه عبدالحی به سبب

بسوی او دوان و باستقبال وی روان اند چون قصد استفاضه باطن کردیم اثرے یافتم کہ گاہے نیافتہ بودم منتظر عزت قدوم شما برکنارہ دریا ایستادہ بودم تا آنکہ حق تعالی طرفین را بملاقات مسرور گردانید اما اینک کہ فکر نیکو کردیم بیقین دانستم کہ این قرب و کمال شما بود کہ چندین کاملین اسلاف را از قبر بجنبش آورد و تا کشتی حرکت داد این ہمہ محض پاس خاطر پدر بزرگوار شما بود و سال با نست کہ بست و دو سال است کہ برکنارہ دریا حجرہ ساختہ عمر بریاضت شاقہ بسر میکنم و صوم دہری بریک نان خشک جو افطار می سازم ناگاہ اگر رغبت بشیرینی آمد نیشکر از بازار طلبیدم ہفت بار اول اورا بدریا پاک کردم واندک بگرمی آتش رطوبت وی را خشک نمودہ باز بدریا شوئیدہ دو پارہ شد پارہ از ان خوردم و از مرد و زن با کسی درین مدت از مصافحہ و معانقہ مساس بدن نہ نشد ختم مگر امروز با شما معانقہ دست دادہ باین عزلت و ریاضت بجز انکشاف عالم ارواح و ملایک دامن مقصود بدستم نہ آمد و اثری از وصول مطلوب معاینہ نہ شد و از ہر اولیاے زندہ و مردہ کہ قصد افاضہ نمودم افاضہ ندیدم مگر اینک بجناب والد شما کہ قصد استفاضہ میکنم اثر افاضت از انسو می بینیم و این اضطراب معانقہ با شما ازین جہت بود کہ شاید از برکت قدوم چنین مقربی چارۂ کار بستۂ ما بظہور آید و ابواب مقصود مفتوح گردد حالا در سید

بهبودی ما بسته بود امی با زحمت نارسائی ما که بعد چندین محنت
بهم رسیدی بیکار شد لیکن اکنون التماسے دارم که چون مراجعت اهل
اتفاق گردد بدولت دیدار پدر بزرگوار دست دهد قدمبوس
بارسانید و حال ما مفصل عرض دارید و بگوئید که بهر روزے که
رسیده ام رسیده دیدم الا در دولت شما که قرار دل پریشان و آرام
جان حیران بر آن می یابم و شما را حق تعالی قدر تصرف ید طولے
عطا کرده خواهید چنین جا با مقصود ما رسانید یا هیچ جا طلب
دارید که از چار روسے خانقاه و افتها رسے یابم و بعد از بیکاین افتخار
بمقصود جامعے رسیم و بعد ازین ما از ایشان رخصت حجره خود کرده
وداع کرده ایشان ما ازانجا در لشکر پادشاه رسیدند اول ما از
شاه صدا بحسن اتفاق ملاقات افتاد و حال بدینسان تسبیح
تشریف رسیده در تامل آمدند که چه باید اگر از پادشاه ملاقات
ناکرده مانیم هم غیر مناسب بلکه شوم محمول برنجیدگی ماست
و اگر ملاقات کنم گمان خفت و ذلت بیشتر آخر رای صائب
بران قرار گرفت که ملاقات پادشاه ضرور است ورنه در صورت
مراجعت بوطن بسبب بے ملاقات بد اندیشان خبر آمد و رفت ما قبل
بالضرور بتقریب ملال انگیز خواهند رسانید و نتیجه اش بکم سوے
مزاجی پادشاه که مقصود آنها است دیگرسے نخواهد شد
و آن موجب خیری و دلیری کم ظرفان خواهد بود متوکلا

علی الصدر مردمی نزد دربانان بادشاه فرستاد که خبر ملاقات ما رسانند
دربانان بمجرد استماع این خبر اطلاع به بادشاه کردند اجازت
آوردند ایشان چون بعزم ملاقات سوار شدند در اثنای راه هر
کسی از ارکان دولت و نقیبان بارگاه سلطنت که از طرف ایشان
غبار عناد میداشت که میدید بی اختیار بسان عقیدت کیشان
بسوی ایشان میدوید و به نسبت سابق زیاده تر در تعظیم و احترام
شان میکوشید سرهنگان که سر حلقهٔ فتنه انگیزان و هرآینه بد اندیش ایشان
بودند چون غلامان بی زر خریده پیش ایشان صف کشیده در
خاطرداری سرگرمی مینمودند گویا هیچ کس را بجز انقیاد سر عناد
نبود تا آنکه نوبت ملاقات بپادشاه رسید به نسبت سابق صد چندان مضاعف
اعزاز و احترام کرد تا زمانیکه دران شهر و لشکر اقامت بود عناد
مخالفان بصورت انقیاد می نمود بعد از چند روز تقریب رخصت
از بادشاه کرده عازم وطن شدند و بعافیت تمام طی منازل فرموده
بدولت پابوس حضرت تاج العارفین فایز گردیدند و ماجرای
دربار شاهی و موافقت ارکان دولت و ملازمان جهان پناهی
و قصهٔ آن پیر مرد پارسا صورت و پیام وی مفصل معروض
آنحضرت رض درآوردند آنحضرت از جواب پیام آن پارسا سکوت
فرمود معلوم نشد که از ابا و یا از [illegible] مراد وی را رسانیدند یا نجست
تا فر پیام وی [illegible] مولف کتاب میگوید که

امد از زبان شیخ العالمین رضی الله عنه شنیده آن بود که سکوت تاج العارفین
کار ارشاد با تمام رسانید چرا که مستفسر بود شیخ العالمین که چون کار
را انجام کار این چنین منظور شود صاحب جواب سجاده که رسید
منظور نظر بود و سبب آن سکوت فرمود والله اعلم بالصواب بعد
اتفاق تشریف فرما شدن حضرت تاج العارفین به شهر بهار بعرس
عرس الهی بانبساط خاطر شریف حضرت مخدوم الملک مخدوم شیخ شرف الدین
بن احمد یحیی منیری رضی الله عنهما شده بود بعد فراغ کار بنا بر عرس
میر محمد امام چکوا به التماس ضیافت کرده بودند بخاطر ایشان بجهة
رونق افروز موضع چکواه شدند و بقبول دعوت شب بسر فرمودند
فرمودند صبح عزم رخصت وطن شریف مصمم یافت میر شار الیه
بجهة آن که ایام گرما و تابستان بجلیه آفتاب تیز تیاری طعام
خوردن تا آفتاب توقف باید کرد و چون آفتاب گرم شود بعد طلوع
وقت ظهر خواهد شد آنشان عرض با قامت یکشنبه دیگر هم بیقین
که بغرض قبول آمد صبح که وقت روانگی آمد بعد ادای ... عرض
کردند که تا تیاری ناشتا توقف فرموده شود آن حضرت محض بپاس
خاطر ایشان قبول فرمودند اما بجهت ناگواری خاطر مبارک خود روز
تیاری ناشتا آنقدر توقف کرده اند که وقت نصف النهار قریب
رسید و تا فراغ از خوردن آن آفتاب بر سر آمد و گرم تر شد بار
که تیز رخصت دیدند عرض کردند که تا تیزی آفتاب آنقدر است

که حیوانات درین وقت از چراگاه پناه بسایهٔ درختان کرده اند و بیگانگان
دامن دولت را ورهبر وان رکاب سعادت را تحمل دشوار می نماید
امیدوارم که بعد قیلوله قصد سوار شدن فرموده آید آنحضرت قبول
نفرمود ایشان زیاده تر مجبور گردیدند پس ناگوار شد و فرمود قیام
امشب بر ما دشوار تر است از صعوبت گرما حق تعالی قادر است
که سایهٔ لطف خود بر سر ما اندازد میر محمد عرض کرد از زیاده که کردن اثر ملال
بر چهرهٔ انور یافتند دیگر جرأت عرض ندیدند و آنحضرت سوار
شد میفرمود حضرت شیخ العالمین رح که هنوز سواری آنحضرت
نصف کروه نرسیده بود که از جانب مغرب ابرے سیاه با هوا
سرد بر خاست و هر طرف کنارهٔ آسمان گرفت گوئی آسمان ابر بود
و از گرد و غبار اثرے نداشت تا آنکه ذرا آفتاب گرمی نماند و
آخر روز شد ابر هم پاره پاره شده متفرق گردید و آسمان صاف
شد و باد صبا نقاب از روی آفتاب برکشید دیدند که وقت
عصر آمد باد لسے نماز معه یاران مشغول شدند و من بعد نزول
اجلال فرمودند **نقل است** بجوار شهر بهار قریه الیست نامش
سهو کرده ام شخصی بود که عرصه دراز بیمارے صعب داشت
هر چند چارهٔ صحت جست اما نمی یافت معالجه از هر جنس بکار
برده و حسب استطاعت بدوا و دعا صرف کرده لیکن تقدیر
براحت او نرفته از غایت اضطراب رجوع باستخاره کرده

رحمت بجوش آمد و لطف قدیم در شان عظیم او تعالی جل جلاله و
اعظم شانه بخوابیکی فرمود بحکمت خوابید و بیدار گردید و دولت یار شد
بهانشب بشارت شادمانه کان دستگیر دریافتند و کان حضرت محبوب
سبحانی قطب ربانی غوث الاعظم غوث الثقلین نائب خاص
رحمة للعالمین سیدنا سندنا شیخنا و وسیلتنا فی الدارین محی الدین
عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه بخواب وی دید و فرمود
بیا آویز دست تو آن شخص که کسی رد قضاست مبرم را و بری از غلط
تا شاد گشت قلم را آنحضرت رضا بکمال عنایت و لطف بسوی
وی آمد و فرمود دل خوش دار که بر او در رسید می برود در قصبه
پهلوار می نزد شاه محمد محب الله قادری که او نائب ماست حضرت
بجانب او بالیقین بشتوی و خوش که تو شفا داری توانست
آن بیمار صبح که از خواب راحت بیدار شد تهیه اسباب سفر کرده
روانه گردید و بقصبه مذکور رسید و نزد آنحضرت حاضر آمده خواب
را مفصل بیان کرد و عرض داشت که برای همین بر آمده
امیدوارم که بدان مجاز شوم آنحضرت فرمود چون امر غوث الثقلین
است به تعمیل آن منع نمیکنم اما ما از غلامان آن بارگاه عالم
پناهیم دیگر قابلیت کار نداریم باز آن بیمار عرض کرد که بهمان
ماه و روز که تا بمدت التماس بقابلیت حضور حضرت خبر دادند دریافت آن
همه کار استقلال امر حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه دانسته

میدانم حضور صفا جائیکه امید حصول مقصود باشد و قدم شریف
آنحضرت برگرفت و نشست و منو سید شیخ العالمین رح میفرمود
که از همانوقت آثار صحت پدید آمد گویا در عمل و ظهور اثر بوقفی بود
و صحت کامل یافت نقل است میگفتند میر محمد جواد عرف میر
اچین علیہ الرحمۃ که در عنفوان جوانی بمرض سیر گرفتار
شدم و ازانجا که برادرے و خواہرے نداشتم چشم و چراغ
خانہ مادر و پدر بودم مادرم را از غایت تشویش جان در
قالب نماند با مید صحت و خوف از دیاد مرض در خورد و نوش
پرہیز شاقہ می کنانید و از ناخوردنیہا تماما مخالفت میفرمود
چندانکه زندگی بر من دشوار آمد چارہ بجز آن ندیدم که بمادر
غمخوار عرض کردم امروز عزم دعوت حضرت تاج العارفین
دارم اگر قدرے پلاؤ نفیس و لطیف تیار کنانیدہ شود کمال
ذرہ نوازی است فرمود عزم دعوت بکدام علت دارے
گفتم بذریعہ ضیافت صحت خود را خواہم بخوشی تمام قبول کرد وقت
طعام آنحضرت با قاب پلاؤ حاضر شدم و قاب بر دستارخوان
آنحضرت نہادم پرسید بکدام تقریب آوردہ عرض کردم که مادرم
در اکل و شرب آنقدر بر ما ضبط دارد دیگر بر صحت و شفائی خود
موت را آسان می بینم امروز بنام ضیافت حضور پلاؤ خورانیدہ
آوردہ ام که از حضور التمس کردہ بغلام عنایت شود تا ازین

غنو شدہ را چیچک بر نامدہ بود صلاح بران قرار گرفت کہ اگر کندیدہ شود
مناسب است تا دانہا قسم بہتر برآیند و کمتر برآیند ہمہ ہا استصواب
این معنی باسید اجازت از حضرت تاج العارفین رض کردند آنحضرت را
کہ نظر عنایت و شفقت بہ نسبت دیگر دختران بایشان زیادہ بود حرج
خفیف شان ہم ناگوار بود فرمود ضرورتی ندارد این دخترم را دانہ
چیچک نہ برآیند حسب ارشاد عمل کندن آن موقوف داشتہ شد ہفتاد
یا ہشتاد سال حیات یافتند اما بدعای آنحضرت حق تعالی ازین مرض در
حفظ داشتہ **نقل است** یکی از فرزندان آنحضرت را رنگ بدن بہ تیرگی
و سیاہی مائل بود کسی گفت کہ سیہ رنگ پیدا شدہ فرمود ما را رنگ سیاہ
خوش نمی آید از ان روز رنگ وی صاف شدن گرفت تا آنکہ اصلا میلان
بہ تیرگی ندہشت و تا این کہ قریب ہشتاد سال این ماجرا گذشتہ باشد
و فرزندان عالی نسلاً بعد نسل از چہار و پنج صد کم بوجود نہ آمدہ باشند
کسے تیرہ رنگ نیست و بعضے کہ تیرہ رنگ پیدا شدند رنگ
آنہا روز بروز صاف تر مے شد **نقل است** مے فرمود
شیخ العالمین رضی اللہ کہ ہر کسے را در امر سے رہبری
بخت مے شود و آنانکہ در جمیع امور دینے و دنیا وے
بخت یاور دارند کمتر اند از ان جملہ یکے حضرت ما بود
تاج العارفین رضی اللہ در علم ظاہر بہ تکمیل فقہ و تفسیر
و اصول و حدیث و علوم مروجہ از علم حساب و ہندسہ

ومنطق و فلسفه گوی سبقت از معاصران برده و در معارف الهیه
بخطاب تاج العارفین و آفتاب طریقت و محبوب الله و نائب
رسول الله شد و دیگر خطابات عالیه که در اغراحوال مفصل بضبط
قلم آورده شود ممتاز گردیده در کرامت و تصرف وی خدشه
و تأملی نبود که از حکایات وی ظاهر است و در کشوف
ظاهری از عرس و فیض خانقاه و نیازات بزرگان آنقدر رواج یافت
که در زمانه خود برین توکل بهمت کسی از مشایخان وقت مشاهده
کار و هنر وی نبود و در کثرت اولاد که بجمیع حیات وی رضی
الله عنه از زنده و مرده بحساب آمده بودند از اولاد با اولاد
یکصد و بیست و نه فرزند بوجود آمده بودند مؤلف کتاب کمینه
بارگاه غوثیه میگوید که این یک دولت نصیب آنحضرت بود که
همچو شیخ العالمین ره فرزندی خلف داشت و دولتی است که
که در سلف هم هر کسی بدین فائز نه شده چنانچه حال خلفیت وی
ره از حکایات آینده ظاهر و واضح و لایح گردد و صدق ذلک فضل
الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم کما ینبغی
منکشف شود نقل است که جد بزرگ میان میر و صاحب علیه الرحمه
میرزا تیموری بودند و باین وصف دستور ایشان بود که در بازار یا
شاهراه که میرفتند یک کناره میگرفتند و چشم را بند کرده متوجه بطی
مسافت میشدند قضا کار روزی از ایام شهر عظیم آباد درفته بودند

شاہ راہ اتفاق گذر افتادہ و معمول بدستور بحال بود از جانبے
فیل مست را بسوی دریا می بردند فیلبانان و نگہبانان کہ با نیزہ
و اسلحہ چپ و راست وی بودند در اثنائے راہ تمامتر اہتمام حفظ
خلق از آسیب وی مرعی میداشتند ایشانرا کہ دیدند از دور آواز
دادند کہ جدا شوید و دور باش ایشان مست نشاہ افیون کی باواز
کسی خیال میکنند ہمچنانکہ میرفتند میرفتند تا آنکہ ہمدرین عرصہ ملعنت فیل
مست قریب رسید و سبقتی بکار بردہ خرطوم دراز کردہ ایشان را
بگرفت و خواست کہ پامال کند آنزمان کہ بہوش آمدند دیدند کہ مرگ
بر سر آمد چارہ بجز آن ندیدند کہ فریاد بتاج العارفین رح کنند مضطربانہ
فریاد بر آوردند یا تاج العارفین دریاب و آنحضرت در آنزمان از
وجود سراپا جود و بہبود خود عرصۂ عالم را منور میداشت و رشک
فردوس برین می نمود یکبارہ درین مخمصہ حاضر شد و ایشانرا از خرطوم
وی رہانیدہ بر سر وی پس فیلبان بنشاند و غائب شد و ہر کسی
از بازاریان کہ حاضر بود و تماشا میکرد برای العین معاینۂ این امر
شگرف کردہ در حیرت افتادہ آخر فیلبانان و ہمراہیان وی پرسیدند
کہ ای پیر مرد تو کیستی و آنکہ بجای تو این نجات دہندہ تو کہ بود ایشان
بیان کردند کہ از قصبۂ پھلواری آمدہ بودم در اثنای راہ بدست
این دیو بدمست در نشاء افیون گرفتار شدم ناچار پیر و مرشد خود
را یاد کردم و فریاد بر آوردم او تشریف آوردہ از این بلاء ناگہانی

و آفت آسمانی نجات بخشید فیلبانان از جانب پشت فیل ایشان را
فرود آورده رخصت کرد بعضے اکابر در تذکرۂ فریادرسی مولانا خدا این
حکایت با شتر بیان می نفرمود **نقل است** بروایت شیخ غلام نبی
عیسی پوری که در تذکرۂ فریادرسی اولیاء الله این گنهگار بطلب کتابت
می گفتند روزی از شهر عظیم آبادی آمدم و پای من ورم داشت و تپ
محرق از حمی خود ملاحق بود هر چند استطاعت سواری نبود اما بجهت
عزم دلی قصد وطن داشتم و بر تکلیف خود نظر نکردم تا مقام سکری گلی
که مشهور بمقام دزدان و رهزنان است افتان و خیزان رسیدم دیگر طاقت
گام زدن نماند بر زمین افتادم و دانستم که مرگ تا اینجا رسانید چه شب
ملکه تنگ شمشیر قطاع الطریق شده و پای خود تا لب گور رسیدم
از درد پا و خوف رهزنان که وقت شام شده بود بر خود زار
زار گریستم تا آنکه وقت مغرب آمد و آمد و رفت مسافران هم
بند شد زیاده تر خوفناک بودم دفعتاً دیدم که حضرت شیخ علی العارف
بفریادرسی رسید و شاه محمد اکرم سپاروی رفیق همراه بود فرمود مگری مباش
و اندوه مکن دو نفر بزرگ دست حق پرست در بغل بداد و حق تعالے
مرا نا بینا است در لحظه کن دانستم بر هوای بودم با هوا از من تیز روی
می آموختند که تا قصبه پیلواری که مسافت چهار کروه از مقام سکری گلی
بود رسانید و فرمود حالا پای خود بر و از نظر غائب شد و تا
آن آن کنج بسیار مشقت و رنج بود به مکان که رنج کرده از آنجا

بود تا وقت عشا رسیدم گویا راه یک ساله طے کرده بودم **نقل است**
می فرمود شیخ العالمین رض که روزی مجلس سماع بود تاج العارفین رض
بوجد آمد و چادری که بر دوش مبارک انداخته بود نظر محمد قوال را بخشید
قوال مذکور از آنجا که نظر بر گندگے پارچه چادر شریف میداشت چون
جامی میرفتی از آن چادر تاب آفتاب را سایه کردی و از گرمای
سخت پناه باو بردی و قدر وی نمی دانست تا روزے بر مجذوبی
گذر شد آن مجذوب که از دور نظر محمد را مے دید اثر پریشانی
و هیبت در وی یافته می شد چون قریب تر رسید بی اختیار آواز بلند
و ادای قوال چادر را از سر خود بردار و بیرون در بنه و بیا که آداب آن
پارچه از ما می خوران راست نمی آید و ترک ادب هم دشوار می نماید یا در
حلقهٔ رندان پا منه قوال آن چادر را بیرون در نهاد و بمجلس وی آمد و
چیزے سرائید و رخصت شد از آن روز باحتیاط تمام با عتقاد تمام
آنرا در دست بقچه گرفت بعد زمانے هواے وبایی در عالم
منتشر گردید و خلقے بیمار شدند تا آنکه کسے از یگانه قوال
مذکور هم گرفتار مرض شدید شد سخت رهبرے گرد و عقل
دور بینش بر آن قرار گرفت که چادر تاج العارفین رض را بر سر بیمار
خود بندم و همچنان کرد فی الفور اثر صحت بظهور آمد و از اهل خانه بس
این خبر منتشر گردید همسایه وی آمد و بمنت چادر شریف گرفت و بر سر بیمار
بست صحت یافت باستماع این حال خلقے بر وے

هجوم آوردند چون بسیار بکثرت بودند ناچار چادر را پاره پاره کردند
و هر کسے رقعه از آن بقدر تعویذ برگرفت و بر بیمار خود بستند
همه را حق تعالی ببرکت آن پارۂ چادر صحت بخشید و چندان و
فرمود قوالی مذکور اکثر در بیان این حکایت میگفت که صد افسوس
قدر آن ملبوس پاک ندانستم و تقسیم کردم اگر میدانستم و هر کسی را حاجت
می افتاد چیزے گرفته میدادم تسلی از آن می ماند و هم و از فقر و
نجات می یافتم نقل است میفرمود شیخ العالمین بهروزی در
مجلس عرس که بعضی مشایخان عظیم آباد آراسته بودند عزم رفتن
کردیم چون برخصت بحضور تاج للعارفین رضی حاضر شدیم فرمود
چه کار راست عرض کردم ذوق سماع بسیار دارم و اینجا قوال نیکو
میسر نیست باز فرمود که چرا عرض نمودم که آن بزم میسر شود و ما
رز نمی دارم که بطفیل آن استادان این فن درین قصبه هستند و در شهر
عظیم آباد این دولت مفت بدست می آید بکمال عنایت که میلی و
حال با بود ارشاد نمود برو اما هر قوالی خوش آواز و استاد که درین بلد
از مغرب و مشرق و جنوب و شمال آید بے حاضر شدن اینجا
باز رفتن نتواند ناچار به در تو رسد از آنروز تا این زمان که
هفتاد سال گذشته باشد هیچ قوالی در شهر و اطراف این قصبه مشهور
نگرا اینجا هم رسیده چنانچه قوالی بود استاد وقت بهشتی نام
در شهر عظیم آباد از دیار مغرب رسیده در عرس شریف حصول

علیه وآله وسلم در پیش بود نظر محمد قوال که هم درالعرصه بشهر مذکور بود
با وی گفت که ما در عرس ربیع الاول بقصبه پهلواری میرویم اگر عزم
شما هم باشد مناسب می نماید او جواب داد که دستور دیار ما آنست
که رقعه مشایخان بنام قوالان می آید وبغیر رقعه کسی نمیرود اگر رقعه
بطلب ما خواهد رسید خواهم رسید نظر محمد گفت دستور مشایخان قصبه
متبرکه پهلواری آنست که به مشایخان زمانه هم رقعه عرس شریف میرسد از
یگانه وبیگانه هر که میرود بی رقعه طلب میرود آینده تو دانی وکار تو داند
وخودداروانه شد آنکس بدماغ استاذی ونخوت ورعونت کاردانی هرگز
قصد حاضر شدن نکرده وباراده شهر مرشد آباد بنگاله روانه دیار مشرق
گردید بعد چند ماه از شهر مذکور گشتان باز بشهر عظیم آباد رسید
ومجلس عرس دیگر در قصبه متبرکه در پیش بود بے طلب حاضر آمد نظر محمد
قوال که هم درین مجلس حاضر بود گفت چرا بی رقعه طلب آمدی وخلاف
دستور خود بعمل آوردی جواب داد که خدا بهتر میداند که چون بملک بنگاله
با همان نخوت رسیدم یک بیک قلق واضطراب بر حرمان خود از دولت
پابوس شیخ العالمین رضی الله عنه پیدا آمد وندامتے سخت در دل
جا گرفت که شرح آن نتوانم کرد ناچار دیوانه وش از انجا روانه بسمت
مغرب شدم وتصمیم عزم کردم که تا حصول سعادت حضوری هرگز بوطن
هم نخواهم رفت چون بشهر شمار رسیدم خبر مجلس عرس دیگر شنیدم وعنان
اختیار از دست رفت بی سر دیا گویا از خود رفته حاضر شدم وگفتم

شما یاد می کرد مهدی گفتم که بارے بی قصد طلب پیر اعزم جانب دولت
سے مے جازم لیکن ہرگز بر دل اختیاری نبود این کمینہ بارگاہ وخو تحیہ میگویم
کہ بخت وی رہبر بود کہ پس از ہمین قصد گردش و پریشانی روبداد
آور دور نہ خدا داند چہ حیرانی نے دید و پریشانی نے کشید ای
سلک مردان یکی کہ مک کند ہر کہ دگر گفتہ گر نہ خود ہر کہ در افتد بافتد اللہم
احفظنا عن خلافک وخلاف اولیائک رضی اللہ عنہم **نقل ست**
می فرمود برادر عموی ما شاہ ملوز الحق قدس سرہ کہ در عنفوان جوانی
مرضی صعب ابن آمد وطاقت طاق شد چند روز گذشت کہ بدولت
پابوس حضرت تاج العارفین رمز فایز شدم بعینہ متضمن شکایت
جلدے ورنج بحضور عالی وی رقم فرستادم بجواب آن بر رقعہ
ارقام فرمودے تنت بناز طبیبان نیازمند مباد + وجود نازکت
آزردۂ طبیب مباد + بخاطرم گذشت مگر آنحضرت را خیال تشریف
نہ آمد کہ بجاے گزند لفظ طبیب در این قلم فرمودہ از آن مرض روز
بروز تخفیفے حاصل می شد تا آنکہ صحت کلی دست داد اما سبب تغییر
لفظ بخیال نیامد الحال کہ عمر تا بہ ہفتاد سالگی رسید مطلب آن لفظ
رسیدم کہ گزند ہا بسیار رسید و اما ہنوز در صحت حاجت طبیب
نہ افتاد وهم آزردۂ طبیب نشدم **نقل ست** می فرمود شیخ احمد
شیخ العالمین رحمہ یکسال بدرد چشم بر اشکال بلا شبہ مبتلا بودم
نصوحشان را در آخر ایام کہ عمر صدی ویرانہ گشتہ گویند داہل تنجیم

آنرا مناسبت به قلیل دهم آنقدر بارش شد که تا هفته کسی از ابر و باد
روی آفتاب ندیده و تمامی دیوارهای مکانات مسمار و پست
گردیده پرده گیان عصمت را در خانهٔ عصمت بی عصمتی بود و هر کسی
مبتلای رنج و آفت بعد از آنکه آفتاب رو نمود خلق متوجه پردهٔ
مکانها شدند و از برگ درختان تار و غیره پردهٔ مکان میکردند
آنحضرت را بسبب رنج و ایذای خلق و ابتلای آنها بس ملال
خاطر بود و حیرانی و پریشانی احباب از طرف اسباب بس پریشان
نمود و فرمود بار این بهتر درین قصبه اینچنین نخواهد بارید از آن سال
لغایت این تالیف که هشتاد سال کم و بیش گذشته گاهی بارش بهتر
مذکور چنان نه شده به نسبت بهتر های دیگر بس قلیل بارش میشود
و خلق را در تمنای بارش وی عمر صرف شده نقل است میفرمود
شیخ العالمین رض مثل این حکایت قصه سنگ بارانی است که یکسال
آنقدر سنگ افتاده که برگی در درختان نمانده و وحوش و طیور که از
گزند وی بورطهٔ هلاکت و بعضی تلف درآمدند حسابی نبود و هر سنگ
بر ساق درختان چون تیر تفنگ نشسته نشان سنگها هنوز که شصت
سال بلکه زیاده بران گذشته هست باقیست که مانند دانهای
چیچک از سر تا پا داغ و هست خصوصا درخت تار که صدها درخت با همان داغ
باقیست گویا حق تعالی از بهر عبرت خلق نشانها قهر خود باقی داشته است چه لطف
آنکه در امینان سنگی به مکان میر نورالحسن صاحب و هم در مکان شاه وعد الله صاحب

افتاده بود و بر درستن قریب نصف پاره و آنچنان سخت افتاده که
بسه پاره شد و سالها سال مانده بس براق و آتش میداد چون
اتفاق بر وی میزدند حضرت تاج العارفین رضی فرمود حالا باز کنید
قصبه چنین سنگ بارانی نخواهد شد لغایت تالیف از حمایت وسے
رضی الله عنه گاہے باز چنان آفت سنگ درین قصبه رونمود و
خلق این قصبه را می دوا محتاج این سنگ اند و مولف کتاب که
بعمر پنجاه و سه سالگی رسیده به تماشای درستگی سر که سنگ آسمانی که
در امراض سکتی بس مفید است عمر بسر کرده گاہے القدر بهم باشد
که یک سیر شاه جهانے هم بسر سد و در اطراف قصبه اکثر تعبیر فراوانے
وی شنیده میشود نقل است عجیب و غریب میفرمود شیخ العارفین
و هم بے واسطه از زبان میر محمد جواد علیه الرحمه شنیدم که مرزا قمر
تمتعی با بد شیعه مذاق و با میر محمدی و میر جعفر شاه و میر جان بس مربوط
میگفتند که چون ما همه بر دست حق پرست تاج العارفین رضی الله
عنه بیعت کردیم بنظر استحکام سر رشته محبت و ارتباط مودت آنجا
مرزا هم خواست که تقیه بکار برده در زمرهٔ غلامان دینی داخل شود
چونکه نفاق یکی از اصل طینت اهل این ملت است منع کردیم بعد تسخیر
ما یان انکار از ملت بهر نفاق خود ظاهر کرده بحضرت وی از خود حاضر
آمده درخواست مبایعت خود کرده یاران تکذیب وی دران وقت
نیا نمودند آنحضرت قبول فرمود لیکن بعد از تامل ساعتی بیعت کرد

بعد امتداد ایام بمرضے صعب مبتلا شد و نوبت بیاس کلی آمد
تا آنکه روزی حالش بروی متغیر گردید و وقت احتضار رسید
زنش کسی بمن فرستاد که مرزا را وقت آخر است اگر منظر حق دوستی
و همسایگی وی از راه ترحم قدم رنجه فرمایند بعید از کرم
نخواهد شد اتفاق در آنوقت ما هر سه یاران نشسته بودیم بے تامل
فوراً برخاستیم و رفتیم دیدیم که کار از دست رفت ساعتی در آنجا
توقف کردیم و گفتیم که باز ما را خبر کنی که بادای حق دوستی باز رسیم
و از آنجا باز آمدیم و تاسف بروی میکردیم بعد چند ساعت باز زنش
کسی بما فرستاد که مرزا را عجیب حال است زود تشریف آرند همه
کسان باز رفتیم می بینیم که تکیه زده نشسته است و مزاج بحال دارد
سلام علیک کردیم و مستفسر حال وی شدیم هنوز جوابی نگفته بود
که زنش فریاد برآورد مرزا را اشتها زدگی شده حواس وافاقه ندارد
تقاضا میکند که نیم آثار برنج را کهیژی مرغن تیار کن که گرسنه ام [illegible]
باز میدارم سخن ما گوش نمیکند و رنج می نماید یقین دارم که خورد دهم [illegible]
بنابر این همه بزرگان را تکلیف دادم که وی را ازین طمع سراپا ضرر باز دارند
مرزا گفت ما سراپا حواس هستیم اما ترا جنون گرفته است که ما از گرسنگی
طاقت نداریم و تو توقف میکنی تا چند سال نمی میرم ما همه گفتیم که حال
چیست شما چیزی که داری بمن باز گو که همه تن حیرت شده ایم جواب داد
غایت گرسنگی طاقت بیان ندارم و بجز خوردن خیالی بخاطر نمی آید [illegible]

زنش طعام پیش آوردند و مرا سیر خورد که از بسیار خوردن آن قدم گفتن نبود
حال قصه یافت آشنایان بیان کرد که چهار سال دیگر هم خواهیم زیست
ما مرا می‌بودی عجیب و غریب است ما همه زیاده تر مشتاق شدیم باعث
برا اظهار آن کرده دیدیم گفت حال عقیدت و بیعت ما به همه کسان ظاهر
است بلکه اظهر من الشمس که محض مکر و فریب بود بهر تسخیر شما یان یعنی
که از شما نان این پیر سد بحال ماند بلکه رو بترقی آرد تا حال به همان غلط
بوده‌ایم اکنون گواه باشید که بدل از پیران خود اعتقاد کردیم و خود را
در حلقهٔ غلامان حضرت پیران داخل کردیم و بجان و دل مرید شدیم
سببش آنکه امروز در حالت غشی و اختلاط که مطلق از تن علم خبر
نداشتم معرا لے دیدم لبس نیم شب درآن حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و صحبه و اهل بیته و سلم بجاسے تشریف فرما اند و پس آن سرور
علیه الصلوة والسلام پیر ما حضرت تاج العارفین و ما همچنان بجای
بطرفی ایستاده ایم چون آن سرور کائنات علیه افضل الصلواة والتحیة
قریب من رسیدند و متوجه طلبی راه بودند که تاج العارفین از برای
بصحت من عرض کرد سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از گوشه چشم
حق بین بسوی ما نگاه فرمودند و ارشاد نمودند بخاطر شما چهار
سال دیگر هم صحت داده شد ازان نعمت که در افاقه آمدم آگاه با ثار صحت
در خود می‌بینم و مرض بالبد تنزل می‌یابم نمید النعم کسی پیر ما اینقدر
داند قصید در حق ما آید و از غفلت در نفس توبه صادق کردیم و فی الواقع

که رویای وی صادق بود بعد سه روز صحت کلی یافت بعد
عرصهٔ دراز که باز بیمار شد بعیادت رفتم گفت حالا رخصت میشوم
که میعاد چهار ساله منقضی شد روزی چند باقیست چون حساب
کردیم در روز اختتام سال چهارم بی کم و کاست جان بجان آفرین
سپرده رخت حیات ازین عالم فانی بربست نقل است میفرمود
سید نور الحسن سلمه الله تعالی که والد من سید حسن که از یگانهٔ تاج العارفین
بود در سفر دریا بتلاطم امواج غریق رحمت شد خبر بوطن باختلاف
اقوال رسید کسی گفت غرق شد و کسی گفت یا از جای دگر برآمده
مریدان در تردد افتادند و بحضور اقدس وی رضی الله عنه تحقیق
سخن و کشف حال را عرض داشتند فرمود که رجوع باستخاره کنند
یکی از یاران آنحضرت بخواب دید که سید حسن غریق رحمت باروی
فرخنده دلشاد و خوشحال نشسته است پرسید که سزاوار این عنایات
و مواهب بکدامی سبب شدی در جواب گفت که البته زاد آخرت
نداشتم و در دنیا سرمایهٔ عقبی مهیا ندوختم بلکه از لشار جوانی خوف باز پرس
آخرت هم نبود اما چون کشتی در تهلکه افتاد و طلاطم امواج زنجیر پای ما
شد جای گریز نبود غرق گردیدم هنوز رمقی باقی بود که دیدم
تاج العارفین را لنگ بسته جامی شربت که کام جان از حلاوت می چشید
آورده و همدران حالت بمن نوشانید حق تعالی در حق ما انجام را جام
شهادت گردانید و جذبهٔ شهادت رسانید ندانستم که گناه و فعال

ناپسندیده ام چو بشد و کجا رفت کہ آخری بار دوی نیافتم و مزبری نبودیم کوئی کا سینے گناہ ہے درد نیا ادب بظہور نہ آمدہ این راحت زغند جدا ما انسان راست آزمان بر بہر کہ دمے ہلاک دغرق ایشان متحقق و صدق و کذب اقوال متعلقہ متیقن خاص و عام گردید نقل است دختر شاہ اسد اللہ عرف شاہ رحمن علیہ الرحمۃ را دائمی چیچک بر آمدہ بود چون صحت کلی یافت برسم مبارکباد خویشان و ہمسایہ جمع آمدند برائی حصول دولت پابوس و تمنائی مبارکبادی مادرش کہ دختر او را آنحضرت بود بحضور عالی وی رمہ آورد ہمہ در حضور رود و چہار شدن آن صبیہ تنظر لسے چند احتشم حق بین بر آستین و دامان افتاد و دامن پناہ عالم را تر ساختند تا زا شگفت آمد و ہمہ رست افتادند کہ وقت سرور غم و اندوہ از چیست آنحضرت فرمود این غسل شفار را چہا اعتبار حق تعالی ترقی عمر بخشد ہمہ را حیرت بر حیرت افزود کہ چندی را ہیچ گونہ اثرے از مرض ہم نیست مگر این گریہ مقتضائی شفقت است کہ پس از رنج بسیار صحت رو نمودہ است مگر مادر غمخوارش را بلی خوشہ مضمونے دگر بدل راہ یافت کہ از ہوش رفت چون ہمہ زنان رخصت شدند کسی عرض کرد کہ سبب گریہ در عین خوشے و وقت مبارکبادی چہ بود فرمود کہ این غسل شفا بود لباس صحت را چہا اعتبار حق تعالی ترقی عمر بخشد چنانچہ دو وقت آخر وقت آن دختر را تپ گرفت کہ علاج پذیر نبود و جان بجان آفرین سپرد مادرش

یکسان خود گفت که حالا سبب گریۂ آنحضرت معلوم شمایان گردیده یا هنوز تردد می باقیست نقل است شنیدم از مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاته که بعد بیان حکایت اول فرمودند حضرت شیخ العالمین رض میفرمودند که میان حبیب الله که یکی از خویشان حضرت تاج العارفین رض بودند بیمار شدند و نوبت بیاس کلی آمد اهل خانه شان یعنی زنان دیگر خواستند که طبیبی از شهر عظیم آباد طلب کرده شود تا معالجه کند و درین قصبه کسی حاذق نیست بما گفتند که بحضور آنحضرت عرض کرده اجازت حاصل باید ساخت چون بحضور اقدس وی رض عرض کردم فرمود ضرورتی ندارد باز بعرض پرداختیم که مرض شان در ترقی داشته است و زنان را اضطراب سخت مناسب می نماید که طبیبی از شهر مذکور آید اگر شفا مقدر است فهو المراد والا بیمار و بیمار دار را حسرت معالجه و تدبیر رفع خواهد شد آنحضرت فرمود که پس فردا بیمار را سفر آخرت در پیش است آینده مختار را ندارند بعضی زنان که متحمل بار غم و الم بودند مخفیاً اطلاع کردیم و طلب طبیب متعویق انداختیم تا آنکه چون پس فردا آمد پیش خانۂ غم با صبح و سے دمساز بود و تیرگی شام الم بادی تهر انبیا رند کور جان بجان آفرین سپرد و داغ مفارقت بر دل اقارب و احباب نهاد خروش ماتمیان کم از شور قیامت نبود نقل است شیخ العالمین رض فرمود که شخصی از احباب استدعای تعلیم قرآن شریف از آنحضرت رض کرد از شان

فرمود فرصت ندارم مگر وقت قیلوله نصف روز آنکس عرض کرد
که در قیلوله حسب راه خواهد یافت بجواب وی فرمود با فتور رسے
خواهد شد اما فرصت خود را باید دید عرض کرد همان وقت حاضر خواهم شد
هر روز میرفت و آنحضرت را در خواب راحت می یافت و آنکس مصحف
می کشاد و میخواند هر جا که غلط کردی آنحضرت همچنان در خواب وی را
بغلط آگاه کردے و صحت لفظ و اعراب و آیت مطلق در وقت و
عبور نمودی بیان فرمودی که سر مو از بیداری فرقی نبود همچنین
تا سه سیپاره سوم تمام التعلیم فرمود و از عادت خلقی آنحضرت بود که چون
بخواب رفتی آواز گلو از غرغره بلند میشدی که از دور شنیده میشد
و از همین چنین خواب و تعلیم آنحضرت در وی شاگرد اثر معنی حدیث
بحقیقت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم عینای تنامان و قلبی لا ینام
بر عقل مؤمنین بخوبی منقح گشته و نیز میفرمود که مولوی عبد الغنی
علیه الرحمة که وقت رخصت بشهر عظیم آباد بحضور اقدس وی برای وداع
آمده بودند و آنحضرت بعضی کارها با وشان فرموده بود چون باز
مراجعت کرده حاضر شدند دیدند که آنحضرت را خواب است خواستند
باز خلوت شریف با بیرون شوند که آنحضرت فرمود جواب آن کارها
که گفته بودم نه گفتی با ایشان بحضرت آمده مفصل عرض کردند و آنحضرت
بطور بیداران با ایشان در سخن بود چون سکوت فرمود و سخن تمام
شد ایشان از خلوت بیرون آمدند وقت ظهر که آنحضرت بیدار شد

مولوی ممدوح باز بہر پابوس حاضر شدند آنحضرت پرسید کہ صورت
آن کارہا چہ شد و چسان بوقوع آمد ایشان عرض کردند کہ مفصل
بحضور قبل ازین دو ساعت حاضر شده عرض کرده ام و جواب ش
چنین و چنین ارشاد شده بود فرمودند مارا یاد نیست نقل است از
شاه خدا بخش قدس سره میفرمود کہ از خویشان من یکی را آسیب
دیو شدید بود بدفع آن از اعمال طلسم و تعویذ متوجہ شدم و بحضور تاج الفقر
رضی اللہ عنہ عرض پرداختم کہ بی عنایت و دستگیری حضور کار آسان
ہم دشوار است امیدوار عین عنایتم تا دشوار ما آسان گردد از راه
بنده نوازی فرمودند نظر بر خدا باید کرد ما غافل نیستیم دران ہنگام
شبی بخواب بودم دیوان و جنیان جمع آمده مع پلنگ کہ بروی
در خواب بودم از اندرون مکان برداشتہ در صحن خانہ آوردند کہ
یکبار آواز آنحضرت بگوش من رسید خدا بخش فی العزیز بیدار
شدم خود را بر پلنگ در صحن خانہ یافتم بحیرت افتادم کہ از اندرون
در صحن کہ آورد و آن دیوان گریختند و آنحضرت را ہم نیافتم دانستم
کہ این کار خالی از سر نیست حصار خود کرده شب بسر کردم و صبح
بحضور اقدس وی رض مفصل گذارش نمودم ہمین قدر در جواب
ارشاد نمودند کہ بلی دیوان و جنیان در فکر ہلاک تو میروند از حصار
و اعمال حفظ خود ہوشیار باید بود نقل است گفتند میر نور الحسن
صاحب کہ در ایام طفولیت از کثرت خارش بس تنگ آمدم و جابجا

ساقی یاد بران عشق شده بود بزرگان من بحضور آنحضرت از شدت
براحت با شکایت آوردند فرمود چون بجوانی رسد عافیت یابد این
عنفوان جوانی تا این زمان که عمر به هفتاد سال رسیده گاهی بآن عارضه
نه شد و گرفتار این مرض نگردیدم نقل است روزی یک ماده بز
یعنی بالکیان کسی بحضور آنحضرت نذر آورد بوالده شاه وحید الله شد حکم
کرد یکی از دختران وی رضی الله عنه بود عنایت فرمود و ارشاد نمود که ذبح
کن و بجوز آن سیده که زنان بطمع نسل ذبح نکرد و باحتیاط [illegible]
بعد چندروز که آنحضرت در خانه سیده رفت ماده خرگوش را
همچنان یافت پرسید چرا وی را ذبح نکردی سیده عرض کرد که اینجا
بیضه بآوردن یافتیم بطمع نسل وی پرورش کردم فرمود در خرگوش
بجز یک بیضه دیگر نیست باز پرورش وی چه سود بعد یک دو روز
آن ماده بیضه را داد ازان تاریخ تا دو ماه دیگر انتظار بردند یک بیضه
هم نداد ناچار ذبح کردند نقل است شاه خدا بخش قدس سره
میفرمود که در هنگامه افواج ظلمه پرسکه همراه تاج العارفین رضی الله
عنه با همه وابستگان دامن دولت جلای وطن کرده بشهر عظیم آباد
اقامت داشتیم روزی سمتی چند از یاران یکرنگ و دوستان
همسنگ بتفریح خاطر سوی بازار شتافتیم جایی ازدحام خلق بود
ما همه دوستان نیز بتفحص آن رفتیم و تماشا میکردیم اتفاقاً در آن
مجمع زنی از قوم طوائف هم ایستاده بود بلا قصد در خیال تماشا کر

شاہ جیون علیہ الرحمۃ آمد ایشان کہ بس جوان محتاط بودند اندسکے
از وی فصل دادہ ایستادند آن زن دانست کہ از من کنارہ جست
و احتیاط نمودہ از راہ ظرافت باز متصل ایشان آمد ایشان از انجا
ہم بفاصلہ دہ قدم علیحدہ شدند باز آو قریب آمد چون دو سہ نوبت
برین منوال گذشت و مایان نیز از گوشہ چشم بانگاہ دزدیدہ تماشا
میکردم آخر ایشان از انجا متوجہ مکان گردیدند او ہم دنبال گرفت
چون درین کار ہیچ راہ نجات ندیدند گریختند او ہم در پس شان دوید
و میخندید تا آنکہ چند بار در گریختن بر زمین افتادند آخر در عین بازار
پاپوش در دست گرفتہ دویدند مایان نیز در عقب خندان خندان
تیز تیز متوجہ مکان شدیم بہزار مشقت افتان خیزان بر مکان رسیدند
و آن زن ہم ازین حرکت ایشان خندہ قاہ قاہ میکرد و باز میگشت
و میگفت این جوان از خاک ناپاک این شہر نمی نماید در عمر خود چنین
جوان پرہیزگار ندیدم چون وقت نماز آمد آنحضرت فرمود ای جیون
اگر اندکی ایستادگی میکردی و بدان میل خاطرت میدیدم و نمی گریختی
امروز میدیدی آنچہ میدیدی از انجا کہ انحراف کلی داشتی مواخذہ
بران نکردم ما ہمہ دوستان را رنگ بر رو شکست کہ کسی تقریب این
سخن درمیان نہ آوردہ و آنحضرت را جزو کل احوال ما ہر لحظہ منکشف
است ہر لحظہ بر حال خود کسی میلرزید و می ترسید و مثل این حکایت حکایتے
دیگر مولوی ابوتراب صاحب و مولوی محمد امام صاحب دامت برکاتہما

نقل است از شیخ العالمین رحمه الله فرمودند که هم در ایام هنگامه لشکر ظلمه
آنحضرت به شهر عظیم آباد بودند که شخصی ملتان آورده و عرض کرد که توشه
حضرت پیر دستگیر رضی الله عنه یا تربنی دیگر ادا کرده طلوع آنحضرت
ایشان را چون فرمود که برو و اسباب هندی خرید کن ایشان به بازار رفته
روغن زرد خرید کرده می آمدند و بنی قوم طوائف زنا با ایشان نظر
بود دلوشیده آن روز که تنها یافت از بام فرود آمد و راه بر ایشان گرفت
و گفت که از مدتی شیفته توام اینک میخواهم که مکان مرا از قدوم خود
آباد کنی بسبب کمال ورع و انکار ایشان ازین سخن برنج شدند
و درشتی کردند آخر الامر آن زن بکمال لکه روز اول دست دراز
ایشان گذاشت اما در روغن یک انگشت از سر مگی فرو برد
و برفت ایشان با روغن بمقام خود رسیدند آنحضرت فرمود برای
توشه روغن آوردی که آن ناپاک زنی انگشت غلانیده برو بلی
وی ذکر بیار ایشان از خوف بر خود لرزیدند که باید دید چه حکم
می آید باز فرمود چون ترا انحراف کلی بود از این امر در گذشتم اگر سر مو
ام ترا با وی میل خاطر میشد هرگز ترا دیگر بمجلس خود بار نمیدادم
هر روز کوتهی دیدم نقل است می فرمود حضرت غنی نعمان غیر
رضی الله روزی آنحضرت عنها بس استیلا کسی بود
با ما کار رحمتان [illegible] شد که بخوف ایمان باشد خطره در دل ما راه گرفت
که چون اهل کل خاطر دیگران بر ضمیر منیر حقیقی [illegible] یا فی نبوی

صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ مبذول حال شریف است دلیل قاطع وبرہان
ساطع برخیر است وانکشافات خاتمہ بالیقین براولیاء اللہ مے شود
علی الخصوص برآن کسیکہ افتخار بہ نیابت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم
یافتہ باشد باز این تردد وخوف چہ است فی الفور برین خطرہ مشرف
شدہ بسوی ما نگاہے تیز کردہ فرمودے بیرون گور لاف کرامت
چہ میزنی + ایمان اگر بگور بری بس غنیمت است + وباز در گریہ شد
وہم اکثر در ذکر قیامت حکایت کنیز مخدوم شاہ جنید ثانی قدس سرہ
بیان کردے وفرمودی اگر معاملہ آن کنیز کنند دانم کہ گوئی بردم
وغنیمت شمارم وتفصیل حکایت وی در ذکر مخدوم ضمناً انشاء اللہ
گفتہ آید نقل است از سید العلماء سند العرفاء دامت برکاتہ وہم
از دیگر اکابر شنیدم کہ میر غلام علی مردی بودند بس وارستہ مزاج قد
دل تمنای بیعت از صد افزون داشتند اما چند شرط مکنون خاطر ایشان
بود کہ از انجہت جائی اتفاق بیعت نہ شدہ بود اول اینکہ رسول صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم بخواب بیعت ما گیرند دوئم ہر جا کہ سپرد فرمایند بظاہر بردست
وی بیعت کنم سوم پیر من سید باشد چہارم عالم باشد پنجم خوبصورت
ششم کامل طریقت شبی بخواب دیدند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
بمکانی جلوہ افروزاند ایشان درخواست بیعت نمودند کہ حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیعت گرفتند وبحضرت محبوب سبحانی
قطب ربانی رضی اللہ تعالی عنہ سپردند وآنجناب با ثاثت ما پدرم

چون از آن مجلس که حضرت تاج العارفین باو سپرد و ایشان کاسه به صورت
تاج العارفین را هم ندیده بودند صبح که برخاستند به خیال آن صورت
جناب حضرت تاج العارفین در سیاحت بکلان اختیار کردند و جابجا تفحص
بودند میرفتند تا آنکه گذر ایشان در تعلقهٔ ما که حضرت زده اختیار نموده بود مردمان
آنجا گفتند که مکان همان است که بخواب دیده بودم چون از آنحضرت
دو چار شدند شناختند که همین بزرگ بودند پرسیدند که نسب عالی
چیست ارشاد شد جعفری الزینبی باز از حال علم استفسار کردند
فرمود کتب درسی به تمامها از حضرت مولانا تاج رسول نما رح و در خدمت علما
خواندم همه احوال شنیده میر موصوف ساکت شدند بعد نماز عشا
بخلوت شریف حاضر شده عرض کردند که مارا تمنای ارادت بود
تسکین چند شد که امروز حق تعالی همه را بظهور آورده و همه را نمایان
کردند و گفتند که حسن صورت بر همه ظاهر است اما یک شرط
کمال طریقت که آن را ندانم لیکن این وجاهت و هیبت بران گواه
حاضر است که غیر ولی را این بشرهٔ نورانی ممکن نیست حالا امیدوارم
که در سلک غلامی ما را قبول فرمایند عرض ایشان مقرون باجابت
گردید بعد بیعت عرض کردند که دیروز شب با ما اول بخواب به دست حق
پرست رسول صلی الله علیه وآله وسلم بیعت کردم و آنحضرت مرا سپرد حضرت
محبوب سبحانی رضی الله عنه فرمودند که بجناب سید حضور حالی
شدم و بحضور سید و صفت که بجستم یافتم و بیعت ظاهری هم کردم باید

اگر از باز پرس فردا ترسم حیف بر من است و وای بر اعتقاد من
اکنون اگر گناه نه کنم همچو من نادان کسی نباشد آنحضرت متبسم شده فرمود
سید هستید بزرگی سیادت دارید هر چه خواهید بگوئید مولف کتاب
میگوید که کلام میر غلام علی هر چند بظاهر ظریفانه می نماید اما اگر بتامل
نگرند کلام حق است که دران ریبی نیست که با چنین وسایل قوی
اندیشه از گناه و خوف از باز پرس فردا خالی از ضعف اعتقاد و ایمان
نیست ؎ نماند بعصیان کسی در گرو + که دارد چنین سید پیش رو
لند درمن قال رباعی دی پیر مغان بگوش ما گفت چنین + رندی
کن و می بنوش عزلت مگزین + بخشند گناه تو که داری در دست +
دامان مجیب دعوة المضطرین + نقل است میفرمودند شیخ العالمین رح
و دیگر اکابر که شاه عبد الحی قدس سره که ذکرش در ضمن حکایتے بالا
گذشته بس اهل همت بودند و یگانه در بذل وجود هر چه بدست
آمدی بی تامل صرف کردی و بمحتاجان بخشیدی و فکر فردا بر خدا
گذاشتی و در استقراض باک نداشتی از بعضی کفار اهل معامله که
با ایشان معامله داد و ستد داشت کسی گفت که حال شاه خرچی
شاه عبد الحی معلوم است و بی سر و سامانی از طرف ادای قرض
هم ظاهر فکر وصول زر چه کرده میدانم که آخر ازین معامله پشیمان شوی
و ندامت بری اگر بحیلۀ جلای وطن کرده سفر گزیند چه خواهی کرد
آن کور باطن بے تامل بر زبان آورد فکر آن ندارم اگر او رود بیارے

بامدادی نخواهد رفت چنانکه صاحب خانقاه است بار دیگر نخواهم گرفت
ستمگار بی حکمت این خبر بحضور تاج العارفین رحمه رسانید یکبار تغیّر حالت
آمد فرمود معامله از کسی داده و وصول از کسی دیگر بار زمین خواهد گرفت
بار ربّی بر همه چگونه میگیرد هنوز بر آن آفت زده یکسال تمام نگذشته
که انواع تباهی و آفت سماوی متوجه جان و مال وی ما تحت
گردیده که فرد تعلقه کسان وی باقی نماند تا حاشیه خیال چند روز
شمار آری زرع هرکس که بما گذر کرد جان نبرد + راست آمد و هم چنین
روزی تحصیلدار پرگنه لقمه چند از ملازمان خود بابت وصول
زر مالگذاری نزد شاه عبدالحی فرستاده آن کسیه در رو تا درون
خانقاه شریف آمدند حضرت تاج العارفین که از درِ خلوت آمدند
دیدار کسی پرسید اینها کیستند و چرا نشسته اند عرض کرد پیاده
تحصیلدار به بر شاه عبدالحی آمده اند آنحضرت شاه مذکور را طلب
فرمود عتاب نمود که چرا تقاضای تحصیلدار رسیدی نگفته بودم
که اگر هوس معاش کنی اهل از حکام معامله صاف داری ایشان
عرض کردند که چیزی بر ذمه خود باقی ندارم تحصیلدار صرف برای
بند طلبانه آنها را در خانقاه فرستاده و آنهم بد نسبت دارم
و بارها گفته ام که پیادگان را بر مکان ما نفرستید از خانقاه بیرون کنم
لیکن از شرارت خود باز نمی آید و بنده ناراست را است عرض کرده
فرمود بلی خانقاه را نشسته گاه پیادگان کرده است معلوم خواهد

بعضی مریدان آنحضرت که از تحصیلدار مرتبط بودند بوی خبر ملال آنحضرت که منشا اخذلان ونکال وی بود رسانیدند و باعث اعتذار شدند چون آن تیره دل را عقیدتی که در حد اعتبار باشد نبود بخاطر آشنا آمد واعتذار بتوعی پیش کرد که با همسران می کنند وگفت پیادگان از نادانی در خانقاه آمده بودند حالا رنج را دور باید کرد از بی اعتنائی وگفتگوی سبب پروائی وی آنحضرت را ملال بر ملال افزود فرمود آنچه شدنی بود شد اکنون قضای رفته بر نمیگردد آن عاقبت نااندیش ازین سخن هم اندیشه نکرد و بعد ساعتی رخصت گرفت در عرصه چند روز ناظم وی را معزول ساخت و در مهلکه محاسبه انداخت که بجز جان دادن راه خلاص خود نیافت نقل است میفرمود شیخ العالمین رح که روزی بزرگی میر علی قاسم نام مشهور بشاه قاسم کامل طریقه ابوالعلائیه هر زمانی رنگین از برگ درخت انبه در بوریتا جی بر سر با تن تنها وارد خانقاه شدند و پرسیدند شاه صاحب کجا تشریف میدارند بتعظیم تمام ایشان را نشاندم وگفتم اطلاع کنم آنحضرت در محل سرا در انوقت تشریف میداشت چون خبر کردم فرمود چه صورت دارد حال لباس فقر وی عرض داشتم وانوقت آنحضرت قاشی گذر تناول میفرمود همچنان قاشی را گرفته بخانقاه رونق افروز گردیده بعد ملاقات بتناول قاشی مکلف شده هر دو بزرگان خوردند آنحضرت پرسید از کجا ایشان گفتند از دیار مغرب

می یافتیم بموضع تالپور رسیدیم که از اینجا تا ملتان دو کروه مسافت
نوشته باشد رسیده بودیم که نسیم عنبر شمیم از بوی عشق دماغ جان را
معطر ساخت از آنجا روانه خدمت شدیم چندانکه قریب‌تر از این قصبه میگردیدیم
زیاده تر می یافتیم تا آنکه همراهیان از سمت سرای مسافران حضرت
کردیم و مایه جستجوی وی قصد سیر این قصبه نمودیم کشان کشان بدر
دولت شما آورد حضرت فرمود خانه بی تکلف بود چرا رفقا را بسوی
سرای رخصت فرمودند گفت همراه ما اهل بدعت اند یعنی قوالان مزامیر
است باز حضرت فرمود چون مهمان عزیز است طفیلی نیز عزیز است
و کسی از ملازمان خود را فرمود که برود در سرای و رفیقان شما همه اسباب
را معه اسباب بیارد آنکس رفت و همراهیان را آورد و چند روز در آنجا
اقامت فرمود روزی پرسید اگر اجازت باشد قوالان چیزی
سرایند آنحضرت فرمود نه کاری دارم تا انکار بری فرصت یافته
مجلس سماع ترتیب داد و بس خوش وقت گردید چون عزم سفر باز کرد
گفت تمنا دارم که باجازت سلسله قادریه سرفراز شوم آنحضرت
اجازت بخشید من بعد گفت که حق تعالی از برای طرق دانا نجات را
ایست میخواهم که کسی از یاران حضور را حکم شود تا اجازت سلسله
این درویش گیرند که چندی اجرای طریق ما بر روی زمین باشد
آنحضرت فرمود آنحضرت را کنفس واحد ماخوذ و ما ملزم حاجت دیگران
چیست مجاز فرمایند از پاس او بسیار تامل شد بعد اجازت شجره

خود نوشته دادو دستور طریقه ایشان چنان بود که می نوشتند از
دل پاک فلان بدل پاک فلان رسید تا آخر چون درین شجره برخته تا
نوبت رسید نوشتند از دل گنهگار محمد قاسم بدل پاک حضرت شاه
محمد محیب الله قادری بعد رخصت سفر در عرصه قلیل مرض موت
لاحق گردید وقت انتقال برفیقان وصیت فرمودند که جنازهٔ مارا
ساعتی در خانقاه حضرت تاج العارفین خواهند داشت چون آنحضرت
رخصت فرماید بوطن خواهید برد رفیقان و مریدان ایشان حسب
وصیت بعمل آوردند خبر با آنحضرت رسید که جنازهٔ شاه قاسم قدس سره
حسب وصیت در خانقاه آورده اند آنحضرت فی الفور از خلوت
تشریف بخانقاه تشریف آوردند آنحضرت فرمود سرپوش صندوق بردارند
چون سرپوش جدا کردند از دست حق پرست خود کفن از روی
اوشان علیحده فرموده گفت بیبینم نگاه آنحضرت برروی شان
بود واوشان را لب در تبسم باز کفن برابر کرده مردمان را فرمود
بردارید و ببرید نقل است روزی آنحضرت در خلوت تشریف
بود وقت خوش شد سبب سماع در وجد بود و از غایت جوش طاقت
آنقدر نمی یافت که کسی را طلب فرماید تا چیزی سراید وقت مناسب
آن بود باهستگی تمام فرمود چمن و شاه چمن در مکانی که از خلوت تشریف
زیاده از سی قدم فاصله داشت بخواب بودند آواز آنحضرت در
گوش ایشان رسید بسرعت تمام بسوی خلوت شتافتند ولطف

اگر آنکه ما از خلوت قریب حجره میدا شکستند و شنیدند آنحضرت را
که تحمل سخن گفتن نبود بر پرده ها که بند خشمت اگر شوق و الدی خود
کین ایشان تنها غزلی بسر البدین آغاز نمودند و حضرت خواجه المشیخ
بود شیخ العالمین رضی الله عنه سفیر بود که ما و دیگر یاران بر در حجره
ایستاده بودیم و در دل تمنا داشتیم که کاش ما اجازت می یافتیم که داخل
میشدیم ناگاه شنیدیم نعمت الله داخل شتم که آواز آنحضرت سست
چه دین خیال بودم که شاه میر دروازه خلوت کشادند و ما را گفتند
بیا که حضرت یاد میفرمایند شکر گویان بحضور عالی حاضر
شدم دیدم که چشمان حق بین سرخ برنگ خون است و آن قدر سرخ
چو شمی است که قبل و بعد هیچ باره نه دیدم و شاه میر یکی از
یاران آنحضرت رضی الله عنه اند که ذکر شان در ذیل احوال خلفا بحی دی
گفته آید انشاالله تعالی نقل است روزی ذکر می رود که بعضی طعما
اشد از اکل و شرب حرام بود کسی گفت جامی دیده ام که مخدوم جهانگیر
بانگشت قدس سره نادر انگشت سبابه رگی بود که چون دست بطعام
دراز کردی اگر طعام مشتبه بودی آن رگ در جهیدن می آمد تا انگشت
باز میکشید و دیگر چندی لی از زبان خارش میکرد و شیخ العالمین خود نیز
که حضرت تاج العارفین هم بالقمه مشتبهه زود میشد چنانچه جائی ضعیف
بود که میزبان نا جهز ... که ده سفره را ابا بیت و آنحضرت را
تکلف شد که همه مهمانان منتظر تشریف قدوم برکت لزوم آنحضرت

هم تشریف برد لقمهٔ اول که در دهن انداخت گلوگیر شد هر چند خواست
که فرو کند اما فرو نمی شد آخر رجوع بحضرت حق آورد که اگر لقمه را از دهن بیرون
اندازم سبب نفرت حاضرین محفل باشد و فرو کردن اختیاری
نیست بارخدایا این لقمه را بمن ببخش و در حق من مضر مکن دیگر
لقمه نخواهم خورد حق تعالی فی الفور این دشوار بر وی را آسان
کرد و لقمه فرو شد دیگر آنحضرت دست از طعام باز کشید میزبان و
مهمان دیگر سبب آن پرسیدند و باعث بر خوردن گردیدند آنحضرت
فرمود مزاج نادرست معلوم میشود اگر لقمه دیگر بردارم غالب که فرو
نشود و سبب نفرت حاضران باشد معاف دارید و همچنین حکایت
دیگر در ذکر رسیدن رزق حلال به اولیاء خدا می فرمود شیخ العالمین رض
که بزرگی مهمان خانقاه شد ملاقات اجمالی بحضرت تاج العارفین رض
کرد آنحضرت بهر استراحت وی حجره معین فرمود و گفت اندکی استراحت
فرمایند بعد نماز ظهر بجمعیت خاطر ملاقات خواهم کرد چون آن بزرگ که بحلیهٔ
تفرید و تجرید دیگر نداشت بی یار در حجره رفت خادم خانقاه ما حضر پیش
وی نهاد گفت اندکی توقف است طعام را بر طاق بنه که بعد فراغت
ان شاء الله خواهم خورد خادم بر فرموده وی عمل کرد و بحضور آن حضرت
اطلاع حال کرد چون چند ساعت برین بگذشت و وقت قیلوله آنحضرت
آمد حسب معمول بر در خلوت ایستاده دید که در حجره وی از بیرون بند است
خادم را آواز داد که آن درویش مهمان کجا رفت هر چند تلاش بسیار کردند

نشان حضرتش نیافتند گمان بردند که بتقاضای حاجت بجانب صحرا رفته با
مردمان که رفتند آنجا هم نیافتند آنحضرت موجود بینند که طعام خورند یا نه
دیدند که همچنان بر طاق نهاده است ساعتی چند در انتظار گذشته
تا آنکه وقت عصر آمد از وی خبری یافته نشد آنحضرت بسی اندوه
در دل پاک جا گرفت که مگر این طعام از مال حرام بود یا مشتبه که صوفی
عارف در روی دست انداز نشد و لقمه از آن نخورد و بعد ازین مقر
بی سود ما کیان ناکل حرام حلال کردم چه سود و بهبود جان بهکه ترک این کار کنم
و بکار دنیا داری مشغول شوم و از غایت حزن و اندوه از او تا شب ناخوانده
و چیزی ناخورده بعد نماز عشا بخواب رفت دید رسول کریم صلی الله
علیه و آله وسلم را که آنحضرت با کمال لطف و عنایت فرمود شما را از رزق
حلال میرسد و آن درویش مسافر که طعام ناخورده رفته خواه از جهت حرمت
و اشتباه بود بلکه وی روزه داشته هم ساله داشته بود و دو سال از الف
گذشته و دو سال باقی بود و تو آنست که این امر کسی آشکار کند هم
فلان مکروه مقام دارد و بیک قدم برای جواب سخن شاه غلام نقشبند
آمده بود باز بجا خود رفت آنحضرت را که از خواب بیدار شدند پس
بهجت آمده اندوه خاطر جهل پاک شده بود بالکلیه زایل شد و حکایت
شاه غلام نقشبند که از خلفای اعظم آنحضرت بودند و عنقریب ذکر احوال
شان گفته آید انشاء الله تعالی آنست که روزی در کمال [illegible]
فرمودند اگر انگشت خود به آسمان زنم تا اثر کند بعد ساعتی فرمودند اگر

برحرش زخم آنجا تاثیر کند باز بعد لمحه فرمودند اگر بحضرت قدس کسی
آنجا تاثیر کند که همین درویش کلیم پوش رسید و پرسید شاه غلام
نقشبند کجا است کسی اشاره بایشان کرد قریب آمده نشست
و در سخن شد حضرت تاج العارفین رض چون دید که باخود با هم سخن شد
فرمود که باز بخاطر جمع ملاقات خواهم کرد و در خلوت تشریف فرما شد
و آن درویش در عین سخن نعره بر ایشان کرد که متحمل اثر آن نشدند
و بیتاب برخاستند و راه خانه گرفتند آن زمان درویش فرمود بس
همین قدر در حضرت قدس اثر نعره خود می انداختی شاه غلام نقشبند
که طاقت جواب هم نبود هیچ نگفتند و همچنان سرجوش بر مکان
خود رفتند و هم دستور ایشان بود که هرگاه در مجلس سماع سرجوش
میشدند و طاقت ضبط نمی‌ماند از مجلس بیرون میرفتند چون درویش
تنها نشسته ماند بجنس این حکایت بحضرت تاج العارفین رض رسید
فرمود که در فلان حجره ویرا فرود آرند چنانکه بالا مذکور شد نقل
است روزی ذکر درباره انکشاف عواقب امور از سعادت
و شقاوت خلق بر اولیاء الله بود حضرت شیخ العالمین رض فرمود
که دستور حضرت تاج العارفین رح آن بود که تعظیم کافر مکرر دی و بهم
وی نه برخاستے اگرچه از اهل دولت و صاحب منصب بودی
چنانچه راجه رام نراین ناظم صوبه بهار برای ملاقات آنحضرت آمد
چون روبرو شد بکمال ادب آداب و بندگی عقیدت کیشان بجا آورد

و آنحضرت همچنان نشسته دست حق پرست بر سر نهاد و بر تحتیت
که در صحن خلوت شریف بود اشاره بنشستن فرمود و خیریت پرسید
بعد از جلسه خطیبی فرمود که امروز اراده شهر عظیم آباد است عزم
کرده حقیقت ماست و دریافت که مرضی آنحضرت است فی الفور
اذن خواست و رخصت شد باز همچنان آداب بجا آورد و
آنحضرت بدستور سابق سلام گرفت و گاه بودی که با کافر
فرومایه و شدید سست اخلاق فرمودی و حرمت وی کردی
و گاه بود بنسبت بعضی اهل اسلام همچنین امر پیش کرده بودی که بار انیه
مذکور تعلیم آمد و معلق پاس دولت و حشمت وی شد بودی
تا آنکه روزی ما را چنان خیال متمکن خاطر شد که ما در همه امور دینی
و دنیوی پیرو این حضرت ایم در تعظیم کفره امتابعت وی هم
نکنیم و از مسلمانان اهل دنیا بی اعتنائی نمیورزیم و برین الم
تصمیم عزم کردم اتفاقا کافری صاحب عزت بملازمت آنحضرت
آمد چون تعظیم وی بفرمود ما نیز پیروی نکردم و حق حرمت
و عزت وی بجا نه آوردم بر آنحضرت ناگوار آمد بعد رخصت
وی از ما پرسید چرا تعظیم وی نکردی از آنجا که پیش مؤدب و
گستاخ بودم بمقتضای مقبولیت عرض کردم که پیروی حضور
کردم فرمود تا ربانیه انکشاف خاتمه مر خلق از سعادت و شقاوت
دست ندهد نه شاید که در تعظیم کسی قصوری کنی چه دانی که مآل کار

وی چون باشد بساطایح صالح روند و عاقبت بخیر برند و بسا
صالح طالح روند و باشقاوت برخیزند چون حق تعالی باین مرتبه
خواہد رسانید تفریق ہر فریق مضایقہ ندارد از آن و رتعظیم ہر کسی
حسب حال وی لازم گہ فتم میفرمود شاہ خدا بخش و شاہ
محمد کریم قدس سرہما کہ عنایت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
را بر حال آنحضرت رح حدی و نہایتی نبود و در مجالس سماع
بتیقن مبذول می بود چنانچہ رشحہ از آن بمطالعہ کتاب فضل النبی
واضح گردد و ہیچ یک مجلس احضار ارواح طیبہ خالی نرفتی بندی
وزان در ذکر یاران وی رح گفتہ آید انشاء اللہ تعالی نقل است
روزی در خلوت شریف حاضر بودم تخت پوش کہنہ در آنجا بود
حضرت شیخ العالمین رض فرمود میخواہم کہ این تخت پوش را بر بالاخانہ
کہ متعلق آثار شریف نبوی است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستم
کہ باحتیاط باشد چرا کہ حضرت تاج العارفین رح جناب رسالت
مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را براے العین برین تخت پوش نشستہ
دید و نشان مقام جلوس ارشاد فرمودہ و وصیت آنحضرت رض
در بارہ نگہداشت ادب تخت پوش بیان نمود چنانچہ حسب الحکم
این کمینہ بارگاہ ہم در اہتمام بردن آن بر بالاخانہ مذکور شریک
بود و تا حال ہمانجا ست و ہم در حجرہ اربعین کہ زیر بالاخانہ آثار
شریف است در صحن خانہ شاہ عبد الحی آنحضرت براے العین

از جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شده بود و بیا
نشست را بنظر احتیاط که پای کسی فرا قدم احاطه کرده تا هنوز آن
حجره و احاطه در حجره باقی است حق تعالی همیشه باقی دارد نقل است
چون حضرت مولانا رسول‌نما رحلت انتقال فرمودند صاحبدل بود در شهر
بنارس یکی از آن احوال اطلاع نداشت و نه از حضرت مولانا رسول‌نما
آگاه بود یکبار مضطربانه از حجره دو دست زمین را بر زور بگرفت و چنین
وا نمود که گویا زمین زیر و بالا میشود تا عرصه دراز در این حالت بود
من بعد بافاقه آمد و شکر میکرد کسان وی پرسیدند چه بود و چه شد
گفت قطب الاقطاب بنارس از این جهان رخت سفر بسته سوی
جنت خرامیده زمین زیر و بالا شدن گرفت بخوف آنکه عالم زیر و زبر
شود حسب عادت از حجره دو دست زمین را گرفتم و زور میکردم
تا آنکه حق تعالی از فضل خود خلیفه اعظم آن قطب الاقطاب را در مقام
وی متمکن و مقرر فرموده و زمین بر قرار آمد و فی الحقیقه کشف آن
صاحبدل بس صحیح و راست بود مطابق و موافق بکشف بعضی
اکابر طریقه قادریه و اویسیه که در آن وقت حاضر محفل حضور
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بودند دیدند که تجویز تا بمقام قطب
الاقطاب میشود مثال احمد سرهندی قدس سره حاضر بود برای خلیفه
محمدی مشرب صحیح متصل بنا شد و آخر مثال تاج العارفین رضی الله عنه
ارشاد حضرت عهد رسالت عهد نبوت صلی الله علیه وآله وسلم حاضر بود

همه خطاب حضرت مولانا رسولنما رض بایشان عنایت شد و بر
خدمات متعلقه آنحضرت رض مقرر گردید نقل است از شاه
خدابخش قدس سره و دیگر اکابر طریقه دام ظله چون عزم شریف
حضرت تاج العارفین رض حسب وصیت مخدوم عالم قدس سره
بعطای تاج شاهی و تخت سلطانی شاه عالم بادشاه را آمد شاه
غلام نقشبند خلیفه اعظم خود را که ذکرش عنقریب کرده آید انشاالله
تعالی ارشاد فرموده که ببارگاه نبوی صلی الله علیه وآله وسلم
برای عنایت خلعت سلطنت بر علی گوهر مشهور به شاه عالم عرض
وارید ایشان گذارش جناب اقدس وی رض نمودند که فلان
شب در مجلس شریف حاضر بودم فلان کس را خلعت شاهی و تاج
خسروی عطا گردید آنحضرت رض فرمود شما را ازین چه کار بر گفته من
عمل کنید ناچار حسب الحکم بمعرض عرض حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم در آوردند ارشاد گردید که فلان کس باین عطیه سرفراز
شد باز ایشان به تبدیل تقریر تنویری پیش کردند آنحضرت صلی الله
علیه وسلم روی مبارک از طرف ایشان بطرف دیگر فرمود بعد ساعتی
باز تقریری آراسته و پیراسته از جانب دیگر مقابل روی انور
صلی الله علیه وآله وسلم آمده عرض مطلب نمود هیچ جواب نیافت
باز جرأت بکار برده به بیانی خوشتر ادای مقصود نمود
آن زمان حکم شد بخاطر شیخ تو مشکل علی گوهر و آنکه خلعت یافته بود حسب الحکم

کہ مجلس سماع مقرر باید کرد و یا دمی محبوب الٰہی سلطان نظام الملۃ والدین قدس اللہ سرہ نیز تشریف می دارند بعد چندی باز بہر دو بزرگان چشت را دید کہ امر مجلس سماع میفرمایند باز چندی بران نگذشت بار سوم دید آنحضرت رض خواجہ بزرگ را فرمود اگر سماع نمی شنوید و مجلس صوفیہ نمی کنید باری در سلسلۂ ما بیعت کسی ہم نگیرید آنحضرت را تردد می بدل راہ یافت کہ چہ باید کرد در طریقہ عالیہ قادریہ ضرورت آن نیست و ارشاد حضرت خواجہ آنچنان ہمدرین تردد بود کہ شبے از مجلس شریف نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز بشارت بہ ترتیب محفل سماع صوفیہ یافت از انروز مجلس یازدہم و دوازدہم مقرر فرمودہ و عرس ماہ ربیع الاول و ربیع الثانی و بست یکم ماہ رمضان شریف لازم گرفت و ہم میفرمود شیخ العالمین رض کہ درین ایام از کمال عنایت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بحال آنحضرت رض آن بود کہ در موضع ارول سیدی بود کریم الطرفین از آبا و اجداد نسلاً بعد نسل موی مبارک رسول کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و موی مبارک زلف مشکین امام ہمام حسن مجتبےٰ علیہ السلام تبرک میداشت بعد رحلت وی فرزندانش بمقتضای جہل ستور ادب پیش کردہ تقسیم آن یک ستور متاع خانہ خیال کردند جز یکی از انہا لیکن مانع آمد اما منعش سودی نکرد و از مقراض سہ پارہ کردہ با خود با تقسیم کردند و بتباہی ہر گونہ مبتلا شدند و برای

مرة بعد اخرے نصیب خود را از آنحضرت رسانیدند کہ ادنا
پاس آداب وی دشوار ست قابلیت آن نداریم ہمان بہ کہ این
دولت بی بدل ہمین جا باشد چون احوال صحبت وی معلوم ہر صغیر و
کبیر و خواص عوام شناخته بود کسی را در صحبت وی ریبی نه حاجت به
تصحیح نداخت با این میر عصمت الله قدس سره که از خلفای
کاملین آنحضرت اند، و ذکر شان در تذکرهٔ یاران آنحضرت کرده آید
انشاء الله تعالی یکشب قبل از شرف نزول آن سرمایهٔ سعادت
کونین بخواب دیدند که زیر عرش مکانی است بس دلکشا و منور
و دران مکان حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم جلوه
افروزاند و پیش نظر کیمیا اثر حقها از نقره نهاده و دران حقه چند
قلم از شیشه بطور قلمی و دران قلمها موی شریف است حاضرین
را بشارت کنانیده به تاج العارفین رض عنایت کردند و صبح
آن شب این دولت غیر مترقبه از نزول اجلال خانهٔ تاج العارفین
را رشک صد بهشت ساخت و هم میفرمود حضرت شیخ العالمین
رضی الله تعالی عنه که حضرت تاج العارفین رضی الله عنه را از کثرت
گریه کردن قربانی نبود و میفرمود اگر کسی مثل قبر تهیه نه دیده اید و
سے شنافت ازین مخالفت ہمان بہ کہ نشان قبر هم نماند آخر
شخصی بخواب از بارگاه شفیع المذنبین محمد رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم ارشاد شد به که قبر را بروز جمعه بعد نماز جمعه بوسه دهد

مغفور است بعد چندی باز امر شد که در هر شب اول چنین حمایت
بخشیدم بعد چندی حکم شد که در هر ایام و ماه هر که بر قبر تو بوسه دهد
مغفور است تا چار فرمودند که چون فائده خلق درین امر و اشتة
شد حالا منع نیکنم لیکن بر قبر خام گچ کرده دهند از سنگ و خشت
پخته نسازند برای باقی ماندن نشان قبر اینقدر کافیست و تفصیل
آن بسی طویل است همچنان مردمان بعمل آوردند و عنایت نبوی
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر حال حضرت ایشان علی وجہ الاتم بود و هست
و همیشه باد بحرمت النبی وآلہ الامجاد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نقل است
شاہ لعل محمد قدس سرہ کہ از خلفای آنحضرت اند و عنقریب ذکر شان
بضبط قلم آورده شود انشاء اللہ تعالی در آن روز که این عنایت میذول
حال آنحضرت رض شده بود بعد نماز مغرب از خانقاه شریف بر مکان
خود رفته بودند ساعتی بر آن نگذشته باشد که این دولت بدست
مفلسان آمد و ایشان را ازین خبر نه شب بخواب دیدند رسول کریم صلی اللہ
علیہ وسلم را ارشاد فرمودند اگر بر شیخ خود روی باد ب تمام روی داد ب تمام بر روی
آن ایشان را خوفی و ترسی در گرفت و اندوهی رو نمود که کدام سوء ادب از ما
بوقوع مے آید که بران تحذیر فرموده شد مضطربانه صبح کردند و ترسان
و هراسان بخانقاه حاضر آمدند و بخلوت شریف آنحضرت رض رفته
با چشم گریان و دل بریان خواب را عرض کردند تا تعبیرش
ارشاد شود و بتلاسفے آن کوشند آن حضرت

فرمود که شب بعد رخصت شما اخبار رخ شریف آورده و قصه
آن مفصل بیان نموده فرمود که این اشعار با ادب گفت [illegible]
سالکین و مجاذیب شهر عظیم آباد را برحمت وی امداد بود بار از حضرت
رسید بعضی یاران ارشاد فرمود که قصد زیارت روضه و تاریخ [illegible]
باید کرد چون رجوع به بارگاه رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
کردند حکم عالی بدان نفاذ یافت که یازدهم هر ماه و بمجبوری دوازدهم
اما در ماه ربیع الاول دوازدهم وقت ظهر بعد نماز لازم گیرند و
هر کسیکه در ماه ربیع الاول باعتقاد زیارت کرد اگر مومن است
کفاره ذنوب او خواهد شد و اگر کافر است ایمان نصیب وی
شود و این کمینه بارگاه محمدیه قریب بیست نفر از کفار را مشاهده
کرد که بسبب زیارت ماه مذکور بدولت ایمان فائز شدند و مثل
ما قبل ایام شهور خود برای انشاء اندوهم میسر بود شیخ العالمین بحضور
این حکم جناب رسالت صلی الله علیه وآله وسلم رفته رفته بگوش
همگی و همه رسید دران هنگام تحصیلدار این قصبه کافری بود
قوم [illegible] گفت ما بزیارت ماه مذکور معتبر حاضر خواهم شد بشرطیکه
اگر [illegible] مسلمان نشوم آنزمان صدق و کذب این سخن بر همگی ظاهر
گردد چون ربیع الاول قریب آمد تاریخ دوازدهم قصد حاضر شدن
کرد بکاری مبتلا گردید که فرصت نیافت و از زیارت محروم
شد که رسید گفت سال آینده از قبل وقت حاضر خواهم شد چون

چون آن سال دیگر آمد وقت نصف روز در مقبرهٔ حضرت خاصهٔ خلاصهٔ
فرود آمد اول وقت ظهر خواب بروی غلبه آورد کسان خود را گفت
که اندکی قیلوله میکنم چون زیارت شروع شود مارا بیدار کنی
چاکرانش وقت زیارت در بیدار ی وی هر چند سرزنش کردند
بیدار نشد ناچار همچنان آن بخت خوابیده را بر خاک بذلت گذاشتند
تا آنکه از زیارت فراغت شد و او محروم ماند بس متحیر گردید چند
سال دیگر همبرین متوال اهتمام تمام تر میکرد اما یکبار هم در عرس
شریف زیارت نصیب وی نشد آخر فسخ عزم کرد و میگفت که حقیت
این به یقین دانستم و چون مرد بر ملت خود مرد و تا حال که سال یکهزار
دو صد و چهل و هفت از سال هجرت است بعنایت الله و فضلہ
در فرزندان آنحضرت رضی الله عنه این دولت و کرامت باقیست
حق تعالی مدام باقی دارد و یکی از عجائب آثار شریف آنست که درمیان
مکان متبرک آثار شریف و جای زیارت فاصلهٔ چند گام است
و در صحن درخت تمر هندی عظیم الشان که آرامگاه و جای آشیانهٔ
جانوران است خصوصا زاغ و کبوتران که مردمان را انیجا ل وهی بلشتیر
ایذا میرسد اما درین عرصه که قریب نود سال گذشته باشد گاهی
بیجال آنها بر بقیه آثار شریف نه افتاده و خادمان و یراد را نوقت
خرچی رسیده و در مدت پنجاه و سه سال که عمر این کمینه بارگاه
رسیده گاهی چنین دیده و شنیده و اکثر بخت یاوران که در وقت

زیارت جمیع مقامات نموده کرده‌اند بعنایت نبوی صلی الله علیه و
وسلم یافته‌اند تفصیل آن درین مختصر نگنجد شمه‌ای از آن برقم می‌آید حکایت
خیر دی کشمیری که از معتقدان آنحضرت رض بود پسرش بعزیمت تجارت
بشهر لاسه رفته بود از مدتے خبر وی نداشت روزی بزیارت در مجلس
عالی حاضر بود به نیت خیر خیریت وی درود میخواند و بس تردد خاطر
میداشت یکی از یاران آنحضرت خواجه لعل محمد قدس سره ناگهان
ساعت که از جمال جهان آرای نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
مشرف بودند ارشاد شد که بگو این مرد را که فرزند تو می‌آید و تا
راه تا فلان منزل رسیده است قریب ایام مع الخیر میرسد ایشان
بعد فراغ زیارت بآن کشمیری گفتند که چنان و چنین ارشاد شده
بنده ایم که این عنایت بچه سبب بود او گفت که بچندین نیت درود
میخواندم تا حالش معلوم شود و خیریت رسد اما بکسی اظهار این معنی
نکرده بودم بعد چند روز که پسرش بخیر رسید پرسیدند که تاریخ
یازدهم فلان ماه وقت ظهر بکدام منزل بودی نام همان منزل گفت
که شاه لعل محمد قدس سره از آن کشمیری گفته بودند نقل است
شیخ العالمین رض میفرمود که بعد از رخصت یافتن از نزد حضرت
مولانا رسول‌نما رض در اثنای راه مسجدی بود در صحرا البس دلکشا
چون گذر حضرت تاج العارفین در آن مقام شد قصد اقامت
بار از ذوق با منت در آن مسجد متمکن خاطر اشرف گردید اما ایام سه

سخت بود و بسبب سایهٔ درختی که در صحن مسجد واقع بود تاب آفتاب نمیرسید
بعد اقامت چند روز از اثر برودت و ریزش نزله تکلیف ده گردیده و از
البسه بجز یک پیراهن و یک چادر زیب بدن شریف نبود ناگاه مردی
پارسا دران مسجد گذر کرد و از آنحضرت گفت که تکلیف سرما بسیار
میکشید و گذر آفتاب هم درین مقام نیست و هجوم نزله این قدر
خوف آنست که بیمارے رو نماید مناسب است که استعمال ناس
تنباکو دارند تا ریزش مواد شده باشد آنحضرت فرمود تیسر آن درین
ویرانه دشوار است آخر ازین تقید هم تکلیف ذکر پیش آمدنی است
آنمرد پیش ناسدان خود پیش نهاد و گفت و بالفعل تا زمانیکه درین
ناسدان ناس است استعمال کنند بخاطر وی آنحضرت برگرفت و استعمال
کرد نفع تمام یافت چون اندکے باقی ماند باز کسی آمد و ناس نذر آورد
ازان زمان عادت گرفت و ما را نیز بعادت وی ارشاد فرمود و وقت
آخر وصیت کرد بر عدم ترک و فرمود که این یادگار ماست لازم گیرد
تا سه سال دران مسجد بریاضت گذرانید و هم میفرمود در ذکر ریاضت
وی رفته که چون قصد اربعین فرمودے یکمشت نخود در حجره همراه گرفتی
و بعد اتمام اربعین گاه نصف مشت گاه کم و زیاده باقی ماندے
که خلق ازان تبرک میکردند و صوم طی بیشتر داشتے و زور خلقی با این ریاضت
انقدر داشت که از دو انگشت سبوی کلان بگرفتے و برداشتی و بر
سر آب ریختی و در عهد اربعین عمر شریف از هفتاد کم نبود و اکثر ایام

استشہا بیمار دوالستے مگر شبہای بیماری و در ابتدای توکل بہ یک
کلیم شش سال بسر کردی تا دو ازده سالہ برین منوال بسر برد چند روز متوجہ
دو یکبار رفاقت پیش آمدن بار نو از مستان نقد آنحضرت بود و اطفال یکم تا
گرسنگی بسر آوردند کاربردازان خانہ دیگ بر دیگدان می نہادند و چیزی
با آتش میبردند چون اطفال اضطراب میکردند تسلی بآن دیگ تہی فرمودند
و باین حیلہ او را بر بستر خواب راحت بخشیدی و گاہ بودی یکمشت
برنج اگر بے رنج بدست آمدی شستہ در آب انداختی و جوش بدادی
و بگرسنگان غیر مکلف بہ بہانہ شیر کا دسیر خورانیدی تا شب بتسکین
گذرد مولف کتاب میگوید کہ مدت دراز در فقر ظاہر گذشت تا آنکہ برین
قدوم حضرت شیخ العالمین رضہ برکت وجود پاک شان غذا ابتدای
سال فتحباب ظاہر ہم رو نمود و حق تعالی جمعیت ظاہر و باطن مجتمع
فرمود چنانچہ تفصیل آن در ذکر حضرت شیخ العالمین رضہ بگفتہ آید انشاء اللہ
تعالی نقل است میفرمود شاہ خدا بخش قدس سرہ کہ یکبار فاقہ
دو روز و شب افتادہ کہ بصغیر و کبیر قوتی نرسید شاہ محمد نور الحق
قدس سرہ کہ ابن الابن آنحضرت رض بود در حالت ضعف بخواب
رفت دید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با طعامی مکلف پلاو
وغیرہ با دحلا فرمود و ہمچنان در خواب میخورد کہ ہمدران وقت از شہر
عظیم آباد چند خوان پلاو رسید آنحضرت بکسی ارشاد کرد تا فاتحہ
خواندہ بکسان تقسیم کنند اما ابتدا از فرزندان وی رض نماید چون شاہ

مذکور را بیدار کردند که ما حضرت تناول فرمایند از خواب بس غضبناک
بیدار شد که چرا بیدار کردی و از دولت بی بدل دور انداختی که من
بجمال جهان آرای صلی الله علیه وآله وسلم مشرف بودم و مورد بذل
وعطای گرامی بودم آنحضرت رض شنیده تبسم فرمود و گفت اکنون
طعام حاضر است بخورید باز خواهید خسپید **نقل است** میفرمود
حضرت شیخ العالمین رض روزی ذکر آرایش مقابر در میان آمد
آنحضرت رض فرمود که قبر ما از سنگ و خشت نسازی میترسم
که بر قبر آرایش ظاهری شود و باطن خراب اگر صاحبدلی گذر کند
حال باطن مرا نفرین کند و اگر باطن ما آباد است ویرانی ظاهر سبب
خجلت از اهل دلان نخواهد شد عرض کردیم در آرایش ظاهری
و بربادی ظاهری اولیاء را به نسبت درجات ولایت نفعی یا نقصانی
است یا ازین هردو بالاتر اند فرمود نه نفع دارد نه ضرر بار بعرض پرداختیم
که چون چنین است در سنگی قبر شریف بر رای پس ماندگان گذاشته
شود سکوت ورزیدند بعد چند زمان از حضور پرنور رسول کریم
صلی الله علیه وآله وسلم با آنحضرت ارشاد گردید و بشارت رسید
هر که روز جمعه با شما مصافحه کند یا پابوس نماید یا بر قبر شما بوسه دهد
مغفور است بعد چندے بشارت هر روز و ماه بلا تعیین وقت
یافتند ما را طلب فرمود ارشاد کردند که چون عنایت نبوی صلی الله
علیه وسلم به نظر انتفاع خلق ازین عمل خاص مبذول حال ما است گو

ما را ازان فائده باشد یا نه تا خدا ما ایمان قبر مانع نفع است
و خلاف همرتبی نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بنابر مصلحتی می نماید که
نشان قبر باقی ماند درین امر هم مناسب وقت برای آن فرزند
متیقن گردد بعمل آورده باشد چون اجازت و رخصت یافتم بعد
انتقال شریف مزار انور را بلند کرده مگی اندوده ساختم و سنگ و خشت
هم نداشتم که ناگوار خاطر حضرت بود درج مؤلف کتاب میگوید که
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم را برای آنحضرت شناسیده فرزند بوده و با اسلامت
هم کمتر اولیا را چنین دولت دست داده یکی از انها آن بود که بخط
مبارک دست خاص آنحضرت رضی الله عنه در بیاض خطبا یعنی کل
اختیار بکناره حاشیه که هر کسی را با آن نظر نیافتد مرقوم بود با این
عبارت شب تاریخ هشتم ربیع الاول سنه [illegible] هجری حضرت رسول
صلی الله علیه وآله وسلم با این حقیر الناس خطاب کرده فرمودند که
ترا و فرزندان ترا و مریدان و احبای ترا در رعایت خاطر شما همه
را بخشیدم انتهی ماخوذ آن نبشته را از زبان بیاض دیده ام و مثل
این عنایت در رساله قبریه سید اشرف جهانگیر قدس سره که همه
حال شان مبتذل شده بود مرقوم است ای اشرف بخشیدم
ترا و فرزندان ترا صالح و طالح را و مریدان ترا هم صادق را و هم
کاذب را و دیگر در احوال بزرگی ندیده ام والله اعلم بحقیقة الحال
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء نقل است بعد انتقال

آنحضرت رضہ مولوی شاہ ابو تراب دامت برکاتہ را کہ بعد انقضای دو
سال کامل از سنین رحلت آنحضرت رضہ از وجود با جود خود خانۂ عرش آستانۂ
شیخ العالمین رضہ را رشک صد بہشت ساختہ بودند و ہنوز عمر شریف
از حساب شہور نگذشتہ بود مرضی سخت در چشم ظاہر شان عارض شدہ
کہ بیکار محض گردید حضرت شیخ العالمین رضہ را از غایت شغف تاب اصطبار
نماند در کنار گرفتہ بر مزار شریف حضرت تاج العارفین رضہ بردند
و عرض کردند کہ مارا فرزند نابینا خوش نمی آید و خدمت کوران
نتوانم کرد و ہمانجا ایشان را گذاشتند وقت نماز ظہر بود کہ این
ماجرا بوقوع آمدہ بود بعد نماز عصر کہ برای فاتحہ بر مزار شریف تشریف
بردند فرزند ارجمند خود را بینا و ہر دو چشم درست دیدند باز در کنار گرفتہ
بر مکان آوردند این حکایت ہم از شیخ العالمین رضہ و از شاہ خدا بخش و
شاہ محمد کریم و شاہ شمس الدین و دیگر اکابر بسیار شنیدہ ام نقل است
کہ مردی قوم دون تبرہ فروش بود پسر عزیزومی فوت کردہ چون
ایام انتقال آنحضرت رضہ روزی چند گذشتہ بود و آنمرد در عقیدت
یکتای زمانہ بود از کمال ناشکیبائی و بیقراری کہ ہوش بر جا
نداشت لاش پسر بر دوش گرفتہ بر مزار شریف آنحضرت رضہ آورد
و زار زار بگریست و گفت یا دستگیر ہر درماندہ فرزندم را زندہ
کن یا مارا ہم اینک ہلاک کن کہ تاب مفارقت فرزند ندارم ہمان
بہ کہ ہر دو لاش بایکدگر مدفون شوند ورنہ ممکن نیست کہ لاش پسر

سن پیشش نظر باید فرزند خود و ما زنده مانیم و سپر گزارد در قضا بر تحکیم تا دیدن
خود کار یک کار معتبر است ما مید لاشش پسر پیشش نظر نهاده همچنین کلام میکرد
و سر چه دل داخت بی سامان پریشان می آورد و خویشان و بلا وطن
وی بر فرط غم مشغول گرده به نصایح و صبر تسکین میدادند و میخواستند که
لاشش پسر وی گرفته دفن سازند تا آن مشغول خود رفته به هوش آمده آمد
و لاشش را نگذاشت به هوش رفت و هشت ساعت نحوی فرو گذشته
بود که حق تعالی بوسیله آنحضرت مرهم آورد و پسر قش با عمر تازه بخشید
تا آنکه آن عزیز که همچنانکه مغموم آمده بود دلشاد با پسر خود در رفت و هر کسی
از حاضران و سامعان از این ماجرای حیرت عجیب بود شیخ العالمین
و عم خواجه خدابخش قدس سره میفرمودند که عنایت حضرت شیخ العالمین
بهمه کس برابر است و قوت تصرف ایشان چون قوت اولیای متقدمین
بود و بیشتر این حکایت سراپا عنایت بیان میفرمودند نقل است
شیخ العالمین رض میفرمودند که ایامی که قاضی شاه عالم را بیماری صعب
در رفته رفته نوبت به یأس رسید و سبب اضطراب و اضطرار احباب
گردید شبی بخواب دیدم که آنحضرت مرا فرمودند با زمن کباب خصی
خوشان کنند صحت خواهد شد لیکن خصی فربه باشد ما را خیال آمد که خصی
فربه از کجا آید در جواب این خطره ارشاد فرمود که یک خصی سیاه
فربه است ملک قاضی در مکانش هست و همان که مرا بار اول خبر خود
قاضی مذکور را طلب کردم و خواب خود بیان نمودم گفت راست است

دست یک خصی فربہ از آن خاص ما است رفتہ فی الفور اداے نیاز کردہ از ہمان روز بیماری را تنزل آمد یوماً فیوماً صحت رو نمود تا آنکہ صحت کلی دست داد و تا این زمان نیاز کباب و نان برائے حل مشکلات و برآمد حاجات و دفع امراض مروج است خصوصاً در دار السلطنت دہلی در محلہ کھڑکی فراشخانہ خانہ بخانہ مروج و مشہور است و ہم برای حاجات و فتح باب کار ڑیوڑی کا فوری یکصد و پنجاہ عدد یا صرف پنجاہ عدد نیاز آنحضرت مجرب است و نیز نان خستہ دار شیرین کہ شیرینی دروی زیادہ باشد از سہ عدد کم نباشد و زیادہ را تعین نیست یا بدرقہ حضرات شیرین نیاز ثلثہ بزرگ یکے حضرت ایشان دیگر پیر طریقت ایشان حضرت مولانا محمد وارث رسولنما سوم پیر بیعت ایشان محبوب رب العالمین خواجہ عماد الدین قلندر قدس سرہ اللہ تعالی اسرارہم بطور فاتحہ سہ منی شرف بو علی قلندر در برآمد حاجت بس سریع الاثر است نقل است مولوی عبد الغنی علیہ الرحمۃ کہ مفتی ضلع بردوان بودند در ایام رخصت یافتہ بوطن یعنی قصبہ سیلواری آمدہ بودند و از انجاکہ از دریا بس خوفناک می بود تا وسع تسبیل دریا آمد و رفت وطن نمیکردند روزی بضرورت صلاح خلاف مزاج بہ تجویز بعضی احباب اختیار افتاد بر مزار شریف آنحضرت رفتہ فاتحہ خواندہ استمداد و اعانت بصد الحاح عرض داشتند و فرزند ارجمند خود را مولوی نثار علی نام ہمراہ گرفتہ بر کنارہ دریا رسیدند

اما خواص باز ترس جان درست نبود و هوش بر جا نماند که
طلاطم که بود زیاده تر باعث پراگندگی خاطر شد میفرمودند که
چار و ناچار سوار کشتی شدم و از نهایت خوف استغاثه بآنحضرت
کردم هنوز چهارم حصه یک کروه کشتی نرفته بود و همچنان اغثنی یا
تاج العارفین بیه واد رکنی ورد زبان داشتم که یک ناگاه پیر اعظم
آنحضرت را بر کناره دریا دیدم که قدم بقدم برابر کشتی میروند و از
انگشت اشاره بسوی دریا و کشتی میفرمودند گویا کشتی را باشاره
روانه میکردند و هوا فی الفور فرو نشست و دریا ساکن شد و بسوی ما
نگاهی فرموده با اندک خشونت تادیب کردند که اضطراب چیست
به همین طور تا دوازده کروه برکناره دریا همراه کشتی قدم المتبرکه میرفتند
چون روز آخر شد از نظر ما غایب شدند باز از آن روز گاهی
تا رسیدن منزل مقصود باد مخالف و طلاطم رو نه نمود نقل است
غالب که در سال یکهزار دو صد و چهل و یک یا چهل و دو شخصی قوم کایسته
یعنی از اهل قلم با حال تباه و روزگار رسیده از افلاس پناه بر در حضرت
مخدوم الملک مخدوم شرف الدین بهاری رضی الله عنه آورده بود
چلکه آنحضرت که واقع کوه راجگیر و مشهور و معروف و زیارتگاه عالم
است و اقامت بهر حاجت در انصرام اکسیر اعظم است و در حل
مشکلات بقا بهر گنجی است و گوشه آبا باطن گنجی است از بدوای
حاجات بس چاهی دلچسپ و در تفریح خواطر تنگ دلان باز و بسعت

آباد دنیا دلفزا تفصیلش درین مختصر نگنجد. هر کسیکه دران مقام سعید
رسید انچه دید و یافت انچه یافت ده ماه کابل اقامت کرده فی الجمله
سرمایه که داشت صرف قوت خود کرده ایام سرما و گرما و چندی از ایام
برشکال بآن صعوبت که داشت بسر کرد هر چند اقارب و احباب آمده
بدلداری و دلجوئی وی میکوشیدند و از هر دری پندش میدادند
که عنایت مخدوم مخصوص بمکانی نیست و سعی در هر باب از واجبات
است حالا بتلاش روزگار پای طلب باید کشاد تا ثمرهٔ عنایت
مخدوم بظهور آید قبول نکرد و جواب داد که تا از جای منوسے
طلب ما نه آید از اینجا بر نخیزم ــه دست از طلب ندارم تا کام
من برآید * یا تن رسد بجانان یا جان زتن برآید * آخر الامر شبے
مخدوم را بخواب دید که میفرماید برو در قصبهٔ پهلواری بر مزار مخدوم
شاه محمد مجیب الله قادری که کار تو وابستهٔ نگاه لطف اوست
چون بیدار شد در دل اندیشید که باوجود قضای حاجات جهانی
ما را بحیلهٔ نامراد از در خود میرانند مگر بخت سیاه ما کار ما تباه ساخت
همان به که بر نخیزم و هم اینجا میرم و برین عزم کمر همت استوار بست
و مرگ را منتظر نشست بار دیگر بعد چند روز باز مخدوم را بخواب
بر سر عتاب دید که ایام شدت برشکال است و آب و هوای کوه
هر ساعت اثری دگر دارد و مرضی دگر پیدا میکند که تاب تحمل آن
نداری برگفته ما نمیروی مگر هلاک خود میخواهی آینده ترا اختیار است

فسخ کرده بار گردید ناچار فسخ عزیمت سابقه کرده رخت سفر بربست
و بعد طی منازل شد روزنه در قصبهٔ مذکور بر مزار شریف حضرت شیخ الوقت
رسید و در حجره‌گکی که پایین مزار بود از اندک فاصله و حالا مسمار
شد سکونت ورزید تا زمانیکه سرمایه داشت قوت خود ساخت
چون اندکی از آن مانده بود که اضطراب نخست باو در او درگرفت سه روز
مزار شریف نشسته بود که دفعتاً برای العین از آنحضرت مشرف شد و بشارت
حصول مقصود دریافت فرموده و بوطن خود کار تو شد اما اندک ابرام
عرض کرد ظاهراً اسلوب کار بنظر نمی‌آید چون روم جوابی حکم نشد لیکن
از آن روز که هر وقت که بمواجهه مزار شریف می‌نشست مشرف میشد
بعد روزی چند کسی باتفاق آمده مکاتیب سراپا منت والطاف
از زن و فرزندوی آورد که اکنون عزیمت وطن کنند زرفت و جواب مکتوب
کرتا به طلب نرسم نمیروم گو خانه برباد شود این مولف کتاب نیز دیگر
دوستان نیز وی را بسیار ترغیب وطن داده‌ایم که چون حکم قضا تو ام
آنحضرت برفتن وطن یافتی و بشارت کار از زبان حق بیان بسبب
بوساطه دیگر سببی شنیدی چنان بکرر رخصت شوی جواب داد تا حکم
ما را چه متر جمیت سنگ پروانه بطلب مانی قرار سید و مخالف ماکه
عمر خود را و ست معزول شنو نمیروم که اگر کس ناحق ما را ذلیل و خوار کرده
و ملک و منافع ما را بغصب گرفته ما داعیه انتقام بگیرم از آنجا بهار بخشیم
کسانیکه از وطن وسی آمده بودند مایوس بازگشتند بعد چند روز بلوم

بوساطت بزرگی از تاج العارفین رضی مژده حصول مقصود یافت
گفت مارا باور نمی آید نخواهم رفت و پرسید که امروز سخن بوساطت
شماست و آنحضرت سکوت محض دارند و سابق هم کرده عده کار ما
فرموده بودند با اندک اعراض فرموده بودند سبب وساطت و
اعراض چیست آن بزرگ فرمود کفر تو مانع تخاطب و سبب اعراض
است بمقتضای اهل الغرض مجنون بی تامل عرض کرده اگر چنین
است توبه کردم و براستی ایمان آوردم فی الفور آنحضرت را متوجه
حال خود یافت بی وساطت تلقین ایمان فرمود و باز از آن روز
مطلق اعراض نه نمود و با برام بشارت کار وی داد با اینهمه آن
افسرده خاطر را تسکین دل خسته نشد اعتماد برین بشارتها نا کرده همت
بران گماشت که یکباره ترک اکل و شرب نموده است و شش روز بی
آب و دانه بروی گذشت که قطره آبی و دانه گندمی بحلق او نرسید رنگ
رو زرد شد و از خلو معده و امتلای ریح درد شکم بشدت استیلا یافت
هر چند ما همه مردمان و زائران روضه انور از در پند بوی پیوستیم چون
همت مردانه داشت پای پند گسند بند ما نشد و اسیر دام نگردید روز
دیگر بمواجه مزار شریعت نشسته بود آنحضرت را لبس بر سر عتاب دید فرمود
این چه حرکت است از ترک آب و دانه چه سود یافتی حمق و جهل شعار
خود ساخته برو و چیزی بخور عرض کرد که کار ما والبته عنایت حضور است
ع کشود کار دو عالم بیک اشاره تست + باز این قدر توقف است

چگونه خورد و نوش کنم زیاده ترعتاب فرمود که مگر ازین کار بی سود زیان جانی و بدنی اندیشیده بارها بتو گفتم که کار تو انجام یافت باو تمیکنی ایمن بیچاره که از زیاری بخت بس مایوس بود و ماهی معنی که از پایه تحتانی ساحل افتاده بود عرض کرد که اگر حضرت بسو کند فرمایند البته باو سکینه آنحضرت بمقتضای رحمت و شفقت بجلالت فرمود که کار تو کردم هرگز دران شبهه نیست و مکرر ملعت فرمود چون اطمینان کلی یافت عرض کرد چیزی لطفی که قوت خود سازم فرمود در خانقاه مسافران و طالبان از نخود تقسیم میشد ببرد و بگیر آخر با اجازت بخانقاه شریف آمد و نخود گرفت و خورد هرگز غلطی و ضرری نکرد با وجود خامی هضم صافی شد و رشته هر کسی را یقین بود که در فاخته تلبست شش روز این فدای تقتیل غل عظیم خواهد کرد باز حکم شد که زود بوطن خود برد چون رخصت یافت بمجرد رسیدن بوطن در هفته پروانه راجه مذکور بطلب رسید شادان و خندان رفت و معزول شد و بجالیش این را مقرر کردند و روز بروز قرب منزلت یافت ترقی شد بعد چند ماه لشکر گذاری بدرعالم پناه آنحضرت بلتنی چند لیس مرفع الحال آمده نیاز ها ادا کرده و هم دوران هنگام که بر سجاده بهشت نشست بود احوال هر روزه بمایان میگفت روزی پرسید که بزرگی نوجوان با چنین صورت و لباس اکثر حاضر مجلس شریف آنحضرت میدیدم و عرض و معروض خلق و جواب کار ها بوساطت او شان یافتم و کمال مورد عنایت و مقرب هستند و هم ترغیب کثر مارا او شان

اطلاع فرمودند کیستند شکل وشمایل که بیان کرده بود بلا فرق شکل و
شمایل مولوی علی حسن مرحوم بود که ابن الابن حضرت شیخ العالمین رض
اند ومزار شان هم بر چبوتره مزار شریف تاج العارفین رض واقع است
جانب پائین مشرقی وتفصیل حال شان در ذکر فرزندان آنحضرت گفته
آید انشاالله این قصه عجیب در سال یکهزار و دو صد وچهل و یک
بوده وکارخانه تالاب باغ مجیبی در پیش بوده که هنوز از کندن فراغت
نشده بود ونشست ما همه دوستان درانجا می بود وپند دادن
بآن مرد بلند همت وترغیب کردن باکل وشرب ویرا شریک
یکدیگر بودیم نقل است چون شاه خدابخش قدس سره رخت سفر
بشهر دهلی بربستے معمول چنین بود که دو یکروز قبل بر مزار شریف
حضرت تاج العارفین رض رفته گلهای خوشبو که خشک شده یافتے
برگرفتے وجمع ساختے وحبوب ازوی درست فرمودی وهمراه
بردی ودر شهر دهلی هر مریضی که بوی رجوع آوردی نه ملاحظه خلط
کردی نه تشخیص مرض نمودی بے تامل هفت عدد حب دادی کاه
بود که کسی را احتیاج هفت عدد دیگر باشد تا آنکه حبوب ایشان در
صحت بیمار اشتهار یافت بعضی از دوستان اطبا وغیر اطبا بے
به آرزوی تمام طالب آن شدند ایشان که مرد صاف گو وخداشناس
بودند هرگز اخفا نفرمودند وگفتند که گلهای خشک خوشبو از مزار تاج العارفین
بهمین نیت برگرفتم وحبها ساختم شما یان را نیز درین باب اختیار

گلهای مزار شریف بیارید و به بیماران دهید و چنانکه در گل خصوصیت نیست
از جنس خوشبو که باشد جاری میشود در مرض هم تخصیص نیست به بعض مرض بلکه در همه مرض نفع
هست نقل است که شوکت مولوی ... عالم علیه الرحمه را یک خدمتگار ... فهو بابت آشنائی
برای خدمت و ایام تن بسنگی گرفته بودند و را از عرصه ... فضل بود
بهری بود که ایشان را ازین حال خبر نداشتند چون روزی اثری ازین
ظاهر شد دیدند که لبس شدید معلوم میشود رجوع بعملیات و طلسم کردند
سودمند نه آمد بلکه روز بروز سرزنش وی در تزاید بود پس از نجا بیاد
که اتفاق آمدن وطن افتاد بر مزار شریف آنحضرت رضه فاتحه میخواندند
خطرهٔ ایشان را در گرفت که چون باز به سرکار خود روم بار گلهای
مزار بگیرم و رفته در گلوی زن تعویذ کنم بعد انقضای ایام رخصت
بر مزار شریف حاضر آمده فاتحه خواندند و عرض کردند که بارانت تبرک مزار
بجهت حفظ و صحت آسیب زدگی برم امیدوار لطف و عنایتم چون
بشهر بیمار رسیدند حسب نیت آن گلها را تعویذ گلوی بیمار کردند ...
که تا الآن وقت که سالها سال گذشته گاهی اثری از آن خبیث
پیدا نشد و از همین جنس است حکایت مرید شاه خدا بخش قدس سره
گفته که بود ملی به ایشان کور محض شده بود و از مجاورت مزار
شریف وی رضه در چند روز صحت کلی یافت چنانچه به تفصیل در ذکر
احوال شاه خدا بخش قدس سره گفته آید ان شاء الله تعالی نقل است
مولوی فرزند علی فانی پوری را در هنگام ورود کار سر رشته داری

فوجداری شهر عظیم آباد مخمصهٔ عظیم پیش آمد و یقین بی عزتی و رسوائی
بود و هر کسی میگفت که فردا از دو حال خالی نیست بسبب ثبوت جرم
سخت دیده ازاجی فرنگی حاکم وقت یا تشهیر بفضیحت ایشان است یا فرزند
ایشان مولوی فخر الدین و پسماندان ایشان بس چیره دلیر شدند
مولوی از خوف آبروریزی جان در تن نداشت قریب نصف شب
بخت خوابیدهٔ وی بیدار شد و دولت یار گردید که بر حمولی محقق و فرزند
همانوقت بقضیهٔ ناجیه بحضرت پهلواری صانها الله تعالی عن الآفات الاشرار
در خانقاه آنحضرت رض رسیدند شب که دیر گذشته بود کسی را نیافتند
بر مزار شریف رفتند و بعد فاتحه عرض کردند که ما درین اضطرار بر
در حاجت شیخ العالمین رض آمدیم در خلوت مسدود است و وسیله عرض
محتاجان و مشکل افتادگان جناب مولوی شاه ابو الحسن دامت
برکاته هم بآرامگاه تشریف بردند و رفته تا شیخ العالمین بذریعهٔ
شان میرسیدم و عرض حال میکردم و کار خود میگرفتم اکنون بجز از تضرع
مضطربانه آمدیم و وسیله بجز آن نداریم که نبیرهٔ آن کسیم که اول فرودگاه
آنحضرت در شهر بنارس مکان وی بود و هر روز از انجا بحضور اقدس مولانا
محمد وارث رسولنما رضی الله عنه بهر سبق حاضر میشدند و نیز با آن کس
که نبیرهٔ وی هستیم آنحضرت دستار بدل بودند و نهایت ربط و دوستی
با خود داشتند حالا نوبت برآبرو آمد و درین شهر غریب غیر از پسر و پدر
را سر روی اعتبار ذلت پیش آمدنی است و خفت و شکستگی پر دا نفتنی

اگر وسیلهٔ ما با حصول فرزندانی و بهبود دیده گریبانم نمود بلی چیز ازیشم برمی تماسے
ازین مدد طلبید که جان بسلامت ببیند هم یکبار آنچنان چشم گشاده کرد
التجا میکرد و دید آنحضرت را برای تعیین فرمود غم مخورید و فکر مکن بار تنها
اضطراب بکردید بسیار تسلی فرمود و بعد فتح ابرام نمود و باز عرض کردند که
بحضرت شیخ العالمین سعی ما کرده شود که نظر عنایت بر من بندهٔ خسته
مبذول دارند بار رضا کردند بغیر سعی او خان تا متر متوجه حال تمامی شان
حاجت بسفارش نیست چون تسکین خاطر خود یافتند رخصت شده
روانه بحضور مذکور رسیدند صبح که مقدمه در عدالت پیش گردید که حاکم
همه سخن ایشان آنقدر کمی منظور میکرد و گواه مدعی را تکذیب می نمود تا
آنکه هیچ قصوری بنسبت الیقان با نسبت فرزندان ایشان مطلوبی
فخر الدین ثابت نشد و با عزت و حرمت ازین بلا نجات بخیر و خوبی یافتند
هرکسیکه در آن وقت حاضر محکمه بود بحیرت افتاده بود که این چنین مقدمه تا
و حاکم بر سر عداوت و یک بیک انقلاب حقیقت گردید که هیچ نسبت
ثابت نشد و حاکم موافق گردید چون برای شکرگذاری حاضر شدند به
مهربانی حاکم و فتح مقدمه مفصل بیان کردند که همه از عنایت حضرت
تاج الملة بسعی ایشان بود چون از آن روز بلیس عقیدت کامل ذاتی شدند و سعی نمود
شیخ العالمین رضی الله عنه در ذکر وفات آنحضرت رضی الله عنه و هم از
زبان ارشاد بیان سند العرفا سید العلما دامت برکاته شنیده
که چون عمر شریف آنحضرت رضی الله عنه به نود و نه سال رسید مرض موت عارض

شد کہ صحت از ان ممکن نبود تاریخ بستم شہر جمادی الثانی روز شنبہ سال یکہزار و یکصد و نود و یک از ہجرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مطابق ہفتم ماہ ساون ماہ ہندی سال یکہزار و یکصد و ہشتاد و چار فصلی قریب انصف النہار شاہ نور الحق علیہ الرحمۃ نوبت بخواندن سورۂ یس رسید چند بار باآواز بلند خواندہ سورۂ قیامت شروع کردند آنحضرت را باستماع آیات وی وجدی بود کہ دست مبارک بر زانو میزد و چشم حق بین از ماسوی اللہ بند داشت و سر انور را حرکتے بود خفیف وآلبستگان دامن دولت را از فرط گریہ طوفانی در نظر و از صدا اے وافرقتاہ وامصیبتاہ شور قیامت بر سر حضرت شیخ العالمین کہ جانب پائین در مواجہ شریف ایستادہ بودند و چشم دربار را رشک ابر دریا بار کردہ بودند ناگاہ آواز گریہ جناب ایشان بسمع مبارک وی رضی اللہ عنہ رسید چشم عنایت بکشاد و بعین لطف دو سہ بار بسوے حضرت ایشان تا دیرگاہ دوختہ داشت و تکمیل از جمالی طریقۂ وسیلہ وارثیہ کنانید تا آنکہ وقت انتقال بسوی خلوت کدہ قدس رسید و صال حبیب با محبوب صورتی بست قریب شد کہ حجاب جسمانی از میان برخیزد نفس شوریدہ آمدن گرفت چون آن نوبت خواندن شاہ مذکور بآیت کریمہ نحن اقرب الیہ من حبل الورید رسید جان بجان آفرین سپرد و بمقصود اصلی و محبوب حقیقی شتافت انا للہ وانا الیہ راجعون ورد زبان خاص و عام گردید و ہم میفرمود شیخ العالمین

و شاه محمد کریم و شاه شمس الدین قدس سرهما و دیگر اکابر انتقال فرمودن
وقت که وقت ارتحال یکی را تو ایستاده دیدند و یک پا دراز بیرون منظ
ماند چون برای غسل بیرون آمدند چیزی شکسته بهم کرده میت سیاه و
کره های مبارک سمت خیمه اشکال و ... تی ... نماید و غسل که
چسان باشد و در این میان شاه محمد کریم با آواز بلند گریه کنان گفتند
ولی الله پای دراز کن که غسل دهیم فی الفور دراز کردند که غسل داده
جنازه شد و در بلخ جمیع العالمین پیشه دفن کردند و چبوتره و مسجد این مقبره
که بیشتر مجالس صوفیه و سماع همانجا میشود در بس جای ... سمت
و بر آمده جانب از مزار شریف بیشتر و اکثر و قبر شریف ... متجانه بر
هم پهلوی منار شریف واقع است و یک قبر پایین مشرقی است قبر
علی حسین مرحوم تحت جگر جناب مستطاب مولوی شاه ابوالحسن صاحب
دام فیضه علینا به فضله تعالی نسب شریف جعفری الزینبی است که اولاد
محمد بن عبد الله بن جعفر طیار زوج زینب بنت فاطمه بنت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم که بسیار اهل هوا و بدعت با وجود بعضی متاخر
اهل سنت و جماعت بر خلاف جمهور متقدمین و متاخرین صحابه بود
و از باب یقین صاحب سنت و الجماعت باتفاق وارد ... بر قطع
نسل عبد الله بن جعفر از بطن زینب بنت فاطمه علیهم التحیات
چنانچه از کلام شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوت مستفهم است
بلکه ظاهر توان گفت و مثل آنکه جمهور قدما و متاخرین تواریخ خود را

ازاحوال عبدالله بن جعفر و محمد بن عبدالله و اولاد بانی الیشان مفصل
مزین کرده اند ازانجمله سید اشرف جهانگیر قدس سره در کتاب خود مسمی
بشرف الانساب بآن تفصیل و اطناب تصحیح فرموده که ما فوق آن ممکن
نباشد و بابی علیحده در ذکر اولاد عبدالله بن جعفر از بطن زینب بنت
فاطمه نوشته و گروه و آنانکه در کربلا با امام حسین علیه السلام شهید شدند
و آنانکه معقبات اند و آنانکه از بطن دیگر اند بتوضیح و تقریح بیان فرموده
و نوشته که در شهر بغداد و فلان جا و فلان جا بسیار و بکثرت اند و مشهور
اند و ما خود در زمان دیار ملاقات آنها کرده ایم و هم آن باب را معنون
باین عبارت فرموده المشرف الثامن فی اولاد جعفر طیار هر کرا
منظور باشد به بیند آن مبسوطات را انتهی ماده تاریخ آنحضرت
بسیار از اهل طبعان و طبع موزونان فکر کرده اند بعضی از آنها از تعمیه
و غیر تعمیه نوشته می آید لا نظیر آفتاب بهشت شفیع خلق ابر در آیته منجیه
تعمیه از سر اعتقاد یحیی گفت ــ رفیق نزد نبی رسول الله ــ و خطاب باشکرانه
عنایت بی غایت ختم رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و از جناب ائمه
و دیگر ارکان دین رضی الله عنهم عطا گردیده و سبب افتخار بین الاولیا
شده هر قدر که دستیاب شده بقید قلم می آریم تا نزد سید مطالعه کنند قرب
مقام آن حضرت را بقدر حوصله فهم کنند و باقی احوال تصرفات و سبب
بیعت بر دست خواجه علاء الدین قلندر رضی در ذکر یاران و حضرت خواجه
گفته آید انشاء الله تعالی و یک کرامت بر مزار شریف ظاهر و باهر است

کرسایه گنبدی یا درختی نه استادنا مزار مبارک دعلیام گرما اچنان خموش
بالین بر نسبت پائین تنگ تری با خیبد چبوتره بمرتبه گرم که هفت تحمل
آن نیست خطابات آنحضرت رض حبیب غوث المتعطشین قطب عالم
قطب الاولیاء تاج العارفین قطب فارس فرد الاحباب شیخ الزمان
آفتاب طریقت سلطان خلیفه الرسول نایب رسول الله جاه یا بنی
انت ابنی محبوب رسول الله والی هند محی الدین العرب والعجم مالک
شاه جهان آباد و پهلواری اوتاد غوث العالمین و قدوة الکاملین
شیخ قطب الواصلین آفرین جهان قطب الهند هادی وقت عالم
رسول الله مشهور هر دو جهان کامل مکمل مخدوم میان محب الله
عاد محب الله مخدوم شاه محب الله صدر الدین ابدال قطب الدین
ابدال محمد محی الدین مجید الدین عابد خلیل مسلم خلیل تحیه للناس محسن
ابو المحسنین ابو المحفوظ ابو قطب الاقطاب محبوب السبحانی معشوق
الاولاد امام المتقین محمد حافظ حافظ دین و مقامات قرة العین یکی
فرزند اعلی نور شاه جهان آباد روشن هر دو جهان یا ییدا النسبت
که از صدر الدین ابدال تا آخر همه خطاب حضرت مولانا رمز بود که یکبار
تو همتا جناب ایشان را عطا فرموده شده این امر مبتنی است بر حکایت
که مجمان با آثار وی نیستم

ذکر یاران کاملین حضرت تاج العارفین مخدوم شاه محمد

مجیب اللہ القادری فلواری البہاری وطناً جعفری الزینبی نسباً رضی اللہ تعالی عنہ حضرت شاہ غلام نقشبند قدس اللہ سرہ

فرزند ارجمند محبوب رب العالمین خواجہ عماد الدین قلندر اند رضی اللہ عنہ العالمین
میفرمود کہ حضرت خواجہ راشبے از شبہای ریاضت خواب ربودہ
خواجہ بہاء الدین نقشبند رضی اللہ را دید کہ بوجود فرزند صالح بشارت
دادند بعد چندی فرزندی بوجود آمد و بعرصۂ قلیل رخت سفر آخرت
ازین جہان فانی بربست غبار غم و گرد الم درین دل آنحضرت را در گرفت
تا آنکہ اثر کدورت بر چہرۂ النور نمایان بود کہ چہ دیدیم و چہ پیش آمد
بکشف اسرار باز رجوع بجناب خواجہ بزرگ نمودند خواجہ فرمود کہ آن
موعود دیگر است کہ اکنون بوجود آید صاحب حیات و ولی خدا است
از اولیای متصرفین باید کہ وی را اہتمام من کنید نہ آنکہ وعدہ این طفل
تیز روندہ مقصود بود کہ خلف وعدہ پیش آمد چون جناب ایشان
از وجود سراپا بہبود جہان را منور کردند حضرت خواجہ بملاحظہ ادب و
پاس امر خواجہ بزرگ غلام نقشبند نام نہادند آثار ولایت از جبین مہر
آگین نشان لامع و لائح بود قضا کار از مشیت ازلی و تقدیر لم یزلی
در خورد سالی کہ ہنوز نوبت بمکتب نرسیدہ بود سپہر بے مہر داغ
یتیمی بر دل نشان نہادہ و چہرہ رشک مہر و ماہ را از گرد و غبار غم بی پدری

آمدند و بقای نسل حضرت خواجه از بینها بود حق تعالی تا بقا سے
دنیا نسل آن بزرگ وار جاری دارا د نقل است در ایامی جناب
ایشان از آزار سخت رو نمود و سببش کسی را معلوم نبود روزی تکیه زده نشسته
بودند و تیمار داران و دیگر اقارب که برسم عیادت رفته بودند همه
حاضر که یکبار فرمودند دل را حرارت پیدا ست مگر باز آن کسے
قصد ایذا کرده زکائی سوزان چون شعله برافروخته می آید جدا شوید همه ها
مضطربانه علیحده شدند و جناب ایشان نیز باعث به علیحدگی گردیدند
فرمود فکر خود اندیشیده ام همدرین سخن بود که دیوار صحن خانه از جانبی
شق شد و زکال روشن از وی بر آمد و مانند تیر سخت کمان متوجه سینه
گنجینه اسرار محبت شان شد و هر یکی از حاضرین مشاهده می نمود چون
قریب رسید حضرت ایشان از مقابله وی اندک تجاوز فرمود و راه
بروی گذاشت تا آنکه پس پشت دیواری که بود در وی فرو رفت
و غائب شد باز بجای خود نشست و گفت نجات ازین بلای عظیم
ممکن نبود مگر بتقدیر سے که یکبار بردم و الا از سینه بدر میرفت و همه
استخوانها می شکست و بجز هلاک دیگر پیش نمی آمد از آنوقت احباب را
سلب مرض باز یافت آمد و بدفع سحر از اعمال و ادعیه همت برگماشتند
در ایام قلیل حق تعالی صحت و عافیت بخشید و در ذکر ایشان
شیخ العالمین رضی الله عنه اکثر فرمودی که شاه غلام نقشبند و سلے
مادر زاد بودند بجز ذکر و فکر ندانستند که در عالم کیست و چیست و

مخصوص محض اوقات شریعت بسر کردند چنانچه روزی گفت که برای
فلان کار گوشت خصی باید که گوشت گوسفند بسیار خندید و فرمود خصی
گوسفند دو جنس است یا یک جنس گوسفند را علامتی که سبب علیحده
خصی باشد ندانم آنکس هم بخندید بر خندهٔ وی متعجب شد و طلب
فرق پرسید چون آن شخص بیان کرد حیرت افتاد و فرمود که من تا این
زمان میان هر دو فرقی نمیدانستم نقل است حضرت شیخ العالم
میفرمود که شاه غلام نقشبند قدس سره را اکثر با خضر علیه السلام
ملاقات میبود و در صورت مختلفه بر ایشان آمدی شاه عبد الحق
قدس سره درین تذکره فرمود که یکبار عرصهٔ چند گذشت که ملاقات
نشد تردد در خاطر شریف شان راه یافت نمازی که مخصوص برای
ملاقات خضر علیه السلام است گذارد خضر علیه السلام تشریف آورد
چون سبب توقف استفسار نمود فرمود درین عرصه دو بار آمده بودم
یکبار بصورت گاذری آواز دادم کنیز شما بر در آمد و گفت که ملا
بر در کر خواب است و هم لباس چرکین را علحده نکرده اند و لباس شسته
در پوشیده اند که بعد از آن چرکین را حواله کنم وقت دیگر خواهی آمد یا بر
رویم که آمدم بر صورت دولن هر فنا از قسم جامه دانی دستگیر و دیگر
اسباب بنیره بافتن با خود آورده بودم و آواز دادم همان کنیز بر در آمد
و گفت که مولانا مین و صاحب من بخواب است ضرورت بیدار کردن
ندارم گفتم بیدار کن که شاید خرید این جنس منظور داشته باشد که از

از ما یکتاج امور خانه داری است جواب داد که دیگر خواهی آمد
ناچار باز رفتم نقل است از شیخ العالمین رض و شاه خدابخش رضی اللہ
عنہما و از سید العلما سند العرفا شنیدم که روزی مردی وارستہ
مزاج قلندر وار قلیان گلی در دست و کلیمی در بر یکبار از در خانقاه موجود
شد مردمان که نشسته بودند پرسید شاه غلام نقشبند کجا است
کسی بسوی ایشان اشاره کرد نزدیک آمد و نشست ایشان از نام
و نشان وی استفسار کردند گفت نور الله پرسیدند از کجا گفت از
نور آباد باز پرسیدند عزم کجا است گفت نور پور ایشان خاموش
ماندند بعد ساعتی گفت من رانی فقد رای الحق و نعره بر ایشان
زد که در خود تحمل اثر وی نیاوردند برخاستند و راه آرامگاه خود گرفتند آن
مرد قلندر وار هم برخاست و بیرون خانقاه رفت مردمان این
حکایت بحضرت تاج العارفین رض رسانیدند حکم شد که دریافت کنند
کجا رفت هر چند جوینده گان جستجو باطراف و جوانب کردند خبری از وی
نیافتند آنحضرت رض فرمودند که رجوع بمجلس شریف نبوی صلی الله علیه
وسلم کنید تا حال وی معلوم گردد یاران صاحب سالی چون بمحفل شریف
عرض کردند ارشاد شد که رئیس الابدال بود بر فلان کوه قیام دارد
جهت بخشیدن استقامت غلام نقشبند بامر الهی تا اینجا آمده بود و باز
همان جا رفت و خضر علیه السلام آمده بتاج العارفین رض فرمود که رئیس
ابدالان برای استقامت بخشیدن شاه غلام نقشبند آمده وجود را

مستور ملال کرده بود نه شما را بحال وی خیال آمد نه یاران را حضرت حق الیقین
را اخفای حال از این قلم اما اگر بار خاطر آید بیاران حکم فرمود که چشم امتیاز
شما یا نزار از قصد دریافت حال فقرای بیمار دربار و منع کردم که اکثر موجب
ملال آنها میشود والا هر کسیکه آید قاصد دریافت حال وی شود پیدا تا اگر
ز سالکین و کاملین است بخدمت وی حسب مقدور کرده آید و دیگر
دنیادار و مریض است اخلاق مناسب بحال وی نموده شود و هم حکایت
دیگر که ازین قبیل بود در ضمن احوال حضرت تاج العارفین بیان گفته آمد
منقول است از شیخ العالمین رضو شاه عبدالغنی قدس سره و دیگر کبار
یاد دارم که میفرمودند برای درستگی خانقاه شمشیرها درست کرده شده
بود تا بجمله یک شمشیر باقی ماند و هر در خانقاه افتاده بود که اتفاق تحفه
آن بردن پاره شده بود روزی شاه غلام نقشبند حسب معمول باز النسر
کنند فرمود چند گام از وی پیش رفته بود که باز مراجعت بسوی وی
نمود و به نشست و گوش خود بوی کرد گویا سخنی میشنود باز زیر لب سخنی گفت
باز گوش خود کرده چنان که از آن شمشیر گفتگو میکند هرگاه همه یاران متوقع و منتظر
تحویل بیان است بعضی از مورد عنایات خان که گستاخ بودند عرض نمودند
در آورد خلکه ازین سر اثری بجامه ظاهر نشد امیدوارم که بمقتضای
الطاف و کرم محرم این راز گردم فرمود چند گام از آن شمشیر پیش رفته
بودم که مرا آواز کرد و سلام گفت تا آنجا که خلاف عادت طلب نمود
مراجعت کرده قریب وی بخدمم و استفسار حالش کردم گفت ...

از آمد رفتن شما مسرور و دلشاد می بودیم حالا رخصت میشویم گفتم کجا
گفت مهمانی در راه است وقت شب بجای نقاد آید ارشاد می نماید سوختنی
در مهمانداری فتور بروی رو نماید آخر از حضور حضرت تاج العارفین رض
به بریدن درخت اشیدن من حکم صادر گردید و در روز دیگر آنچه ما را پاره
پاره کنند تا طعام مهمانی پخته و آماده گردد گفتم اگر خواهی بعد رخصت
لب کشایم و بحضور حضرت تاج العارفین رض عرض کنم و تدبیر هیمه
سوختنی دیگر سازم گفت تقدیر چنین رفته است درین صورت
سعی بیکار است از استماع اینحال حاضران را استعجاب دست داد و منتظر
وقوع این ماجرای شگرف ماندند تا آنکه شام شد همینکه چند ساعت
نجومی از شب گذشته باشد مهمانی عزیز الوجود در رسید و جمیع مهمانداری
همه سامان مهیا بود اما هیمه سوختنی که بصرف آماده بود در تردد بهم رسانیدن
وی بر دل آمد هر چند از قرض و خرید بسیار تلاش کردند نیافتند
ناچار چون سبیل آن مفقود بود حکم اشرف بقطع شهتیر نفاذ یافت
تبردار هم بهم نرسید آخر در روز دیگرے طلبیده شد و آن شهتیر را
پاره پاره کرده قابل سوختن کرد و مراتب مهمانداری بجا آورده شد
نقل است شاه خدا بخش قدس سره میفرمود و هم از معتمدی دیگر
شنیدم که نامش یاد ندارم مکان رشک جنان جناب شاه غلام نقشبند
قدس سره تعمیر میشد هر چند بظاهر گوشه عزلت و عافیت می نمود که بجز
متاع توکل و خرمن صبر و تحمل گنجایش اساس البیوت دیگر نداشت مگر

بظاهر قوت درویشانه لیکن به باطن حیرت صد بهشت ابود کرایه
هیبت سلطنت پیش قدر و رفعت وی پست می نمود نا سکند
که شمشیر بر دیوار وی نهند از قلت مزدوران نتوانستند چنانچه یک طرف
وی به سر دیوار بود و جانب دیگر بر زمین خواهر زاده جناب ایشان
میر صفدر علی علیه الرحمة که بس گستاخ و مورد عنایت بودند عرض نمود
که از کمی مزدور شمشیر یکجا شب تا دیوار رسیدن نمیتواند محتاج جناب
باطنی است فرمود بروکه ببینیم و بر بنا است و در انتظام نیزهٔ قلمی که
که آن را در هندی کانڈه میگویند بقدر دو دست بر زمین افتاده بود
برداشت و از سر شمشیر ملحق کرده مزدوران فرمود زور کنید و بردارید
یکبار انتقدر قلیل مردم بالا جمع و رنج به سر دیوار رسید و دیگر قطعه
ارشاد نمود که همین کار دشوار بود و کار زور و طاقت که نیزه کانڈه
هم خم نشد چون سابق از زمین بس به زور و همت صرف کرده بودند
سر وی بے فرو نشیده بود وجه مزدوران را حیرت دست داده نقل
است میفرمود شیخ منا بخش قدس سره که شب عرس حضرت
خواجه بهاء الدین قلندر محبوب رب العالمین روشنی قندیل و چراغهای
تمام تر لطف داشت میر صفدر علی عرض کردند که امسال حسب لطف
روشنی بر مزار شریف حضرت خواجه از حد زیاده است اگر حضور هم
تشریف فرما شوند لطف بلطف کرده فرمود اگر ترا ذوقی باشد برو
که وقت فرصت ما نیست چون ایشان مورد عنایات تام بودند

بے باکانہ عرض ساختند کہ روشنی دیگر وقت میسر نہ آید و کار حضور رو
دیگر ہم شدن تواند گفت ما ازینجا می بینیم حاجت رفتن بر مزار شریف
نیست ایشان گستاخانہ عرضداشتند اگر حضور ازینجا می بینند بازے
ارشاد شود چند قندیل است و کدام قسم کدام جانب است متبسم شده
فرمود بیا و ببین و اشارہ بسوی درگاہ کردہ فرمود کہ آن قندیل کہ
بس بہتر است بفلان جانب است یانہ و فلان قندیل فلان جا
ہست یانہ دفعۃً نظر میر ممدوح تیز گردید کہ حجاب مکانہا و دیوارہا و
درختان از درمیان برخاست و مفصل ہمہ حال تماشا میکردند و
از مکان تا درگاہ مفاصلہ بسیار بود کہ قریب پنجاہ مکان مرتفع سوای
درختان وغیرہ درمیان واقع بود و فرمود اکنون باور کردی یا ہنوز
ریبے باقیست نقل است از مولوی ابو تراب صاحب دامت
برکاتہ شنیدم روزے مردی مضطرب الحال بامید شفای بیمارے
طالب تعویذ نزد حضرت ایشان آمد فرمود کہ بنشین و کاغذ و قلم برگرفت
در عین نوشتن تامل کرد بعد ساعتی تعویذ را تمام کرد و بآنکس داد
کہ در گلوی بیمار تعلیق نماید کسی از خاصان سبب تامل پرسید و گفت
کہ تا حال اثر تردد بر بشرۂ شریف پیدا است چیست فرمود وقت
اتمام تعویذ مرض سرسام آمد و گفت مشوئیس کہ من بہلاک او مامورم
و مرگ او از دست من است تامل ما ازان بود باز با سرسام گفتم کہ
آن مرد با ضطرار تعویذ صحت میطلبید اگر تدبیم از فریاد رسی دور می نماید چگونہ

نعلم وچون تعویذ به نیت شفا می نویسیم شفا هم ضروری یابد بعضی
بمجرد رسیدن آن تعویذ بهر دو بکار خود شود اگر در بیمار کردی سبقت کرد
بر تعویذ ما بکار خود فائز خود سے و اگر تعویذ پیشتر از کار تو رسید قرار دیگر
معامله بیماری بکار خود کند و شفا بخشد و تدارک بیماره بجز گریه نماند شنیده
مستعمل از پیش یار رفت و بعد وی آمد و تعویذ گرفته رفته بودم که سبقت
بر دیگرے کرد النصیب شود منتظر خبر هستم تا چه پیش آید که فی الفور کسے
آمد و خبر آورد که قبل از رسیدن تعویذ چند ساعت جان بجان آفرین سپرد
و تعویذ در دست برنده ماند نقل است از شیخ العالمین رح که حضرت
شاه غلام نقشبند را ورد قصیدهٔ متبرکهٔ غوثیه که مشهور بقصیدهٔ خمریه است
بود روزے در حالت ورد بدین شعر رسید وما منها شهودا دهلی
تمرو تنقضی کلا ۲ تالی + گریه لا استیلی شد همدران حال بشرف جمال
باکمال حضرت محبوب سبحانی غوث الصمدانی دستگیر عالم غوث الاعظم
سیدنا وشفیعنا شیخ الجن والانس شیخ عبدالقادر الجیلانی الحسنی
الحسینی علیه وعلی جده الکرام السلام ورضی الله تعالی عنه وعنهم مشرف
گردیدند ارشاد فرمود که ترا هم مالک این مقام کردم وعطا نمودم بعد
فراغ او ورد بحضور شیخ الزمان تاج العارفین رح ماجرا سے عرض کردند
آنحضرت تعجب فرمود و بشاشت نمود و گفت که این مقامی است که کسی
ولی را عطا نشده مگر حضرت جنید بغدادی را سابق بود رضی الله عنه
بکه امروز که بعنایت غوثی رضی الله عنه نصیب تو گردیده این لطف دیگر

را ابدی و نهایتی نیست از روز ورتمامی عمر ایشان گاہے ماہے وسالی نگذشت مگر آنکہ اول بصورت انسان نزد ایشان آمدہ از خیر و شر ہر چہ درو ی بودے بر ایشان عرض داشتے اگر باخیر بودی بصورت نیکو آمدی و الا بصورت زشت و کریہ منظر ظاہر شدے مولف کتاب میگوید کہ عاقل را ہمین یک نقطہ کافیست در امر عطا و قابلیت سے داد حق را قابلیت شرط نیست ✤ بلکہ شرط قابلیت داد او ہست ✤ اگر عطا زبر قابلیت بودی اولیا کرام اسلاف قابل آن بودند و بکسی این دولت میسر نشد دیگر ازین حکایت علوی شان خسرو گیلان رضی اللہ عنہ بر ہر کسی کہ از فی فراست و گیاست دارد ظاہر میگردد کہ بیک عنایت بسینیان را جای رشک و غیرت پشیمانیان کرد کسی راست گفتہ رحمت بر جان وی باد سے بندۂ خویشتنم خوان کہ بشاہی برسم ✤ مگسی را کہ تو پرواز دہی شاہین است نقل است میفرمودند بعضی اکابر ہم از شاہ خدا بخش قدس سرہ شنیدم کہ معمول جناب ایشان در تعظیم و تکریم خلق چنان بود کہ گاہ شخص جاہل و نا اہل را بسر و قد تعظیم کردے و قابل و اہل را تکفیر نفرمودے و گاہ بالعکس کردی روزی شخصی اجنبی محض بر صورت نا اہل بملاقات آمد بسیار عزت و حرمت وی فرمود بعد رفتن وی کسی پرسید کہ این کس را با وجود نا اہلیت کہ صورت اسلام ہم ندارد اینقدر تعظیم بسر و قد فرمودند و اکثر چنین ادا ہا بوقوع می آید مگر آن

چه نسبت فرمود تعظیم سادات بر خود لازم گرفته‌ام و او سید است
سائل عرض کرد که مگر از وی تعارف سابق است گفت نه الا بجز سیاهی که
کرده بود وی من می آید ملاحظه سیادت وی چون رشته نور تا ختم رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر و باهر می‌بینم از آنجهت در خود جرأت سوء
ادب نمی یابم بالضرور بهر تعظیم وی برمیخیزم آنکس که جرأت تحصیل
و انکشاف امر بر آورده بود به تحقیق نسب سیادت آنمرد اجنبی بر مقامات
و حالیکه فرود آمده بود رفت و از نام و نشان وی پرسید بیان
کرد که فلان قریه وطن ما هست اجداد ما سید ذی اقتدار بوده‌اند ما
از گردش روزگار مبتلای حسرت و جهل ماندیم امروز که در این قصبه
رسیدیم نام حضرت شاه غلام نقشبند شنیده بودیم هم بزیارت
وی رفتیم آنکس بر اعتراض خود منفعل گردید و سامعین با عبرت
شدند و هم میفرمود که چون جناب ایشان در مجلس سماع وجد آمدی
و طاقت ضبط در وجود نیافتی بر معاصران خود حضرت شاه لعل محمد
و شاه اکرم قدس سرهما نگاه انداختی متوسطان حال و مبتدیان
نادانسته مآل را حیرت افزودی که بر معاصران کاملین اثر توجه حالتی
و حال آنکه آنها محتاج نیستند و مایان که محتاجیم از آن عطیه محروم میمانیم
سبب چه نسبت یکی از ایشان رسیده و برگزیده فرمود که تحمل اثر آن نگاه کار ایشان
است و ایشان با قوت توجه خود که طاقت ضبط آن ندارند بر آنها
نمی افکنند اگر بر شمایان رشحه از آن آید هلاک شوید نقل است

شیخ العالمین رضؔ میفرمود کہ در بدایت حال بعد نظر احتیاج بعضی اقارب کہ از آسیب دیو و جنابیث در رنج و ایذا بودند شاہ غلام مرتضیٰ قدس سرہ را خیال انصاب و زکواۃ سورۂ مزمل متمکن خاطر شریف گردید۔ از حضور حضرت تاج العارفین رضؔ اجازت یافتہ در حجرۂ انصاب نشستند گاہ گاہ حضرت غلام نقشبند قدس سرہ بسبب الفتی و محبتی کہ با خود ہا بود در حجرۂ ایشان میرفتند و پرسان حال از حضار موکل میشدند در اخرار بعین روزی عند الاستفسار گفتند کہ موکل حاضر ند آمدند و معاینہ نشدند جناب ایشان باستعجاب فرمودند چہ میگوئید موکلها صف بستہ حاضر می باشند و ہر روزیکہ آمدہ ام آنہا را حاضر یافتہ ام و مارا باعث برآنند کہ شما انصاب دہید تا فرمان برداری کنم و باالبار و انکار میکنیم کہ فرصت نداریم و این وقت ہم حاضر اند عجب کہ در چشم شما ظاہر نیستند بعد ازان بجناب تاج العارفین رضؔ مفصل حال شاہ غلام مرتضیٰ و باعث شدن موکلان جناب ایشان را بر انصاب و زکوۃ عرض کردند حکم شد ازانجا کہ آنہا باعث اند مضایقہ ندارد انصاب بدہید۔ بازعرض داشتند کہ بے ضرورت این درد سر کند و نیز میفرمود کہ در سلسلۂ قادریہ قلندریہ حضرت خواجہ قدس سرہ سیف اللہ روز جمعہ از معمولات است چون حضرت شاہ غلام نقشبند قدس سرہ آنرا میخواندند عبارات مقسوری اعدا در قرائت می آمد آنرا گذاشتہ مابقی را میخواندند بعضی از معاصران گفتند کہ ترک عبارات

و تصرفات کرده میتوانند این سیف الله دیگر شد اتا و را دشمنی ماند دیگر
مجبوریم سابق هر قاحر فا میتوانیم دیدیم که بعضی مردم را مرز آن کرد
بیان معنف عبارت تمسیر کرده در ورد داشتیم تا بمسلمانی ضرری نرسید
و آداب سلوک بس مرعی داشتے و تا وسع از تصرفات خود را دور داشتے
و هر گاه مریکه پیش آمدی بی حکم حضرت تاج العارفین رضی قصد در یافتن آن
تمی پر رو دی حکم دے و مل مشکلے نمی تو لستے مگر اکثر مجلس شریف نبوی
صلی الله علیه وسلم ما مور بان شدے و در مرض التفات بدو اکثر
فرمودی علی الخصوص در مرض موت و اگر کسی آمدی دردی نخوردی
الا بتحریک حضرت شیخ العالمین رضی که باوجود ایام طفلگی بمقتضای
پیر پرستی تمام ادب حضرت ایشان ملحوظ داشتے و نظر بر سن
شیخ العالمین رضی نکردی و سر قدم به تعظیم برخاستے و از دست
شیخ العالمین رضی بے اکراه و بلا انکار دوا خوردی و انحراف فرمود
ظاهر شریف شیخ العالمین رضی در آن زمان به سیزده سالگی رسیده
بود نقل است میفرمود شیخ العالمین رضی که جناب ایشان از
بنگاله مرا فولج بر گیان همراه تاج العارفین رضی متعدد ابستگان بجانب
وطن فرموده در عظیم آباد تشریف میدا ختند مرض موت عارض
گردید شهر جمادی سال با فاتحه ثنا لوده یکبار تحصیل شمت تمام فرمود دیگر
بقول شیخ کاری سے میگیرند و ترددی را جا نرسے بجناه ذنان
که بیمار دار بودند پرسیدند که میفرمائید دیگر ادا میگوئید فرمود که

آمده است میگوید که شما را طلب کرده اند گفتم بی اذن حضرت شیخ میروم
از وی اجازت بخواه وی باز اعادهٔ سخن کرد همان جواب اول
گفتم بار سوم که گفت بر وی دقت کردم الحال بهر اجازت بر شیخ
مد ظله رفته است و حضرت تاج العارفین بس غمگین و حزین در
قطع دیگر آنمکان نشسته بود یکبار بی اختیار با واز بلند آهی جگر سوز
بر آورد که گاهی در مصیبتی و غمی چنین آه دردناک نکرده بود تدفی الفور
روح پاک ایشان بسوی خلوت قدس شتافت گویا قبض روح
و آه جان گسل معا بود شور و اویلا از مصیبت زدگان برخاست
غم حضرت خواجه عماد الدین قلندر رض تازه گردید با وجود انسداد
راه از هنگامه و جنگ که درمیان ناظم شهر داران برگیان بود همانجا
حضرت تاج العارفین رض بتجهیز و تکفین کرده لاش مطهر را بقصبه پهلواری
رسانیده بجوار پدر بزرگوار شان حضرت خواجه رض جانب پائین دفن
فرمودند حالا احاطهٔ مزار شریف علیحده کرده شده و دران احاطه
بجز اهلخانهٔ ایشان که بفاصله ده دوازده دست مدفون اند تا حال
کسی دیگر دفن نه شده نقل است شخصی از نگاه یجناب ایشان
بیماری صعب داشت که طاقت پهلو زدن نمی یافت شبی بیمار
داران را خواب غفلت ربود و بیمار را حاجت بشری بغایت
بود که مهلت آواز دادن بخفتگان هم نیافت از کمال اضطراب نشسته
نشسته بهمچوکی پایخانه که متصل خوابگاه وی داشته بود تدر رفت و از

قضای حاجت فراغت کرد ضعف و نقاهت القدر طاری شد که
دیگر طاقت حرکت نماند که از آنجا تا ارامگاه خود رار رسانند لیس مضطر
گردید که مبادا در مقام نجاست قبض روح شود ناچار امر حکم بست
وجست بران گماشت که بکسی طور از آنجا تجاوز نکند مطلق طاقت
نیافت بگریه شد که دفعة دید حضرت ایشان را تشریف آورده انگشت
شهادت بر دوش وی نهاد فرمود برخیز و بارامگاه خود برو القدر طاقت
پیدا آمد که بی استعانت عصا مانند صحیح مزاجان بر جای خود آمد چون حضرت
ایشان از نظر غایب شدند این حکایت بعینه از زبان حق بیان
حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه شنیدم و تمام چهار صد ا اظهار تا مش
بنظر مصلحت مناسب ندیده مرکان تشریح نکردم و دیگر حکایات قرب
منزلت ایشان به بارگاه نبوی صلی الله علیه وآله وسلم از عدد و حساب
افزون است و از فهم عوام بیرون لاجرم همین رشحه از سحاب و
قطره از دریا احصا کرده آمد و چندی ازان ضمناً در ذکر حضرت
تاج العارفین رح گفته آمد انتقال شریف سیوم ماه ذیقعده بعد گذشتن
نصف شب در شهر عظیم آباد در سال یکهزار و یکصد و هفتاد و شش از
هجرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بود و تاریخ انتقال بلغ العلی

ذکر احوال خیر مآل حضرت شاه لعل محمد پهلواروی قدس سره

ایشان از خلفای کاملین حضرت تاج العارفین اند و نسبت فرمودند و خلافت

خدابخش و دیگر اکابر قدس سرہم کہ در ابتدای ایام اوقات بسر
شان از روزگار معلی بود روزی بحضور تاج العارفین رض حاضر بودند
آنحضرت از راہ لطف وعنایت ہدایت فرمود کہ اگر در راہ خدا
قدم راسخ زنید و بطی منازل طلب گرم روشوید عجب نیست کہ
حق تعالی ما حصل روزگار معلی مع شی زاید عطا فرماید این کلمۂ الحق
در دل ایشان اثر کرد وہما نوقت ترک روزگار اختیار کردہ لطلب حق کمر
ہمت استوار بستند و بسلک ارادت منسلک گردید مثل مشہور است
دولت از مستعد نگذرد با اندک زمانہ بریگانہ و بیگانہ تفوق یافتند و
گوی سبقت در میدان معرفت از معاصران ربودند یکی از علو ہمت
آن یگانہ زمانہ اینست کہ روزی جہت دریافت کاری از حضرت
تاج العارفین حکم استخارہ ہر ایشان اگر دید و عمل استخارہ عنایت شد
شب اول خبری بار یافت نہ آمد شب دیگر ہیچ ہم معلوم نہ شد
بحیرت افتادند از حیا و شرم نتوانستند کہ بحضور اقدس حضرت شیخ
اطلاع حال کنند تا شش ماہ ہمچنان استخارہ میکردند چون امرے
بدریافت آمد برای اطلاع بحضور عالی حاضر آمدند آنحضرت فرمود
یاران دیگر را در ہمانشب حال کار مفصل معلوم شدہ بود شما این قدر
ایام چرا برخود محنت و مشقت کشیدید کہ چندان امر ضروری نبود
لیکن ازان روز ثمرۂ علو ہمتی حق تعالی چنان عطا نمود و فتح باب کلی
در باب استخارہ فرمود کہ تمامتر قدرت کاملہ بر دریافت کار داشتند

بعا صحبت باعمال اشتغال نماند و حضرت شیخ رضی بصحبت شان بس تحسین
و آفرین می فرمودند و هم در باب طریقت نیاوردی که صحبت دولتی عظمی بدست
آورده بود که هیچ خواب و مراقبه وی خالی از دولت شرف مشرف از
مجلس شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم نرفتی چنانچه روزی در
حجره بالاخانه آقا در شریف نشسته بود جناب شاه اسعد الله علیه الرحمة
گفتند حضرا و ما امیدوارم که خواب این جوان خالی از انکشاف مجلس شریف
نیست ما هم بامید حصول دولت این سر زیر پای وی داشته بخواب
می رویم تا مارا هم دست این جوان در مجلس شریف رسول مقبول نمود
مشرف گردانی و بخواب رفتند حق تعالی حسب مراد وی مشرف گردانید
حضرت تاج العارفین رض بذریعه عریضه اطلاع حال شان بحضور پرنور
حضرت مولانا رسول نما رض کردند که بعمل همه راد دولتی عظمی نصیب است که
یک مراقبه و یک خواب هم در روز و شب خالی از انکشاف مجلس شریف
و حضوری محفل متبرک نبی نمی رود تا مسدان آن خود بیان نشود حضرت سراپا کرامت
بجواب عریضه قلم در زبان ما هم که سلسله بیان فرمودند نصیب که این
امر نصیب است تا صحبت طریقه در دست نیاید و بکسب از این دولت در
نمی شود این محض عطا و لطف است حبّا النصیب یصیب ذلک فضل
الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و هم می فرمودند شیخ [illegible]
و دیگر اکابر قدس سرهم که ایشان نیز در مجلس شریف حاضر شدند عرض [illegible]
بود بعرض [illegible] ورفتی اگر طلبیدی بمجلس باذن عام بود هر کس [illegible]

از دین و دنیا بیش شان می آمد بلا تخصیص وقت و نمود مراقب شدی
و از مجلس شریف جواب وی دریافته بفرمودی قند سیاه لبس مرغوب
طبع وی بود اکثر اہل حاجت قدری قند سیاه نذر آوردی بلطف
خود قبول فرمودی و معمول بود که قدری از ان در کام و زبان چسپانیدی
و مراقب شدی مردمان گفتند که وقت مراقبه حلولۂ قند سیاه چه حلاوت
می بخشد فرمودی بس ذائقه میدهد صدها نماز نوافل و اعمال و اذکار
و اشغال از مکشوفات ایشان است و طریقۂ اویسیه وارثیه مجیبیه جاری
است و کتابی از ان مرتب شده فضل المبین نام کرده شده است مغفت
و ماهی ماهی گذشت که از جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم
یا حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه الشریف یا دیگر ائمه
علیهم الرضوان یا جناب اغاثت مآب محبوب سبحانی رض ذکری و فکری
یا نقلی و عملی ارشاد نمیشد حضرت شیخ معه یاران بران عمل نیفرمود
نقل است شیخ العالمین رض می فرمود که شب اول محرم الحرام از
جناب مستطاب قرة عین الرسول الامام الهمام ابی عبدالله الحسین
علی جده و علیه السلام ارشاد احکم شد تا بگوید همه مردمان را هر که ده
روز محرم هر روز دو رکعت نماز بلا قید قرأت گزارد و بعد سلام
هزار درود یکجا خوانده نیاز من کند و بروح من بخشد حق تعالی ده
فائده بوی عطا نماید و من یک فائده ثواب اول آنکه با من بهشت باشد
دوم آسانی سکرات موت سوم بشر با شهدا چهارم آنکه آسانی بلائی گذر بر پل صراط پنجم ثواب حج ششم آزاد

یا رسول اللہ اگر مسعود تارک نماز باشد او چہ کند حکم شد او ہم خواند فائدہ خواہد کرد معاصران بحیرت و عجب افتادند و گفتند کہ چہ گونہ زبان شما بر عرض چنین سخن جرأت کرد جائیکہ ملک را از نگہداشت آداب رسالت طاقت دم زدن نباشد حال تارک الصلوۃ رسیدن و باز باین جرأت و بیباکی بر زبان مبارک خود باقی ماندن بجز عنایتی و لطفی کہ حد و انحصار ندارد ممکن نیست نقل است از شیخ العالمین مرشدنا الٰہ بخش رضی اللہ عنہما و از رسید العلما و سند العرفا دامت برکاتہ و دیگر اکابر یاد دارم میفرمودند شیخ عالی الشان در خواب بودند دیدند کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر تخت سوار سمت مغرب از حجرہ شان برہوا تشریف میبرند در عالم خواب ایشان ہم پای تخت اعلی گرفتہ ہمچنان برہوا روانہ شدند تا آنکہ بہ میدانی وسیع و صحرای دلکشا تخت اشرف رسید و دران مقام تالابی است پر آب آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود حالا پای تخت بگذار و برو حسب ارشاد پای تخت گذاشتہ دران صحرا بر کنارہ تالاب فرود آمدند و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روانہ شد ہمدرین حال از خواب بیدار شدند و چشم کشا خود را در سواد قصبہ پہلوا ارسے جانب مغرب بر کنارہ تالاب مغربی کہ جانب ژنگو ہو می صحرای وسیع است یافتند و آن مقام را شناختند حیرت جای خوفناک و سیرگاہ دزدان بود و قصبہ مذکور از ان بمسافت نصف کروہ بیش و کم بود جرأت باز آمدن تا خانقاہ شیخ نیافتند در پای خود را بجاہ و داشتند تا آنکہ مطلع صبح از

انا بخار روانه شدند و متوطن خانقاه در حجره میرود و بنده آواز میداد هم
از صبح دیده بحیرت بودند که زنده است یا مرده که جواب نمیدهد بعد آخر شب
به معمول خود بیرون حجره نیامدند و کشادن سبب چیست بهر کسی بیا تردد
و تعلق می افزود خواستند که در کشایند انا اندرون بند یافتند بعد رت
بودند که ایشان را در خانقاه شور گردیدند همه خلق در حیرت افتاده
رسید که بار رفته بودند و در حجره ملکه ابای داده انکه با وجود چندان آواز
از خواب غفلت بیدار نشده در و دکشادند ایشان گفتند که کسی نیست
و خاموش شدند چون در خلوت حضرت شیخ حاضر آمدند مفصل حال عینه
عرض کردند گفتند امروز همه ملک دیگران سر آشکارا گردید و برین معامله عجیب
و غریب و خواب نادر الوقوع هر کسی را عجبی بود نقل است
میفرمود شیخ العالمین در مرض شاه حسن علیه الرحمه ورم شکم که قسم [illegible]
عارض بود طاقت خورد و نوش و علق نبود و خواب خیال شده نه طاقت
لب کشادن نه لب بر لب نهادن و از کمال صعوبت آن شب [illegible]
داشت چند روز در سختی گذشت تا آنکه روزی حضرت تاج العارفین
ایشان را بعیادت شان امر فرمود حسب الحکم رفتند و ساعتی نزد
یعنی شاه حسن علیه الرحمه مراقب نشستند درد و شورش که بود فی الفور
سکون یافت و ورم آناً فاناً رو به کمی آورد و بدل گرفت جناب ایشان
انا بجا آوردند قدری برخاستند [illegible] یکه بخانقاه رسیدند تمام شکم ایشان
ورم کرد و همان درد و شورش پیدا شد همه حالت که بجا بود بر ایشان

طاری گردید و به همان حالت چار و ناچار بخدمت تاج العارفین پیش
آمدند آنحضرت حال ایشان دیدو فرمود ما بعیادت فرستاده بودیم
ند بهره برداشتن مرض اگر چنین منظور بود قاصد او فلاح آن چرا نه شنیدند
و بیفایده تکلیف کشیدند برخود گرفتن ضرورتی نبود و ساعتی بعد این
بدایت مراقبه نموده که فی الفور ورم و درد و سوزش از ایشان تمام
دفع گردید گویا هیچ نبود و مزاج شان تماماً بحال خود آمد نقل است
از سید العلماء و سند العرفاء دامت برکاته شنیدم که روزی حسب
معمول چند یاران حاضر خدمت فیضدرجت حضرت تاج العارفین
بودند و دران میان شاه حسین قدس سره غزل حافظ شیرازی وقت
را غنیمت دان آنقدر که بتوانی ۔ بسرائید یکبار مجلس گرم شد و همه با
بوجد و شورش شدند بعد انقضای محفل حضرت شاه عبدالحی بایکدی
دیگر باستعجاب از شاه لعل محمد قدس سره گفت که هرگز نسان و گمان
این جوش و خروش درین وقت نبود که بوقوع آمد بجواب فرمود
عجب است که شمایان ندیدید حافظ شیرازی درانوقت تشریف آورده
بود و هر دو دست خود در بغل داشته سرهوش از کناره دالان تا کناره
دیگر مشی اقدام میفرمود اثر وی بر مجلسیان افتاده و مجلس گرم شد نقل
است از حضرت شیخ العالمین رحمه که وجد شاه لعل محمد بس پر اثر بود و
مجلسی نبود که ایشان را وجد شود و مجلس گرم نبود یاران را معمول بود که
چون در سماع حلاوت ذوق و شوق نمی یافتند از غزل در راگ مطبوع ایشان

ایشان بر حال فرمایشی میکرد و عنایت ایشان بوجه احسن بود و مجلس تا دو وقت
خوش کرده بود و اکثر بوده‌اند که در وجد چند قدم بر هوا رفته و کفش پا از
فرش یک بالشت بلند ماندی و سیر کسی معاینه کردی نقل است
روزی ذکرے در صفائی طینت بود حضرت شیخ العالمین رضی فرمودند که
طینت آنست که خطره گناه بدل راه نیابد و در خواب هم بهمان خصلت
نماید چنانکه دیدیم شاه لعل محمد را حق تعالی عطا فرموده بود گویا ولی
مادرزاد بوده‌اند که از کمال صفائی طینت شان بخواب هم شیطان را
بر ایشان دست نیافتاده چون بخواب محتلم شدی دیدی شخصے را که
بار دوم آمده بزد و مرد را گواه کرده عقد مناکحت بالغان بست و
بعد تکمیل خلوت ساختند و بعد این بار از نها کاسه محتلم شدند چون
اصل طینت ازین گناه پاک بود که بخواب هم شیطان را مجال تصور باطل
دیگر چاره نبوده تا چار بصورت حیله شرعی پیش می آمد مولف کتاب
عفی الله عنه میگوید که ازینجا وجه عدم احتلام انبیا و بعضی اولیای
کرام بخوبی واضح گردد که بسبب کمال صفائی طینت به کسی طور شیطان را
بخواب هم در قلب شان دخلی و دست رسی نیست العاقل
تکفیه الاشاره نقل است که چون وقت رحلت شاه لعل محمد رسید
در روم والسیین دفعة نوری درخشید که عکس چهره حاضران بر دیوار احاطه
... بعد از گرفت که این برق تجلی آمد و حضرت شاه غلام نقشبند
قدس سره بر مکان خود بوده‌اند یکبارگی نظر بسوی آسمان رفت دیدند

که ملائکه بر هوا صندوقی میبرند بس منور و پر نور و گرد وی دیگر ملائکه بسیار
اند و علم آمد که بروح کسی ولی است بزیر عرش اعلی می برند اما معلوم
نه شد که کدام ولی است و کدام واصل کامل است که باچنین اعزاز و اکرام
می برند جهت اطلاع حال قاصد خدمت حضرت شیخ رض شدند چون
بیرون خانه شدند شنیدند که همین یکساعت میشود که شاه لعل محمد
واصل بحق گردیدند فرمودند واه برادر لعل محمد ما را این گمان نبود و دیگر
احوال شان ضمناً در ذکر آثار شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم گفته آمد
واگر به تفصیل آیم از احوال ایشان کتابی مرتب و مدون گردد سال انتقال
یکهزار و یکصد و شصت و هشت از سال هجرت ماه جمادی الثانی
تاریخ بست و سوم وقت شب مزار شریف در مقبرهٔ امیر عطاء الله
قدس سره در جنب شاه محمد مقیم قدس سره واقع است

ذکر احوال کرامت منوال حضرت شاه محمد اکرم پہلوار قدس سره

جناب ایشان از کملین خلفاء حضرت تاج العارفین اند رضی الله عنه بس
مرتاض و صاحب خرق عادات یکی از چهل ابدال اهل خدمات بودند
و در حضوری مجلس شریف اختیار تام داشتند عنایت مرتضوی بر حال
شان نسبت معاصران زیاده تر مبذول بودی و در باب مکاشفه هم قول
ایشان بود که اگر در یافت اکرم خلاف واقع باشد ایشی برا رو ندارد
و هر زمانی که غلط پیش می آید آن در حقیقت دریافت نبود متخیل خود را

مکاشفه تا صحیح باشد غلط در مکاشفه معنی ندارد و دستور جناب شیخ ایشان
بود که هر کاری در مجلس شریف عرض داشتند جواب آن معلوم
شدی تا تصحیح آن از جناب مرتضوی کرم الله وجهه الشریف کردی چون کار
تجدید میافتاد تصحیح از جناب محبوب سبحانی قطب ربانی غوث الصمدانی
رضی الله عنه وقتا دیگر بحسب خط نوشته حضرت مولانا
نمودی هر گاه و انچه بار کامل بالاتفاق جواب یافتی بسائل کشفیه کامل
چنانچه چنین عجیب است نقل است حضرت شاه عبد الحی قدس سره
را در عنوان شباب خیال سفر شهر دلی که دار السلطنت است بخاطر
رسید و رسید اجازت از جناب شاه محمد آفاق قدس سره درخواست در یافت
حال سفر از خیر و شر نمودند جناب ایشان بپاس مرشد زادگی حضرت الیه
رجوع بحضرت پیر دستگیر محبوب سبحانی غوث الصمدانی رضی الله تعالی
عنه آورده شد و کار پیش آمدنی سفر مفصل نو پوشانیده داد ندا انچه
پادشاه را احوال شتی منال روی الجهای سلطنت مغلان عساکر اعدا و
جنگ و جدال بالملک دکن و شکست و تفرقه پادشاه و فساد و لغات
و ابتری سلطنت تا هنگامه غلام قادر رهان تفصیل بیند بر صفحه
قرطاس فرمود و گفت هر گاه بدهلی خواهد بالاتفاق ملاقات بکرد و دیگر زمانه
گردد از حال سلطنت و رونق تخت و یاوری بخت سلطان که انچه
عنقریب پیش آمدنی است بی تامل در این کاغذ ملاحظه فرمود چنانچه
همچنانکه بعد الیه تفرع بعدی دل پیش آید چون ایشان بشهر دلی رسیدند

ہمچنانکہ جناب ایشان فرمودہ بودند بلا تخلف پیش آمد و بادشاہ را از وقوع چند امور مطابق اظہار موصی الیہ پس عقیدت آمد و تمامتر معتقد و مسخر شدند و تا زیست ایشان طوق انقیاد و بندگی در گردن داشت و ہم میفرمود شیخ العالمین رضی اللہ عنہ کہ در اثر نگاہ ایشان منفرد و یگانہ عصر بودند بر ہر کسی از مبتدی و منتہی بعد مراقبہ نگاہ اول بیشان افتادی بیخود بر زمین افتادی جاز خود رفتی بنا بر آن معمول بود کہ بعد مراقبہ چون سر بر داشتی نگاہ بر زمین کردی و بسوی کسی ندیدے خاصۃً در محفل سماع کہ حضرت تاج العارفین رضی اللہ عنہ دران بودندے بپاس ادب شیخ ہرگز بسوی کسی ندیدی و این ثمرہ نگاہ بلا مقصد شان بظہور می آمد و در حیثیت علمی بجز حرف شناسی دیگر نبود با یام طفلگی گلستان و بوستان سعدی سیر کردہ بودند و گلہای چند چیدہ بودند گاہ گاہ بوے آن مشام جان را ترو تازگی می بخشیدند اما از صفائی باطن آنقدر کشف دست دادہ بود کہ بی تامل از کتاب مقصود القاصدین نقل و عمل بر مے آوردند و میخواندند اگر کسے می پرسید کہ این نوافل از کجا رسید و کہ آموخت میفرمودند از مقصود القاصدین عبارت آن مقام بر آوردہ آنچنان مے خواندند کہ جائے در نحویت خطا نمیشد و تصحیح اعراب فعل و فاعل و مبتدا و خبر تمامتر میکردند خلق در حیرت می افتاد کہ حیثیت فارسی ہم بجز چند باب گلستان و بوستان ندارند و عبارت عربی باصحت اعراب خواندن و مطلب ازان بر آوردن عجیب است و کرامتی

ظاهر و در حکایات بزرگان بیشتر همین است که تمام کتب نگرفتی که فلان کس
در فلان کتاب این حکایت نوشته است نقل است سیف محمود
شیخنا شیخ العالمین که شاه محمد اکرم قدس سره را بامی اتفاق
سیر و سفر بشهر دهلی افتاده و درآن زمان صاحب دولتی بود از عوام خصم
که صحبت علما و فقرا را بس غنیمت انگاشتی و با این طایفه محبت دا
ناگاه واقعه ملاقات کرد و از نام و نشان ایشان پرسید و در میان
تقریبات گفت که ما را با درویشان محبتی است و با این طایفه الفتی
که مقتضای آن مجالست با این فقرا دوست میدارم و مؤانست
و مکالمه را غنیمت میشمارم ایشان فرمودند که از اعظم آثار سعادت
امیر است و محض عنایت الهی است که بعطیه دین و دنیا سرفراز فرموده
امیر گفت چگونه گفتند عطیه دنیاوی از مال و منال و زن و فرزند و جاه
و منصب ظاهر است احتیاج به بیان ندارد و عطیه دینی اینکه خدای تعالی
بسوی خود گرفته در زمره اولیای خود شمرده امیر با استعجاب گفت
بکدام وجه فرمودند در فلان کتاب فلان بزرگ که مستند اولیا است
و مقتدای خلق خدا نوشته است که روزی کسی در راه چند شخص را دید
که کاغذی در دست گرفته چیزی می‌نویسند گفتند ما ملائکه هستیم که
اسامی اولیا خدا مأموریم گفت اگرم دور نیست که نام ما هم بنویسید
هرچند از اولیا نیستم لیکن از دوستان اولیا ایم و از معتقدان
این طایفه آشنا گفتند که مأمور بدان ایم که گفتیم و این دوستی از دوستان

وی تعالی امری دیگر است که بدان ولی نمیشوی باز آنکس پرسید
که نام همه اولیا را هر روز می نویسید فرشتها جواب دادند که روزانه شهر
بشهر و دیه بدیه تا کوه و صحرا میگردیم و هر کس را که حق تعالی رتبه ولایت
کرامت میفرماید نام وی برین قرطاس ثبت میکنیم و بر فتند چون در
حضرت قدس رسیدند حکم شد که نام فلانکس چرا ننوشتید عرض داشتند
بار خدایا تو دانا هستی که او ولی نیست فرمود او چه عذر پیش کرده بود
بعرض آوردند که عذر محبت با دوستان تو اما از انجا که ولی نبود بلکه
محب اولیا بود نا هم عذر بر عدم اجابت مسئول وی کردم منشور یفعل
الله ما یشاء و یحکم ما یرید ناطق بران گردید که نامش را بالای
نام های اولیای ما نویسید و عنوان دفتر ولایت از اسم پاک وی کنند که
او دوست دوست ماست و دوست دوست خود را دوست تر
میدارم از دوست ازین حکایت یقین دارم که نام امیر صدر نا جهاسے
اولیا زمانه نوشته باشند چون حاضرین نیز ازین حکایت و آن کتاب
مطلع بودند کسی را جای انکار نبود امیر را بس بشاشت آمد پرسید از کدامی
بزرگ سلسله ارادت دارند فرمودند بزرگے است در اطراف شهر عظیم آباد
بقصبه پهلواری شاه محمد مجیب الله قادری مدظله العالی امیر مبلغ یکصد و
پنجاه روپیه طلب داشت و گفت پنجاه نذر شما است و صد نذر
شیخ شما از طرف من و با عزاز تمام رخصت فرمود چون مع الخیر بوطن رسیدند
و حکایات سفر در تذکره آمد کسی از معاصران گفت شما آن کتاب که سند

وی آورده بود دید خوانده دیده و دیده اید یا شنیده اید فرمودند نخوانده
ندیده ام نه شنیده ام اما حق تعالی از لطف در آنوقت نام کتاب
و مقام مصنف و صورت نسخه مفصل منکشف گردانید و مطلق خفا
نداشت گویا عبارت پیش نظر بود که مطلبش با سیر تقریر میکردم و نقل
است در ایامی ایشان امر صعب پیش آمد سراسیمه نداشتند که
پان کوشند و بمعالجه قصد سازند شبی حضرت محبوب سبحانی غوث الثقلین
رضی الله عنه را بخواب دیدند آنحضرت از راه لطف و کرم فرمودند توشه
من نیاز کنید صحت خواهد شد چون بیدار شدند و زان توشه ایفا نمودند چند
روز دیگر در صعوبت گذشت باز شبی مشرف شدند و آنحضرت رضی الله
عنه فرمودند چرا توسلی توشه شفای خود نخواستی و نجستی عرض کردند
وزن وی سهو کردم حکم شد پنج آثار پخته آرد گندم و یک آثار یاؤ بالا
روغن شد و وگوزن در یک جا بوره و بقدر توفیق میوه چون جناب
ایشان بمرتبه اقصی نمود عنایت و لطف اتم بودند سه بار گاه عرض
کردند که تا مقدور ادای وی ندارم حکم شد که نصف نان او اکنی لیکن
این تخفیف مخصوص بتست و دیگران وزن کامل کرده باشند باز
عرض کردند این توشه مخصوص بشفای بیماریست یا بجمیع حاجات
ارشاد شد که حل جمیع مشکلات و حاجات دینی و دنیوی کافی است
اما شرط است که صوفی متقی خورند و غیر ایشان تارک الصلوات و
مرتکب المسکرات از خوردن آن اجتناب دارند ایشان تا بعد ارسے

بنیار صحت گردید و تا این زمان برای کشود کار مطلقاً مروج این زیارت
واکثیر اعظم در حل مشکل بر ازین نیافتم و تا عرصهٔ تالیف این کتاب
سالی ندیدم که بحضور شیخ العالمین رض اہل حاجات بعد حصول مقصود
نقود بادامی توشه از چہار و پنجصد می فرستادند و در ہر ماہ پانزده
عدد یا بنسبت عدد کم و زیاده با حتیاط تمام پخته میشد و صوفیان میخوردند
و ہمچنین از جناب مرتضوی کرم اللہ وجہہ الشریف برای حل مشکلات
عموماً بایشان ارشاد شده وزن وی آرد گندم شش آثار پاؤ یا الا روغن
و بہوره ہر واحد سوم حصه ارد و حال کثرت رواج این توشه بر توشه اولی
بلا فرق دانند و این ہر دو توشه بحل مشکلات شہره تمام دارد و دیگر از
دریافت ایشان توشهٔ خاتون جنت حضرت فاطمه زہرا است
علیہا التحیة که در شفای مرضی مثل وی عملی دیگر مجرب ندیده شد
لیکن از انجا که این توشه قبل حاجت است و حصول کار و شفای
بیمار از شدن و ناشدن قبل کار معلوم میشود و آن آنست که اگر
توشه لذیذ و خوش ذایقه درست شد و زود تر بخوردن صرف گردید
جلد تر و حسب طلب مطلوب حاصل شود و ہر قدر که بد ذایقه شد دلیل
فقدان مقصود است و با این ہمه بار دیگر توشه میکنند تا سه توشه اگر
ہر سه بد ذایقه یا خام ماند ہرگز آن کار بر آمدنی نیست و اگر سومی
توشه خوش طعم است آخر بتوقف کار بر آید ازینجہت مردمان کمتر این
توشه جرات میکنند خصوصاً در پارهٔ بیمار از اقدام بران دشوار دانند مجرب است

بلا خلافت و دادن بو خشامد کردم سکتابا ریخته روحش شد یک آثار نعمت
باو بالاحینی یا بسوره همو زنان روحش نقل است از سند العرفا و سید
العلما روا است بر کاتبه شنیدم روزی شاه محمد اکرم و شاه لعل محمد قدس سرهما
بحضور شیخ الزمان تاج العارفین رضه در سماع بودند و شاه محمد اکرم را تحیر
بود که مجلس از وجد و شورش وی خالی ماندی ابتدا و انتشار مجلس در
جوش و خروش وی منقضی شدی و شاه لعل محمد را بجز تسکین با حمد
تا بگاه وجد آمدی هر دو بزرگ دران مجلس از امیر المؤمنین یعسوب المتقین
ابو الائمة المعصومین علی مرتضی کرم الله وجهه الشریف مشرف شدند
از راه عنایت ایشان لعل محمد فرمودند برخیز و در وجد شو تا کی نشسته باشی
یکبار صبر و سکون از دست رفت و مطلق افاقه نماند و از آن روز تا
در مجلس ایشان را بجز وجد و رقص سکون و قرار نبود و شاه اکرم قدس سره
پس سر فرو انداخته نشسته بودند قریب بود که عنان اختیار از دست رود و در هم
و وجد آید ارشاد شد که بنشین تا چند بوجد آئی امتثالا للامر همچنان ضبط
بکار فرمود که گاهی باز وجد نشد و در آنگاه این اثر پیدا شد که سابق
گفته آمد نقل است از شیخ العالمین رضه فرمودند که در ابتدای سلوک
شاه محمد اکرم را طلبی از جناب مرتضوی کرم الله وجهه بی درخواست
نسخه اکسیر عنایت شد که بی درد سر در هیچ تکمیل مبالغ کیمیا در دست
می توان کرد چون بیدار گردیدند سه شبانه روز در گریه ماندند و نزد حضرت
تاج العارفین حاضر شدند بخیال آنکه اگر کیفیت عرض کنم آنحضرت فرمایند

مگر ہنوز در دل تو طلب دنیا بودہ کہ نسخہ اکسیر عنایت شد و بشغلی و ذکری امتیاز افتخار نیافتی و چشم عنایت از ما باز دارد و اگر نگویم در قیامت نابینا برخیزم کہ درین طایفہ مقرر است ہر خوابی و وارداتی کہ از شیخ مخفی دارد در قیامت کور برانگیختہ شود بعد سہ روز رای بران قرار گرفت کہ بر آنحضرت عرض باید کرد و از نابینائی قیامت ہمان بہ کہ در زمرۂ اہل دنیا محسوب شوم و در خلوت شریعت حاضر شدہ زار زار بر حال خود گریستند و عرض حال کردند تاج العارفین رض فرمود اجزاء نسخہ یاد است گفت بلی فرمود در چہ قدر توانی خرید ہمین چہار تنگہ یا ہفت تنگہ فلوس ظاہر ساختند حسب عرض شان فلوس عنایت شد کہ دوا بیارند و درست کنند چون زر خالص درست کردہ حاضر آوردند فرمود در بازار بفروش و قیمتش بیار رفتند و بقیمت مروجہ آن زمان فروختند زرگر بعد امتحان مبنت تمام گرفت آنحضرت فرمود زر ثمن وی بر فقرای خانقاہ بخش کن و اجزای نسخہ دوا را بسہو و فراموشی دہ ہر چند از انجناب مستطاب کرم اللہ وجہہ بتو عنایت شد لیکن بالفعل ترا قابلیت آن نیست بعد تحصیل طریقہ ایشان روزی شاہ عبدالحی قدس سرہ کہ عنفوان شباب داشتند گفتند کہ تمنای من آنست کہ آن نسخہ اکسیر بمن بخشند تا از فکر آل و عیال کہ سبب تشتت خاطر است و رہزن دین وارہیم و بفراغ دل بکار دل بنشینیم جناب ایشان سوگند یاد کردند کہ حسب ارشاد پیر و مرشد او را بسہو و فراموشی گذاشتم و

فی الحقیقت این محض کرامت شیخ ما بود که چنین نسخهٔ قلیل المایه را بسمع قبول
کرد و زود شد لیکن نمیدانستم خوشا دولتی که یکبار فرزندان حضرت شیخ آید
نجات عبد الحی گفتند که حالا ما ماذون عرض و معروض هستند برای ما عرض
دارند جناب ممدوح حسب مدعای ایشان قبول فرموده در بارگاه حضرت
کرم الله وجهه عرض داشتند حکم شد که ما و شان قابلیت آن نسخه ندارند
اگر خواهند نسخهٔ النقره درست کنند ما جزا وی ارشاد شد که در سنگی
آن دشوار رفا مانده محض قلیل ناچار از این خیال در گذشتند و باز دیگر
سودای هوسی نکردند و گرد آن نگردیدند مؤلف کتاب میگوید که چهار
نفر مودن حضرت امیر المؤمنین ایشان را بآن نسخهٔ اکسیر و در محنت انداختن
محض عنایتی بود و بهلسیتی قاصر و در نیز در این سودا عالی تمنا نمیآید
داده و گوهر مقصود بدست خود آورده و اگر کسی اتفاقا بهر د رسید جناب
بی اعتنائی ایرادی مؤکل میکنند که چون خواهم خواست درست
خواهم کرد و گاهی آنقدر هم درست نکنند که از مایحتاج خود فارغ
باشند مدام لباس نکبت در بر بود بر یک قرص نان در بدر و نحوست
عنا در سر حضرت شیخ العالمین خاکسار را همیشه برای اجتناب از وی
تحریص فرمودی و پند و موعظت نمودی چنانچه آینده در ذکر وصایا
انشاء الله تعالی مفصل بیان کرده آید حق تعالی بر همین دار و ازین
مشغله حفظ کناد منقول است از بعضی اکابر که نامش یاد نماند
میفرمودند روزی ذکر سے و اتفاقت تصرف نمود که در اسلاف خلاف

ولی فلانکس را شاهی بخشید و فقیری را بر تخت نشانید و بادشاه را بکیفیت گدائی رسانید اما درین زمانه خصوصاً از حلقهٔ یاران و ارشدیه مجیبیه کسی باین طاقت نرسیده یا رسیده و روی مردان چالاک ولایت ندیده یکی ازان میان گفت بسیاری یاران تاج العارفین رض بودند که طاقت تصرف آنها ما فوق ازین تصرفات است و بعضی تصرفات ازین قبیل هم بظهور آمده چنانچه روزی شاه عبدالحی از تنگی معیشت و کثرت اولاد بس تنگ دل نشسته بودند علی الخصوص از تردد کدخدائی دختران پریشانی خاطر زیاده تر داشتند شاه محمد اکرم که این حال دیدند از باب همتی بغیرت افتادند و فرمودند خزینهٔ حضرت حق برای شما است یک بالش زمین چه قدر منزلت دارد و فکر معاش میکنند اگر مرضی شریعت باشد ازاینجا تا شهر عظیم آباد از دو کانهای دورویه آبادی شود و بازارها منزل جهکره از خزینه آراسته و پر بار کرده تا شهر مذکور هر طرف بازار گرفته بر آمده گردد هر قدر که خواهند صرف سازند گاهی درکمی نه آید و در طرفة العین این طلسم میتوان نمود همین که سخن تمام شده بود و شاه عبدالحی چیزی هنوز نگفته بودند بر حضرت تاج العارفین این حال منکشف شد فی الفور از خلوت شریف کسی را بطلب جناب ایشان فرستاد حسب الحکم حاضر آمدند آنحضرت فرمود که بازار و شهر آباد میکنند و از خزینه منازل جهکره پر بار میسازند بس مناسب است ازاین جا بر دند و در آبادی باشند و سفرهٔ عام بر کشند هرچه خواهند بخورند ما را درین قصبهٔ نان خشک

قناعت کردنی است و لیس عتاب نمیدید که مضطر و بیحواس ترسان و
لرزان از خلوت خاص بیرون آمدند و بارگاه عجمین سخن چالاکی و بیباکی
بر زبان نیاوردند اگر آنوقت حضرت تاج العارفین بجز عتاب تغیر و
و باز میداشت میکردند آنچه میکردند مسیدید هر که نمیدید نقل است
از شاه خدابخش قدس سره یاد دارم که یکبار فوج ظلمه تمامی قصبه را
تاراج کرده بود بعد دفع آنها حضرت تاج العارفین به شاه محمد کریم را
همراه جناب ایشان از عظیم آباد رخصت قصبه داد که در رستگی مکان که بعض
تا از شهر مذکور مراجعت نموده وطن را آباد سازند چون به نزدیک آمدند
محل ویرانی خانها معاینه فرمودند و فکر نیزه های بانس و رسن و کاه شد
درین میان جناب ایشان به شاه محمد کریم فرمودند که عرصه سه روز کم
اخراج ظلمه را شده چند روز دیگر هم در درستی مکان توقف باید کرد
که اهل هر فرد هم آباد خوش شوند و در بهم رسانی اسباب ترک بلاد نباید چه شنیدیم
که ظلمه باز رسند و اسباب بهم رسیده را غارت نمایند شاه محمد کریم
گفتند که لشکر از سر منزل باز مراجعت خواهد کرد این چه خیال است و
خلاف قیاس جناب ایشان فرمودند باری البعید از قیاس است لکن
سوم معلوم شود اگر افواج ظلمه نرسد اکرم تمکین نیست بلکه در روع گو تمام کنید
بنیم که انرا و سه سلسله چگونه مراجعت نمیکند شاه کریم باور نکرده چنین
ونا استنباط کردند و اسباب چهار دیگر بهم رسانیدند همین روز سوم
بود که لشکر رفته باز رسیده و غارت کرده هنگامه در وبا و بر پا شد اسباب که

مهیا شده بود بغارت رفت و خلقی که سامان آبادی کرده بودند پا
بفرار نهادند خلفشاری عظیم گردید چون بار طمانیت دست داد و شاه
محمد کریم گفتند حالا منظور چیست فرمودند که اسباب سازند اکنون
باز نمی آید نقل است شیخ العالمین رض میفرمود که یکبار هنگامه
برگیان بسیار شده عالمی سبب خانمان گردیده حضرت تاج العارفین
معه وابستگان جلوه افروز شهر عظیم آباد بودند چون عزم آبادی وطن آمد
بشاه محمد اکرم ارشاد شد که بر مزار شریف حضرت شاه ارزانی قدس سره
حاضر شده دریافت نمایند که مرضی شریف چیست بوطن روم و آباد
شوم یا چندی توقف درین شهر کنیم حسب ارشاد رجوع کردند بشاه
ارزانی قدس سره دیدند فرمودند به همین عبارت مجیب دعوت المضطرین
بقصبه پهلواری تشریف برند فی الفور سر از مزار قبر برداشتند و بحضور
شیخ حاضر شده عرض داشتند آنحضرت قصد آبادی وطن فرمودند و مکان
فیض نشان را از قدوم میمنت لزوم رشک صد بهشت ساختند
نقل است در ایامی مجذوبی بود در شهر عظیم آباد نواب خود را نام
کرده دستور وی چنان بود که هر سالکی را که میدید بسوی وی میدوید
و جذب حال وی کردی و مسلوب الحال ساختی خلقی از ولایت هم
در ولیشان ترک آن راه که نشستنگاه مجذوب بود کرده بودند و از دست
وی نالان بودند اتفاقاً گذر شاه محمد اکرم از آن سمت افتاد و از دور
مجذوب که دید گفت که صاحب ولایتی می آید و ولیشان در خانه نشست

وبه زبان مبارک ایشان میراندامروز شاه با ازی بنام ما افتاد پای خرتیز در شاهجهان آباد
آمده و بسوی ایشان دویده و مصافحه کرده و در عین مصافحه قصد جذب
حال ایشان نموده چیزی بسوی او نرفت مصافحه کرد ایشان که حال
رهزنی وی را شنیده بودند یکبار سلب حال وی کردند و آنچنان کرده
فرمودند که ازین راه کور ممن گردید و بعد آن مجذوب با
آمد و بر پای ایشان افتاد و منت وزاری آغاز نهاد و خلفا پیش آورد قبول
نکردند و گفتند خلقی را از دست تو نالان بهست و از رهزنی تو بسیار کس
خود کمر بسته و بجان آمده اینچنین کس قابل عطیهٔ الهی نباشد مجذوب
بیچاره با هزاران هزار منت والحاح پیش ایشان پیرفت و مبالغه
در بین گفتگو ملی شد نوبت بجایی رسید که فرمودند اگر گذشته
حال تو بر تو رد کنم مگر بشرطیکه توبه کنی و باز با کسی چنین معامله نکنی
و حال تو که سلب کرده باز با او دهم توبه کرد و عهد نمود که فلان نکنم
آنزمان ویرا بحال ساختند و رد حال وی کردند نقل است شاه
خدا بخش قدس سره سفر مودند در وقتی بعضی از خدام ایشان را مرض که لبس ترجمه
بود یعنی آسیب خبیث شدید بود دایماً می نشست همیشه او خبیث او قسم
همگی مرده بود و بعد ازین یکی از اصحاب زبان بطعن بر من کشاد که فقیر
اختیار کرده اند و ترک دنیا نموده اند لیکن یک خبیث دخوار نیست
نه ایشان را کمال بود نه طاقت تصرف و نه کرامت ع بمان
میشدم گر اینقدر تار می بستم * چیست برین تعقیبها وقات سخن

و می برمن تلخ تر از زہر شد گفتم راست است آنچہ گفتی اما بہ بلین کہ چہ میشود و در تدبیر دفع وی دست انداز شدم و کمر ہمت استوار بستم طلسم فلیتہ ہر روز روشن میکردم حضار موکل بر فلیتہ ہم میگردید و خبائث معاون و مددگار آن جوگی کہ سردار اشرار بود گرفتار شدہ می آمدند و میسوختند اما او را در شرارت و ایذای مردم مطلق تفاوتے نبود تا آنکہ شب گرفتاری او رسید موکلان زبانی وکیل فلیتہ خبر دادند کہ شب فردا آن سردار اشرار بر فلیتہ حاضر خواہد شد زبردست و شدید است ہشیار باید بود من صبح نزد شاہ محمد اکرم قدس سرہ حاضر آمدم و استمداد خواستم کہ وقت اضطراب بود تسلی فرمودند و گفتند خواہیم رسید چون وقت شب آمد فلیتہ روشن شد بعد ساعتی کہ منتظر تشریف آوری شاہ ممدوح بودم آن جوگی یکبار بر فلیتہ حاضر آمد و بر بیجا تسلیط کرد دیدم کہ باآن طنطنہ و نخوت پر شرارت است کہ وجود کسی در خاطر نمی آرد و میخواہد کہ بر مردم حاضران مجلس حملہ آورد رجوع بموکلان فلیتہ کردیم سود ی نہ بخشید و مہلت آنقدر ہم نبود کہ کسی را نزد شاہ موصوف فرستیم بخوف آنکہ مبادا بر من حملہ آرد و کشتی کنند و سبکی پیش آید مضطربا رجوع بجناب ایشان کردیم کہ جوگی آمد خود بادولت ہنوز نرسیدند حالا کار از دست میرود در ہمین بودیم کہ بر آنجوگی تعذیب شدید پیشتر گرگردید و ہر دو دست وی در پشت مشک گرفتہ شد ہر چند زور میکرد و راہ رہائی میجست اما مفر نمی یافت و آنہمہ نخوت و کبر از سر بدر رفت

وکیلی دیگر که بود گفتم به یقین در قلعیه چه پیش آمد که رنگ دگر نمود خند
گفت شخصی نحیف البدن تشریف آورده اند که گاهی در عالم جسمانی
او خاک را ندیده بودم و نه در قلعیه گاهی دیدم موکلان را میفرمایند
که دست وی بر پشت وی بندید و سرگرم تعذیب ادای این گرمی
عدالت سبب او شان است چون آن خبیث سوخته شد بار دوم او
پرسیدم که اگر آن بزرگ نرفته باشند باید پرسید که کیستند چون وکیل
استفسار کرد جواب شنید که محمد اکرم نام منست بر یاد شما آمدیم و
ایفای وعده کردیم حالا میرویم و از نظر وکیل غایب شدند صبح که باز
حاضر خدمت عالی ایشان شدیم بمجرد دوچار شدن نگاه متبسم شدند
قریب رفتیم پرسیدند شب چه سان بگذشت در شکر گذاری همه قصه
مفصل بیان کردیم باز تبسم فرمود خاموش ماندند نقل است
میفرمود شاه خدا بخش قدس سره که جناب ایشان بس لاغر بدن
و نحیف الجثه بودند و ریاضت از قلت غذا و جوع کشی زیاده تر
ضعیف و ظهیر کرده بود که بجز چرم و استخوان دیگری نمود برادر ایشان
ایشان که در فن کشتی و پهلوانی و زور مشهور بودند و بس توانا جسیم
اکثر از راه ظرافت میگفتند که افسوس برادر یافتم قوت بازو نیافتم
هر چند کمال فقر داشته باشد اما ما را چه سود و ازین جسم نحیف که از نفخ
زدن چون کاه بر زمین افتد و مانند خس بر هوا رود چه بهبود گر قوی
و پهلوان بودی قوت بازوی ما شدی در جواب میخندیدند و میفرمودند

که روز امتحان ظاهر گردد که پهلوان زور آور از ما و شما کیست وقت
را نگاه دارید و مرا یاد آرید برادر ایشان جواب سخن را محمول بر
خوشطبعی میکردند و نمیدانستند که درین سخن سری است که روزی ظاهر
گردد اتفاقاً از پهلوانی فرومایه بعد چندی نزاعی درمیان آمد و بمقتضای
کبر و نخوت پهلوانی و کشتی گیری هر یکی دشمن جان دیگری شدند و منتظر
وقت نشستند تا آنکه شبی وقت سحر برادر ایشان برای حفاظت زراعت
بر کشت زار خود رفته بودند در اثنای راه ازان دشمن دوچار شدند و
قصد یکدیگر کردند آخر در کشتی حریف غالب آمد و پشت ایشان بر زمین
آورد و بر سینه نشست میخواست که هلاک کند ایشانرا سخن جناب برادر یاد
آمد بخاطر گذرانیدند که مگر برای همین وقت فرموده بود که وقت را نگاه دارید
و مرا یاد کن یکبار بر زبان آوردند ای برادر محمد اکرم وقت امتحان
آمد طرفة العین جناب ایشان حاضر آمده آن فرومایه را از سینه برادر
کشیده بر زمین زدند و برادر را بر سینهٔ وی نشاندند و دست وی
گرفتند هر چند زور میکرد چاره نمیدید گویا طفلی در دست پهلوانی
گرفتار بود آخر الحاح کرد که از سر دشمنی گذشتم جان بخشی کنید و برای
خدا بر من ببخشید و این نحیف البدن زور آور کیست و این چه
سر است هر چند زور میکنم از یک دست ما را زیر و زبر میکند و زبر شما
هنوز غالبم ایشان عذرش قبول فرمودند و از جان وی درگذشتند
و راه وی گذاشتند آن زمان جناب ایشان فرمودند ای برادر

باری یکروز شب پهلوان از من چو لیست و زور این امر بدان کرد که
هنوز حسرت باقیست و غایب شدند آن فرمایه که بصدق عمل
صلح کرده بود باعث بیان این ماجرا شد ایشان گفتند بارها دیده و
شناخته برادرم شاه محمد اکرم بود و قصه از سر نو بیان نمودند و جناب
ایشان باز آنجا که نزد الحافه خود آمدند خوش شد امروز دیگر اقارب بهم رسانیدند
که در این شب تا که چهار ساعت عرصه صبح را باقی مانده باشد ترتیبها
و کجا آمدند و کدام ضرورت داعی بود فرمودند برادر فلان که شب
تا در فکر است با استعجال تمام طلب کرده بود و چون آنجا نزد وی بودم
مردمان گفتند که امروز کسی بطلب شما فرستاده نشده و شما کی طلب
نمود فرمودند که چون بازگشت تا ز باز آید معلوم شود که چه کار بود فرمان
در فکر طعام مهمانی شدند آنها را منع نمودند و باز داشتند که صبح قریب
است آخر نوبت خوردن بروز خواهد آمد تکلیف بی فایده ضروری
نبود بعد ساعتی برخاستند مردمان پرسیدند کجا میروند فرمودند
می آییم مردمان دانستند که شاید بتقاضای حاجت بشری میروند بالا
تعرض نکردند تا چون دیر گذشت هر سو مردمان به تجسس شتافتند و نیافتند
تحیر بر تحیر افزود تا آنکه صبح دمید برادر آنجناب از کشت بلده
بخانه رسیدند خلق از ایشان استفسار کردند و بیان حال نمودند تا آنکه
ایشان مفصل بدیدار ظاهر کردند و گفتند که حالا شاه ممدوح بعقبی
و بعالم بقا و شریعت رسیده باشند تلاش شما بیان الدین قریه و دهیه

چه سود دهد کسی را نزد جناب ایشان بطلب خیریت روانه کردند مردم
که بخانقاه رسید جناب ایشان بمجرد دیدن منور لشکر خندیدند و فرمودند
برادرم فلان پهلوان چه حال دارد آنکس عرضداشت خوش است جمعیت
دریافت خیریت حضور شما فرستاده گفتند بجز لاغری و نحافت دیگر
خیریت است و رخصت کردند بعد چندی روز که برادر ایشان بهر ملاقات
آمدند بمجرد دوچار شدن متبسم شده گفتند بیا برادر پهلوان و شان عرض
کردند پهلوان هم شما هستید و زور آور و کشتی گیر هم شما که بدولت پهلوانی
شمایان بسلامت بردیم ورنه در هلاک ما توقفی نبود و از آن روز لبس
نگهداشت آداب جناب مستطاب شاه محمد اکرم قدس سره میکردند
نقل است میفرمود مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاته
راویا و حاکیا عن شیخ العالمین رض که در موضع چکواره که از اطراف
و نواح شهر بهار است مردی بود نسبت جلیل القدر میر محمد همام علیه الرحمة
از مریدان حضرت تاج العارفین رض در ایامی بیمار شد و از اشتداد
مرض نوبت بیاس کلی رسیده بود عرض حال بذریعه عرضی بحضور
تاج العارفین رض نمود و ختم برین مضمون کرد که اگر کسی از برادر و سینه
رخصت فرموده شود بهر حال مناسب می نماید بر تقدیر شفا و صحت
ادراک ثواب عیادت است والا تجهیز و تکفین از دست وی بسبب
رستگاری و نجات من است آنحضرت شاه محمد اکرم قدس سره تا خدمت
فرمود بعد طی منازل سه روزه که رسیدند حالت میر مشارٌ الیه بسیار تبه

ارشاد شاہ خدا بخش قدس سرہ عرض کردہ کہ تصرفات و کمالات حضرت شاہ محمد اکرم و دیگر یاران کاملین حضرت تاج العارفین رض بسیار شنیدم معلوم نیست کہ بعد انتقال ایشایان را چہ پیش آمد و در کدام مشاہدہ مستغرق اند کہ گاہی در حل مشکلے بکار کسی نمی آیند اغیار را کہ میسر شد اولاد تاج العارفین رض ہم گاہے ممنون امداد و امداد شان درامے نیستند فرمودند طفلگی مکن و فضول مگو حال یاران دیگر نمیدانم مگر شاہ محمد اکرم بالفعل ہم در سفر مولوے ابو تراب تا شہر دہلی منزل بمنزل در آمد و رفت ہمراہ بودند و دمے جدا نمیشدند تا وقتیکہ بمکان رسیدند و بہ آل و عیال خود آمیختند اینقدر التفات میدانم و می بینیم و ہم در ہنگامہ غلام قادر خان در شہر دہلی بودم حسب ارشاد حضرت تاج العارفین رض کہ در رویاے صادقہ برکسے نصاب سورۂ مزمل حکم فرمودہ بود تا امتثالاً للامر نصاب میدادم روزی اندیشہ در دل جا گرفت کہ مبادا در کار ہی بے احتیاطی رو نماید و سبب ایذای موکلان شود و کار نا تمام ماند رجوع بجناب ایشان کردم فی الفور حاضر آمدند و فرمودند خوف مکن کہ بالتوامیم و از آنروز ہر روز بوقت خواندن سورۂ مذکور ظاہر تشریف می آوردند و تا زمانیکہ فارغ نشوم قریب من نشستہ بودند و گاہ گاہ حضرت تاج العارفین نیز در آن وقت بشرف جمال باکمال خود افتخار می بخشیدند در آخر نصاب چہار موکل

یکی از یاران کاملین حضرت تاج العارفین اند رضی در دخول مجلس شریف
نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشان را اختیار تام بود و در تبرزخ و
فنا فی الشیخ فرد الانام بودند که درین مقام نظیر خود نداشتند هم صورة
و هم سیرة حاضرین مجلس را در بادی النظر اکثر غلط افتادی و تعظیم حضرت
شیخ به نسبت ایشان بجا آوردندی علی الخصوص وقتیکه از خلوت
شیخ بیرون می آمد بی اختیار خلق بر گمان حضرت شیخ به تعظیم
وی بر میخاستند و نمی شناختند که آنحضرت اند یا شاه غیاث الدین
نقل است روزی در مسجد شریف وقت ظهر در مراقبه معمول
نشسته بودند آذان عصر شد و جناب ایشان دران وقت فانی
فی الشیخ بودند برخاستند و بر مصلای شیخ رض ایستادند امام و مقتدیان
دانستند که حضرت شیخ از خلوت تشریف آوردند تکبیر اقامت
شد و نماز آغاز گردید از عقب آنحضرت در مسجد تشریف آوردند دیدند
که نماز میشود و صف اول معمور است در صف آخر تحریمه بستند
بعد فراغ نماز نمازیان دیدند که آنحضرت رض در صف آخر است
و شاه غیاث الدین بجای وی رضی اللہ عنہ نشسته آنحضرت تبسم
شده فرمود اگر اندکی توقف در آمدن میکردم شاه غیاث الدین از
خواب جماعت محروم میشد نقل است ایشان در مرض موت باقارب وصیت فرمودند
که همراه جنازه من قوالان هم باشند و سرود گویان تا گور غریبان لاش را رسانند چون بعد
انتقال بر وصیت عمل کرده از مکان ایشان تا گور غریبان که مسافت دور و درشت در اثنای

سخنی عرض داشتند و بعد چند روز روزی از من بسیار معذرت شدند
و بکمال اعتذار پیش آمدند که آنشب مجلس گرم بود و ما در مراقبه بودیم
دیدیم که نوری از سینه من بسوی سینه گنجینه اسرار شما بی قصد سیر و
که مطلق ما را دران اختیاری نبود ناچار چشم کشادم و نگاهی
بسوی جناب شما افتاد و از خود در بود امیدوارم که این جرات و
بی باکی از ما عفو فرمایند و نیز میفرمود شیخ العالمین رض که ایشان را
در ستر حال اهتمام تمام تر بودی حتی که در وطن رفتی و آنجا اگر گاهی
وقت خوش شدی در صحرای خالی از مردمان رفتی و غزلی مناسب
وقت و حال خواندی و وجد کردی و جوش و خروش مستانه فرمودی
بعد تسکین گرد و غبار از بدن پاک کردی و بخانه تشریف آوردی
نقل است میفرمود شیخ العالمین رض و هم از سید العلما اسند العرفا
دامت برکاته شنیدم که شاه غلام مرتضی قدس سره برای کشف
مجلس شریف نبوی صلی الله علیه وسلم ذکر ولیسیه وارثیه قادریه
یا احمد یا محمد یا مصطفی بطریق ماثور میکردند چندی برین گذشت و روی
مقصود ندید از بلند همتی تنگدلی را راه نداد و بیکپاس کامل درین ذکر
مشغول میشد عنایت نبوی مبدل حال دلی شد و لطف مصطفوی
بغمخوارگی آمد در اندک زمانی فتح باب علی وجه الاتم دست داد که در
ضربها هر لفظ از ان سرور انبیاء صلی الله علیه وآله وسلم مشرف
میشد و این گوهر نایاب بنقد بدست آمد که کسی دیگر را درین ذکر

نصیب وی شد نقل است مولوی ابوتراب صاحب داماد حضرت ایشان که
از مبایعین شیخ العالمین بهم سفر بود و شخصی بود محمد نبی فیاض نام که مرید
شد در خانقاه وارد شدی گفت که تربیت پنجصد فقرای کامل و مکمل
کامل را دیده ام یعنی شاه غلام مرتضی قدس سره دیگر هیچ کسی دیگر
فیاض از خواب بیدار شد و دمی بیدار شد تا آمد در حجره ایشان علیه ایستاد
و تا دیر ماند چون نظر ایشان بالا افتاد پرسیدند کیست گفت محمد نبی
فرمودند چرا ایستاده گفت ذکر شما بر دل من اثر کرد بنا برآن آمدم که بمن
سبقی از اذکار را ارشاد فرمایند پس تمام جواب دادند که مجال
خود را کم می بینید آرزو داری فرمودند حضرت شیخ الکل عرض کرد ما
خود هنوز محتاج تربیت هستم ترا چه تربیت کنم چون صبح شد رسید طلوع
زرین بنام ملک بعض ایشان از مریدان می گفت که حضرت شیخ العالمین
اکثر یاران صاحب اثر را که مرتبه شیخی رسیده اند تا کی در فکر
خواهند خواست چه جای هدایت خلق در شهرها سفر کنند آنحضرت
هر گاه کلام وی شنیده تبسم کرده فرمودند هنوز طفل شیرخوار است
دندان شیر وی هم نشکسته تربیت خلق چه داند که رخصت فرماید
محمد نبی فیاض از امروز نسبت ایشان نگاهداشته می گفت
عمر من آخر شد حیف چنین آخر جائی ندیدم نقل است حضرت شیخ العالمین
سفر کرده مراقبه بودند ایشان را اتفاق رو داد که کسی وقت هیچ قاتل
هم قرب نیامده و در نشست جا نشست منضبط بودی در مرض موت

کہ حالت آخر رسید بحضور تاج العارفین رض عرض داشتند کہ طاقت خواندن درود ندارم حکم شد بر نصف درود قصر کنند چون از انہم نوبت درگذشت حکم شد فقط بر اللّٰہم صل علی سیدنا محمد اختصار کنند تا آنکہ قبض روح شد نقل است از شیخ العالمین رض میفرمود شبی ایشان را بخواب دیدم حال معاملہ قبر پرسیدم گفتند بسیار خوشم حق تعالی بس لطفہا برمن مبذول فرمود کہ احصا نتوان کرد و نعمتہا برمن ارزانی داشت از انجملہ یکی آنست کہ مجازم اگر خواہیم بہ علیین بسیم دنیا و می باز در دنیا آیم و چند انکہ خواہیم بجائیم اختیار کلی داریم گفتم بسبب انتقال تاج العارفین رض و یاران کاملین مدی از چند عرصہ خانقاہ بس خالی است خوش وقتیکہ بر اجازت و اذن حق عمل فرمایند و خانقاہ را از شرف قدوم آباد سازند گفتند و شنوا نیست مگر بعد رنج دنیا راحتی کہ درین عالم یافتہ ام نمیگذارد کہ بسوی این رنج آباد دنیا روی کند و راحتی کہ بدلی ندارد از دست دہم و میفرمود بسید العلما سند العرفا دامت برکاتہ کہ مادر طفلی صحبت ایشان ورزی کردہ ام چون ما را دیدند بکمال شفقت میفرمودند بیا بیا اگر دیگران مولوی شوند تو مولوی گر شوی و بزبان ہندی این مضمون باین عبارت ادا می نمودند اور کوئی مولوی تو تکین ہو لیا مولف کتاب میگویند کہ فی الواقع فرمودن ایشان راست بود انچہ از علم و فضل نصیب سید العلما شدہ در زمان ایشان کسی را نصیب نشد و باین مرتبہ شہرت نیافت

از شاه جهان آباد دہلی تا کلکتہ ہر کسی از فضلا رنامہ قابلیت ایشان بود
و تحقیق مقامات علوم از حواشی ایشان بر میرزاہد و صدرا و غیرہ ظاہر
است و تفصیل حال در تذکرہ یاران حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہ گفته شد
پانزدہم ماہ ربیع الاول در نفاقاہ حضرت شیخ بسوی خلوت قدس و حریم
محبوب بحقیقی واصل شد بعد نماز جنازہ لاش انور در وطن شریف که
موضع بیرونی نام دارد روانہ کردہ آمد و سال انتقال بجائی ندیدم که
داخل این کتاب کنم۔

ذکر خیر مقتدای خاصان بارگاہ الٰہ حضرت سید شاہ عصمت اللہ متوطن موضع ہرلا قدس سرہ

وطن شریف در موضع ہرلا بفاصلہ پنج شش کروہ از قصبہ پھلواری
واقع است پس کریم الطرفین اند آثار سیادت و نجابت از سیمای
سعادت ایشان ظاہر و سعادت و کرامت از پاک طینت و نیک سیرت
شان باہر نیاران کاملین حضرت تاج العارفین اند منظر کمال و صال که
جناب ایشان زندۃ الواصلین و تمۃ الکاملین گویند بجا و سزا است چنانکه
شریف النسب بودند کریم الحسب ہم بودند نقل است شیخ العارفین
میفرمود که در ابتدای سلوک ایشان وقت انتقال شاہ لعل محمد در
پیش آمد حضرت تاج العارفین را نہایت حزن و اندوہ بود حضرت
مخدوم عالم محمد مخدوم قدس سرہ بر سم معیت پسرے تشریف آوردند

در میان سخن تاسف بر زبان مبارک راندند که افسوس است التحیز
عرض بیگی مثل شریف که مجاز عرض هر رطب و یابس باشد باز کسی
نشود یا نشود لیکن که از دست رفت آنحضرت این را سخن مخدوم عالم رض
ناگوار آمد و فرمودند فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم
بکنند آنچه مسیحا میکرد و بعد انقضای مجلس یاران را بکسب طریق کشف
محفل شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم ارشاد فرمود هر کسی همت بر آن
گماشته چون استعداد در هر کار شرط است جناب ایشان از درین کار
بنسبت دیگران بهره وری زیاده تر دیدند متوجه ترقی باطن و فتح باب
ایشان شدند تا آنکه حق تعالی بر ایشان بنوعی فتح باب انکشاف محفل
شریف فرمود که کسی را نبوده بیشتر اوقات در نظر شریف هر دو عالم یکسان
بودی حاجت بمراقبه چشم بند کرده نبود و در مشاهده هر دو عالم یکی را
بر دیگری غلبه نبودی ظاهر و باطن برابر گردیده و حجابی درمیان نمانده
نقل است میفرمود شیخ العالمین رح که درد عمل شب دوشنبه که مخصوص
برای دخول مجلس شریف است و تعیین ایام عمل یکسال جناب ایشان
عرصه دو سال بعمل آوردند فتح باب نشد حضرت تاج العارفین رض بعضی
یاران صاحب رسائی را فرمودند که بحضور اقدس نبوی صلی الله علیه
وسلم عرض دارید که میر عصمت الله را در استخاره شب دوشنبه دو سال
منقضی گردید و فتح باب نشد آیا از بین استخاره اثر برداشته شد یا در نسبت
ایشان باین دولت نسبت بعد عرض و معروض صاحب دولتان

ارشاد کرد و نیز فیها اثر لقد وی بود گشته شده تربیت نارسا است موقوف
بر رفع قدست قابلیت است عنقریب بشرف خواهد شد و آنچنان که بود
خواهد آمد که کسی را انقیاد بود یکسال دیگر هم برین عمل نگذشت که دست
طلب بدامن مطلوب رسید و مع آب یکی گردید نقل است میر مودود
سید العلماء سند العرفا را است برکاد که جناب ایشان بیمار بودند چون
صحت دست داد خواستند که بدولت پابوس شیخ عالم مشرف شوند نقض ظاهر
موجب آن صحبت باطن است به جهت بست سواری کشان بر
سر راه آورند افشان و خیزان بدست یاری اعضا تا صحرائی که سواد وطن
بود رسیدند متوقف شدند تا آفتاب غروب نمود و المغامی جهان
که بسبب ضعف عارض شده بود کم گردید چون جا بجا نماز مغرب گذاردند
خطره به دل پاک استیلا شد که معلوم نیست ضعف بیماری تا کجا رسید
آیا در بدن طاقتی مانده یا نه برین هوا باید رفت و از آنجا به هوا طی راه
نمودند نصف راه طی شده بود که در اثنای راه از جلال جهان آرای
نبوی صلی الله علیه وسلم مشرف شدند و از راه عنایت و ذره پروری
ارشاد فرمود که بس کن هنوز طاقت بدنی نداری هیچ از ضعف
زیاده خواهد شد به وطن باز گردید پاس ادب امتثالاً بالامر از آن مقام
تا دولت سرای خود پیاده تشریف بردند چون قرار رواقی رفع ضعف
شد بحضور حضرت شیخ آخر زمان حاضر آمدند و تفصیل ماجرا عرض کردند
نقل است سید مدنی در مجلس سماع دوازدهم ماه ربیع الاول مراقب

بودند دیده‌اند که جناب مستطاب عین الانسان سیدنا سید المرسلین
صلی الله علیه وآله وسلم جلوه افروز مجلس سماع شده‌اند ایشان را بسبب
استغراق بی علمی محض از این عالم بود عالم دیگر را عین این عالم دانسته
یکبار برخاستند و در اهتمام مجلس شده‌اند و صرف زدند که گرد مجلس ایستاده
بودند جدا می‌نمودند و راه کشاده میفرمودند و هر کسی را میگفتند
جدا شو و سر راه بگذار که رسول صلی الله علیه وآله وسلم تشریف ارزانی
فرموده‌اند از غایت اهتمام شان خلق بهر تعظیم برخاستند که یکبار جناب
ایشان را افاقه آمد و دانستند که غلط کردم العالم دگر بود و هم ارباب بصیرت
معلوم کرده‌اند که از کمال استغراق در آن عالم امتیاز عالم ظاهر نماند از آن
سلسله این ادا سر زده است و هم معمول آن بود که جناب ایشان در
مجلس سماع به پهلوی حضرت تاج العارفین می‌نشستند گاهی چشم کشاده
و گاهی بند و احوال احضار ارواح طیبه اولیاء الله بحضور حضرت شیخ عرض
میکردند از کمال قوت انکشافیه هر دو عالم ظاهر و باطن یکسان می‌نمود
احتیاج به مراقبه چشم بند کردن نمی‌افتاد این حکایت بکرات مرات از
شیخ العالمین رض و از سید العلماء دامت برکاته شنیدم
و هم شیخ العالمین رض روزی در اثر صلوة دائمی میفرمود که مطابق ملفوظ
حضرت مولانا رسولنما رضی الله عنه ایشان را اثر وهبی اکثر مترتب میشد
بسا بودی که سه شبانه روز یا گاهی هیچ پاس کامل مطلق افاقه
این عالم نمی‌ماند حسب عادت بشری همه عادات بحال می‌بود ایم

علین کرامت است درین عمر صرف کرده از روزه و نماز و وضو و تقاضاے حاجت که حسب عادت جاری بود مطلق علم نبود آمشتند و هرکسی برادیشره ایشان اخبر مدهوشی وسبب فاقگی ازین عالم ظاهر محسوس میگردید ونام نسان تابالم یعنی حرکات خلاف عادت سر نمیزد در حجره مراقب بودند و روز روشن بود و در بند یکبار خورد زدنه برداشتند مردمان خانقاه از چار سو دویدند که ماجرا چیست بعده فرمودند که نشسته بودیم و شیطان ملعون بصورت درد در خلوت کده التس یعنے در تاده دل دخل کرد بی اختیار شور زدم در دبی باکی کردم و ناحق خلق را در غلغشار انداختم وگاه بودی که دران ایام بچمنستان رفتی وا زدیدن گلها ستانه دست و پا زدی وگریه کمها میگردیدے نقل است شبی درایامی که حضرت شیخ العالمین در درس ملفوظ شریف ارشاد میفرمودو این کمینه بارگاه را سبق میداد چون بیان مقام حضور آمد حسب بیان ملفوظ شریف مستفیض مطلب گردانید ما ازان تفصیل که عین بجل بود هم چنانکه آرزو داشتم تسکین خاطر نه شد فرمود که ما را هم در بدایت حال که باین مقام نرسیده بودم خاطر را انکلیجان بود و اکثر یاران معاصر ما با خود با ازین مقام سخن میگفتند و ملال را در قالب تقال می آوردند چون تسلی خاطر یافتی خدمت نی از سید شاه عصمت الله قدس سره رسیدم که حضور عبارت از کدام حال است و در حضور چه طور میشود بعد تامل بسیار ند جواب مرحمت فرمو

که حضور حالتی است بیرون از بیان در ضبط تقریر نیاید و از کسی
این راز سربسته نه کشاید ذاق من ذاق گفتم که با وجود عبور برین مقامات
که الحال زیر مشق است از زبان آن عجز میفرمایند و دیگران که هنوز روی
ساحل ندیده اند این مقام را شرحی مبسوط دارند فرمودند که همین سخن
رانی آنها دلیل قاطع است و برهان ساطع بر عدم علم ازین مقام میدانند
که در مقام حضور اند لیکن بمراحل ازان دور اند کسیکه دارد بیانش نداند
نقل است از شاه خدا بخش و دیگر اکابر قدس سرهم که جناب ایشان
در ایام سلوک جهت لقای خضر علیه السلام صلواة الخضر میخواندند عمرها بران
برین گذشت و ملاقات دست نداد ملالی بخاطر شریف راه یافت
و نماز هم ترک کردند اتفاقاً یکبار در آمد و رفت موضع سهرالاو قصبه
پاره از شب گذشت و راه گم شد متحیر بودند که شخصی از دور آواز داد
بسوی ما بیا که راه اینجا است بکشف باطن دریافتند که خضر است
علیه السلام آنسو رفتند چون قریب رسیدند از هر دو جانب آداب اسلام
از سلام ادا گردید و باز روانه شدند حضر علیه السلام دید که دیگر سخنی نکرد
فرمود ای سید عصمت الله مارا مگر نشناختی تا حاجتی داشته باشی بگوئی
گفتند خوب شناختم اما حاجتی بشما ندارم باز فرمود اگر حاجت نبود نماز
چرا میگذاردی جواب دادند وقتیکه میخواندم بشما محتاج فتح باب
کار خود بودم آن زمان ملاقات نکردید اکنون که حق تعالی بوسیله
شیخ با همه دشوار بر ما آسان کرد محتاج شما نیستم اگر شما را حاجتی و دشواری

بوده باشد بگوئید تا بروانیم و بحل آن کوشیم درروانه شدند حضرت والی سید
هم سید راه خود گرفت نقل است شیخ العالمین قدس سره میفرمودند که در
ابتدای ایام سلوک جهت بشارتی اذکار بقلندریه بادیه محاکمه از حضرت
تاج العارفین رخصت کوه راجگیر که مقام ریاضت و چله حضرت مخدوم
الملک شرف الدین بهاری است رضی الله عنه گرفتند و در آنجا شغل
اذکار میکردند روزی وقت ظهر بود و ایشان مشغول به نماز تا که
شیری آمد و پیش ایشان بهردو پای نشست دانستند که مرگ رسید
اینک شیر مارا میگیرد و میگذارد خوشبختی روزی وقتیکه در نماز جان بجان
آفرین بسپارم ترک نماز بخوف آن نکردند هر بار که برکوع و سجود میرفتند
شیر از حرکات ایشان بحیرت بود و بچنان ایشان هم دررکوع و سجود
سر فرو برد و بسوی ایشان میدید و باز چون بقیام می آمدند بروی
ایشان نگاه میدوخته میداشت تا آنکه از چهار رکعت فراغ یافتند چه
دستی بپشت آرام میداشتند یکبار دردست گرفته بروی حمله آورده زدند
شیر دفعتا باضطراب جست و بگریخت و ایشان تا اطلاع بجمع و
شریعت پس او دوان تا آخر او را نیافتند باز آمده مشغول به بقیه نماز شدند
وقت شب بخواب دیدند حضرت مخدوم الملک را که فرمودند درین
سلک ماندن ضرورتی ندارد برو و بر شیخ خود بنما آنجا مشغول کشید صبح
حکم روانه خدمت فیضدرجت حضرت شیخ خود شدم هم میفرمودند حضرت
شیخ العالمین نیز که بعد فتح باب کار بجای شاه اسمعیل محمد قدس سره

عرض و معترض سہر رطب و یابس بر خدمت عرض بیگی محفل شریف نبوی صلی اللہ علیہ وسلم مقرر گردیدند انتقال شریف تاریخ بست وچہارم ماہ محرم است در سال یکہزار و یکصد و ہفتاد و شش از سال ہجرت است قبر شریف در موضع سرلا است

ذکر احوال خیر مآل کاشف رموز دقائق واقف اسرار اشق مولانا مولوی محمد وحید الحق قدس سرہ

جناب ممدوح ہم جد حضرت تاج العارفین رضی اللہ عنہ اند و ہم علاقۂ دامادی و بیعت و تربیت طریقت از ابتدای سلوک تا آخر از انحضرت رضی اللہ عنہ داشتند و نیز نسبت فرزندی از حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث الصمدانی رضی اللہ تعالی عنہ بایشان رسیدہ بود تحصیل علوم ظاہری از مثال خود ملا مبین پہلواروی قدس سرہ نمودند و تکمیل باطنی از تاج العارفین کردند در علم و فضل مشہور بہ لانظیر بودند محقق شرع ختم المرسلین مولوی جمال الدین علیہ الرحمۃ کہ معاصر جناب ممدوح بودند می گفتند کہ معاً تحصیل علوم و کیفیت علمی کہ محققان را پس از صرف عمری دراز بدست می آید در تمام عمر خود دو کس را دیدم یکی در دیار مغرب و دیگر ایشان بودند جزو کتاب از دست گذاشتن و نقد تحقیق بدست آوردن گویا قسمت بود شیخ العالمین بہ میسر بود کہ مثل شان در علم و فضل و تقوی و ورع دران عصر کسی شنیدہ نہ شدہ در حقیقت ابوحنیفہ وقت بودند و کسی

ازین عجب نیست که نصیبی از خوان علم و نعمتی از سفره حکمت ایشان نبرده باشد
و ازین سبب در تمامی بلاد و امصار فیض عام ایشان منتشر گردیده و
بهر کس حسب قسمت وی رسیده یا خاک گرد است یا خاک گرد خاکرو
همچنین گوئی در شان وی گفته اند ع بهر آن مسیحی که از دامش بدن صحت
اگر بسمل شد باشد خمیر هست آئین درس و تدریس و قانون تربیت ایشان
بود که هر سبقی که مطالب آن علم گرفت مالک ادرخد سبب آنکه تا نسبت از تقریر
مطلب اندوی می کتانیدند که هرگز در تقریر حشو و زواید بر زبان نیاید
هرچند سبق ذات الکتاب از نصف سطر زیاده نوبت نمی رسید اما اگر حساب
ماله و ما علیه حواشی را اعتبار کنند تا نصف جزو میشد از هر علم یک کتاب
طلبا را کافی و شافی بود مولوی عبد الغنی علیه الرحمه جلد اول
شرح وقایه بر ایشان خوانده بودند در عرصه یکسال با تمام رسید
بود و دیگر از متون فقه و اصول و شروح آن اتفاق خواندن نشده
تا از عبادات چه از معاملات اما ترقی بر مطالعه آنچنان نمود که عهد مخصوص
ایشان در افتای عدالت حکام زمان صرف گردید و کلیه هیچ کسی بالا در
مسئله بر فتوای مشار الیه جای اعتراض نبود جناب مستطاب سید
العلما مسند العرفا را که نور دیده و سرور سینه حضرت ایشان اند
بخواندن چهار دو کتاب درس که مدار منتهیات بر آن است احتیاج
نبود و فنها چون صدرا و شمس بازغه و تحریر اقلیدس و چغمینی و تحریر مجسطی
مواقف و شرح تجرید و حاشیه قدیمه و دیگر کتب که فقط از مطالعه

نمودہ یافتند و حواشی نوشتند کہ ہر کسی را از علما از زمانہ بہ تحقیق ایشان اعتراف است و بر تبحر شان اعتماد علی الخصوص حاشیہ بر میرزاہد جلالی و صدرا عالی را از محققین و متبحرین حیرت تبحر و تحقیق ایشان کردہ و بعد فراغ سید العلما از تحصیل علوم دیگر آنجناب را اتفاق درس و تدریس نہ شد ہمہ شاگردان را سپرد ایشان فرمود واین مصرع از زبان حق بیان ادا نمودع یک آشنائی با من و صد عالم آشنا است ازینکہ ترا تحصیل علوم گردید واز تو خلقی فیضیاب علم گردید اعجاز ہای وی قدس سرہ بود کہ عالمی بر دست ایشان فراغ علم کرد و تفصیلش در ذکر ایشان گفتہ آید انشاء اللہ تعالی وحالات وقائع آن جناب چنان بود کہ گاہے اشعار نمیخواندند مگر آنکہ یا از مبالغہ شاعری معرا بودہ یا مدح جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم بودہ باشد و در معنی حاجت بتاویل شرعی ہم نداشتہ باشد و در مجلس مشاعرہ نشستہ و گاہے بقہقہہ نہ خندیدی و نیز بدیگران کہ بقہقہہ میخندید ندامر تجدید وضو کردی کہ بعضی فقہا مطلق قہقہہ را ناقص وضو گفتہ اند مخصوص بنماز نکردہ اند و کلمات تصوف بر زبان نہ آوردی مگر وقتیکہ با شیخ العالمین رض نشستے و تخلیہ محض یافتے اگر کسی پرسیدے کہ سبب تحاشی از دیگران چیست آیا آنہا قابل نیستند فرمودی ہمہ قابل ولائق اند لیکن مارا قابلیت ولیاقت شیخ العالمین رض بالیقین معلوم است وحال دیگران بہ یقین نمیدانم احتیاطاً عن الغیبت نسبت عدم علم بخود کردی و در رعب و ہیبت

شرع آنقدر داشت که دیگر یاران معاصر را با وجود کبر سن و ضعف پیری
ومن خلق و منزلت پیش وی مجبور گردید در خان جناب ایشان گفتند که سماع
بیت حق است این از خلق نیست + بیت این مرد صاحب ذوق مست
وگاهی در مجلس سماع نشستی مگر به اتباع شیخ و فرمودی سماع حرام نیست
اما قابلیت شرط است و آنرا که قابلیت نباشد اگر بحق قائلی بشنود
جاهل است والا حرام و فتوای علما و صوفیه رضی الله عنهم برین است
چون ما قابل آن نیستم بی تبع شیخ نمی‌شنوم و اما شنیدن سماع با شیخ المعظم
از آن جهت است که او نائب و قائم مقام شیخ ما حضرت تاج العارفین
است اتباع او عین اتباع شیخ است و اتباع وی تابعان حضرت
شیخ را از واجبات طریقه است فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و
در جواب خطبه آنقدر رعایت ملحوظ داشتی که با وجود ضعف پیری
و ضیق النفس نزدیک ما طلب فرمودی جواب خطبه گفتی یا دیر الطلب فرستادی
تا جواب کما حقه ادا کرده آید و نیز میفرمود شیخ العالمین رح که با وجود
تکلیف مرض ضیق النفس ریاضت شاقه در سلوک طریقت بکار کردی
و در هیچ حال ترک اوراد نفرمودی و در توکل قدم مردانه داشتی تکلیف
فقر و فاقه و سرما و گرما بسیار کشیدی اما در رضای حق چنان مستغرق
ماندی که اثر فاقه هرگز بر بشرهٔ مبارک ظاهر نشدی و اگر ملولی بودی
از عدم فتح باب در امور باطن افسرده خاطر ماندی لیکن دست از
طلب باز نداشتی تا آنکه روزی حضرت تاج العارفین رح مارا پیغام

بروی فرستاد که بگو مولوی را خاطر جمع دارد و از توقف اندوهگین نگردد در حضرت حق برای فتح باب تو بسیار بسیار دعا کرده ام و حق تعالی استجابت فرموده اما موقوف بر وقت است چون وقت آن آمد اثر دعا آنچنان بظهور آمد که دیگرانرا در انوقت چنین فتح باب نشد نقل است سفیر مولوی سیند العلماء دامت برکاته که حضرت مولانا را فقر ظاهر مرتبه بود که قوت شب به تهیه بهم رسیدی و ایام شادی ضروریه پیش بود فکر اجمعی بغایت داشت که ادای حقوق برادری چون توان کرد طالب علمی در مدرسه عالیه وارد بود که کسی بر حال وی اطلاع نداشت بظاهر بس شکسته حال بود در تخلیه چند عدد دینار سرخ نذر گذرانید فرمود بجز مریدان نذرانه کسے نمیگیرم عرض داشت چون آن نذر مقبول نیست قرض گرفته شود به تسهیل گران در ادای وی رخصت طمانیت است تامل فرموده خواستند که واپس سازند که معامله داد و ستد از هر دو مسافر خوب نیست مبادا تا وقت رفتنش سبیل ادا بنظر نیاید باز در خیال شریف آمد که استصواب با اهلخانه ضرور است که مادرانرا حوصله شادی فرزندان به نسبت پدران زیاده تر میشود آن دینارها گرفته بمحل سرا تشریف بردند و سرگذشت بیان نمودند برای اهل آنحضرت بس ناگوار آمد و گفت اینچنین استقراض هرگز مناسب نیست شاید تا رفتنش صورت ادا نه بندد و خجالتے در دست ماند اگر خدا خواسته است از جای دیگر سامان خواهد شد چون مولانا ازان طرف تمامتر انحراف دید فرمود که مارا نیز چنین تامل بود

و همه دینار را بمالک دینار واپس فرمودند هرچند آنکس الحاح کرد و گفت ما
از دزدی نیاورده‌ام نه از دریوزه و گدائی بلکه بحاصل کرده‌ام که این چیز
گدائیست نه نتیجه سیاست بادشاهی لیکن بالکیمیا گرایم والکثیر درست
میسازم احتیاج بسلطنت ندارم اما میخواهم که از استاد سرمایه سعادت
ابدی اندوزم بار سبب انکار چیست فرمودند تا حال درس و تدریس
خالصا و مخلصا شده بود چون از شما قرض گرفتم بالله منظور کردم خوف
اختلاف در صدق نیت دارم وما ابرئ نفسی ان النفس
لامارة بالسوء معاف دارید و تکلیف بآن مدهید بسبب هرچندا
بگذاشتم که بار خویش را همه سیر سامان ساختم پروردگار خویش را
نقل است میفرمودند شیخ للعالمین شیخ و سند العرفا دامت برکاتهم
که مولانا محمد صبح در مسجد آبائی خود درس معین کرده بود و تدریس روزی برای التعلیم
از جمال جهان آرای نبوی صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شد بنا بر آنکه
هر کس که بحل مشکل خود عرض میکرد میفرمودند که چراغی نیاز رسول صلی
الله وآله وسلم با تعیین ایام در حجره مسجد روشن کن چنین آنکس بعمل
می آورد بلا توقف حاجتش روا میشد و در قضای حاجت این
عمل اکسیر اعظم بود اتفاقا شخصی به نیت فرزند عرض کرد که چون حق تعالی
فرزندی بخشد تا ایام شادی وی چراغ و شیرینی نیاز کرده باشم فرمودند
بعد تولد فرزند اداری منصوبه تا این عرصه دراز دشوار خواهد شد خطر
تعجیل نیت باید کرد آنکس گفت که بر من ایفای نذر دشوار نیست

گو عرصہ دراز است باز فرمود ازان میگویم کہ خلف وعدہ مباد اثرہ تباہی
و بہا چون از وی ابرام تمام دید فرمود تو دانی در عرصہ قریب دختری
بخانہ اش پیدا شد پس شادمان آمد و بایفار وعدہ جہت بکار بست
چندروز بران ماند و باز موقوف کرد آنحضرت فرمود خبردار و ہشیار
باش آخر ہمان پیش آمد کہ گفتہ بودم ہنوز وقت است کہ باز برو فای
باز سر گرم شوی خیالش نہ آمد آخر بعد چند سال آنقدر تباہ و برباد رفت
کہ نہ خود ماند نہ دختر نہ از نسل وی نہ خانہ باقی ماند نقل است معتبر مؤمن
سید العلماء دامت برکاتہ کہ بعضی فرزندان خورد سال مولانا
قدس سرہ را اثر خبائث بود تعویذ ہا و طلسمہا در گلوی آنہا انداختہ
بود روزی بعد فراغ اوراد از حجرہ بیرون آمد و فرزندان را طلبید
ہمہ تعویذ و طلاسم از گردن شان کشیدہ فرمود کہ حفظ از تعویذ تا کجا وقتیکہ
کہنہ شد یا گم گردید باز ہمان حرج در پیش است کسی گفت باز دیگر
حفظ چیست فرمود فرزندان مارا کا ہے خلل و آسیب ارواح
خبیثہ نشود از انروز تا ایام تالیف این کتاب کہ عرصۂ شصت سال
یا زیادہ بران گذشتہ باشد ہیچ یک فرزند آنجناب را درین بلا
مبتلا ندیدم و نہ شنیدم و مکاشفہ آنحضرت بس تیز و تند بود و مرتبۂ
حق الیقین داشت نقل است در خویشان مولانا قدس سرہ
دو کس بودند کہ از آل و عیال بس خانہ آباد بودند و آبادی خانۂ
شان ضرب المثل قصبۂ سیلواری بود با وجود وسعت مکانات از

آنحضرت اولاد کرامت نیش نبود روزی پیش آنحضرت کسی در باره آبادی
خانه شخصی که اولاد نبود و کس نزد بسوی سید العلماء متوجه شده فرمودند که آن
هر دو مکان منحوس است و این آبادی چند روزه اعتبار ندارد کسی
را از حاضرین مجلس برین قول اعتقادی نیامد که بظاهر پس خلاف
می نمود بعد چهل یا سی سال آن قول وی قدس سره راست آمد
و نحوست هر دو مکان ظاهر شد که یکی از آن ویران مطلق است که
دیوار هم درست ندارد و اهل وی تباه روزگار اند و دیگر هم رو به ویرانی
آورده یک کس اولاد صاحب خانه در آن مکان است آن هم مبتلا به بلا
و عسرت و افلاس است همچنین از شاگردان سید العلماء دام مجده
دو کس از اقارب قریبه بودند که بسوی یک کس از آن هر دو خیال آنحضرت
بیشتر داشت روزی به آنحضرت فرمود که چرا دل بر تربیت و تکمیل فلان
شاگرد است و حال آنکه او هرگز از آن تو نشود و حق تو تلف نکند و
با تو تقابل جوید و دیگر را که حقیر می بینی و خوار میداری آخر او از آن
تو شود ظاهر این قول آنحضرت بس خلاف قیاس بود که مجهول هم
بآن تنبیه نرفت بعد سی سال حال هر دو تلامذه بی کم و کاست حسب
فرموده آنجناب پیش آمد و تفصیل آن از زبان معصوم باز میدارد
چنان بیکه عنان شبدیز قلم را از آن سو پیچیده بسوی حکایات دیگر آنحضرت
کشیم و در صدد [illegible] نقلی از کشف علوم آنحضرت
ثبت این قرطاس کنیم نقل است میفرمود سید العلماء دام مجده

کہ بعد تحصیل علوم شغل کتاب بینی بسیار داشتم و تبحیر وافر بہم رسانیدم چون
ازانتشار علم پر دماغ گشتم در نظر پدید کہ این کتابہا کہ مطالعہ کردم نایاب
محض است بچندین تلاش و ہزار رنج بہم رسانیدم حضرت استاد را گاہی
اتفاق سیر این علوم نگشتہ سرمایہ بدست آوردم کہ در خانہ من نبود
آنحضرت بر خطرۂ ما شرف شدہ در مقامی از من استفسار فرمود کہ
از پایۂ استفسار ساقط بود و مطلق دقتی و تکلفی نداشت بیان آنمقام
کردم و در دل می اندیشیدم کہ سبب استفسار اینمقام چیست درین
اثنا بر بیان ما اعتراضی فرمود چون آنمقام معہ حواشی مستحضر تمام بود
بے تکلف جواب عرض کردم باز عود نمود ہمچنین مراتب گفتگو چند
ورطہ درمیان آمدہ و سرمایہ کہ از اقوال محشیان بہم رسانیدہ بودم
ہمہ صرف نمودم و آنحضرت ہمہ را رد میکردند و ہم جائیکہ تامل در اقوال
محشیان میکردم آنرا خود از زبان فیض ترجمان بیان میفرمود و میگفت
کہ فلان محشی چنین جواب نوشتہ است اما بر قول وی باز اعتراض
وارد میشود تا آنکہ آخر لاجواب و بند شدیم و اعتراض اول بحالہ وارد
ماند و سراپا غرق لجۂ حیرت شدم کہ این جواب البتہ در کتب خانہ این قصبہ
نیست و نہ گاہے از جای مستعار آمدہ کہ بملاحظۂ شریف گذشتہ
باشد چند روز راست کہ ما بہزار تلاش بہم رسانیدہ ام آنحضرت از کجا
بر اقوال وی مطلع گردید چون ساکت ماندیم متبسم شدہ فرمود چون
صاحب اکنون خزینہ خالی شد باز فرمود تحقیق من درین مقام

دیگر است و آخر بیان نمود که هیچ اعتراض بر وی وارد نمیشد بر
تحمل گشتیم که چه چنانکه میدانستیم هنوز از ابجد خوانان این علوم هستیم باز نیز
الحمد لله بار الگمان بر تجبر شما این قدر نبود و نمیدانستیم که این جواهر علم [illegible]
گذشته است لیکن ای فرزند باید که با تجبر در هر مقام تحقیق هم پیدا
کن نقل است شنیده ام از مولوی محمد ابراهیم صاحب که از شیخ العلما
روایت میکردند روزی ذکر ذا اخراد عید بود شیخ العالمین فرمود که
القای مولوی صاحب یعنی مولانا ممدوح قدس سره آنقدر بود که
کاتب تعویذ شان بی اثر در امری کسی نیافته چنانچه یکبار زنی پیش ایشان
آمد و گفت شوهر من بسفر رفته و مدتی گذشته که با وجود نوکری کفاف
ما هم نمیرسید و خود هم عزم آمدن نمیکند تعویذی عنایت فرمایند که
زود از سفر باز آید تعویذی نوشته عنایت کردند بعد از مدتی قلیل
خبر مرگ وی رسید ما همه مردمان که ازین ماجرا مطلع بودیم با خود در حیرت
شدیم که کاتب تعویذ جناب ایشان ثمره خلاف مراد و آن [illegible]
آمد و آن زن بعد ایام عدت عقد دیگر کرد روزی حضرت شخصی [illegible]
آرزوی آن تعویذ طلب داشت کیسه از بازو کشاده بحضور [illegible] چون
وا کردند دیدیم که در آخر تعویذ همین حکم نوشته بود الهی بحرمت این [illegible]
دیگر شوهری عطا کن از زمان [illegible] این تعویذ را بحکم [illegible] آورده
ببینید که موافق حکم ثمره بظهور آمد هر کسی متعجب شد نقل است
روزی ذکر مسئله در امر انتقال اولیای خدا بود که قبض روح پاک

شان بانواع مختلف میشود چنانکه عوام را از سکرات موت و تخفیف آن دیده شده خواص را نیز شدت و تخفیف مشاہدہ کردہ اند حضرت شیخ العالمین رضہ فرمود بلکہ چنین است و بعضی را وقت مرگ خبر ہم نمیشود کہ کرا قبض روح کرد و کہ کرد و کی کرد از انجملہ حضرت مولوی صاحب اند یعنی مولانا محمد روح گمان می برم کہ ایشان را در وقت نزع مطلق علم از عالم نبود حتی کہ ندانستند کہ قبض روح کیست و کہ میکند چنانکہ در مراقبہ بودند سر موسر مبارک را ہم جانبے میل نشد و نہ عضوی را حرکتے بود بہیک نمط کہ در مراقبہ نشستہ بود نشستہ ماند و حاضران مجلس را ہم مطلق خبر انتقال نشد چون از عادت معہودہ دیر گذشت قریبان وی قدس سرہ تامل کردہ گفتند کہ بہ نسبت معمول سابق توقف ہم زیادہ شد و فی الجملہ سر مبارک را بجانب قلب شریعت زیادہ خمیدہ یافتند چون از قریب دیدند یکبار آہ جگر سوز ہمہ با از دل برآوردند انا للہ و انا الیہ راجعون و نیز از کلام شیخ العالمین رضہ و از زبان سند العرفا سید العلما چنان مستفہم سامعین گردید کہ از یاران حضرت تاج العارفین رضہ چہار شخص خدمت ابدال داشتند یکی حضرت شاہ محمد اکرم دیگر حضرت ملا وحید الحق سوم شاہ محمد کریم چہارم شاہ حسن قدس اللہ سرارہم و احوال دیگر یاران گاہے بہ تفصیل خدمات مذکور مجلس عالی نشدہ و مابقی احوال آنحضرت قدس سرہ در ذکر حضرت شیخ العالمین رضہ گفتہ آید انشاء اللہ تعالی و بعضی از ان در ذکر احوال

سید العلما سند العرفا گفته آید انتقال آنحضرت بتاریخ بست
چهارم ماه صفر سال یکهزار و دو صد از سال هجرت نبوی بود صلی اللہ
علیه وآله وسلم قبر شریف در جوار مزار حضرت تاج العارفین بفاصله
چند گام از آنجا بود که جانب پائین گوشه غربی جنوب واقعست

ذکر احوال حضرت شاه خدابخش قدس سره

وطن شریف ایشان موضع عیسی پور است متصل قصبه پهلواری
از آبا و اجداد زمیندار و تعلقه دار بودند میفرمودند که سبب ترک دنیا و
اختیار فقر که در عنفوان جوانی در اکثر منهیات شرعی مرتکب بودم
روزی در موسم بهار گلاب برای تفریح خاطر بباغی سیر میکردم
ناگاه طایفه رقاصان رسید و پیش من بی اذن و رضا سرود و
رقص آغاز کردند ما نیز همچنان در سیر بودیم و سرود می شنیدیم طرفه
ماجرا آن بود که طفل رقاص با وجود کمال حسن و جمال و ادا های محبوبانه
در عین رقص چشم پر فتنه اش مثل سیل طوفانی میافت و دیده در بلا
اشک بر سیاه بار کرده بود و قطرات آب حسرت بیرون میدیدگان
سیر میخت از معاینه این حال حیرت افتادیم و در فکر دریافت حال
وی شدیم لیکن از آنجا که در آن وقت راه تفتیش نیافتم مبلغی چند
که در جیب ما بود بر وی انعام کردم و مکان سکونت و قیام وی
پرسیدم و رخصت شدم بخیال آنکه آنجا رفته تفحص حالش کنم گفتم

اگر بر مکان تو ایم ضیافت خواهی کرد چون انعام قدر معتد به بود
وطمع لوازم ذات این فرقه بر گمان آنکه در اثنا لمی راه چنین انعام
نوا فراست یقین که در صورت رفتن ما بر مکان وی زیاده تر منفعت
بدست آید همه با بس دلشاد شدند و غنیمت انگاشتند و باعث بر
تصمیم عزم گردیدند و فی الجمله گمان فریفتگی ما بسوی آن طفل بردند
بعد چند روز در شهر عظیم آباد بر مکان آنها رفتم بمجرد دو چار شدن همها
دویدند و بس افتخار خود کردند و گفتند امروز دعوت از طرف این
طفل مقرون اجابت گردد و او هم برین معنی لبس گلوگیر بود گفتم مطلب طلبک
با تو خلوت میسر آید تبسم کرد و گفت حاضرم گفتم اول شرط بجا آر بعد
ازان شغل طرب کن و در حجره که داشت رفتم و اندکی از رفیقان
وی حجاب ورزیدم و از وی سبب گریه آن روز استفسار کردم
در افشار آن ابا کرد و انکار نمود و منتها بر عدم تکلیف این معنی بیشتر
آورد گفتم که ذوق مجلس طرب ندارم نه شیفته جمال توام اگر مراد من
است همین دریافت راز تو چون شرط ضیافت فوت شد ما هم
میروم باضطراب پای من گرفت و منتها کرد قبول نکردم ناچار شده
گفت که میگویم اما بر کسی آشکار انشود و زار زار بگریست و بیان
آغاز کرد که گریه من نه در همان روز بود بلکه هر جا و در هر مجلس رقص
ما برین حالت است که بمشاهده حضور آمد و ماجرا آنست که مردی
مسافر روزی در مجلس تماشای رقص ما میکرد تا آنکه آتش عشق

دامن دلکش گرفت و متاع صبر و قرار وی را پاک سوخت ترک سفر
اختیار کرد و در رفاقت ما گزید بهوا که میر نعیم با ما همراه بودی تنها نخواست
و خودنکاری نه بینی من دلکش با قراری رفته رفته پا بدل از تغافل ما
بر بسکه و مرشایع شد و گشته نام افتاد در رفیقان ما از رشک دلی
درتکه یلکان او خندند ناگاه وآن دلخسته بلطفنا حاجت بشری بهمراه
رفته بود و ایشان این وقت را غنیمت شمرده به تماشای سیر و تماشا بالا
بسر کوه بردند و بسیار بسیار به من تعقید کردند که چون فلان کس از عقب
آید و بسوی تو نظر دوخته دارد از وی بپرس که چه می بینی مگر به من عاشق
شده اگر او اقرار کند بگو که از این کوه خود را بینداز تا در صدق دعوی
سرآمد و معتبر باشی ما فغان شوی و الا ترک صحبت ما کن و سر راه
خود گیر دما همین سخن بردیم که آن آشفته روزگار چون ما را بر مکان ندید
دوان دوان بر کوه رسید و تلافی مفارقت که چند ساعت پیش آمده
بود بدیدن جمال ما میکرد و گوئی از خود خبری نداشت پرسیدم که علت
مایل بمن است که همراه منی یا غرضی دیگر داری گفت آری شیفته جمال
توام و گرویده حسن با کمال تو گفتم اگر به دعوی صادقی خود را از سر کوه به زیر
انداز که عشقی بر ما با تحقیق رسانند در حلقه محبوبان نامی شوا فتخاری گفت
همین تماشا آرزو داری گفتم بلی و یکبار از کوه بر جست بدر دامن کوه
گشتزاری بود که در صیانت وی چهار طرف خارها حصار کرده
بودند تا جانوران ضایع نکنند بر آن خارها افتاد که همه خارها مانند تیر

در بدنش میپوست دران حالت چشم بکشاد و بسوی من نگاهی کرد و
گفت من کار تو کردم تو از کار ما نیز غافل مباش و چشم بند کرد و بجان
بجان آفرین سپرد از آنوقت نمیدانم که دل ما را چه پیش آمد هر وقتیکه
مجلس طرب میکنم خواه پیش سرداری یا بنظر تفریح خاطر خود فی الفور
صورتش پیش نظر ما میشود که گوئی برای العین وی را می بینم و چشم
من و او بایکدگر دوخته و گریه بر من مستولی میشود که از خود میروم و بیخود
میشوم بعد اتمام سخن بازه زار زار گریست و گریه های پیش کرد
که ما را دل از دست رفت و غایت افسردگی در خاطر جا گرفت که
حال عشق بازی دنیا آخر هلاکت است و مآلش سراپا ضلالت ترک
دنیا گرفتم و بر حضرت تاج العارفین رضی الله آمدم و بیعت کردم از
تفضلات بی پایان در زمرهٔ طالبان دخل فرمود و نگاه لطف
وی ما را از هر طلب و مطلب دنیا در ربود و شیفتهٔ جمال مهر مثال
خود ساخت و اکثر عقب چنین حکایات عشق شیخ غلبه کردی و در
جوش آمدے و این رباعی بر زبان آوردی رباعی هوشم نه مصاحبان
و خویشان بردند + این کج کلهان و مو پریشان بردند + گویند چرا
تو دل بخوبان دادی + والله که من ندادم ایشان بردند + و اشاره
دست سوی مزار حضرت تاج العارفین رض کردی و هم میفرمود که بعد
از ادای مراتب بیعت بخیال آمد که پیران پیر حضرت امیر الدین میر مولانا
محمد و ارشاد رسول نما رضی الله تعالی عنه بقید حیات است می باید که بدولت

زیارت وی رسم چهره صحبت و استیلای شوق چنان غلبه آورد که بلا
اجازت والدین هم نیافتم و دنبال مسافری گرفتم منزل بمنزل پیاده قدم
هر چند عادت نبود لیکن از پابوسی حضرت عشق طی منازل شتافته میکردم
تا آنکه بشهر بنارس محمدآباد رسیدم و بحضرت دولت پابوس تا آخر خدمت حضرت
رضی الله عنه از نام و نشان ما پرسیدند و از باعث استفسار فرمودند مفصل
حسب حال عرض داشتم روزی چند حاضر خدمت با برکت ماندیم و
رخصت وطن خواستیم فرمود سواری هست عرض کردم که بهمان سواری
که بروی حاضر خدمتم ساعتی تأمل کرده از زبان حق بیان ارشاد فرمود
خدا خدا الجبتج کے ساتھم درسه بار تکرار کرده رخصت داد بر کنار دریا آمدیم
و قصد عبور کردیم لیکن چیزی نبود و با علم خدا نشستیم یک منزل کشتی پیاده برکنار
دریا بود و در آن شخصے ذی عقوبت نشسته ناگاه چشم وی به ما
افتاد و کسی را پیش فرستاد و طلب کرد رفتیم از نام و نشان ما پرسید
پس بعد گفت خوشا دولتیکه با او در سفر دریا شریک باشی تا وجه مصحوب یکدیگر
طی منازل کنیم و دلشاد بوطن مألوف رسیم با هم بشهر عظیم آباد رسیدیم چون
آنمرد از قوم کایته بود و خدمت دیوان در سرکار بیگم بخواهد شهر
عظیم آباد داشت قبول کردم ولی تکرار اکل و شرب و راه خرچ در عالی
حضرت مولانا رسول نما رفته در وطن رسیدیم و سعادت پابوس حضرت شیخ
حاصل کردیم و مورد لطف عنایت گردیدیم و تفصیل تصرفات و کرامات
ایشان در این مختصر گنجایش ندارد و مجمل از آن ثبت این قرطاس تیمناً

و تبرکا کرده میشود نقل است که چون حضرت تاج العارفین مجاز
هدایت خلق فرمود و خلافت شهر دهلی که دار السلطنت اسلام است بوی
بخشید مدت چهل و پنجسال در آن شهر بر سجاده هدایت نشست و در عهد
هنگامه غلام قادر خان بود که روزی نزد بادشاه کسی را به پیغام فرستاد و فرمود
است که بلای عظیم بر تو رسد و تا حال دفع وی دشوار نیست وقت تدبیر
باقیست و چاره کار در دست اگر توانی نیاز بزرگان دین ادا کن یا من مبلغ
دوازده هزار روپیه بفرست که نیاز ها کنم و با طعام مسکین و غربا بکار انجام
رسانم بادشاه ملتفت نشد باز بعد چندی پیام فرستاد که اکنون شش
ماه باقیست بادشاه بر گفته جناب ایشان باز التفات نکرد باز کسی را
فرمود که بگوید بادشاه حالا آن بلا قریب رسید دو ماه باقی است تا این
زمان اختیار بر دفع وی دارم و چون رسد در آن ساعت بکسی بگوید
جبه و آستین کلان دارد که در آن وقت کار همچو من ضعیف نیست بادشاه
را طمع زر گرفت و بخل مانع افتاد و از حفظ بلا باز ماند چون بعد دو
ماه غلام قادر خان بر سر بغاوت برخاست و آتش عناد
فساد افروخت و فتنه کرد بادشاه را از عینین تخت بمحاصره گرفت
آن زمان سخن جناب ایشان یاد آمد و خواصے بروے
فرستاد که وقت امداد است جواب فرمود که تیر از اول
افتادن در چاره باز میدارند اگر گفته کسے نشنود چاره آن چیست حالا
بدستار کلان و جبه دراز چاره باید جست از ما شدن نمی تواند

گذشت و تباهی بر سلطنت آنچه تا رسیدنی بود رسید که آخر نوبت
بر چشم پادشاه رسید و باغیان وی را کور کردند قصه آن مشهور و معروف
است درین هنگامه از بعضی مجذوبان تصرفی عجیب به پیش آمده بود نظر
اطناب دراز ازان بر تافتم که کار از کار است و مقصود ما ازین تالیف
بیانی دیگر است این نوا سنجی و غزل سرائی بر گل دیگر است که رنگ
و بوی آن دیگر و طراوت و نزاکت آن دیگر انشاء الله تعالی عنقریب
بعد ذکر یاران حضرت تاج العارفین رضی که سرو چمنستان ولایت اند تفصیل
گفته آید نقل است که چون درمیان نجف خان وزیر و سرداران
مرهٹه نائره جنگ و جدال و قتال بلند شده بود نجف خان هر روز
در مقابله آنها میرفت و محاربه می نمود اما فتح و ظفر از هر دو جانب
کسی را میسر نشود چند ماه برین گذشت روزی نواب نجف خان
فرمود عرصه دراز منقضی شده اما صورت فتح بظهور نه آمد معلوم
نیست فقرائے صاحب کشف را درین باب چه سخن است
امیر بیگ سر آمد رفقائے وی بود عرض کرد اگر رخصت شود دهلی یابم
حال این کار دریافت کردن می توانم فی الفور اجازت یافت و
در عرصه پنج روز طی منازل کرده بدهلی رسید و بدولت پابوس حضرت
ایشان فائز شد و عرض کرد که عرصه بسیار به تقسیع اوقات گذشت چند
داند تقدیر چیست فتح کرا نصیب است فرمودند تحقیق نیست چنانچه ایشان
جوانی تصرف نمودند پنج چهار روز بریں نمط تذکره می آمد و سخنے صاف نمی فرمودند

نقل است روزی کبوتر بادشاه در حلقهٔ کبوتران پرواز جناب ایشان افتاد و گرفتار شد بادشاه را خبر کردند که کبوتر حضور در کبوتران شاه خدابخش اسیر است بادشاه خواصی نزد ایشان فرستاد که کبوتر عنایت فرمایند چون پیام بادشاه رسید فرمود بلی هست بگیر و ببر لیکن به بادشاه از ما بگو که چون کبوتر شهر در پرواز کبوتران شما گرفتار شود رهائی آن دشوار می نماید که شکار منست و از دیگران کبوتر خود طلب داشتن آسان نبود مگر این دماغ سلطنت است بادشاه را عدل باید آنچه بر خود نه پسندد بر دیگرے نه پسندد امروز کبوتر میدهم بار دگر نخواهم داد

نقل است مجذوبے صاحب تصرف دران زمانه بدیار دہلی بود روزے بملاقات وی رفت مجذوب قدرے افیون بر آورد و خورد و بسوی ایشان دید و گفت که خواهی خورد ایشانرا بر امتحان وی غضب آمد حاجی میرن و شیخ فصیح الدین که حاضر مجلس بودند میگفتند ان مجذوب قریب چهار توله کم و بیش از ظرفیکه بر آورد و خود خورده بود بایشان داد بے تامل از دست وی گرفت و در دهن انداخت و مانند شیرینی لطیف فرو کرد حاضران مجلس را یقین کامل بر هلاکت جناب شد و فرح و تمکن خاطر گردید چون رخصت شدند همراهیان متردد و خاطر بر مکان رسیدند که باید دید سمیت افیون نوبت تا کجا میرساند مطلق نه مد هوست و در مزاج شریف بود و نه تکلیف قبض گویا شیرینی خورده بود نقل است شخصے به تهمت قتل ناحق که بحجت شرعی ثبوت نداشت

شاه باید که بر در قفل زده شاه را هم شاه باید که بگشاید ماوی را در
پناه گرفته ام و بر در قفل زده ام بگو که شاه عالم را بفرستید تا بر در وزیر
بود زیر نمیدهم و هم وزیر را در کارخانهٔ شاه دخلی روا نباشد همان به
که بر گفته من عمل کند و دست از سوء ادب باز کشد آینده تو دانی و
کار تو داند سرهنگان را از مهابت و جلالت وی زهره آب شد و چاره بجز
آن ندیدند که ماجرا بر نواب عرض کنند باز رفتند و صورت حال بیان
نمودند نواب را هیبتی در گرفت و بر خود لرزید و سرهنگان را گفت
حالا مروید که فهمیده گفته خواهد شد و وقت شب کسی را نزد شان فرستاد
که خون بر وی ثابت است و قصاص واجب از عدالت ناگزیری
امیدوارم که قاتل بمن بسپارند چون سخن به نرمی در میان
آمده فرمود بلی ثابت شده باشد اما از آنجا که باضطرار امیدوار
رهائی بر در ما آمده از گناه خود سراپا منکر نیستیم اینهم که نواب
وارثان مقتول را بر خون بها راضی فرمایند و از قصاص باز دارد
آنکس رفت و نواب را بر فرموده جناب ایشان اطلاع نمود نواب
وارثان مقتول را بسیار بر خون بها راضی کرد اما قبول نکردند
ناچار خبر فرستاده که راه رضا بر خون بها بند است نصیحت من
در گوش مستغیثان اثر نکرد دیگر صلاح مناسب آنست که دو سه روز دیگر
سرگرمی نخواهم کرد حضرت هم را بفرمایند که از شهر برآید بار دیگر دم بخدمت
شریف جهت گرفتاری وی نخواهم فرستاد و تلاش کرده بار جا به هدایت فرا اندیشی

الم باوجود چنین پیر کامل که اعجاز مسیحی یکے از کمترین تصرفات او باشد
بس عجیب است چرا بوی رجوع نمیکنی و لاش دختر بروی نہی برسے
که غمت بشادی مبدل گردد کسی گفتے که چون در چنین ابتلا بکار
نیاید فردا که روز سخت از ہمه روزها است چه کار آید ازین قبیل سخنان طعن
و تشنیع دران حالت بسیار بروے میکردند از آنجمله یکے گفت سزاے
اعمال است که خاندان قدیم را ترک کردن و بمرد اجنبی غریب الوطن
بیعت کردن چنین ثمره میدهد ورنه چرا این مرده را زنده نمیکنند
که در اسلاف صدها بزرگان چنین کرده اند تا اینجا که غیرت بجوش
آمد گفت بلی چنین میشود و یکبار لاش دختر در کنار گرفت و
دیوانه وش بے سر و پا بسوے مکان حضرت ایشان روان
شد کسان وی بار تعقب دوان میرفتند و حسب عادت
می فهمانیدند که بازگرد از تقدیر ناگزیر نیست و زبان طاعنان
همچنان دراز و با تمسخر و مساز چون غم بر غم داشت الم بر الم سخن احباب گوش
نکرد و با جمع غفیر از غمزدگان و تماشائیان بر در پناه پیر خود رسید و گفت مردن
دختر مرا گران نیست که آخر این و زهر بشهر اینش آمدنیست اما جراحتی و زخمے
که از نشتر طاعنان بر دل دارم مرهم پذیر نیست بیگانگان بلباس یگانگان ہمه
جگرم از طعن پاره پاره کردند خیر در همین است که آنحضرت دختر مرا زنده کنند تا
بدگویان سیه شود ورنه خود را هم درین مجلس هلاک کنم تا هر دو لاش بیک گور
دفن کنند آن وسیله ها در آن وقت هم از راه تمسخر حرف طعن بر زبان آوردند

بخوبی گذشته بود کہ حرکت تنفس پیدا شد و تماشائیان را ازین ماجرای شگرف حیرت بر حیرت می افزود تا آنکہ دختر چشم بکشاد و آب طلبید پلوش فرمودند شربت خوشگوار بیار آن زن از غایت مسرت در خود نگنجید و شربت درست کردہ فی الفور آورد و دختر شربت نوشید و با فاقہ آمد بیاد در غش گفتند پیر دختر خود را کہ در غش افتادہ بود اند کے ضعف دارد حق تعالے آنہم بطاقت مبدل خواہد کرد و متوجہ بآن کوردلان شدہ در جواب طعن آنہا فرمودند کہ آیا شمایان را در قدرت حق ریبی بود یا بر عدم تصرف اولیار زمانہ دلیلے بود یا ہاتفی گفتہ بود کہ تصرف مقام حی و قیوم بر اولیار سلف اختتام پذیرفتہ آنچہ سابق بود حالا ہم موجود است ـ ہمون خمخانہ با مہر و نشانست * ہنوز آن ابر رحمت درفشان ہست * بلی بتصدق پیران خود زندہ میکنم و دیدید آنچہ دیدید حالا بگوئید آن تیرہ بختان سرا پا حیرت از خجالت سر در پیش انداختہ بجز اعتذار دیگر برزبان نداشتند و آن زن کہ نعمت غیر مترقب و عطیہ بیبدل از عنایت بے غایت حضرت واہب العطا یافت گوگوئی ع کہ بادی نگنجید در پیرہن * ہمچنانکہ از فرط غم حواس بر جا نداشت از شادمانی در خود نمی گنجید و در عوض زبان طعن بر طاعنان کشاد و گفت ای دشمنان دین و ایمان من حالا طاقت پیر ما و کرامت پیران ما دیدید اگر غیرت دارید تصرفی از پیران خود نیز بمن نمائید یا از ضلالت توبہ کنید و رجوع بہ پیران ما کنید می خواستید کہ ہتک حرمت پیران ما شود

حضرت تاج العارفین رح و حاجت خود بخواه آن بیچاره عرض کرد باین
کوری و تهیدستی سفر دشوار است کور رهبری که مارا تا در مقصود رساند
گفت همت پیشه خود کن و برو که هم از عنایت تاج العارفین سفر آسان شود
و چون قصد کامل کنی راه هم پیموده شود حسب حکم ازما یحتاج بقدر ضرورت
که ازان چاره نبود گرفته قصد سفر دراز کرد در راه بی تامل میدید و محتاج بدیگری
نه شد اما دیگر هیچ یک درم یا اسباب را نمیدید تا آنکه منازل یکماهه طی
کرده بر مزار شریف حضرت تاج العارفین رسید آن گنهگار هم وی را در
حالت ابتلا و هم در حالت نجات از بلا دیده بود بر مزار شریف زار زار
میگریست و میگفت فریادرسا توبه کردم از ناکردنیها و بر درت پناه
آورده ام و ترا شفیع گرفته ام فریادرس و ببخش غالبا از عشره زیاده نگذشته
بود که هر دو چشم بینا گردید و رخصت وطن یافت و هم ازین قبیل
است حکایت جوانی که در گفتگو سوء ادب کرده بود ما نیز وی را مبتلا
بکوری دیده بودم اما از سبب مرض مطلع نبودم روزی در تقریب
کوران شیخ محمد فصیح قانونگوی قصبه از من گفتند که فلان جوان کور که
دیده اید چشمش از عتاب شاه خدابخش نابینا شد سبب عتاب پرسیدم
بیان کردند که در سخنی حرفی سخت بر زبان آورد و من دران وقت حاضر
بودم جناب ایشان فرمودند مگر کور شده که بر عزت و حرمت ما نظر
نداری عقب آن در عرصه قلیل بر مردمک گل چشم عارض شد و هر دو چشم نابینا
گردید هرچند تدبیرها بکار برد سودی نه بخشید چون این حکایت از معاینه

مبارک جاری بود و چون لعظان متواتر سے میگفتند اشاره از دست
بسوے وطرفی چنان میکردند که گویا کسی حاضر است دلبسوی وی اشاره
میکنند و از چشم خدابین اشک میریختند تا آنکه بر سر بیمار آمدند و همچنان جرعه
و سر مست و بیمار را امید پدید ساعتی نگذشته بود که مرض رو بکمی آوردن گرفت
و صحت دست داد چون صاف گوئی در اصل طینت شان بود و نظر
عنایت بر این گنهگار از همیشه مبذول بنده پرسید که در آنوقت اشاره
بطرف که بود فرمود ترا از این طفلگی هنوز نجات نیست این چه پرسیدنی است
خداوند چه بود و چه شد عرض کردم که از حضور اخفای همین سر است و ما
منتظر آنیم که اسرار زنده کردن آن دختر زن بیچاره که از حضور در شهر دهلی بوقوع
آمده بر من منکشف فرموده شود متبسم شده فرمودند که در هر دو حکایت حکمت
حضرت تاج العارفین بود با سفیر محقق بودیم در قصه آن دختر که نقش سابق
ذکر کردم فرمود در آنوقت که سر دمان وے بر من زبان طعن کشاده
بودند و تمسخر میکردند و ما خاموش بودیم که چاره نداشتیم یکبار
دیدیم حضرت تاج العارفین را تشریف آورده فرمود تردد در
خاطر چیست برخیز و بشغل حی و قیوم متوجه شو برخاستم
و بر سر میت نشستم و روبطاعتان کرده گفتم که مگر در گمان شما
احیاے اموات بر اسلاف منحصر شد و متوجه شدم و آنحضرت
نیز متوجه احیاے وی شد چون تنفس پیدا آمد آنحضرت فرمود
بالامیر و م تو متوجه باش تا آنکه بحال اصلی آید ورنه بے عنایت آنحضرت

جوآنی دارند برای عوام که درحقیقت حشرات الارض اند خود را العوض
دادن و در تهلکه انداختن از ایشان بس عجب است اگر همچنین ضرورت
داعی بود چرا از وی ازالهٔ مرض نکردند بر خود چرا کشیدند عرض کرد از غایت
اضطراب آنها خیال این معنے هم بر دل نه آمده بارے حضرت شیخ العالم
رہ متوجه ازالهٔ مرض از ایشان شد تا آنکه حق تعالی صحت کلی بخشید نقل
است شخصی مولوی نظام الدین نام داشت و در شهر دهلی به تعصب
مذهب مشهور هر چند خود را از اهل سنت و جماعت میشمرد لیکن بر ملت
خارجیان عمل داشت و معروف بود و سوء اعتقاد در شان فرزند
رسول مقبول الامام الهمام ابی عبدالله حسین شهید کربلا علی جده و علیه السلام
اکثر از بیانش واضح بود که سامعان را باکراه آوردے و جناب ممدوح
قدس سره را بر عکس بجناب امام علی جده و علیه السلام محبتی و رسوخ
عقیدتے بنا بر آن با خود یار نجشی بود گاه گاه که مولوی مذکور بخدمت شیخ حاضر
آمدے مجلس ایشان را از سخنان بیهوده منغص کردے تا آنکه روزی نزد وی
قدس سره با مجلسیان نشسته بود و کسی از حاضرین به آنجناب متوجه شده پرسید
که تعزیت حضرت امام اجرے دارد یا فعل عبث است فرمود اگر سببے
اشتراک امری نامشروع باشد ممنوع نیست و امید اجر قوی است
آن مخالف ملت را این سخن ناگوار آمد و از راه تعصب بقطع
کلام ایشان سعی برگماشت و گفت که چون در اصل قضایا کسی را
نکال و عذاب نیست که هر دو مجتهد بودند تعزیت چه معنی دارد

از قتل امام مسلم نمیدارم حجتی واضح و برہانی ساطع باید و اعتقاد دران درین باب
دخلی نیست جناب ایشان چون دیدند که سخن از مناظره درگذشت و بمکابره
افتاد خاموش ماندند اما در باطن که وی ازان کور بود و تصرفی نمودند تا جواب
شافی گفته آید هنوز مجلس بر آن قرار بود که پسرش گریان فریاد کنان رسید که
فلان طفل بر روی من طمانچه زد بمجرد استماع آن متعصب بس آشفته
شد و گفت او را هم بار سے چنین بیازار شد صبر کن که عند الملاقات وی را
بسزا رسانم ناگاه آن طفل هم دران وقت بدفع اتهام و تکذیب پسر
متعصب حاضر آمد هنوز سخنی نگفته بود که این متعصب تا صحن خانه
دویده وی را بگرفت و گفت ترا هم مجال آن شد که بر روی پسر ما طمانچه
زنی آن بیچاره گفت او خود مارا طمانچه زد بخوف عوض گریخته و
نالش دروغ کرده گواهان من موجود اند و با اینهمه بر صدق قسم خود سوگند
و حلف کرد متعصب زیاده تر آشفت و سه چهار طمانچه زبردست بر رخسار
نازنین وی زد و گفت طمانچه زدن و بار تکذیب مستغیث کردن فرزند ما
کاذب است و تو صادق باز طمانچه بر روی وی زد آن طفل بیچاره زار زار میگریست
و میگفت که ناحق بر ما اتهام کرده بود ما تکذیب وی از پنج چهار اطفال که شریک بازی
بودند کردیم تو الزام بار متعصب زجر کرد که خاموش باش و رنه دیگر بسزا رسانم بود دست
وی گذشته بجا خود آمد و نشست جناب ایشان فرمودند سبحان الله طفل
نابالغ بر طفل نابالغ مستغیث شود که فلان کس مارا طمانچه زد
و بر گفته وی آنقدر درد فرزند سے بجوش آمد که افاقه تحقیق

دامت برکاته میفرمودند که چون بشهر دهلی رسیدم در اول ملاقات
از جناب ایشان گفتم که برای سیر شهر آمده ام اگر آنجناب از کسی حال
من ظاهر نکنند و از نام و نشان خاندان و مسکن و ماوای من اطلاع
نفرمایند و کسی را بر ضیافت تحریک نه نمایند چندی درین شهر اقامت
کنم و بے تکلف هر جا که خواهم سیر کنم فرمود فرمان برداریم هرگز خلاف
رضای شما نه کنیم مگر بشرطیکه تا زمانه اقامت مودی از طرف من مقرر
باشد بعد رد و کد بسیار مولوی ممدوح قبول کردند و مکانی بر چوک
شهر که از مکان ایشان فاصله بعید داشت کرایه گرفتند تا در قرب
مکان بسبب کثرت ملاقات دوستان ایشان افشای سخن نگردد و
هم هر چه از خور و نوش مطلوب و منظور باشد بے تکلف می تواند شد
اول تصرفیکه در کار مولوی ممدوح آنجناب فرمود آن بود که دو وقته
از صبح و شام ضیافت روز و شب میرسید یکبار هم اتفاق پختن طعام
بر مکان نه افتاد دو روز سے گفتند که بر خلاف وعده هر روز ضیافت
پخته میرسد فرمود والله نه کسی را ایما آوا اشارةً هم محرک ضیافت
شما شده ام نه اظهار فرزندی شما با تاج العارفین رضی الله عنهم بر کسی کرده
ام اگر حق تعالی از خود در دل خلق چیزی اندازد مارا چه اختیار و هم دران ایام
ماه عید الفطر آمد پرسیدند نماز عید در عیدگاه گزاردن منظور است یا در
جامع مسجد ایشان گفتند دیدن بادشاه منظور دارم هر جا که بادشاه خواهد گذارد
همانجا خواهم گذارد فرمودند معمول بادشاه در عیدگاه رفتن است مقام اینجا

بعد چند روز مولوی ممدوح کسی را فرستادند از خود تشریف آوردن حضور
بنا بنده اجازتی جهت حاضر شدن خود میخواهم ناچار جواب گفتند که
مکان نداریم مگر روزی حاضر خواهم شد با وجود آنکه مولوی ممدوح در آن عهد
بس صاحب تصرف بودند و در باب فقر و مراتب کمالات نظیر نداشتند قطب
وقت در شهر دهلی ایشان بودند و مکاشفهٔ خطرات قلوب بس تیز و تند و در باب
هدایت و کرامت شهرهٔ آفاق بود در فتوح ظاهر نظام الدین وقت جناب ایشان
قدس سره بنظر ایفای وعده در عین تاریخ عرس بزرگی مولوی معنوی
فاتحه و دیگر معمول میداشتند تشریف فرما شدند و در مجلس ملاقات خلق حاضر شدند
والسلام علیکم گفته باندیک آغا و دیگران نشستند او شان که با یکسی از رؤسای
در سخن بودند و اتفاقاً مستغرق بودند قطع سخن کرده و علیکم السلام گفتند و نام
پرسیدند ایشان فرمودند که خدابخش از وطن ایشان جستند بیان نمودند
از سالها درین شهر اقامت داریم بعد ازین همه گفتگو باز متوجه بتواضع و مدارات
آن رئیس شهر شدند و با ایشان ملتفت نگردیدند حضرت ایشان هم یک
ساعت دیگر هم نشستند و برخاستند آن زمان مولوی معنوی
فرمودند خواهید رفت جناب ایشان هم گفتند بلی و رخصت
شدند و چنان اخفای حال خود کردند که بر مولوی
معنوی احوال ایشان منکشف نگردید حتی که تعظیم حسب
حال شخص هم بعمل نیامد بعد چندی باز پیام رسید که هنوز انتظار ایفای وعده میکشیم
جواب فرمودند که ما بروز عرس حاضر شده از عهدهٔ وعده بیرون آمدم

دامت برکاته که جلالت و مهابت جناب ایشان در مشایخان شهر
دهلی از حد زیاده بود کسی را بر خلاف ایشان طاقت دم زدن نبود
و هر کسیکه از نور ایشان شهر معتقد کمال و طاقت تصرفات ایشان بود چنانچه
قصه شاه آبادانی مشهور است در طریقهٔ ایشان جوش و خروش بسیار
بود و در هر مجلس که شاه آبادانی میرفتے از جوش و خروش یاران شان مجلس
پراگنده شدے و بر مجلسیان تنگ گردیدے که همه از ذوق و شوق باز
می ماندند آخر فقرا از شهر دهلی محضر نوشتند و بران قرار دادند که شاه
مذکور در مجالس معمولی چون مجلس سلطان نظام الدین اولیا
و عرس قطب الدین بختیار کاکی و مجلس سنت نیایند و اگر حاضر شوند
معه یاران وے بدبه کرده باید داد با اینهمه اگر به جنگ شوند ما همه به جنگ
شان شویم اما در مجلس او در راه ندهیم و هر کسے بر محضر مهر کرد چون اجرای
آن موقوف بر مهر حضرت ایشان قدس سره بود بعد تکمیل خواتم دیگران
محضر نزد وی قدس سره فرستادند تا مزین به مهر کرده شود و بعضے گویان
چنان گویند که محضر درست نکرده بودند صلاح در حضرت ایشان
پرسیده بودند بهر تقدیر جناب ایشان را این سخن بس ناگوار آمد فرمود
ما شریک جهل شمایان نیستم و در امر جهالت مصلح نمیشویم پرسیدند که
بر سر این معنی مطلع نیستم امید دارم که بر مایان هم منکشف سازند فرمود
این طور نزاع مخصوص باهل دنیا است و خلاف شان فقرا اگر طاقت
دارید و می توانید شورش آنها سلب کنید که بوجد و رقص نشوند والا

بار حم آمد شاه اکرم قدس سره فرمود که این بیچاره ریاضت شاقه بجا
برده و هنوز بر در مطلوب نرسیده بحضور اقدس نبوی صلی الله علیه و
آله وسلم عرض دارید ایشان ریاضت کرده بحضور اطلاع نمودند که شب
وعده عنایت است آنحضرت فرمود باید که بشاه خدابخش این مژده
جان بخش سازند تا دل بیقرارش تسکین آید چون مژدهٔ تازه بگوش جان
من رسید از سر نو زنده شدیم آخر آن شب نیز به تمنا گذشت صبح بعد نماز
در حجرهٔ شاه محمد اکرم رفتم و گفتم که کتاب مقصود القاصدین کجاست
پرسیدند چرا گفتم بر اعمال باطله استخاره قلم خواهم زد و خط خواهم کشید
تا دیگرے درین غلط نیفتد و فریب نخورد پس آزرده شده گفتند این
سخن خوب نیست من بحضور اقدس حضرت پیر و مرشد اطلاع خواهم کرد
گفتم از راست باک ندارم و سخن راست میگذارم و در باطن
منظور هم چنین داشتم که ایشان بحضور شیخ حال من عرض دارند و کلام مرا بسط
دادم تا آنکه ایشان بحضور شکایت ما بردند چون بیرون خلوت آمدند
ما هم برای سلام رفتم اما در باطن مضمون آنکه ببینم چه تقریب می آید
بمجرد حاضر شدن از کمال لطف ارشاد کردند میان خدابخش امروز چه
بود که بر اعمال استخاره قلم میزدید عرض کردم آنچه بحضور رسیده است
راست نرسیده است البته غلام میخواست که بر اعمال استخاره قلم
زند تا کسی بغلط نیفتد و بتجربهٔ من اکتفا سازد آنزمان زیر لب فرمودند
که عمل چه نقصان دارد چرا شب به بیداری میگذرانید اعمال

مشرف شدن بجواب است یا بیداری و فی الحقیقت چنین بود که
وز بعد بجا آمدن عمل استخاره تا سحر بیدار می بودم تا در بیداری بمشرف
بشوم و کسی به بین ما از من اطلاع نداشت بیدم که حالا کار از دست
میرود و قصور بسمت ما بید بعد اکنون کاسب باید کرد که با مطلب رسیده کم
ادا می شوم با این ماده در آنحضرت متکشف شد یکبار دو بهشت بر سر خود زده
و گفتم وای بر بخت نارسائی من و بر بد ماکه می شنیدم سنا یقین مریدیرا
که بلا تحقیق رسیده نه بصیرت میکردند و شکر میکفتند و تشنیع نا شماره
بلند همتی ما آنها ناسکر و ناراضی چون حق تعالی ایمین نیازمند با آنکه
چه الست بهمت تو نامیکه بر خلاف غیبی در کار است بلند همتی میکردم
در بند ارکعم آنحضرت که متحمل برین گریه و اضطراب کسی خود نه بودند
فرمود بسیار خوب صاحب بسیار خوب حضرت بزیارت عرس شریف
بوده در بتاریخ زیارت همه کسان حاضر بودند آنحضرت بزیارت کنانیده
ما هم ایستاده بودم نگاه سمی فرمودند و اشاره بزیارت جا سوی شریف بود
صلی الله علیه و آله وسلم نمود و انگشت سبابه قریب بسوی شریف نمودند
و باز نگاهی بسوی من کرده یکسبکی از جمال جهان آرای مشرف شدم
چنانکه تمنا داشتم بعد فراغ زیارت چون بخلوت شریف تشریف
بردند حاضر شده عرض کردم فرمود دیگران هم چنین بیان کرده اند که هم
گفتی وا بعضی یاران صاحب بسیار باارشاد بعمرو که با امروز غدا کم نجر
هم به نیابت الهی کامیاب شده یاران به هم با ایکبار آکه بیند حضور ماشاء

محمد اکرم قدس سرہ گفتم شما کار ما تمام کردہ بودید اما لطف و کرم حضرت شیخ دستگیری کرد نقل است در ایام جنگ و قتال اہل اسلام شہر بنارس و کفار آنشہر بعضی اہل دولت شہر کہ درمال و متاع رئیس کفاران بودند بحکام وقت یعنی نصرانیان کہ متسلط شان بر ملک ہند بود درخواست دادند کہ مبلغ سہ کرور روپیہ نقد برین شرط میدہیم کہ مسلمانان را ازین شہر بیرون کنید و شہرے دیگر از انہا آباد کنید تا درین شہر کہ معبد ہنود است کسی از مسلم نماند و ہم برائے آبادی شہر دیگر از خزانہ و عمارت مسلمان علاوہ ازین سہ کرور میدہیم حکام را طمع در گرفت قریب بود کہ رای آنہا برین قرار یابد و حکم باخراج مسلمانان از شہر نفاذ گردد از خط بعضی مریدان جناب ایشان مضمون ہذا واضح رای گردید و دران عرصہ خود بدولت در قصبہ پھلواری صانہ اللہ تعالیٰ عن الآفات تشریف میداشتند فرمودند تا ریش بر روی منست ہرگز چنین شدن ندہیم بعد دو ہفتہ خط دیگر رسید کہ رای حکام خود بخود تبدیل یافت و اہل دولتان را جواب دادند کہ مضایقہ ندارد و مسئول شما بے صرف نقود مقبول است اما بیک شرط کہ اگر مسلمانان ہم درخواست انیمعنی کنند کہ کافران قلم و نصرانیان بجز شہر بنارس در شہری دیگر از بلاد اسلام آباد نمانند شمایان مسئول آنہا منظور دارید کفار لاجواب شدہ از مراد خود محروم آمدند و نیز از مولوی محمد امام صاحب دامت برکاتہ میفرمود کہ ہر روز دو وقت بر مکان مریدان رفتہ چیزی می خواندہ و دم میکنم کہ از شر کفار بحفظ مانند چگونہ شہر

ذکر احوال حضرت شاہ جمال محمد عرف جمن قدس سرہٗ

ایشان از طبقۂ یاران متاخرین حضرت تاج العارفین رحمۃ اللہ علیہ اند بس مرتاض
و دادِ تجرید و تفرید دادہ از عنفوان شباب تا دم واپسین بریاضت شاقہ و
عزلت نشینی خانقاہ شیخ رحمۃ اللہ گذرانید یکی از ریاضت وی بود کہ مدت
دوازدہ سال بر نان خشک بی نمک بسر کردہ و دایم درین عرصہ صایم
بودہ و شش سال دیگر برکھچڑی بے روغن گذرانیدہ و گاہے
کسی را غضب نکردہ و لفظ موذی ہم بر زبان نہ آوردہ طاقت
بر مثال آنقدر برداشت کہ از سید العلماء سند العرفاء در تقریبی میفرمود
حاجت بہ حاضر کردن مثال چہ میشود او خود مثل کنیز دست بستہ ہر وقت
حاضر است سماع دوست بسیار بود چنانچہ یک شبانہ روز در سماع
بیک وضو نشستہ ماند و بجز نماز از مجلس برنخاستہ و نہ چیزے خوردہ چو
قوالان بعد چہار چہار ساعت تبدیل کردہ میشد و خدمت ابدالی داشت
ہرگز قدم از سلوک بیرون نہ نہادے در مرض موت وصیت فرمودہ بود کہ
بر جنازۂ من سماع ضرور است چون از ہجوم غم کسی را یاد نماند بعد دفن
ادائے وصیت بر قبر کردہ شد عالم اثر آن روز بیرون از تحریر است
از وجد مردم شریف و وضیع کم نبود کہ غریق سیل چشم نہ بود و در سماع
و عائے اثرے داشت کہ درین زمانہ کمتر دیدہ شد تقلست وقت
رحلت مولانا شاہ ابو الحسن صاحب دام افضالہ در قصبۂ آرہ ہمراہ استاد

که بجهت ملبوس شریف می نهند و می فرمودند که از رحمت شما بر من باز کوه گران
فرحت و چشم پر آب نشسته فرمودند بروید خوب بینا نام کرد انشاء الله
تعالی دو ماه برابر ماندن شما در آنجا نشود مگر اینکه از دیدار خود دل ما
مسرور کنید از راه شفقت این سخنی بر زبان آورده بود اثر آن چنان
بظهور آمد که تا عرصه یک سال جناب ممدوح را اتفاق اقامت در آن قصبه
همراه استاد عالی مرتبه افتاده اما گاهی دو ماه برابر اتفاق ماندن نشده و
بعد از تحصیل ایشان حضرت استاد که مفتی عدالت آن ضلع بود تا
تا چهل سال با اقامت بود لیکن هزار هزار حیلها اقامت دو ماه برابر یکجا
هرگز گاهی نشود دیگر دختر خواهر عم ایشان در بچپن یادی که قبل از آن آمد دو ماه
می‌بود آمدی در حضرت تاج العارفین رضی الله عنه ایشان را جزء من جنتی یاد کرده و دلها
بخشیده بود نقل است بعد انتقال ایشان هم همان ایام مسماة نورما
بخواب دید که حضور انور رسول صلی الله علیه وسلم در باغ حضرت تاج
العارفین رضی الله عنه واقع است وضو ساخته اند بر مزار شریف آن سرور صلی الله
علیه وسلم از قضای حاجت بشری فراغت میکنند صبح که بیدار شد
پس گریان و پریشان پیش حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه آمده و فریاد
کرد که ما را دین و ایمان بر باد رفت همچنین بیحرمتی ادب که از قرار هم بخیال نگذشته
باشد که اینها در خواب بوقوع آمد و بیان خواب کرد آنحضرت فرمودند
غم مخور تعبیرش این است که قبر مقبول از مقبولان بارگاه رسالت است
خواهی که و جای آن در خواب بنده تسلیم است هرچند تسکین آمد

اما تمامتر رفع تردد نبود تا آنکه خواب و تعبیر آن هر دو از خاطر شریف وی سهو رفت روزے بر مزار حضرت ایشان ایستاده فاتحه میخواندند و مبر اندک شکسته و بدحال بود یکبار در دل خطره موافق آمد که درستگی مزار شریف ایشان نماید و بحضور شیخ العالمین رضی عرض کرد و اجازت گرفت چون مرمت قبر باتمام رسید خواب یاد آمد و دانست که همین تعبیر بود قبل از خیال عرض بشان حضرت شیخ العالمین رض فرمود که اکنون خواب و تعبیرش بوقوع آمد یا هنوز ترددی باقیست و این خواب بر کمال قرب شاه حمزه با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و از حضرت تاج العارفین رضی الله بخطاب جمن جنتی سرفرازی یافته بود تاریخ انتقال نوزدهم رجب روز پنجشنبه وقت اشراق سال یکهزار و دو صد و هشت از سال هجرت صلی الله علیه وسلم است قبر شریف وی احاطه باغ تاج العارفین رض پائین قبر مولوی اشرف علی قدس سره که ذکر کمال وی در ذیل احوال یاران شیخ العالمین رض کرده آید واقع است

ذکر احوال حضرت شاه محمد کریم قدس سره

ایشان از یاران حضرت تاج العارفین رض اند اکثر امور خانقاه از مهمانداری و خدمت فقرا و اراده و جز آن متعلق بایشان بود در حب و عشق شیخ بس غالی بودند آنحضرت در حق وے فرمودی خسرو من است و بیشتر در مجلس سماع غزل سرائی کردی و چون بلبل هزار دستان بر

بارگاہ رسالت سرفراز شدہ بودند همین چهار بودند یکی شاه محمد اکرم دویم مولانا وحید الحق سوم شاه جمال محمد عرف جمن چهارم شاه محمد کریم قدس سرہم

ذکر احوال حضرت شاه محمدی قدس سره

ایشان در عمر شانزده سالگی بذوق فقر در خدمت فیض درجت حضرت تاج العارفین از اطراف بلدهٔ لکهنؤ آمده بودند و عمر در خانقاه بسر کردند یکی از ریاضت شان اینست که مدت شصت سال در یک حجرهٔ قناعت کردند سر یاد گر بارا هم در آرامگاه یکسان داشتند و گاهی پا دراز کرده یا بر پلنگ نخفتند و روزه طی بسیار داشتند و ثلث اخیر شب گاهی در مدت العمر از اوراد فوت نشد و از طلوع آفتاب تا یکپاس تلاوت قرآن و بجز خانقاه یا درگاه شیخ دیگر از مکانات قصبه واقف نشدند موذن مسجد شریف خانقاه ایشان بودند ولی مادرزاد دو سیف زبان عبارتے ست از مجموعهٔ کمالات ایشان و در بارگاه رسالت قربی حاصل بود که کمتر کسی را بوده باشد نقل ست روزے یکی از بزرگان دین بی اجازت جناب ایشان اذان گفت و از کمال رغبت بگفتن اذان از کسی که بر ایشان در اذان سبقت کردے پس رنج و ملال در دل پاک وی قدس سره جا گرفتی اما از غایت تحمل صبر کردی و حرفے از شکایت بر زبان نه آوردی آنشب گوینده اذان از رسول صلی الله علیه وسلم مشرف شد و چین بر جبین انور از طرف خود

و دیده وی بالغور در باطن خود تعرفه تعظیم یافت و او را اضطراب پیدا گشت
و توبه کرد که تو بر گناه جدید مطلع نشستم یا توبه کردم و اگر اطلاع بر گناه
یابم نیز توبه باز نمایم حضرت فرمودند پادشاه محمدی با هیچ اند انتهی
و بود وی بصفت در اخوان که وی را بارها حضرت دیده و تمام می‌نمایند بعضی بعضی
درویشان در بعض کلام ایشان را ضیق داده و بود و بمدد بینند حضرت حاجی العارفین
سادر کری می فرمایند هر کسی که شاه محمد را بر انداعد از هیچ جا وی ماند هیچ دلیل بر باد
و وضع بقال المنجحت بود در استحکام و بسعو اسید طویل و عنایت و خلقی سر آن در آفت
کما اهل التکلیف سیله و مهاناً خلاق کسی با صدودیم پسند هیئت و صبر گرد و در
دریافت و وی عادات پیوند وی جود و توکل بحث عاد سخاوت داده بود
و بیشتر معروض بود که اگر کسی لغتی که پیدا نمایی سید میان بهره و زیر
طلبا و فقرا و مساکین حتی اطفال تقسیم می فرمایند و ادائی قرض
نمی‌سازند فرمودی با برای ضرورت خود و ترحم نکردیم اگر بهر محتاجان ادا
آن بعهده خدا است و فی الحقیقت همچنان پیش آمد که بعد از انتقال او
یکی از غریم می آمد و تا سعی می کرد و می گفت از زمین خود بیرون نمی روم
تا آنکه یک نفر مهره هم پیوند وی تمام بر آمد نقل است یکی از اصحاب
ما بسبب بعضی امر که در کار مستنکره می نموده در باره ایشان تردد
می‌فرمود شبی از خدمتی یا از بزرگان نقشبندیه بخواب دید که می‌فرماید شاه
محمد مکی با شکیب ولی است سر گرد در ولایت او در تب نیست نقل است
که دانی حضرت او وی عید و پاشتی نکرده و بیچ همچنین مواجرت را اکتفا نماید

فرمود دینبه هم درز ویدے و موافق شرح معمول اجرت هم گرفتی و دیگر
باز عوی داری فقیر را ننج دادی و کاذب گفتی بگیر آنقدر که بدعی آن مستحق
ابا انشاء الله تعالی روز ہشتم بر تو نگزرد که پیوند زمین شوی آن بدبخت
به رنج وی قدس سره خیال نکرد و شب ہشتم از مرض دفعی ہلاک شد
و پیوند زمین شد نقل شبی قریب سحر بعد فراغ اوراد باواز بلند گفت
ہر که مراد خود خواہد نان و کباب و شیر چای ما را خوراند شب دویم ہم بزین
سخن گذشت شخصی بطلب روزگار غایت درمانده بود تدبیر کرده نان و
کباب و شیر چای ہما نوقت سحر پیش آورده تناول فرمود و آنکس گفت
ایفای وعده کردم اکنون امیدوارم که بر سر روزگار شوم فرمود چنانکه
تو کردی حق تعالے ہم با تو خواہد کرد و بعد چند ماہ بر سر روزگار شد
و لبس عزت پیدا کرد از حوصله وی نہایت بلند بود و حکایات وی ازین
جنس بسیار ست تاریخ انتقال شب ہفتم شب دوشنبه ماہ ربیع الثانی
آخر شب سال یکہزار و دوصد و چہل و ۳ از سال ہجرت است قبر شریف
پایین قبر شاہ محمد کریم است

ذکر احوال حضرت شاہ غلام قدس سرہ

در بیان حضرت تاج العارفین ایشان قرابت آنحضرت بودند و قرابت قریبه میداشتند
احوال رفیع و جہ ایشان در عالم ہستی بود و مستانه دست و پا زدی از شکر و سرور بیشتر
مغلوب الحال ماندی چند بار در وجد قریب ہلاکت رسیده بود که بجز نفسی چند دیگر باقی نمانده بود

بدستگیری حضرت شیخ العالمین قدس سره از آن معامله نجات یافت چنانچه
ملفوظات آنحضرت رحمه الله انشاءالله تعالی ذکر کرده خواهد شد نقل است
در مرض موت خود مبلغ دو صد روپیه نیاز عرس حضرت تاج العارفین حضرت
مولانا شاه ابوالحسن صاحب مغفور ارسال کرده بحضور شیخ العالمین مدت
تا تمام عمر کیسه سعادت نیاز عرس مخدوم بعد دو روز که مولانا ممدوح بعیادت
تشریف بردند آنجناب معروض نمود که شاید بخاطر قلت تقدیر رسانیدن وهی بر من
اطلاع نفرمودند اعاذ رد و قبول وی ظاهر نمودند و باستغفار و داشتند
لیکن صاحب ایشان از کمال کرم و لطف قدیم خود تجسس فرمودند و قبول ساختن
نیاز نمود و علاوت سنے انداز بخشیدند مدرسه گردید و چنیدا این شاه محمد
شاه محمد کریم وغیره آنحضرت رضی الله عنه تشریف آورده عیادت
فرمودند و گفتند که تو مبلغ دو صد روپیه باشد عرس احمدیه مولانا نمیدهی
کاترین الزام جناب ایشان ابن منفعل و خجل شدم تاریخ انتقال ششم
ماه حمید و ذهبه وقت چاشت سال یکهزار و دو صد و چهل از سال هجرت
است قبر شریف در احاطه جد امجد میر عطاءالله قدس سره بر دروازه
شرقی سنگین سیه بلند مدفون مشرقی رو است

ذکر احوال خواجه غلام رسول قدس سره

وطن شریف ایشان موضع نهرلا است در ملیان تاج العارفین مشغول
ایشان که مستور الحال و متحمل الکرام بوده بجز قاسمیان بارگاه

دیگر طالبین را ہم بر حال شان اطلاعی نبود و اطفال بادی مسخرگی و بے ادبی می کردند اما از رحم بر کسی زجر نہ کردے و در پاسخ سخن آنہا سکوت ورزیدے و از ترشروی بسوی کسی ندیدی نوافل و اوراد بسیار خواندی از شیخ العالمین فنو و ہم از سید العلمار دامت برکاتہ یاد دارم میفرمودند یکی از احوال رفیع ایشان آن کہ در خواندن التحیات چون بمقام تشہد رسیدی از جمال جہان آرای نبوی صلی اللہ علیہ وسلم مشرف شدی ہیچ نماز از فرائض و نوافل نبود کہ بدون این دولت با تمام رسد تاریخ انتقال سیزدہم ماہ محرم وقت شب اول پاس سال یکہزار و دو صد و پنج از ہجرت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم بود قبر شریف در احاطۂ باغ حضرت تاج العارفین است اما از شکستگی قبر و امتداد ایام نشان قبر ہم باقی نماندہ است

ذکر احوال حضرت شاہ مسیح اللہ قدس سرہ

وطن شریف شان موضع عیسی پور متصل قصبہ پھلواری بفاصلہ ربع کروہ است نسبت فرزندی بخواجہ نصیر الدین چراغ دہلی قدس سرہ دارند از یاران حضرت تاج العارفین رفو اند چون عہدۂ قانون گوئی داشتند خود را از زمرۂ فقرا نمی شمردند اما احوال رفیع و ریاضت شاقہ نسبت معاصران خود مید اشتند گاہ بودی کہ برنخود خام بے نمک شش ماہ گذرانیدے گاہ بر برنج بیرنج ہفت ماہ بسر کردی و از اذکار و افکار بایخہ رسیدہ بود تا مرگ در سفر و حضر قضا نکردی یکی از حسن طینت ایشان آن بود کہ در کار دنیا

حضرت شیخ العالمین رض شنیدم معمول و دستور ایشان چنان
بود که اهل معامله غرض خود می گویند و ایشان سر بمراقبه چون سخن تمام
کردند سر بر داشته جواب وی مجمل بگفت و باز بمراقبه می شد و در
کچهری تحصیلدار پرگنه میرفت اگر در معامله توقف می دید در حجره از گوشهای
مکان کچهری منزوی شدی و بوظائف و اوراد پرداختی و هرگز از ظاهر
بینان بایک طعن خودنمائی نداشتی تمامتر مصروف کار خود بودے
و تضییع وقت بیس نکرده داشتی روزی تحصیلدار که ملت کفر داشت و از
قوم کایسته بود گفت شیخ مسیح الله وظیفه و اوراد بسیار دارد اما حیف
که باین دوستی بکار زمانه آمد دیوی سخت دختر مارا گرفته و ایذا هر جنس میدهد
و هر نوع تدبیر بکار بردم در خاصه خود فرقے و فصلے نکرد آخر بر عزمن
عام چاره کار وی گذاشتم و هر کس را که بمن نا کس رجوع آوردم تا این زمان رسا
و کلیة از مقصود اثری نیافتم هر چند از حصول کار ناامیدم لیکن درد فرزندے
نمیگذارد که رو به تدبیر نکنم و بعلم بسازم و اکنون از ایذای آن شیطان
برحم سبحان آمده ام جناب ایشان جوابے ندادند و حسب دستور
نخواندن اوراد در قطع معمول از مکان داخل شدند و خیال دفع
آن دیو در دل بود بمجرد بند کردن دروازه حجره آن دیو بصورت کریه
و توانا و عظیم الجثه مجسم شده ظاهر شد و حمله دلیرانه بر ایشان آورد
و بکشتی افتاد و با وجود نحافت بدن و لاغری ریاضت بزور باطن خود
وی را بر زمین زد و بر سینه وی نشست و شور و فریاد کرد که بیارید

در مراقبه و اذکار در شبانه روز چهار ساعت هم کمی نشود و بر ریاضت
سه مو خیال نمی آید و زبان شکایت هر وقت دراز و بر رفت تاریخ انتقال
بست نهم ماه ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج از سنین
هجرت قبر شریف جانب جنوب قصبهٔ پهلواری پس متصل جائی ست مشهور
بمقبره و درختهای تمر هندی عظیم الشان دران مقبره است خصوصاً
یک درخت که عرصهٔ آن کسی را از اہل قصبه معلوم نیست حضرت تاج العارفین رح
میفرمود که ما ساق وتنه وی را از طفلگی همچنان دیدیم که امروز می بینیم و
عمر شریف آنحضرت نود و سه سال بود و انتقال را هم امروز پنجاه و هشت
سال گذشت هر دو مان ازین قول تخمیناً عمر آن درخت سه صد سال میگویند
واللہ اعلم پائین قبر شریف مخدوم خاصه خلاصه بفاصله چهل و پنجاه قدم
واقع است

ذکر حال شاه مظفر قدس سرہٗ

در احوال ایشان از حضرت شیخ العالمین رح شنیدم که در صحبت شیخ
یگانهٔ زمانه بودند و طبع موزون داشتند چنانچه این شعر وی از قصیدهٔ
مدحیه مقبول حضرت تاج العارفین رح است ـــہ چو کار فکرت و تحمت بر عنایت
تست ـہ مجیب رحم کن و بر قضا بهانه مگیر نقل است می گفتند مولوی محمد قادر
سلمہ اللہ تعالی که در منعم کسم مسکن و مدفن شاه غلام مظفر قدس سرہٗ
وارد بودم و از مزار شان واقف نبودم بعد نماز مغرب چشم کشاده یاد راد

میکنند حضرت مولانا یاری رافرمود که به وبا میر بدلی در حجره وکیفیت
حبس دم وی ابن اطلاع کن شیخ العالمین رضی می فرمود که حضرت تاج
العارفین ارشاد میکرد که در وقت امتحان میر بدلی زنگ ابر روی
ا شکست گویا در خود نبودم از انجهت که دستور حضرت مولانا چنان
بود که اگر کسی یکبار در سخنی فضول گو شد اعتبار وی دیگر در هیچ
سخن نمی فرمود مبادا که در امتحان میر موصوف از کاذبان شمرده شوم
ری حق تعالی از فضل خود عزت و آبرو بخشید که ممتحن آمده وقت
دیگر بعز عرض رسانید که یکپاس کامل حبس دم کرده شش ساعت را که
رسد حضرت مولانا این ارشاد کرده که کمال حبس دم یکپاس است شش ساعت چه یکپاس
کامل حبس دم داشت و تحسین و آفرین فرمود بار جهان لطف و لطافت سعادات شکر
بجا آورم بود دیگر یاران آنحضرت رض میر باب الله و میر بار علی که احوال ایشان از کسی شنیده
شنیدم حضرت شاه محمد واسع قدس سره که مکاشفه وبس تند بود **نقل است**
شخصی جهت تسخیر ایشان بر شیرینی ادعیه دم کنانیده پیش
رد و عرض کرد که ذائقه فرموده شود فرمود رغبت ندارم هر چند آنکه او مبالغه
ی کرد وی قدس سره ابا می نمود تا آنکه واپس برد بعد چند ساعت اتفاقاً
عامل ادعیه ملاقات شد گفت ای فلان امروز جهت تسخیر ما بر شیرینی
ی خوانده فلان کس را داده بودی بلی در خواندن تو اثری یافتم
وقت آوردن شیرینی پیش نظر من دیدم ملائکه اثر قبول وی بر آسمان
ی برند دانستم که خواندن تو مقبول حضرت حق شد اگر خواهم خورد

البته مسخر خود ساختم گردید لیکن بار اخوردن چه منز فرمود که خوردم حالا اثر
من تو چگونه بخواهد شد آن صاحب من نیز باشر مرشد فقد و عزلت
نشینی پیشتر اوقات در شب و با خلق کمتر می ساخت حتی که حضور
شیخ هم تا زمانیکه جبری ملازم و لوازمات حتی بعد هم نمی آمد

ذکر فرزندان حضرت تاج العارفین و احوال آنها

فرزند ارشد کلان شاه عبد الحی قدس سره بعمر جوانی عزم سفر
مرشد آباد کرده بآنجا مسافر مسیر فرمود و هرچند از کسب سلوک و اخذ
طریقه خود را معزول داشت و خیال بآن نمی نمود با التفات حضرت
تاج العارفین بالقدر بروی بود که اکثر تصرفات نمود سبب آمد خلق بر
کمال وی دیده شد بکار الاتفاق حاصل شد نقل است کسی از اهل ثروت
مجلس بزرگ آراسته بود و ایشان و سائر آن شهر همه حاضر بودند ناگاه
ابر بلند برخاست و ترشح بیشتر شدن گرفت مجلسیان بیاکند و خاطر شده
و از ایشان گفتند چه حکم عظیم پیش آمد فرمود و دفع آن تو شود نیست همه
دستک بدهید شد [illegible] برابر یکطرف رفت بر گفته شان همه شاهها
و از اول ان فقیر و عوام که حاضر بودند بموجب گفت شان دستک میزدند و ابر
میکردند رفت رفت فی الفور ابر پاره پاره شد و برفت و آسمان صاف
شد گویا طلسمی بیل آمده بود نقل است سالی قحط بود هر کسی اضطراب
صحبت گلستان را سیراب می نمود خلقی برگشت از آب الا در نیه

سیر نخیت و عالمی خاک مذلت بر سر سے بخت غربا و مسکین را کہ می رسد
اغنیا را ہم دل بر مرگ بود ہمہ ہا رجوع بجناب ایشان آوردند فرمود
طعام وافر پخت کنید و درویشان وگرسنگان را بدان دعوت سازند
من ہم میر سیم خلقت شہر کہ معتقد بودند باخود ہا مشارکت کردہ پلاؤ
پزانیدند و فقرا و مساکین را حاضر آوردند جناب ایشان ہم تشریف بردند
فرمودند تا حضرا فاتحہ پیران مس کنید و بخورید چون از طعام فراغت
دست داد دست دعا بر داشت و ہمہ خلق در پس او آمین می گفتند ہا نوقت
ابر آمد و چندان بارید کہ حاجت دیگر بہ بارش نماند و ہر کسی از صاحبدلان
کہ واقف بود می گفت این محض ز در تصرف پدر بزرگوار ایشان است و
ارکان دولت سرکار منتظم الدولہ نواب جعفر علی خان از زن و مرد پیر
مطیع و معتقد وی قدس سرہ بودند

ذکر فرزند دویم شاہ عبد الحی قدس سرہ

شمہ از احوال ایشان در ضمن حکایات شاہ محمد اکرم قدس سرہ بقید
تحریر در آوردہ شد صاحب سلوک بودند ملاحظہ وقت تمامتر داشتند
و غنیمت می شمردند شیخ العالمین رضی اللہ عنہ می فرمود کہ از ابتدای
ایام سلوک تا مرض موت مراقبہ صبح و بیداری آخر شب از ایشان
فوت نشدہ اگر چہ بعضی روز عرصہ قلیل باقی اما ہمانقدر مراقبہ کشیدی
و ترک نکردی و ہم وقت سحر کہ از خواب بیدار گردیدی با وجود خادمان

کسی را بر لب نداد اول آب وضو هم آوازه خادمی جو و از چاه آب
کشیدی و این عمل وضو هر چند بدان احتیاج نرفتی کردی و ورزش
و مجاهدات مشهور خلق بود و همی فرمود حضرت شیخ العالمین بر سبب
التزام مراقبه صبح بعد انتقال نام ایشان هم در دفتر اولیاء خدا داخل
کرده شد تاریخ بست و نهم ماه جمادی الثانی بوقت نصف شب انتقال
کرد سال یکهزار و یکصد و نود و دو بود و از موت ایشان چهار حضرت تاج العارفین
دفن کردید چون ذکر حضرت شیخ العالمین که فرزند سوم حضرت
تاج العارفین بود هم خلیفه و سجاده نشین آنحضرت بود و مقصود اصل این
تالیف ذکر او است در حین شیخ مذکور وے فرزند دیگر تابان بودی نیز منظور
خاطر بود بنا بر احوال ایشان رضی الله عنه ملحقت بتذکره ایشان و فرزندان
تاج العارفین که اهل طریقه بودند خواهیم گفت انشاء الله تعالی

ذکر شاه محمد نور الحق قدس سره

ایشان ابن الابن حضرت تاج العارفین اند پدر بزرگوار ایشان
شاه محمد عبد الحق قدس سره است در علم ظاهر رتبه فضیلت حاصل نموده
بودند فن شاعری رسیده نیز قلم را با استاد مشق خود رشیدان تعصبات
رسانیده و صاحب دیوان و قصائد است کلام ایشان پر اثر و سے که ماه حضیلی
و دست اشعار هر چند بسیار دارند از آنجمله یک غزل که در مدح حضرت تاج
العارفین در عالم شوق انشا کرده هنوز زبان زد قوالان است و مقبول خاص

مناقبش بر سبیل تذکره نوشته می آید ؎ من بلبل نالان گلستان
محبیتم + پروانۂ شمع رخ تابان محبیتم + و از مطالع قصائد که در شان وی
رضی الله عنه گفته است یکے از انجملہ آنست ؎ با ما هر آنچه کرد بجا
کرد روزگار + الا همین که از تو جدا کرد روزگار + و در قصیدهٔ دیگر سبب دخول
خود در طریقه بیان فرموده که تلاوت قرآن حسب معمول میکردم اثرے
بر دل طاری شد و گریه بر من استیلا یافت که بیخود شدم چون بحضرت
شیخ اطلاع شد همانروز شغلی و فکرے ارشاد کرد مطلع آن قصیده
اینست ؎ اول که بنام حق تعالی + شد نالہ و آہ من دو بالا + و در
استخاره ید طولی داشت اکثر استخارهٔ وی بحضرت مرتضوی کرم الله
وجهه الشریف بودی یا بجناب غیاثت مآب حضرت محبوب سبحانی رضی
الله عنه و اذکار و اشغال که در حین حیات حضرت شیخ رض از مکاشفات
اوست بس پر اثر است و هنوز معمول و جاری است و بیشتر نوافل
از معلومات ایشان داخل فضل النبی است و در رویاے وے
غلط کمتر واقع شدی و در وجاهت و مهابت ظاهری هم نظیر
نداشت بس شکیل و خوبصورت بود و چون در مجلس نشستی بسان شیر
غژان در چشم خلق می نمودی هرگز رعب و هیبت اغنیا و فقرا در معاملہ
باطن در دلش راه نیافتی نقل ست روزی ذکر رویاے صادقه بود
شیخ العالمین رض فرمود که حضرت تاج العارفین رض را مرضی صعب آمد
که دل بستگان دامن دولت را از غایت تشویش در ظاهر و باطن فتور تام

اتفاده و ایام عشرهٔ محرم بود و شد و بست نیاز امام علیه السلام و ادای
نوافل را فوت بحسب تکفل ما فاته هر کسی با کمال صحت شیخ مشرف اوقات
میکردند شاه نور الحق مرثیهٔ امام قاسم بن الحسن علیهما السلام گفته بود بجواب
که امام حسین علیه السلام در تعزیه‌ها متعلق اند شاه مظلوم سرور و جلوه
افروز است پیش رفتم و سلام عرض کردم حضرت امام فرمود مرثیهٔ فرزندم
قاسم بن الحسن را انشاد کرده عرض کردم بلی ارشاد فرمود نجیبان قاسم مرثیه
بخیر با آنجناب خواندم اگر سیف موعود به سید چه میخواهی عرض شد استغفار
شیخ خود آنحضرت دست دعا فراز کرده و بعد بیان حق ترجمان آمده برای
صحت شاه محب الله فاتحهٔ خیر از عنایت حضرت پدر و درغیب اتیانده و پیش
که بعد خانقاه آورده داد حضرت تاج العارفین را همراهان وقت اتفاق آمده بود
فرمود آواز نور الحق معلوم میشود خبر گیرید کسی آمده در دروازهٔ خانقاه و یکساعت
حاضر شد خواب خود عرض کرد حضرت فرمود از باطن شان نشر
می یابم واقعه هم خود بخود دیده است تا آنکه صبح صادق دمید آثار ضعف را
آنکه ناقه پای آمد می شد بعد از فجر ارشاد کرد دیگر بعد مردان را که متوجه
ادای نیاز معمولی عشرهٔ محرم شوند و نوافل عشره را قضا کنند
و در همین عشره صحت کامل دست داد و دیگر حکایات از این قبیل بسیار
انتقال شریف در ماه شعبان تاریخ چهاردهم روز سه شنبه سال یکهزار و دو
صد و سی و سه هجری است مزار شریف در احاطهٔ خواجه عماد الدین قلندر
رضی الله عنه است۔

ذکر شاه شمس الدین ابوالفرح قدس سره

بن شاه عبدالحی بن تاج العارفین قدس سرهم ایشان لبس مرتاض
بودند یکے از ریاضت شاقه استقامت برآورد با انضباط وقت بود که
گاہے در سفر و حضر فتورے راه نیافت صاحب ارشاد و ترشید بود
مکاشفه تیز و تند داشت با وجود معاش ازوی دست بردار و مقدم
بر توکل مردانه وار که گاهی یک خر جهره ازان بصرف خود نه آورده فرزندان
وی در تحت تصرف خود میداشتند و خود بر فتوح اوقات بسر میفرمود
بعضے اذکار که عددش معلوم کسی نبود از دریافت شان حسب عادت
رواج طریقه یافته نقل است یکی را از احباب بیماری صعب بود در رفته
رفته نوبت بیاس کلی رسید و وقت احتضار آمد خویشان و برادران مغموم
و مهموم بودند ایشان در حجره خود بقصد دریافت حال مراقب شدند
یک دو نفس باقی مانده باشد که بحضور حضرت شیخ العالمین رح آمده عرض
کردند صحت است ملک الموت را در فهم خطا واقع شده است سبب آنکه
همنام بیمار شخصی است در شهر سورت پدر و مادرش نیز همنام پدر و مادر بیمار
اند حتی که خوشدامن و خسر بیمار نیز همنام خوشدامن و خسر آن شخص اند
حکم قبض روح وی شده است بعد ساعتی که بیمار با فاقه آمد پرسیدند
چه حال است گفت عجب امریست دیدم دو شخص آمدند یکی ازان متوجه بقبض
روح گردید که شخص سومی آمد و گفت شمایان را جناب رسالت مآب صلی الله

علیه وسلم طلب سفر مدینه طیبه نمایان و کس کسانی که با تنها آمده و بر رفیق خود
گفت بگذارید این جا بیاید و جای کسی بیدم که جاسوسی بهبود گشتند در شهر سورت
همنام قست شعبن تعین بی جا نوشته بود هم از قطعه به تو آمدم چندی خوش
باش و رفتند تفصیل این حکایت هم در مرة باد اللطف شیخ العالمین بنوز گفته خواهد
شد نقل است از اکابر شنیدم که نسبت جناب ایشان مولوی
ابو ملند رساله در متعلقان همدانی دیلوی سخت بگرفته بود و اکثر اوقات تسلیط
سیک و ظاهر ابیم بمحنت شاقه چندی دفع آن ممکن نبود هلوی همت و
قصد کامل جناب ایشان بدان آمد که بدون تدبیر فتیله و چراغ متوسل
اسم اعظم حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه به تاثیر آن دفع آن بلیه
کردند و جا بلین یکادر شد و وقت تسلیط از تاثیر آن حق بر نخلیه خود بود
سیک و فلان دو بیست سیاه جود ورد خود متصل گردید نگاه ایشان قرشد
عنادانند که سوخته گردید یا بگذاشت و الا بمطلند که نامه بسته در سفتا قر
ادوی نماند و باز گاهی نظاهر شد و هم اکثر اوقات سرخوش بودی
و ترتیب ملال بر جمله بمقدم مغرور وصف صاحب دیوان و یگانه عصر
در علم عروض عروج آلت است که در علم عروض تعلیق نوشت یک شعر مطلع
عرملیات وی که یاد داشتم تربیت این تالیف کرده می آید سطر ز وصف
آن قدر عنا چه گویم + غیرت عطلبم چه گویم + از چندی در شهر کلکته باب
هدایت برده سطالبین گشاده بود و همانجا بمرسبکره نقل است
می گفت شیخ نور الله عیسی پوری که بعد چند سال بعضی مریدان جناب

ایشان را بسبب خلش چند مفسدان بی ملت چنان بر دل متمکن گردید که به بهانه سپردگی لاشش شریف را از بجا بر آورده بجاے دگر مدفون سازند در خلق مشهور کردند که اینجا لاشش را سپرد کرده بودم اکنون ایام منقضی شد باید که لاشش را از زمین برآورده در فلان مقام باید برد و دفن باید کرد چون روزی برین امر جمع آمدند قبر شریف وا نمودند و یقین بران داشتند که بجز استخوانی چند دیگر نمانده باشد جسم مطہر ایشان همچنان که دفن کرده بودند صحیح و سالم یافتند سر موا نشر بوسیدگی و کهنگی نبود و در پیش هم نریخته بودند بر کفن داغی رسیده بود گویا اینک دفن کرده بودند و خوشبوی کافور نیز همچنان تر و تازه بیرون آوردند و متامل شدند که چه باید کرد و آن مفسدان که از جادهٔ انقیاد رو بر تافته بودند پس نادم گردیدند بحکم قاضی القضاة قاضی نجم الدین خان باز لاشش را معطر کرده همانجا دفن فرمودند ما نیز شریک این دفن ثانی بودیم از اثر و زبر کرده مه را از اهل محله اعتقادی تمام بحضرت ایشان درست شد تاریخ انتقال سیزدهم ماه شعبان وقت چاشت در سال یکهزار و دو صد و بست و شش از سال هجرت بوده

ذکر خیر مآل آفتاب عالمتاب محبوب آلهی محبوب رسول الله مخدوم و شاه نعمت الله قادری رضی الله عنه

مقصود اصلی ما ازین تالیف بیان احوال خیر آل حضرت ایشان است

ترجمان عالی طرق و علیشان محرمل سرای نا باب کل خندان و ولایت
است و معنی سنجی با برین سید حیستان هدایت گل کو لش گلستان
طریقت را تازه و بهار بخشید و رنگ و بوئی بستان حقیقت را
طرفه تر و رونقی و تر لوی داد نسیم عنبر شمیم لطائف و انفاس تحفه
سال بگرفته طالبان را شگفت آورد و نگهت روح افزای کمالش مشام
جان کل مینان معطر و مشک بار ساخت حضرت شیخ العالمین یعنی پدر
معنوی و صوری حضرت تاج العارفین رضی الله عنهما است هم والد عالم صوری
و هم والد عالم معنوی از بدایت حیات تا نهایت مقام طریقت کی هیچ بار
بسلطان ولایت حقیقی در تربیت توجه و منت کشی بر خود نه کشیده مریدانا
و محبوب ترین الحق انا طلبوا ولدان طریقت آنحضرت و حضرت ایشان
بود جلید و سعادتی یاران آنجناب طریقت از سر چشمهٔ ولایت رونق گرفته
حق به است که این چنین دولت فرزند خلف انجب کمتر اولیا را شده
باشد بنا بر مناسب مینماید که از بدایت عمر شریف وی رضی الله
عنه حمیده و احوال مجیده تا آخر مقامات بالجمله مختار عالی مقام تشنه
هر خاص و عام گردد و بالله التوفیق و منه الاستعانة بسم الله الرحمن
نقاست و هم متواتر و مشهور و معروف است المولف کتاب بدایة و
الخاقانیه شاه محمد بخش شاه محمد کریم شاه شمس الدین قدس سرهم
و هم به روایت مسند العرفا سید العلماء و هست نیز کاتب رسیده که از کثرت
بنات والد ماجد حضرت شیخ العالمین تا غایت محبی بود وحشت دختر

روزی بحضور تاج العارفین رضؔ عرض کرد کہ از طرف من بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم عرض نمائید کہ تمنای پسر دارم یا باین مراد فائز شوم یا از وجود دختر ہم نجات یابم آنانکہ موجود اند ہمین بس اند آنحضرت شاہ لعل محمد قدس سرہ را بعرض حال در بارگاہ رسالت صلی اللہ علیہ وسلم امر فرمود بعد عرض ارشاد شد کہ دو فرزند نرینہ بوجود آید خاطر مشوش و ملول نشود پس از چندی فرزندی بوجود آمد بس جمیل و ذکی در عمر یازدہ سالگی جان بجان آفرین سپرد و داغ مصیبت بر دل مادر و پدر نہاد آنحضرت را قلق بسیار آمد و دیگر حیرت بر حیرت افزود کہ از ارشاد نبوی صلی اللہ علیہ وسلم یقین حیات فرزند موعود واثق داشت و شاہ لعل محمد را نیز تحیر تام بود باز و قید تصحیح از جناب مرتضی علی نبیہ و علیہ السلام کرد حکم شد کہ آن موعود دیگر ست اکنون بوجود آید صاحب حیات و صاحب طریقت باشد مورد عطیات و انعامات الہی و ولی متصرف آنوقت و صاحب کرامت گردد نامش نعمت اللہ خواہند داشت چون وجود با جود شیخ العالمین پرتو انداز عالم شہود گردید و مہر سپہر ولایت از برج سعادت طلوع کرد یکی از آثار عطیہ الہی آن بود کہ از ہمان روز بحضرت تاج العارفین رضؔ فتحباب ظاہرہم و نمود و در ہمہ امور انبساطی دست داد و ورنہ قبل از وجود پاک وے رضی اللہ عنہ ہفتہ نگذشتے کہ دو مرتبہ سہ مرتبہ فاقہ نمی افتاد چنانچہ تفصیل آن در ذکر حضرت تاج العارفین رضؔ گفتہ آید نقلست نیز فرمود شاہ خدا بخش و شاہ محمد کرم

قدس سره حکایت بعضی از اکابر ثقات شنیده یاد دارم که چون وجود مسعود
شیخ العالمین بعد عرصه زمین از آثار لمعه انوار خود منور ساخت والده حضرت
ایشان را ایام رضاعت گاهی بی وضو شیر نداده و زنی بالاتفاق تا حضرت
فوا شدن بیگمان بعضی بانوان شده بود بعد مراجعت دید که فرزند
ارجمند بستر نازنین آرام نشسته و آثار سیری بر جبین مبارک هویدا است
بتعجب تمام پرسید که مبادا کسی بی وضو شیر داده باشد قدری پرسید سبب
تسکین خاطرم نشد هیچ مگر کسی شیر داده و من بی وضو بودم که حضرت
شاه عبد الحی قدس سره تشریف آورده بودند صاحبزاده را از گریستن
دیگر بیافت و مضطرب دید شیر داد و وقت بی وضو بود یعنی مستلزم این معنی
بیگمان ایشان رفت و پرسید که فرزند مرا تو شیر داده عرض کرد آنحضرت
خاطر نشد فرایند عادت شریفه ما معلوم بود تجدید وضو کرده تحصیل
داده بودم فرمود الحمد لله شده ما ... جای تشویش
آمده بودم و نیز از بعضی اکابر یاد دارم که در ایام طفولیت حضرت شیخ
العالمین را شوق تحصیل علوم ظاهری نبود و ذوق بکلیات ذکر بس
و بصورت بسیار رغبت که اکثر وقت در آن شغل بلندی مقدار می حضرت
تاج العارفین مولانا در مجلس نشسته بود و حضرت ایشان متوجه
بودند والده ماجده فرمود مطلق خیال خواندن ندارد و خداوند چگونه
عمر بسر خواهد کرد و جمله بیکاری بر اوقات خود داده است ... خواهد
حضرت تاج العارفین ... آمده فرمودند ... است

او شایان حق برداری وی خواهند کرد و بعضے کوته بینان را هم
از سوء ظن خود اینچنین کلمات ورد زبان بود چنانچه نقل است
یکے از یاران متاخرین حضرت تاج العارفین غفوری در تذکرۂ اجرائے
سلاسل بر زبان آورد که سلسلۂ ارشادیۂ قادریه هم مثل تلاش بزرگان
سلف بر آنحضرت ختم شد نه از یاران طالبین کسی باقی مانده و نه از
فرزندان کسی هم گرم راه سلوک شده و شیخ العالمین ذوق سلوک ندارند هنوز
طفل اند و حضرت را عمر آخر رسید اگر روبروے حضور پر نور
تکمیل طریقت دست میداد اجرائے طریق بود حضرت تاج العارفین
چین بر جبین شده فرمود طریقه حضرت مولانا رسولنما رض تا قیامت
جاری و باقی خواهد ماند و ترتیب از قبر هم ممکن است شمشیر تا در نیام است
مبتلا بزن نسبت چون از نیام بدر آورده شود بران تر می شود و ثمره
این ارشاد آن بود که وقت رحلت بیک نگاه حضرت شیخ العالمین
را تا مقام تکمیل رسانید و تفصیل آن اجمال شیئاً فشیئاً از عالم قسم
عطا فرمود که هر روز بلکه هر ساعت ترقی باطن دست میداد و کوته بینان
سراپا چشم حیرت بودند و دانستند که شمشیر از نیام بر آمد نقل است که عرض
و معروض خلق بحضور اقدس حضرت تاج العارفین رض بوساطت حضرت
ایشان بود و از غایت قرب منزلت و قبول بارگاه عزت جرأت بر
عرض هر رطب و یابس میداشت و پذیرائے شد و جواب خطوط
نیازمندان هم متعلق بحضرت ایشان بود شخصے بنام کسی خط سفارش

پس درست گویا فتم در امتحان سخنی قریب صد عدد مرغ و سے ذبح کنانیدم
ہرگز بر بشرۂ وی ملالے و تاسفی ندیدم و در امتثال امر با سر مو
تامل نکرد و از آنروز قدر من در نظر کیمیا اثر وے روز افزون بود
چون بعمر پانزدہ سالگی رسید ذوق فقر و شوق حصول معارف در
دل جا گرفت رجوع بہ پدر بزرگوار خود حضرت تاج العارفین آورد و باعانت
استعداد باطن در اندک ایام آتش عشق الٰہی از کانون سینہ بالتہاب
آمد و میل خاطر اشرف بوجد سماع زیادہ تر شد شعلہ محبت بلطنے
کتبخانۂ علوم ظاہری را پاک سوخت ہر چہ در ایام مکتب آموختہ بود نسیاً
نسیا کرد و بزبان حال میخواند ؎ تا درس غم ست داد مرا عشق تو
واللہ ؛ جز مصحف و نبی تو دگر یاد نماندست ؛ بعد زمانے چند اتفاقاً
در مجمع دوستان سخن در تحقیق معنی شعرے بودہ ہر کسی رای
می زد و مطلبے تقریر مے نمود شیخ العالمین رحمہ ہم تقریر مطلبی کرد
حضرت استاد برحق مولانا محمد وحید الحق قدس سرہ کہ ذکرش
سابق در سمت تحریر یافت در حجرۂ دیگر نشستہ بود بیان ہر کسے
مے شنید حضرت ایشان را آواز داد حاضر شد فرمود بیان سامے
نسبت دیگران صواب تر مے نماید و اقرب الی الفہم ست انتقال ذہن
باین باریکیہا سابق نبود مگر تصفیہ باطن سبب انکشاف این مضامین
بودہ باشد اگر اکنون اندک خیال بہ تحصیل علوم ضرورے آید
کافی بتواند شد آنحضرت عرض کرد کہ علم صرف و نحو ضرورست و بالفعل

مصروف همت اند و رنج بے فائده میکشند از آن روز اهتمام تربیت
تمام تر بسوے حضرت شیخ العالمین فرمود و هم رفته رفته امور
خانقاه دارے و ترتیب مجالس عرس تهیه اسباب مهماندارے
مفوض بحضرت ایشان کرد چون در اصل طینت شیخ العالمین انبساط
بهر کار افتاده بود روز بروز در هر کار بسط مے افزود اکثر حضرت
تاج العارفین از اسباب مستعار منع می فرمود اما حق تعالے تا زمان
عطای اسباب اسباب مستعار را در حفظ خود میداشت که گاہے
الزام کسے از تلف اسباب نشنید و شیأ فشیأ همه نا یحتاج
جمع هم گردید و بلا تردد بهم رسید و هم از سند العرفاء و مولوے
ابوتراب صاحب دامت برکاتهم شنیدم که چون حضرت تاج العارفین
شیخ العالمین منور را بغلامی حضرت امیر المومنین علی مرتضے
رضی الله عنه و کرم الله وجهه الشریف داد و سپرد حضرت امیر از
راه لطف فرمود فرزند تست و هم وے را بفرزندی خود گرفتم
و نتیجه وے آن چنان بوقوع آمد که عنایت و امداد وی کرم الله
وجهه الشریف در هر امور ظاهر و باطن تمامتر مبذول حال مے بود
نقل است روزے ذکر التفات و عنایت بزرگان بود بر وابستگان
خود درین میان حضرت شیخ العالمین رض فرمود که در ایام حیات حضرت
تاج العارفین عمر من سی و دو سال بود که داغ یتیمی از تیر بیداد فلک
بر دل ما رسید و این روز تیره چشم را خیره کرد و جگر از نشتر غم پاره پاره

گردید وسعت آسمان و زمین بر من تنگ ساخت بود کوه الم بر سرم افتاد
خصوصاً از لذت و امر ثانی التفات و دارے لیس دل افگار سے بود بعد فاتحه
چهارم کبار متجوزنا کا بطریقه خرقه خلافت در بر کردم و تاج فقر بر سر نهادم
و بسجاده آنحضرت نشستم سالهای دراز عنایات و التفات خاصه
آنحضرت چنان مبذول حال این بود که هر صبح پیش آمدنی میشد
به ارشاد میکردی اگر مرا نمی آمدی غیر معهود که چنین عنایت
لیاقت دارد باو سے چنان چنان اخلاق باید کرد و در ضیافت از گوشت
و غیره هم تکلف باید نمود و تتمه این عنایت در ذکر بیاد آنحضرت نگر
نان و کباب می کنند سمت تحریر پذیرفته و همچنین اهتمام در تربیت
ظاهر و باطن هم بود که نسبت صوری عالم حیات فرقے نمیکند و نقل
است که فرمود حضرت شیخ نظام الدین ما که اصحاب آنحضرت
بهجته بود که هرگز آنچنان با کسی نداشتم و الهامی بیمار شدم و مرض
ضعف گرفتار گردیدم که ظاهر صورت شفا از نظر نمی آمد و اطبا را مایوس
تمام بود چند روز بر یک حال بود که تنفس صحیح نمیکردم و نفس
آب هم فرو نمیشد و طاقت پهلو زدن نبود شب به تکیه نشسته
روز بسر میکردم خواب و خور مطلقاً متعذر بود روز هفتم بس
تکلیف زور نمود و درین موسم بسیار رسید رجوع بجناب حضرت تاج
العارفین کردم بسر التفات یافتم و شبی هم بجناب ندیدم
نهایت تنگ گردیدم دل رسید و تقسیم شد که اگر تقلید حدیث بیعت رفع سعوت

رجوع بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم کردم و بدرود و استغاثت جستم هنوز نوبت سه صد درود نرسیده بود که یکبار دیدم حضرت تاج العارفین معہ بعضے بزرگان و اطبار سلف عالم ارواح تشریف آوردند پرسیدند چه حالت است چون از عدم التفات بس دل شکسته بودیم دانستیم که این تشریف آوری از التفات و عنایت نیست محض ثمرهٔ استغاثت ماست و در حقیقت جناب نبوی است صلی اللہ علیہ وسلم که الحال حضرت ایشان تشریف آورده اند گفتم حال ما خوش است و با کسے که گفتنی بود گفتم ساکت مانده به بزرگان دیگر که همراه آمده بودند اشارت بدم کردن ادعیه نمودند و با طبار عالم ارواح تجویز دوا فرمودند باہم سخنے در جواب این لطفها نگفتم باز پرسیدند که اکنون چه حال است درین عرصه اندکے فرصت از صعوبت مرض پیدا بود لیکن از غایت رنج که بسبب بے التفاتی آنحضرت داشتم همان جواب اول عرض کردم فرمودند نه آمدن ما باوجود رجوع شما بسبب بے التفاتی نبود و نه رنجے از طرف شما رسیده لیکن مے دیدم که شما را محبت من بر محبت همه عالم غالب بود و بشر را باید که محبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر همه محبت غالب دارد و هر چند فکران میکردم و راہے مے جستم نمی یافتم تا آنکه این مرض صعب شما را در گرفت و تکلیف از حد زیاده رو نمود نظر آنکه درین اضطراب در رجوع شما و نه بے التفاتی از ما موجب شکستگی خاطر خواہد شد آخر رجوع

بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواهند آمد و عنایات آن سرور
بسبب مزید محبت در حق جمیل یا لسنو خواهد گردید و جمال پیشین آمد
ومقصود ما همین بود که اکنون بحمد الله بتکرار انجام رسید و شنود درین ایام
روز بروز بعبادت تیسر بعضی می‌آورد تا آنکه حق تعالی بصحبت کلی
مشرف شد بعد سالهای چند باز صحبت شیخ غلبه آورد هرچند صحبت
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم را غلبه میدانم المدد بجای نبود تا
کاری دشوار پیش آمد استخاره کردم چیزی از مطلب ندیدم وآخر
نصیب محل شدم چون بخواب رفتم غسل نبوده بود طهارت بدان کردم
و باز بار دیگر گویا استخاره بخواب رفتم که قریب صبح غسل بجا هم کرد
بمجرد خواب آمدن دیدم حضرت تاج العارفین صاحب پنجشنبه در خشم
وعتاب آنجا فرمود که استخاره کردی با آنکه غسل جنابت بخواب
شدی چرا غسل ننمودی القصه بسیار عتاب بود که باز مطلق بیدار
شدن نتوانستم و تو بها حلت نمودم تا الغرض بوجه حیرت بود هم که عینا
حضور شد یک نگاه در بدیدن حالت دیدم که رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم از دور جلوه افروز شدند تاج العارفین راه سکوت
درگرفت و آن سید انبیا علیه الصلوة والسلام قریب آمده بلطف
تمام نشستند و بنهایت شفقت و دلجوئی سبب مراد جواب مشکل بغیر نمود
و وعده بر آمد کار نمود و سر مو اثر ملال و اعراض بر چهره کاملش نیافتم چون
از خواب بیدار شدم قرین بالغیب مضمون فحلق من المقلدین یاد آمد و دلم

از دست بردکہ با وجود نسبت ابوۃ و نبوۃ دراندک قصور بدر را
رنج افزون آمد و مواخذه نمود و آن سراپا نور اکرم ظهور صلی اللہ
علیه وآله وسلم را با آن نزہت و لطافت که روح عالم را با جسم انس
و می مناسبتی نیست از راہ شفقت نظر بر عدم طہارت ما نفرموده
وجواب ما بکمال لطف و نوازش ارشاد نموده در زمانی که انبیاء
ورسل را باوجود شراکت در اصل نبوت در حضرت قرب بادنی
باریابی نباشد و جبرئیل و میکائیل را پیش ملوہا قدر نشین ہر قرب
منزلتش رتبه نبود ما را چه رتبه و مناسبتی باشد که در حالت جنابت
مشرف شویم مگر شفقت و لطف وی که برکافه خلائق علی وجه الاتم است
ما را باین دولت رسانید و از ان وقت باز محبت بنوعی غلبه نموده آورد
که دیگر برین محبت کسی نماند اکنون ہمین تمناست که حق تعالے برین
دارد برین میراند و دانستم که این ہدایت از جانب حضرت تاج العارفین دریں
باب مرة بعد آخری است و نیز در ذکر التفات حضرت شیخ روزی سفر مود
که شبے در محفل عرس توقف دست داد و شب آخر شد اندکے غنود گی
بمن راہ یافت آنحضرت رضی اللہ عنہ را بخواب دیدم که میفرماید خیر وقت آخر
شد و شما را خواب راحت است ما قل و فاتحه می کنیم شما آئید یا نه آئید
و در مجلس میروم و بر خاست فورا بیدار شدم و در تہیه اسباب قل
شدم و مجلس آمدم و میفرمود که عنایت و شفقت آنحضرت را
پایانے نبود و در ہر امر بلا فرق از عالم حیات سے نمود این کمترین

بارگاه غوثیه خادم درگاه مجیبیه مؤلف کتاب محمد ابو الحیاة قادری
میگوید حق آنست که چنین فرزند ارجمندے را که الغیب شیخ و
جگر گوشه فرید حبیبان با کمال او تحمل نگردد و نشنیده خوش خصال او نباشد
و در ثنائے وے بگوید در مقام پیر پرستی یگانه عصر بود و در سلوک
فقر فرید دهر گر ذکر محامد و اخلاق وی رضی الله عنه مفصل مرتسم
از رسالت نگردد مطول شمه از آن تحریر آورده میشود

ذکر محامد و اخلاق

یکے از محامد حضرت شیخ العالمین سعد آن بود که با هر کسے مراعات اخلاق
چنان مرعی بود است که از کودکان و جوانان و پیران هر کسے میدگو
گفتے که حضرت ما با خود در اخلاق همه کس آن قدر نافهم و شفیق حال
دیدم که شفقت ما در وید موصوفت و با کسے چنین التفات ندیدم که
نسبتے خود دید سو با این سخن فهم تمنا رجوع میکرد سے تقصیر و زیر
با جمله خلق بود سے بود طفلان چهار ساله که همراه پدر یا مادر خود می آمدند
وقت رخصت چند بیگفتند که نشین و بر نمی خاستند و از غایت لطف
سر او نے داشتے طفلان شیر کال بود سے هر که بود سے محرم راز و غمخوار
غمگسار خود بودے آنحضرت رضی الله عنه اشفق الناس و منور کمال
الطف بوده اند هر کسے رسیدی از کمال شفقت چندان دلجوئی فرمودے
و غم زدائی نمود سے که دلشاد و خندان خندان از خلوت شریف بیرون

آمدے و مضمون این شعر بزبان حال بیان آوردے ع

بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود + عیسے دمی خدا بفرستاد و برگرفت

و اکثر مصیبت زدگان را چنان مرهم بر دل ریش بنهادی که فی الفور

تسکین یافتے و مریدان و یاران را از دست بسته ایستادن پیش

خود چنانکه دستور مشائخ زمان ما بود مکروه داشتی و منع فرمودے

و نشستن اشاره نمودی و بتبشیر بزبان مبارک آوردی که این شان

متکبران است و گاہے مریدے را بر کاری جبر نکردے تا آنکه رغبت وے

بران کار ندیدی و هر حکمے که از زبان حق بیان وے رفته نفاذ یافتی

بطریق اباحت بودی نه وجوب اگر کسی عرض کردی که غلامان ماموراند

چرا امر بر طریق اباحت فرموده میشود بجواب ارشاد کردی که امر بر طریق

وجوب در حق مرید نباید مگر در احکام شرع و اگر در امور دیگر خوف

دارم که مبادا بر ترک آن عاصی شود یا ضرری بوے رسد بنا بر آن هم

استحبابا میکنم که اگر وی را از آن اکراه آید یا بعمل نه آرد گنهگار طریقت

نشود و از فرمایش چیزے بر مریدان بس احتیاط داشتی و فرمودے

که در عدم تیسر تحیر بحجاب خواهد شد و ترک ملاقات خواهد کرد و این هم

در حق مرید خلل است و اکثر دیده ام که مردمان بر مریدان و دوستان فرمایش

مے کنند اگر بهم نرسید سبب رنج خاطر از وے میشود و در بهم رسانیدن

و دادن آن تکلف یا بخل ورزیده و آن مرید و دوست بخوف اعراض

یا بسبب عدم تیسر محجوب شد و ترک ملاقات گرفت مگر کارها که بخدام

فودی الا کرام متعلق بود در رتبه کمال آن وجوب و با حضرت امر فرمود
ایشان را جوابی بعد عرق انسانیت بشریت تکلیف ده بود ما بجز آنکه اکثر
دو متعلق آشنا بود که کسی دیگران را وقت عدم معرفت آشنا با بود
نکردی و احتمال بوده عرض و قوت داشتی عصا با غلامان یا نگاه بودند
که خدمت آنحضرت را سعادت کونین میدانستند لیکن هیچکس را مجال
خلوت نگاهی امر تعرض مود جسارت بودی کرا یا بهیجا بیا جانب کسی یعنی مجالست
رفتن تا بیت الخلا ندا داشتی هر چیزی که با تحالد رفتی و مجبور شناکو چیزی نگر گرد
کسی را به پاک کردن داشت تا تعبدات تجویز نشناختی اگر کسی مستعد
سعادت اندوزی میشدی منع فرمودی که این کار بعهده داشتی و بنیاد
هر که در ساز خویشان و وطن هفته هفته وقت تکلیف مرض دو دو بار
بر سر مریض نشستی و ادعیه دم کردی تا تسکین می بست و بنده و با همه
کسان دوستانه بسر کردی و نگاه گاهی بنظر رأفت و شفقت تالیف
قلوب اصحاب بظرافت کردی و تشریح خاطر نمودی اکثری از
جمله زبان کرده در لباس روایشان نوشته ند و بعضی زبان خود را
از نقل و احصار آن نمی‌نمودند بدین اخلاق وی بعضی امور عنه زبان طعن
میکشادند و جمعی خود را به اخلاق محمدی صلی الله علیه و سلم بدین
خلق ظاهر میکردند و در حقیقت خود را از عدم علم توهین می نمودند
چرا که سبکی از اخلاق وی صلی الله علیه وسلم ظرافت با اصحاب بود
و تمامی کتب تواریخ از امثال مملو است بلکه در شرح کافیه که مشهور شرح

ہم در ضمن حسنی لفظ ظرافت آنسرور کائنات با اصحاب و دلائل رطب و جواب امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ الشریف کہ یا رسول اللہ اکلت التمرۃ و لفظت النواۃ بیان کردہ است و چون بسمع مبارک اقوال طاغیان رسیدی جوابی بجز سکوت نفرمودی و صبر از سخن ایشان مکروہ نپنداشتی و ہیچ کاری از روانداشتی تا اینجا کہ بعضی از یاران را ارادۂ ترک لباس و دنیا آمد چون حال شان مقتضی آن نبود منع فرمود و ارشاد نمود تا زمانیکہ حال مقتضی ترک نباشد بہ دستور ہمہ امر باید گذاشت وصول مطلوب بر ترک روزگار و لباس و دنیا موقوف نیست و آنانکہ حال شان مناسب توکل بود ترک روزگار حتی کہ ترک ملاقات دنیا دار برا سم امر می فرمود چنانچہ نقل است یکے از ارکان دولت شہر عظیم آباد مرزا معظم نام کہ از غلات روافض بود از ہدایت غیبی و عنایت لاریبی ترک رفض کردہ درخواست بیعت بحضور عالی جناب مستطاب ایشان یعنی شیخ العالمین نمود او فرمود مفترا و ترا شہر شما لب بایاں اند و از ہموطنی حقی بر شما دارند رجوع بآنہا باید کرد چون عقیدتے راسخ بجناب مستطاب داشت بزبان حال ادای این مقال کرد و باین مضمون مترنم شد ؎ خیالی در ہمہ عالم برفت و باز آمد کہ از حضور تو خوشتر ندید جائے را قریب دو سال درین گردش ماند و عالمی را از یاران کاملین و غیر کاملین کہ بشرف عرض و معروض مختار بودند بسعی و سفارش آورد بعد لابسیار عرض مرشد زادہ مولانا شاہ ابو الحسن

تحریص هرگز نشدید نکردی و کار محتاجان کشود کار را بر اوراد خود مقدم داشتی و پاس ادب بزرگان سلف آنقدر فرمودے که از اولاد و مریدان آن بزرگان در اداے آن عاجز بودند با وجود ضعف پیری و ناتوانی ریاضت بزیارت اولیاء الله تا مزار شریف پیاده پا رفتے و لبس رنج کشیدے تا این تکلیف گوارا کردے و اگر طاقت رفتار نبودے نه رفتے و هر کسے که مرید بزرگے باشد بپاس پیران سلاسل وے لبس اخلاق و خاطرداری نمودی و از رنج وے حذر فرمودی و وابستگان دامن دولت را هدایت بآن کردے که رنج و ایذای مرید عین رنج و ایذاے پیر است و آخر منتهی برنج رسول صلی الله علیه وسلم میشود هر کس را ملاحظه اینمعنے ضرورت و بسا بودے که در مجلس سماع بعضی نااهلان خود را بصورت اهلان در وجد و شورش آوردندے و مجلس را منغص کردندے هرگز در حال ایشان نظر نفرمودے و رنج خود بر کسی بیان ننمودی مگر در حق بعضے از انها این قدر بر زبان مبارک آورده بود که بار دگر آمدن چنین کسان از خدا نمیخواهیم و غالبکه حق تعالے چنین بظهور آورد ندانم در این سخن چه سر بود که باز توفیق آمدن آن ناکسان تا عالم حیات آنحضرت رض در هیچ محفلے نشده از انجا که نام آنکسان برین صفحهٔ قرطاس ثبت کردن موجب قباحت است بنابر ترک آن گرفتم و هم یکے از اخلاق و حفظ آداب سلوک وی رضی الله عنه آن بود که هر کرا در لباس درویشان دیدے نظر بر حال باطن وے ناکرده

تمام تر مصروف تعظیم و تکریم وے گردید گو بر حاضرین شاق
آمدی چنانچه نقل است از قوال خان جین بلواز که استاد این فن بود
و مشهور عالم با اسباب حشم و خدم حاضر آمد بر در تیر قوالان باجازت
وے شد و بدستور مطربان در خانقاه چند روز ماند بجا پائے
چند ترک لباس فقیر کرده و بر دست شاه عشق علی بیعت نموده و لباس
آزادگی پوشید و حسب قول شاه نام کرد اما مشهور به جین بلواز بود و در فن
خود یار افتاده در مجلس طرب بدستور داشت بلکه هم جلالت آنحضرت
رسید چون نظر کیمیا اثر بر وے افتاد و دید که لباس فقیرانه در بر
دارد به تعظیم وے اهتمام فرمود. بعضے حاضرین مجلس را ناگوار نمود و بر
خاطر آنها گران شد. بعد خلوت وی هدایت حاضرین کرد و بابت
تربیت کشاد که مخدوم الملک حضرت شرف الحق والدین بهاری
قدس سره در بعضے مکاتیب خود نوشته است که تعظیم لباس
مردان از واجبات طریقت است تا اینجا که اگر ناشسته و زندیق
بلباس فقر آید هر چند بذات خود قابل آن نباشد اما بعظمت لباس
فقر که لباس مردان است که کلاه باید داشت که در حقیقت تعظیم لباس
مردان عین تعظیم مردان است و همچنین معنی نوشته است که مر
حضرت خاصان بارگاه حضرت حق هم لباس خود را شفاعت کنند
و گویند که بار خدایا اگرچه این زندیق سزاوار عذاب است بخصوصیت
است لیکن بعد دنیا لباس مردان درگاه و خاصان بارگاه تو در بر

اکنون اگر عذاب کنی اہانت شان ماست نمیخواہم کہ نقال و ہم
لباس ما گرفتار عذاب گردد بار خدایا این کس نقال ما بود در دنیا او را
بمن بخش و تبک حرمت ما در خلق مکن و وی را باین گناہ مگیر تا آنکہ
حق تعالے بخشید بوسیلہ شفاعت درویشان انتہی بمضمونہ
و ہم یکے از کمال وی رضی اللہ عنہ آن بود کہ بعضے اکابر میفرمودند
چون شیخ العالمین نور چشم جہان را از جمال با کمال خود نورے بخشید
حضرت شاہ کالن قدس سرہ در موضع شہباز پور موطن و مسکن خود
تشریف داشتند فرمودند امروز شیخ الشیوخ زمانہ خود پیدا شد
شب ما را حضرت شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہ
باین بشارت مسرور و مشکور گردانیده و چون شیخ العالمین را دیدگی
فرمودے شاہ نعمت اللہ ولی پلاؤ گلی گلی و آخر ہر دو قول بصحت
رسید و بہ وقوع آمد کہ ہم پلاؤ گلی گلی شد کہ در وقت حضرت ایشان
آنقدر فتح باب ظاہر ہم بود کہ کم ہفتہ از پلاؤ ناغہ رفتی و در عرس
ربیع الاول نوبت پخت تا یکصد و پنجاہ من عشر فے در دو شب رسید
و در ہر عرس ربیع الثانی و جمادی الثانی و دیگر مجالس بست و یکم
ماہ رمضان و بسنت امیر خسرو ہمچنین با بسط تمام اطعام کردے و محتاجان
پلاؤ جمع کردہ برای یک فلوس یک رکابی بدست بازاریان میفروختند
و از اثر بسط وی رضی اللہ عنہ بود کہ ہر جولاہہ و ترہ فروش را برین
کار ہمتے تمام بود کہ در کار خانہ شادی و غمی بجز پلاؤ و دیگر اطعام نمیکردند

نقل است سید العلماء و دیگر اکابر در تذکرہ ریاضت آنحضرت میفرمود تا شش سال و شش ماہ باوجود خانقاہ داری و مسافر پروری سکوت محض ورزیده بود و باشاره ہم کسی را کاری نفرموده ہر چه میکرد از دست خود میکرد تا اینجا که خود از چاه آب وضو میکشید اگر کسی می دید می دوید و دلو از دست وی رضی اللہ عنہ میگرفت و آب میداد و گاہی فتورے در امر خانقاه داری نگردیده و ہم قریب چہار سال بر غذای نے نمک قناعت نمود و در عمر جوانی صوم ملی اکثر میداشت و در آخر عمر شریف قریب بست و پنج سال تقلیل طعام بحدی فرموده که در ایام صحت از پنج شش تولہ زیاده نخوردی و در بیماری که از خوردن دوا ناچاری بود وزن دوا ہم در غذا محسوب نمودی و ہرگز بران مقدار معین نه افزودی و مدام ہمت بر قلت فاقہ غذا مصروف داشتی و در عرس ربیع الاول و ربیع الثانی از تاریخ دو ہم غذا مطلقاً نکردی و تا شب سیزدہم رغبت بطعام ساختی و در ثیر صحیہ اوراد و وظائف و نشست مجلس و سماع صوفیہ که از آخر شب تا نصف نہار شرعے معمول بود آنچنان بحال داشتی که ہرگز اثر ضعف بر بشرہ مبارک ظاہر نشدی بزرگی صاحب حال در سلک ابو العلائیہ اکثر حاضر مجالس عرس میشد از او راک این حال بس متحیر گردید که فاقہ سہ روزہ آسان است اما نشست و برخاست مجالس خبرگیری مہمانان و بحال ماندن اوراد بر وقت معین و درستگی حواس بس دشوار است علی الخصوص شق ریاضت آن بود که از شب یازدہم تا نصف شب سیزدہم ہرگز نہ خفتے و اکثر از مرض صاحب

تمام شب بیدار شدی اما هیچ ابرو ترش نکردی و مهمات بندهای حاجت خلق
همت مصروف داشتی و یاران را نیز ترغیب و تحریض بر روای
حاجات خلق فرمودی و حق برادری تا بوسع فوت شدن ندادی
هر که بیمار شدی بعیادت وی رفتی و بر او دعا و اعانت فرمودی
را مقدم کردی چون ضمناً ذکر اوراد مجملا در میان آمد مناسب
نمود که تفصیل وی بقدر یاد نوشته آید

ذکر اوراد

آنحضرت بعد هر نماز شش رکعت نفل گزاردی و در اکثر نوافل
قراءت طویل کردی و فاتحه سلاسل قادریه و قلندریه و کبرویه
و نقشبندیه و چشتیه و مداریه و امامیه و سهروردیه که اجازت آنها
از حضرت تاج العارفین یافته بود و فاتحه مخدوم الملک مخدوم شرف الدین
و سلطان ابو سعید ابو الخیر و سید اشرف جهانگیر و حضرت مولانا
رسولنا و فاتحه پیران سلسله خاص خود لازم داشتی و کتابتی
از تواریخ مرگ بزرگان سلف و دوستان و اقربا مرتب فرموده بود
بهمه روز ملاحظه کردی و فاتحه اسامی آن تاریخ خواندی و بعد نماز
پنجگانه هم فاتحه دادی و یک فاتحه ثانی بهشت بخشیدی و وقت خواستید
اللهم صل علی محمد و صل سلم تا آخر کربار دو صد و دو که فاتحه باشد
و دیگر صد و در طول قریب سنه شبانه خوانده و نیز خواندن سر کرده

آرام نه غلطیدی و ادعیه حفظ علاوه برین و با اینهمه مراقبه معمول
وقت ظهر تا عصر و مغرب تا عشا فوت نشد درویشان معتبر که معاصر
آنحضرت بودند بر ریاضت شاقه و مشق سلوک وی رضی الله عنه
زهره آب میگردیدند و میگفتند که شرف الدین وقت ما شاه نعمت الله
ولی محبوب الهی است یکی از کسر نفس و نگهداشت ادب و سلوک طریقت
و بلند همت وی رضوان آنست که نقل است از بعضی محرمان راز که بواسطه
از آنحضرت شنیده بودند می فرمود بعد انتقال حضرت تاج العارفین
تمنای شرف لقای جمال جهان آرای نبوی صلی الله علیه وسلم آتش
شوق در کانون سینه برافروخت و متاع صبر و قرار را پاک سوخت
رجوع دل باعمال استخاره یافتم وقت شب بعد فراغ اوراد
تجدید وضو کرده بر مصلا نشستم خواستم که استخاره مشرف شدن
بعمل آرم هیبتی سخت بر دل آمد که با این ناقابلیت تمنای دولتی
کدین و دنیا در نرخ وی قدر جوی وار کردن و باین نسبت علو
واد و نیت آرزوی رویت کردن و درخواست مشرف شدن
نمودن بجز شور ادب نیست چندان خوف طاری شد که درین
تردد صبح دمید و نماز گذاردم و دیگر عزم فسخ کردم باز چون شب آمد
همچنان غلبهٔ شوق دیدار بر دل یافتم که عزم فسخ را هم فسخ کردم و حسب
دستور شب اول تجدید وضو نموده بر مصلا نشستم باز همچنان تردد و خوف
لاحق شد که دیگر جرئت براین کار ندیدم و در همین پس و پیش شب بسر شد

آمادنا فان مسیح بگوشم رسید همبرین نمط شش ماه کامل بر من گذشت
که هر شب وضو جدید کرده مستعد این کار می‌شدم و تمام شب از غایت
خوف و گمان سوء ادب تا آفتاب استماع نمی‌افتاد و صبح میشد و تا نیم شب
غمب از غلبهٔ شوق بیتاب می‌شدم و بی‌مستعد وضو کرده بر مصلا می‌نشستم
و ورد او نوشته درین روز و بدل مسیح می‌کردم شبی خواب غلبه
کرد و غنودگی بار آورد که عنایت بی‌غایت و لطف بی‌نهایت بنجود رسیده
آمد و کار با حسب مراد ساخت و بسر کمال لطف مشرف شدم و آنحضرت
علیه الصلوة والسلام عمل خاص ارشاد فرمود که هر گاه مطلوب باشد این
عمل مخصوص بنسبت بعمل آرد و انان شب در جمیع مهمات باطنی و مقصود اصلی
نتیجه‌اش دیدم و گاهی دران عمل تخلف نیافتم تا آنکه حق سبحانه کرم
داد و آنچه داد در نهانی مقصود از لطف خود کشاد آنچه کشاد از نقل رسیدست
مبیض مسوده فرزند دلبند محرم اسرار سادات غلامان مقتدای صغار و کبار
مولوی ابو تراب صاحب دامت برکاته روزی تذکره رسالی نحل
شریف نبوی صلی الله علیه وسلم درمیان آمد آنحضرت ارشاد فرمود
درین باب و امر مسلّمی شهرت که کاملین را هم میسر نیست مگر جمال باکمال
در گاه گاهی بیکی بر صورت اصلی نبوی صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شدند
و بچشم سر دیدن یعنی برای العین و حضرت تاج العارفین قدس سره
را بشرف این دولت دست داده بود یکبار در عالم العین یکمره قدم
آنحضرت نبوی صلی الله علیه وسلم و یکباره در خلوت بانفت خود گرفته

بوشش چو بین ویکبار دیگر که ذکر آن بالا گذشت و بعنایت قدیم بود صلے اللہ علیہ وسلم سہ بار این دولت بی بدل و نعمت غیر مترقب نصیب این فقیر شدہ یکبار در خلوت ریاضت و یکبار وقت زیارت آثار شریف که تشریف فرما و جلوه افروز شده ارشاد فرمودند آمدیم حالا زیارت باید کنانید و من از خود رفتم و یکبار در مجلس سماع و این امریست بالاتر از رسائی و دخول مجلس شریف که آن هر روز بلکه در هر مراقبه ممکن است و هم از ان روز که در زیارت برای العین مشرف شده ام بصورتی الطف دیدم که چون آنصورت می بینم از خود میروم و سر مو ختیار ضبط در خود نمی بینم گویا برای من آنصورت خاص است که مارا از من میربایدو می فرمودند مولوی ممدوح که در تذکرہ آن صورت بارہا یکبار اختیار از ان حضرت گذشت و گریه استیلا آورد و این کمینه بارگاه میگوید که بعد ایام تذکره قریب بست و پنج سال یا زیاده از ان آنحضرت بر سجاده هدایت و ملک ولایت کرامت فرمانروا بوده و باعث امن و امان این جهان و تذکره مشرف شدن بچشم سر باز از کسی نه آمد که از ان معلوم گردیدے که چند بار باز این دولت بدست آمده بود و دخول محفل شریف را حدی و حسابی نبود کز ناگاه بودے که یک مراقبه هم از ان خالی رود و دیگر حکایات عنایات نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در ضمن مجالس سماع ذکر کرده آید انشاء اللہ تعالے نقل ست روزی بعضے از یاران را گفتگو در توقیر و تعظیم کفار افتاده بود یکے گفت حرمت آنها با غرض ضرورتے هست و در عرض تجویز

چتو ہین بدل سازند و سعادت و شقاوت و کفر و اسلام عالیہ را
اعتبار نہ کنند اما آنرا کہ این حال نصیب نداده باشد و کشف خاتمہ ہر
کسے نبوده باشد ترک تعظیم کسی عین بداخلاقی ست باید کہ توقیر ہر
کسے حسب قدر وے کرده باشد تا زمانیکہ حق تعالے ترا
باین مرتبہ رساند بر تعظیم کسے در یغ مدار و بر کفر و شقاوت ظاہر
نظر مکن سہ بسا سوار کہ انجا پیاده خواہد شد + بسا پیاده کہ آنجا
سوار خواہد بود ؎ از ان روز التزام این امر گرفتم و حسب قدر ہر
کسے اعزاز و اکرام میکنم مسلم باشد یا کافر ازین ارشاد یاران
راہدایتے شد و معنی عنان بدباطن راجوابے شافی آری اے
برادر این نکتہ سراپا منفعت ازین مولف کتاب یاددار کہ بی دریافت
کار ہر گز ہرگز و زنہار زنہار بر کار مہربان اسرار و خاصان کردگار زبان
طعن و اعتراض نکشائی و لم ولا را در حکم والای شان دخل ندہی
ورنہ منتظر ضرر خود باش کہ خسران دین و دنیا خواستی و بعد ظہور
سبب و دفع اعتراض آخر آنہمہ طعن ورد عائد بطاعن میشود و محمول
بر جہل و حمق وے میگردد و مولوی معنوی مولوی روم قدس سره
در مثنوی فرموده است سہ کار پاکان را قیاس از خود مگیر + گرچہ ماند در
نوشتن شیر شیر + و ما در اکثر کتب بسیار بسیار حکایتہا دیده ایم
کہ جہلے بسبب طعن و لعن برین فرقہ درویشان گرفتار نکبت عظیم
در دنیا شده و بعد مرگ ہم در عذاب قبر مبتلا گردیده اللہم احفظنا

باید کہ ازان صورت پاک مشرف تواند شد جائیکہ جبرئیل و میکائیل
را در صفائی طینت و زیبائی صورت و قرب منزلت با آنسرور مناسبتی
نیست ما و تو کی توانیم دید آنسرور آئینہ جمال حق است قدسیان تاب
عیانی وے ندارند شنیدہ کہ بعضے مردم آنسرور کائنات را
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در خواب بر صورت خلاف شرع دیدہ اند و
شیوخ زمانہ بتعبیر از طینت و نیت و اعمال بینندہ کردہ اند کہ در نفس
الامر صورت و طینت خود دیدہ نہ آن حضرت را بلکہ خواب را کہ سیر سد
در دار دنیا ہم از اصل صورت آن سرور کسی ندیدہ الا صورت خود در آن آئینہ
معائنہ کردہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ بر حسب طینت خود در آن آئینہ جمالے دید کہ بیخود و شیفتہ گردید
و ابوجہل بیخبر صورت عناد و منافقت و بر انکار و عداوت جان باخت و حسن و جمال با کمال
آن جلوہ حق مظہر اتم صفات مطلق کسی ندیدہ صد یوسف در چاہ زنخدان او سوے
محبوس ہزاران ہزار زلیخا صورتان از پرستاران وی از زندگے
مایوس جگر سوختہ از آتش عشق وی نظر دوختہ بر رہگذر وی سر نیاز
بر در وی عمر ہا بسر کردند و سیے دویدند تا بدولت دیدار نرسیدند
سہ احمد ار بکشاید آن کف جلیل + تا ابد بیہوش ماند جبرئیل + و ہم
یاران را تقیید سلوک آشتی بود فرمودی حالات و کیفیات بحیوانات
ہم پیدا میشود از برکت نگاہ اولیاء اللہ بلکہ در اشجار و احجار سرایت
اثر ایشان میشود حکایت سگ نجم الدین کبری و گربہ سید اشرف
جہانگیر و فیل سبت میر ابوالعلے قدس سرہم مشہور و معروف ست

ادریع عصر الحق دہر سید مولوی احمدی افاض اللہ علینا فیوضہ
کہ از خلفائے اعظم ان حضرت اند عرض کردند خلوت حضور است
و پیش حضور بحلف شرعی میگوییم تا یقین صدق ما گردد کہ ہرگز ہرگز
در جواز تیمم وضرر آب وضو شک نیست و حرج کردن بہر جماعت
تا مسجد شریف از نہار نباید و غلام حاضر است ہمین جا در خلوت
امامت میکنند و در مسجد کسے دیگر را برائے امامت میفرستید و شمل
شیوخ و فقہا ہم چنین دیدہ شدہ منظور رای عالی نشد و فرمود
این وقت طاقت رفتن میدارم آیندہ حال مزاج دیدہ کردہ خواہد شد
ولنعایتہ حرج لتشریف بمسجد شریف آوردو و لبعد نماز از سید العلماء
استفسار معنے لایکلف اللہ نفسا الا وسعہا نمود حسب رائے
مفسران عرض کردند کہ تکلیف شرعی بقدر طاقت نفس است
در صحت و سقم و ما لا یطاق ساقط از پایۂ اعتبار است فرمود کہ در
مرض موت رسول کریم صلے اللہ علیہ وسلم باوجود شدت مرض
و تپ و درد سر و ضعف و ناتوانی کہ طاقت رفتار تا مسجد شریف
ندا شت ہر دو دست حق پرست بر دوش علی مرتضے و عباس
رضی اللہ عنہما نہاد و با جسد شریف بران ہر دو قوت بازو داد
و چنان میرفت کہ قدم شریف بر زمین سے سود و نسبت پا گرد آلود
بود تا داخل مسجد مشغول گردید چنانچہ در تواریخ معتبرہ مذکور است
و دو مرتبہ باین رنج و تکلیف از حجرۂ مطہر تا مسجد النور جلوہ افروز

بشنود اختیار این جمیع وتحمل این اذیت لہذا بیرون وسعت آن حضرت
ودیگر تحت البشری خارج بود یا آنقدر تکلیف اعتبار ندارد بہر تقدیر
ملا این قدر ناتوانی نیست نه آنچنان تکلیف باید درین صورت ترک
جماعت مسجد چگونه نمود باشند مولانا را بجز سکوت جوابی نبود بلند
دیگر این کمینه بارگاه وجناب مولوی محمد امام صاحب دامت برکاته
حاضر خدمت فیضدرجت بودیم استفسار معنی آیهٔ مذکوره فرمود
تفسیر ظاهر که از استاد یاد داشتم بمعرض بیان آوردم ہمان رد
وسعاد ضعاد رشاد نمود چون در حقیقه جواب معارضه نبود سکوت کردیم
بعد تامل ساعتی در معنی وسع وے ہدایت بعضے فرمود که تسکین
خاطر بکسی گردید گفت وسعت نفس آنست که متحمل آن امر شود
خواه متحمل جزو وے یا متحمل کل ہر قدر که طاقت دارد بجا آرد مثلا
برحسب طاقتست چنانچه بیمار اگر داند که تحریمه بگوید یک رکعت
ایستاده می تواند گزارد و دیگر رکعات نشسته باید که ہمچنان کند و دیگر بعض
را نیز ہمچنان قصد ادا کند تا زمانیکه یقین افتادن بر زمین نباشد
نه نشیند لیکن ہست که نفس اماره در پیرایهٔ بیماری بہانه جوید و حیله
آرد که ورلان خواہد وا ز طاعت چنانکه بر وے واجب ہست باز دارد
وتمام وکمال ادا شدن نہد وگاه بودی که در نماز لہذا نہایت ضعف
مرض طاقت ایستادن نداشتی چنان دیدے که پا لغزش می آمد
آنزمان بنشستے وغیر وے زیادہ از تمکن لنفس لیکن بنا بر شد عینا

نبایدگذاشت و در مراتب سلوک عمل بر مکتوب حضرت مخدوم
الملک کردے و فرمودے کہ وے دقایق شیخی را خوب حل کردہ است
و نیکو میداند در مقام شیخی نظیر خود نداشت و در باب ہدایت
خلق استاد زمانہ بود وہم شاہ غلام بیکیہ کہ منتسب بفرزندی حضرت
محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ و متوطن قصبۂ امجھرا اند مے گفتند کہ روزے
در مسجد ادعیہ و آیات بہر حاجات دینی و دنیوی بعد بقرورات فرض
بخفارمی خواندم آنحضرت مکرر بسوئے ما دیدچون شب در خلوت
حاضر شدم فرمود چہ مے خواندی عرض حال کردم ارشاد نمود کہ نزد
علماء ظواہر تفسیر آیۃ وَلَا تَشْتَرُوا بِاٰیٰتِیْ ثَمَنًا قَلِیْلًا چنانکہ در کتب
نوشتہ اند نیکو میدانی و بنابر تجویز اجرت حفاظ در تراویح و چہارم
میت وغیرہ نمی کنند اما نزد صوفیان آنست کہ برائے حاجت دین
و دنیاہم نباید خواند کہ اینہم بیع و شرا است ولاریب در مقابلہ کلام
حق تعالےٰ طلب ہمہ ماسوی او ثمن قلیل است ہر چہ از آیات
خوانند محض رضاء للہ خوانند عقب آن حق تعالےٰ ہر چہ بخشد
عطیۂ محض دانند سبحان اللہ نعم الکلام کلام الملوک ملوک الکلام
انتہی نقل است یکے را سخن در باب سلوک بود عرض کرد
فایدۂ ریاضت چیست فرمود صفائے قلب و صفائے قلب
صلوح قلب پیدا میکند کہ عطیۂ الٰہی بسبب آن در قلب
سالک لقاء پذیرد و ملک وے گردد یکے از خوانید وے نسبت

گفتم عرض کرد بعضے مشائخان زمانہ قائل اند کہ حالتیکہ دست
داد بینی بود ذیکہ از گناہ ہم زوال نہ پذیرد و این را بر قوت طریقہ خود
حمل کنند و گویند ما مستانیم ریاضت ورزیم خلاف عنوان نسبت
حالات قویہ را از گناہ ضررے نیست نزد طریق دیگران کہ آن
زور و قوت نیست ہر چہ بر دل سالک وارد شود پس ضعیف باشد
کہ بمحض زائل می شود در جواب این واہیات سخنی گفت و ہدایت فرمود کہ
حضرت مخدوم الملک شیخ شرف الحق والدین قدس سرہ در تحقیق حالات روحانی
و شیطانی و علامت تفریق آنہا نوشتہ است کہ کیفیتے روحانی کہ بعد فعل خیر ترقی
حال یابد باید دانست کہ محض شیطانیست و در زوال کے و دشوار باید شود [illegible]
بلیکہ [illegible] حال شیطانی برباد رفتہ و اگر بعد فعل شرع زائل گردد ہم دشوار باید [illegible]
ہم کیفیت روحانی بود و نیز تمام باید کہ تا قصہ [illegible] حمل کنند بر اعمال مسلمان
کہ بظاہر خلاف شرع مے نماید زبان طعن نکشاید لیکن باید کہ
کاملین را این غرقہ چنین حرکات کنند اما آن حرکت در نفس الامر خلاف
شرع نیست و قصہ سلطان بایزید بسطامی در خواستن معنی الا آنکہ
الا انا فاعبدنی و گرفتن نان از دوکان مردے اجنبی بہ غسل تو
است کہ در حقیقت آن ہمہ حرکات موافق شرع بود و ہم در جمیع امور
بر خلاف نفس باید رفت کہ عبادت ہمین است ہم در یک میان
[illegible] کشف حاصل آمد کہ بعضے مشائخان اکثر سخن از کشف خود [illegible]
[illegible] گویند [illegible] آن [illegible] الملک [illegible] کشف خود [illegible]

باید زد و اعتماد نباید کرد کسے عرض کرد که اسلاف دربارهٔ خلاف
بسیار مکاشفه دارند اعتماد بران باید کرد یا نه فرمود اہل مکاشفه
چند قسم اند یکے ازان صاحب سر خفی وجلی است که در مکاشفهٔ
وے کذب گنجایش ندارد گویا در حق آن وے مکاشفهٔ وے
حکم وحی دارد و شیطان و نفس را در مکاشفه صاحب سر سہو
و خللے نمے شود و ہمچنین اولیاے صاحب السر در ہر زمانه کمتر و
نایاب اند و وجود شان کبریت احمر است و قول ایشان نوعی است
از وحی در مرتبهٔ صدق و دیگران از مکر نفس و شیطان که مطمئن
نیستند بر کشف شان اعتماد آنقدر نباشد. وازین مقام کلام
مخدوم مشعر است که کشف خود کفش باید زد و اعتماد نباید کرد
و ہم سالک را خیال کشف نباید که از راه مطلوب باز میدارد و کار مردان
دیگر است و ہم ازین قبیل است که روزے در فواید ریاضت و مجاہده
بسط کلام میداشت و خلق را ہدایت مے نمود این کمینه بارگاه
عرض کرد که شاه محمد اکرم و شاه جمن قدس سرہما از حلقهٔ یاران
حضرت تاج العارفین رضہ ہر دو مرتاض بودند و شاه جمن بہ نسبت
شاه محمد اکرم ریاضت شاقه مے کرد اما ثمرهٔ ریاضت ہر چه شاه
محمد اکرم را بود بشاه جمن دست نداده و چنانکه ایشان را دست
بدامن مقصود رسیده شاه جمن را نرسیده سواے بخت و
تقدیر سبب در ظاہر چیست فرمود ریاضت شاه جمن

هرچند شاقه بود لیکن نزد این طایفه اختیار نه شهرت چنانکه شاه علا
مجاهده گرسنگی بصوم سلے کردے بار وقت افطار سیر خوردے
و گرسنه نماندے و شاه محمد اکرم کاسه سیر نخوردے یک حصه سیر
خوردے و دو حصه گرسنه ماندے ریاضت ایشان دائمی و بر سه طور
بود و ریاضت اوشان تا وقت گرسنگی دیگر آنکه شاه محمد اکرم
ریاضت تا مرگ بکمال شهرت و شاه حسین را چنین نبود و سالک را
ساختی لذت ریاضت باز ماندن آخر است حضرت غوث الصمد
قطب ربانی محبوب سبحانی رضی الله تعالیٰ عنه در کتاب فتوح
فرموده که سالک هرگز از مکر نفس غفلت نه ورزد و در ریاضت نگذارد
و یکے از حلم و رحم وے نه آن بود که با چنان تشرع و تورع کار حکم
کردے و بطاعت و رزمی حصول مقصود جستے اکثر طلبا را نوافل در
که نماز می گذارند مینه می تمام نصیحت فرمودے و خلق را بر
خلق شفقت وے اختیار صلوٰة خمس کرده و عادت بعبادت
گرفته و ام نصیحت التقا فا اکرمی کرده نیازات بزرگان شمل سه
منی و توشه وغیره که اکثر درست میشد فرمودی بی نمازی تا خوردن
نباید و لقاسم بعد فرمودے که درین نیاز خوردن اتقیا بشرط هست
تارک صلوة را و مرتکب مسکرات را هرگز نه بی چون چند سیر بن
سپاهی گشت حکم طالب علم بطبع اطعمه لذیذ تا چه تر شیخ نماز شمس گو
و از خوردن منهیات مسکره اجتناب ساختے بعضے خدام پاکه

عالی عرض کردند که اینها توبه لطبع طعام لذیذ توشه وسه منی شیرین
ونمکین وغیره که بیشتر ملشو وسکینند چون بعد حصول علم یا بعد ترک
عزم تحصیل ازینجا میروند باز مرتکب بمنهیات میگردند ودرنا کردنی
می او فتند فرمود حال باطن تائبان وصالحان چون معلوم شود
که توبه دروغ بسته اند وفساد باطن وآرند یا توبه نصوح دارند نیک
طینت اند و بر توبه و عهود استقلال است یا نقض حکم شرع ظاهر است
و نیز هم توبه دولتے است علیحده و استقامت بروے امریست علیحده
چون زیور مرصع در بدن عروس اگر حق تعالی هر دو دولت کسی را
بخشد نور علی نور و بنده ماخوذ بر ترک توبه است نه بر استقامت توبه
بظاهر ازوے توبه دیدم تائب شمردم علاوه برین تا زمانیکه در طلب
علم مقیم خانقاه است و لطبع طعام از ممنوعات مجتنب و محترز است
چه کم است هر قدر ایام که از گناه پاک ماند غنیمت است این هم
دولتے است و نیز هم در امر تقوی شاه غلام بیگه که از فرزندان
حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه اند و در موضع امجهر سکونت
و توطن از اباء دارند نقلا از آنحضرت رضی گفتند که روزے
ما را ارشاد فرمود که هر چیز را در شرع شریف قضا است اما تقوی را
بجز ادا قضا نیست چون در کارے فوت شد همه برباد رفت
این خرقه پیوند پذیر نیست هر ساعت اهتمام باید داشت که در کاری
از دست نرود نقل است یکے از دوستان هم بزم ما از راه جوانی

در علق ریشش مبالغه میکرد و اکثر دوستان پند و ملامت میکردند بسبب
منهی آورده وسوسه می داشت روزی با پسرش در خلوت شریف
حاضر بود لحیه پدر وی بس قریب و از اتفاق این کس نشسته
در خلوت شریف بغرض دعا معروض مطلبی رفت بعد گذارش مطلب
آنحضرت شیخ العالمین متبسم شده فرمود حالا ریش گذاشتن ضرور
آمد تا علاقه ابوت و بنوت بکمال باشد یک دو سال هم ملاحظه ابوت و آداب
شد ورنه فرقی بحیثیت صحبت در میان هر دو ظاهر نیست و
در میان پدر و پسر تا ظهور علاقه ابوت و بنوت فرقی در اوصاف
ظاهری باید تا پدر را پسر نگویند و پسر را پدر ندانند چندان
بر دلش اثر کرد که از آن روز دیگر حلق نکرد و متوجه اصلاح حالت شد

ذکر احوال مجلس سماع در ایام عرس وغیره معه فوائد دیگر

هر چند حضرت شیخ العالمین بنسبت قادریه هست هم بسبب سلسله عالیه
و هم حسب طریقه باطنیه ماجوش و وجد و سکر و مستی عشق و
ذوق و شوق آنقدر داشت که چشتیان زبان بر آن بشکر می گویند
و حسرت می خوردند یاران را آتش عشق وی ربود آنچنان مشتعل
که خس و خاشاک حرص و هوا خاکستر گردیده بعضی را اکثر روز
کامل و بعضی را هشت پاس و بعضی را سه روز و قائمی تا هفته در
شورش و وجد می گذشت که این عرصه محفل صحبت آن کل داشته

وخواب نبود سے الا از کراست وے رضہ بود کہ نماز ہم از کسی فوت نمیشد و گاہے ندیدم کہ صاحب وجد را در محفل شریف وے یکوقت نماز در پے افتادگی شورش زدہ مگر آنکہ اینقدر افاقہ می آمد کہ آفتاب غیران نماز فرض سنت مے گذارد و بعض یاز را نوبت بہلاکت رسیدہ ہی واز دستگیری آن جناب جان بسلامت بردی چنانچہ در ذکر مجالس گفتہ آید انشاء اللہ تعالے معائنۂ اول سوز وسوز حضرت تاج العارفین رضہ بزرگے بود شاہ غلام سرور کہ ذکرش بالا گذشتہ در مجلس سماع نشستہ بود و معمول نشست در پہلوئے حضرت شیخ العالمین رضہ داشت در وجد آمد و قصد کمال تضبیط کرد و تحمل فرو کردن آتش عالم سوز نہ آورد ہمچنان نشستہ درغش آمد وکس را بر حال وے اطلاع نہ یکبار شیخ العالمین رضہ سر از مراقبہ چنان بر داشت کہ گوئی اہتمام کارے دشوار پیش آمد و بسوے ایشان نگاہے تا دیر مبذول فی الجملہ افاقہ آمد و سرش را حرکت ہویدا شد چون نگاہے دستور آنحضرت از تربیت یاران باین نسق بود مجلسیان از مشاہدۂ این حال در حیرت گردیدند باز آنحضرت دست ایشان را گرفت و جذب حرکت کرد تا آنکہ فی الجملہ طاقت نشست یافت و بر نشست اما سوز ہواس نامدہ بود کہ در برش گرفت و تا مدتے در افاقہ آورد والا اثر ضعف و حرارت باطن تمامتر مضمحل ساختہ بود این

کمینه بارگاه را بآوردن گلاب ارشاد فرمود حسب الحکم شیشهٔ
گلاب حاضر آوردم و دو سه بار بر سر و روی ایشان بر چشم و بعضی بر
چهره و ریش نایم حکم کرد که حالا ایشان را از مجلس بمسجد برید
سر دو دست زیر بغل نهاده بمسجد بردم و بر جای نماز بجلوس
غلطانیدم ساعتی گذشته که در وجد برخاست و رقص
کنان بمجلس آمد بعد انقضای مجلس در تقریب حضرت
شیخ العالمین رضی میفرمود که یار از ان وقت مطلق اطلاع حال
ایشان نبود محض لطف او تعالی هست که خبر داد اگر یک ساعت
دیگر بغفلت می گذشت یار ایشان را از همه بلی یا هم چون جوش
مفرط بود ضبط آن باین حالت رسانید و نوبت تا اینجا رسید
مغابته و دوم در عرس جمادی الثانی تقریبا یکپاس شب آمد
بود صاحبزادگان در شوق و ذوق بودند منجمله سید نظر علی
که سر آمد یاران حضرت شاه شمس الدین قدس سره بود در شوق
مفرط آمد رفته رفته در حین وجد و ترنگ چهره زرد شد و تن دست ها
منقبض رسید این قدر گفت ملک الموت حاضر شد پیش نظر
دیگر طاقت گفتگو نماند و بر زمین افتاد و حبابت موضع چهار
در کنار گرفته جذب حال کرد سود نه بخشید و تیغ التسکین
دیدیم که ما را نسبت میرود و به نسبت شیخ العالمین رضی گردد مضطرب
دید آنحضرت حسب سلوک طریقه بظاهر در قبض و انبساط گیتی تصرف

نمی فرمود کو مرید مرید باشد مگر بسوی یاران خود با وقت اضطرار
کسی چون دید که وقت تنگ است و کار از دست میرود دفعةً
معانقه نمود که حواس و افاقه آمد و بنشست آن زمان دست
حق پرست بر دست وی نهاد تا آنکه همه حرقت و جوش وی
جذب فرمود و آن حالت مشاهدهٔ ملک الموت هم زوال پذیرفت
و تمامتر تسکین یافت لیکن ضربی عظیم بحضرت شیخ العالمین
رسید و آن این بود که میر نظر علی را مرض سل بمرتبه رسیده بود
که هر روز در سرفه خون می آمد و تپ مفارقت نمی کرد در جذب
سورش آن مرض هم اندکی بسوی آنحضرت منجذب باشد
تا سه روز شدت سرفه بود و خون در سرفه می آمد و تپ مفارقت
نمی کرد مردمان را بس تشویش رو داد آنزمان فرمود جای تردد
نیست عارضی است آنروز که میر نظر علی را حال متغیر شده بود
از کمال تشویش مهلت تفریق در میان شورش و مرض
نیافتم قصد شورش وی کردم با حرقت مرض هم اندکی
منجذب شد و لطف آنکه تا سه روز میر موصوف را نه تپ
بود نه خون در سرفه می آمد این کمینه در آن وقت حاضر بود چون
خود با علاقهٔ محبت و ربط بسیار داشتم از کیفیت آن وقت
پرسیدم گفتند یکبار در عین دور و وجد حرارت آتش عشق
زیاده تر شد و ملک الموت را دیدم که بقبض روح حاضر آمد

فی الجمله حرکت است باستماع این حال باستعجال قریب وی آمد
دید که بر زمین افتاده است سینهٔ اسرار گنجینه بر سینهٔ بی کینهٔ وی
نهاد که چشم بکشاد و واندکی افاقه آمد حکیم ممدوح را فرمود که اکنون ملاحظه
نبض فرمایند چون دست بر نبض نهادند قوی یافتند سراپا حیرت
شدند و خندان خندان عرض کردند که برجای خود است و با قوت است
اما این امر دگر است که در دست اطبا نیست باز آنحضرت دست
حق پرست بر سینهٔ وی نهاد و بساعتی دیگر مراقب شد که یکبار نعرهٔ
نعره زد و در رقص برخاست حکیم صاحب فرمودند که ازین حالت
کسی را هیچ ندیدم مگر ایشان را و فی الحقیقه مضمون شعر مولوی روم
امروز خاطر نشین باشد ؎ اولیا را هست قدرت از اله * تیر جسته
باز می آرند ز راه * معاینهٔ چهارم مولوی محمد علی اکبر علیه الرحمة
برادر خورد سید العلما سند العرفا دامت برکاته بودند ایشان را
چنین حال اکثر بودی و کمتر مجلس از آن خالی گذشتی و بدستگیری
شیخ جان بسلامت بردی چون احوال شان طول وطویل است
بنابر اینجا ترک کردم در ذکر یاران ان شاء الله تعالی گفته آید
نقل است روزی مولوی محمد علی اکبر رحمه الله را در ایام محرم
حالتی دست داد و شورش مفرط آمد که نوبت به هلاکت رسید
سید العلما مع دیگر برادران دینی نیز حاضر بودند هر کسی بجذب
حرمت وی مشغول شد مطلق کمی نگردید و اثنا فانا رنگ دگرگون

بود مضطربانه جناب سید العلماء کسی را نزد حضرت شیخ فرستادند
که وقت دستگیری است تا آن وقت جناب مستطاب مولانا تاج
ابو الحسن صاحب افاض الله علینا فیوضه حاضر خدمت اشرف بودند
و ایشان را در آن عرصه بعض ابتدائے سلوک بود و لہذا اشتغالی
افاضه و استفاضه و جذب حال چیزے ارشاد نشده بود آنحضرت
همین قدر فرمود نیز دیده و در باب جناب ایشان اکتفا ما لا بد طلب
شنیدم ما در راه سرا حیرت میرفتند که با کالے چه چیزے
ازین جنس ارشاد نشده و مبتدی محض لم عام ادشان صاحب الحال
هیچ ناخود آنجا رسیده چه خواهم کرد علے الخصوص جائیکه سید العلما
و دیگر یاران صاحب طاقت در عجز اند تا آنکه به سر شان رسیدند
هنوز کلمے چند باقی بود که بمجرد مواجهه با تعنت همه حرفت حرکت
شان بسوے ایشان منجذب شد و افاقه تمام دست داد سید العلما
و دیگر صاحب الان سخت متحیر گردیدند و استفسار کردند که ایشان مجذوب
کردند و این طاقت تصرف شان محمول بر محض عطیه الہی کردند
جناب ممدوح اکثر درین ذکر مے فرمود که هنوز قصه جذب و سلوک
ایشان نکرده بودم و چه جذب میکردم که مارا ازین باب هیچ دخلی نبود
لے خاسته بمجرد مواجهه جذب حال شان این محض تصرف و طاقت
حضرت شیخ العالمین بود دانستم که قوت خصت چه کار کرده این
لطیفه بارگاه ورد ذکر روز و ولایت و طاقت تصرف شیخ العالمین

بار ہا از زبان مبارک جناب مستطاب مولانا شاہ ابو الحسن
افاض اللہ علینا فیوضہ وبیشتر و مکرر شنیدہ است معاینۂ چشم
جناب سید العلماء را الغیر سماع در حادثہ نوبت بہلاکت رسیدہ شور
و اویلا از ہر طرف برخاستہ خبر بحضرت شیخ العالمین رسید باستعجال
تمام برخاستند و بسوے خانۂ شان شتافت دید کہ تمام خانہ ماتم سرا
است و سید العلماء را حالت نزعی است رمقے جان باقی است
و نفس شوریدہ در اشتداد و چشم حق بین چون چشم محتضر و بزمین
افتاد آنحضرت ہمانجا بر زمین نشست و الیشان را برداشتہ
در کنار گرفت تا دیر کہ بافاقہ آمد اما ضعف بسیار داشت فرمود باد کش
کنید و قدرے گلاب بر روے وے زنید و بر سر و سینہ ریزید
کہ ضعف و حرارت زوال پذیر د معائنہ ششم مولوی
محمد ہادی سلمہ اللہ تعالےٰ کہ افضل فرزندان و جگر گوشگان
حضرت سید العلماء است روزے در سماع بود حالتے طاری شد
کہ حالش دگرگون گردید و کسے را بران اطلاع نہ چون آنحضرت
دید کہ کار از دست میرود از جاے خود حرکت فرمود بر الیشان
آمد و در کنار گرفت و باز بحالش برآورد آنزمان مجلسیان را معلوم
شد بعد انقضاے مجلس فرمود کہ تا زمانہ وسع در قبض و بسط
کسے دست انداز نمی شوم گو مرید مرید باشد بجز مریدان خود
و درین وقت دیدم کہ مولوی صاحب را مطلق از حال فرزند خبری

وبا اینہمہ اگر در تسکین توقف مے دید خود تشریف مے آورد و فی الفور
تسکین مے بخشید چنانچہ مولوی محمد علی اکبر علیہ الرحمہ را روزے
وجد بود و آنحضرت در مسجد تشریف بعد نماز صبح قصیدۂ غوثیہ
مے خواند رفتہ رفتہ حال شان متغیر شد و یاران در مجلس حاضر بودند
اما بسبب استغراق حال خود کسی را اطلاع بر حال ایشان نشد
یکبار آنحضرت کسے را نزد سید العلما فرستاد کہ بگو مولوے
احمدی را کہ برادر خود را خبر گیر د جناب ایشان سر از مراقبہ برداشتند
و قاصد تسکین وے شدند در جذب حرقت مفرط اند کے توقف
رو نمود باز آنحضرت دید کہ در توقف کار از دست میرود خود تشریف
آورد و قصیدہ ہمچنان بر زبان حق بیان جاری بود نشست و
نگاہے تیز بسوے وے کرد کہ فی الفور در حواس وافاقہ آمد اما
اثر ضعف زیادہ از حد بود فرمود کہ ازین ضعف بے وجد و سماع نخواہد رفت
و دست ایشان گرفت و زنگ دیگر نمود کہ دفعۃً در وجد شدند
گوئی دست گرفتن و در وجد برخاستن معاً بود نہ ضعف باقی ماند
نہ حرج دیگر بعد مجلس پیش آمد نقل است بعضے اہل دل را
از اتفاق وقت بر حال مرید اطلاع نشد و آن مرید در شورش
دورے نمود بہر مرتبہ کہ قریب شان رسید تا تسکینے بخشد
آن صاحبدل سید نسبت کہ قصد استفاضہ میدارد افاضۂ
ذوق و شوق در تزاید مے کرد تا اینجا کہ حال وے از کمال حرقت

حالتش متغیر شد و بر زمین افتاد و آنحضرت رضه سوی وی دیدند باز همچنان
متوجه فاتحه شدند تا آنزمان حضرت رضه فرمودند حال مرید
دشوار بخیال دگر قریب است که از جان گذرد چون بر اطلاع حضرت
شیخ شنو خود حال مرید خود شد بدیدکه فی الحقیقت خطا کرده و کار
بر یاد رفت خواست که تسکین وی کنند نتوانست و جمیع حضرت
شیخ رضه آورد آنحضرت در کنار گرفت و بالکل تسکین وی کرد
و لطف دیگر در تسکین بخشی وی بدانسان بود که فی الفور بعد تسکین
و جان بخشیدن حالتش بلند یک دیگر داد وی که دفعتاً در وجد تجلی
عارضی حال ترقی کرد نقل است روزی در مجلس وقت صبح
بعد فراغ نماز همه کس در مجلس بودند و هر یکی را حسب استعداد
خود حال خوش بود و هر کس سرگرم مراقبه و آنحضرت را از آنجا که
رنگینی صبح یعنی سیر دین بس پسند خاطر اشرف بود از این سبب
بیشتر بعد نماز صبح مجلس گرم میشد و حسب حال هر کسی را مستفیض
می فرمود آن روز که در جوش آمد حسب شرایف را جنبشی بود که
گویی از حرکت وی در جوش عالم در جنبش آمد یکبار مجلسیان
بغوغا شد که یکی را از مبتدی و متوسط و منتهی و از عوام و خواص
و یگانه و بیگانه تا قوالان طاقت تحمل آن نماند قریب به مقصد
مردم سه تماشائیان حاضر مجلس بودند با کسی را افاقه نبود کسی
در شورش و کسی در گریه و ناله این کیفیت بارگاه هم از حاضر مجلس بر

بود و طرفہ حالے بہر خاص و عام بود بعد انقضائے مجلس
ہر کسی ازین عنایت دیرین زور ولایت سخنے مے کرد و کسے
حیرت بیان نمے کرد و مے گفت کہ گاہے چنین عنایت
و تصرف بر اغیار از آنحضرت ندیدہ بودم و مشایخان زمانہ
کہ خود را در امر باطن معاصر وے می‌دانستند سراپا غریق
لجہ حیرت بودند جناب سید العلماء دامت برکاتہ فرمود تصرفے
اعظم کہ درین نعرہ مخفی بود کسے را بسوے آن خیال نیست
حاضران متوجہ استماع آن شدند ارشاد کرد لطیفے اتم و تصرفے
اعظم درین نعرہ افاضہ آن بود کہ بیک نعرہ ہر کسے را حسب
حال وے متاثر نمود مبتدے را بقدر وے در شورش آورد و
منتہے را بر قدر وے ورنہ اثرے کہ حسب حال مبتدی
است منتہے را سود وے نمی بخشد و اثرے کہ حسب حال
منتہے است اگر بر مبتدی اوفتد تحمل نتواند کرد و بہلاکت
خواہد رسید و ہمچنین حرقت مبتدے در حق عوام مہلک ست
این چہ طور تصرف بود کہ مناسب حال ہر کسے اثری بوی
رسید بعد ازان بحضور حضرت شیخ عرض کرد کہ امرے
عجیب دران نعرہ مشاہدہ کردم کہ نہ از کسے دیدم نہ
شنیدم آنحضرت متبسم شدہ ارشاد کرد کہ راست
است چنین بود کہ گفتے و از سوابق حضرت تاج العارفین

ازهم ارشاد واین طریق خاص افاضت نفرموده بود اما در آن
وقت خیال باینمعنی مبذول نگرفت که استلاف چنین معنی
کرده بودم سلوک نسبت طریق آن حیثیت یکبار از حضرت
حق جل جلاله وعم احسانه العام این طور شنوده فی نفس
آن را بعضی به کردم واین یکی از اثر دعای حضرت
تاج العارفین بوده است که روزی در ابتدای سلوک عرض
کردم که تمنای طاقت نعمانیه دارم که بیک نگاه در دل
مخالف را تربیت بیکر بود احتیاج صحبت شیخ ساقط نمی شود
حضرت تاج العارفین بانکار فرمودند که این هیچ در حضرت است
بالغرض اگر بیک نگاه تربیت میکردی از طریقه وی باقی
ماند باجراء طریقه وی نماند اگر می طلبی طاقت میرزا بولعلی
طلب کن که بعد از حضرت ایشان سلسله طریقه وی هنوز جاری است و
جاری خواهد ماند عرض کردم که در اجرای طریق بعد ایشان وهم تربیت
خلق طاقت از شما می خواهم چون عنایت اتم مبذول حال بادشاه
دعا برای نفرموده بعد چند روز که از طرف خلوت شریفه اندرون
محل همراهی تمام فیروزی نشسته بودم خدمت رسیدم و نشستم توجهی
حال یکشش داد که آن روز که روزی نسبت نعمانیه کرده بود وسی از
حق تعالی برای تو در خواستم بفضل خود اجابت فرموده واین طاقت
مرا بخود نعمانیه یا ملعن باش آمرود خیال آمد که عرض شد والتفاتی وقدر

راهنوز روز اول است بر مزار شریف حضرت تاج العارفین رضی الله عنه حاضر شده فاتحه خواندم و عرض کردم که حالا طاقت انتظار هم ندارم درین مجلس امتحان طاقت خود میکنم به بینم که ایفاے را وقت آمد یا هنوز امروز و فرداست الحمد لله که روے مقصود از پردهٔ غیب جلوهٔ ظهور فرموده و نیک صورت نموده این کمینهٔ بارگاه نمے گوید که دران مجلس هر کسے بود وے را از اثر نعرهٔ حلاوتے پیدا بود و ماند که شرحش نتوانم کرد و نیز سید العلماء رضی الله عنه فرمود که از کرم خود آن طریق نعره هم بمن و دیگر یاران خاص ارشاد فرمود و بیشتر در مجلس سماع وے رضی الله عنه و در زیارت آثار شریف نبوی صلی الله علیه وسلم احضار ارواح طیبهٔ اولیاء الله میشد و مشرف از جمال جهان آراے نبوی صلی الله علیه وسلم می شدند و در احضار ارواح طیبه حدے و نهایتے نبود **نقل است** روزے در مجلس عرس ربیع الاول بزرگے شطاری شاه رضا علی نام علیه الرحمه حاضر بود و دران عرصه بر طریق شطاریان از کشف کونیات فراغت یافته در کسب الٰهیات بهمت مردانه مصروف داشت مجلس سماع صوفیه را سر جوش و سر گرم دیده متوجه دریافت حال گردید و از دوستان محرم راز خود میگفت که ما بر حال مجلس شیخ العالمین مطلع نبودیم اکنون نیکو دریافتیم که اینجا نه حاجت قوال ست نه قول و قلیانه نه غزل و راگ هر چه خواهید بآواز بلند بخوانید مجلس سر گرم خواهد شد بلکه یک دف کافی است اینجا قوالے دیگر ست و سطربے دیگر و سازے دیگر ست و سرودے

ازین حال سگے خبر سے شود وچہ دانم باز پرسید کہ بزرگانے کہ آنہار انشناختیم کہ بودند آنحضرت بعضے را نام گرفت و بعضے را اخفا فرمود ہر چند منت بکار بردیم قدر جواب داد کجا آن عالم ارواح وکجا این خاک دان وکجا آن جناب عالی وکجا من درین سلسلہ سخن سربستہ داشت وہرگز بمفصل بیان نکرد شاہ موصوف لب بر خود پشیمان شد وتنبہ کشید ومنفعل گردید واز آنروز قائل بکمال آنحضرت بود ودر حل مشکلات باطنے خود سے تامل رجوع میکرد واکثر این حکایت در تذکرۂ کمال آنحضرت با خلق بیان میفرمود

نقل دیگر ازین جنس مناسب مقام بود کہ نوشتہ سے آید اہلخانہ سیّدی سندی مولائی سجادہ نشین وافضل اولاد شیخ العالمین رض مولانا مولوی شاہ ابوالحسن افاض علینا فیوضہ را مرضے صعب بود کہ یکبار سرفہ پیدا شدی وآواز سرفہ ہمچو سنگے کہ بر سنگ از نند مشنید وتا دو پاس درین شدت سیگذشت کہ آب ہم فرو کردن نمی توانست ودر پہلو استیلای ورم آن شد عارض می گردید کہ جان بری دشوار سے نمود تدبیر لاتعد ولاتحصے زہر جنس بہ تجربہ آمدہ اما سود نہ بخشید سے مگر فصد رگ باسلیق یا ہفت اندام یا رگ دیگر ذنوبت ان بر خلاف ما تقرر حکمار یونانی وہندی بعضے روز تا بیست بار می رسید وہر بار ساعتے لغیبہ تسکین میشد اگر خون از رگ نمی آمد بنزد آب

شکیبائی نداشت بے اختیار زار زار گریست با آنکہ معمول و دستور شیخ العالمین بستر امور بود کہ ہرگز از کشف حال کسے سخنے بر زبان حق بیان نرانندے اما در آنوقت تاب دیدن گریہ و اضطراب جناب ایشان نیاوردہ فرمود غم مخور شاہ رضا العلی را غلط واقع شدہ است ہنوز وقت بیمار تو نہ آمدہ است و ایشان کہ بیان کردہ اند حال بیمار دیگر است چون قصد دریافت حال بیمار تو بود دانستند کہ آنچہ دیدہ ام حال ہمین بیمار است جناب مولانا را فی الفور تسکینی حاصل شد و دل قرار گرفت کہ درین اثنا شاہ موصوف ہم حاضر خلوت شریف شدند و احوال شنبیہ کہ دیدہ بودند با کلمات تشفی و تسلی بیان کردن آغاز نمودند شیخ العالمین فرمود آنچہ معاینہ شدہ حال بیمار دیگر است و بیمار ہذا را ہنوز وقت دور است و عمر دراز لبس متعجب شدہ عرض کردند آن کدام کس است جواب نفرمود و سکوت نمود از سکوت آنحضرت شاہ ممدوح را خیال بر غلط و خطار خود نیاید اما انتظار آن تاریخ و ماہ و روز مے کشیدند تا صدق روبائی خود معلوم کنند تا آنکہ ایام موعود رسید و ہمان روز و تاریخ و ماہ وقت معین مفتی فضل علیہ الرحمہ فوت کردند و اقارب و احباب در مصیبت وے گریہ ہائے ہائے مے نمودند و بعد تکفین انتظار قدوم مغفرت لزوم حضرت شیخ العالمین مے بردند چون بر جنازہ رفت و نماز کرد آنزمان شاہ ممدوح را بر خطاء خود یقین کلی آمد و جناب مولانا را غدغہ کہ بود از دل برخاست بعد از ان شاہ ممدوح بسبب غلط خود پرسید ہمین قدر ارشاد شد کہ اہل کشف

را بیشتر این چنین خطا واقع مے شود و سر آن ارشاد نگردید معیت
روزے بحضرت ویند گرمی مجلس و ذوق و شوق مجلسیان مے
فرمودند که سرگرمی مجلس و تاثیر قلوب بغیر التفات اهل دل طیبه و ذوق دل
تنها از مجلس سماع ممکن نیست اما که چشم بینا دارد نیکو مے بیند و تاثیر
و تاثیر حسب استعداد بود شود و بتاثیر است چنانچه شبے مجلس سماع بود
تا صبح اثرے از ذوق و شوق در دل کسی پیدا نبود و شاه محمد محقق
قدس سره از انقباض مجلس دل تنگ شده در خلوت نه بخواب
بوده قریب نماز صبح بخواب دیدند که مزار حضرت تاج العارفین
شگفته اند و آنحضرت بر مزار نشسته است بعد حصول دولت پابوسی اشاره از
ارشاد فرمودند بروید در مجلس تا سماع کنم و نیز حاضر شدند و حاضرین عالم را
تنبیه باشے بسر برسانید تا ببینید از احاطه مزار شریف خود رسیده بود
که یکبار از شور مجلسیان بیدار شد و مجلس را آنقدر سرگرم دید که
بحضرت افتاد و مجلس آمد بعد انقضائی مجلس با ظاهر روبا سے
مصالحه خود و جمیع حیرت مجلسیان کرد و نیز حکایت دیگر از این قبیل مرموز
که یک مجلس در شب عرس یکبار بجهت انقباض مجلس بوده مراقبه
بوده دیدم دو شخص آمد و برخاسته آمدند و گفتند که مجلس شمارا
سرگرم کنیم گفتم مشغول شوند آن هر دو کس در میان حلقه محفل
نشسته ذکر سے از اذکار آغاز کردند چون سر از مراقبه برداشتم
هیچ کس را از مجلسیان جوش پیدا بود جسم نخوش دانستم که

طاقت آن ہر دو آزادوش ہمین قدر بود و نیز آنحضرت را رضی اللہ عنہ بر قلوب اہل دلان تصرفے تام بود کہ کسی درین زمانہ چنین متصرف الوجود ندیدیم و نہ شنیدیم نقل است روزے از روز ہائے عرس حضرت شاہ حسن رضا خلیفہ ممتاز و جانشین حضرت شاہ محمد منعم قادری ابوالعلائے عظیم آبادی قدس سرہ بجامعہ یاران تشریف آوردہ بودند اما یاران ایشان را دران روز تا انقضائے مجالس سماع ذوق و شوق مطلق نشد بعد فراغ مجلس و کار خانہ عرس آنحضرت فرمود کہ امروز شاہ صاحب را باید داشت و وقت شب کہ شب سیزدہم است دعوت سماع باید کرد و ضیافت ایشان خاصتہً باید نمود وقت رخصت فرمود کہ میخواہم امشب ضیافت ساخت کنم فردا قبل از گرمی آفتاب تشریف فرمائی دولتخانہ خواہند شد قبول کردند چون شب سیزدہم از سماع صوفیان مجلس ترتیب دادند یاران ایشان را ہم ایشان را تا انقضائے مجلس آنقدر وجد و رقص بود کہ قلم و زبان از بیانش قاصر است و لطف آنکہ یاران حضرت شیخ العالمین را باوجود جوش و خوشوقتی مطلق حرکت بدن نبود ہر کسی در مراقبہ سرخوش بود و بس پر جوش اما کسے را رقص نمی آمد مگر سید العبد فاک و برادرش مولوی محمد علی اکبر راندکے وجد بود دبار و در ساعتے تسکین دست داد و بشیر صوفیان مشاہدہ شدہ کہ قوال غزلی بارا گی میسر آید کہ ناگوار خاطر کسے نیست و مجلسیان در تمنای آنکہ چیزے دگر بسرایند و باز در ساعتے ہمراں غزل راگ

دل ستاند شد بن گرفت و آن تا فا گاه تغیر حال ملاحظه نمود چون نیکو دید
آن حضرت را اثرے بلند ذوق و شوق یافتند دانستند که مگر اثر
جوش آن حضرت بود که ناگوار ذا یکبار طبیع و گرو دلے خاطر گردید
کرد و عمل را ملاوت بجزو ویسے بلند و بخشید و یکے از زینه کمال
وے آن بود که اول ضبط نفس بلسط مجلس و قلت و کثرت مهمانها
بر وے نه منکشف شد سے و آن چنان در اسباب نیاز عرس
اهتمام فرمودے اگر نیستے که مردمان زیاده خواهند آمد عرس
زیاده سامان کردے لیکن بودے که سامان خرچ در عرس یک
عرس نمودے و گاهے در یک عرس از تخمین کار پرداران کم خرچ
و هرگز تصریح آن یکبے نفرمودے چنانچه در عرس ربیع الاول اثر
هشتاد و هشتاد من بیج بوزن پخته خرید ساختے یکبار فرمود مسلسل
عرس مذکور که نصف پنجاه من باید گرفت لیکن تا آخر آن اسرار
جو چند شده کسی بکار آمدے دیگر بسیار است مناسب که لیکن خرچ عرس آب
کرده شود و باقی بیالغ صرف خروجت دیگر کرده تعین نمود که اسباب از خرچ باقی
خواهد ماند بعرس ربیع الثانی بکار خواهد آمد چون در عرس ربیع الاول سے سیر
بعضو بیگان فرمودی مساکین طلب اگر خرید می کردم بر وقت تخمینا چهار زر بطل
و گاه ملبوس کنجکس خوابها ترک بر چمن نا قبل زیاده ملتفت فرمیلیر سودی
مساکین بان استقلال باک ترفرمودے و فائده آن بر وقت معلوم شد که
در عرس ربیع الثانی آن مجلس بسیار گران و نایاب گردیده و سامان باقی مانده

عرس اول بکار آمدے وگاہ بسیار قبل از اعراس حسکم بخرید غلہ باوجود گرانی دادے اگر کسے عرض سے کرد کہ اندک توقف فرمودہ شود تا نرخ ارزان گردد فرمودے شاید ازین ہم گران تر شود و نزد ما گرانی و ارزانی برابر است این پس وپیش اہل معاش را سزاوار است و فائدہ آن آخر ظاہر میشد کہ مصیبتے پیش مے آید و آن زیادے غلہ در فاتحہ چہلم و چہارم میت بکار مے آمد آنزمان سبب تقیید خرید و گرفتن غلۂ فراوان معلوم میشد کہ این بود کہ پیش آمد و گاہ در تقریبے از جناب مستطاب مولانا شاہ ابوالحسن مولوی شاہ ابوتراب و سید العرفا دامت برکاتہم حال مجلس و کثرت و قلت مہمانان مفصل ہم بیان فرمودے و نیز بارہا مشاہدہ و معائنہ افتاد کہ بسا لکے از سبب بیماری حاضر مجلس شدن نمی تواند بحضور اقدس کسے را فرستاد تا تمنائی حاضر شدن عرضدارد و اجازت گیرد گاہ فرمودے کہ وے را برداشتہ بیارند کہ از سماع گمان راحت قوی است چون مردمان آن بیمار را مے آورند در ساعتی بذوق و شوق و وجد میشد بعد افاقہ نہ مرض ماندے نہ اثر ضعف کہ بلی استعانت عصا تا آرامگاہ رفتے و کسے با استعانت عصا و از ان وزن سر لحظہ طاقت و توانائی دراز دیاد شدی تا آنکہ صحت کلی یافتی و بعضے را فرمودے کہ چندے صبر کنند تا ازالہ المرض کردہ در مجلس دیگر خواہد آمد سماع در حق وے مضر است باعث اشتداد حرارت

خاطر گرفته بنابرین حکم اگر اوی بذوق سماع خواه مخواه طالب اجازت
شدے بپاس خاطر وے اجازت دادے لیکن تا انقضاء نسبت
مجلس وے را در مراقبه بستگی تمام بودے اما بدان‌ها هرگز حرکت
هم نشد چه سر موقت قلب بوی راه نیافتے گویی که از سالکان طریقت
نقشبندیه است و بیشتر مجلس صبح تا وقت چاشت لیس گرم
میر اثر بوسی از جهت که آنحضرت را وقت صبح بیداری بیرودی والتهیا
بس بطبع بود و بے سماع هم بعد نماز صبح اکثر سرجوش ماندے و
تعین معاش ملے را الا خود بودے نقل است مولوی بهجت
صاحب دامت برکاته میفرمود که بدین سبب عوارض چشم در وقت
یک چشم بند مے ماند و آب می آمد روزے مجلس بسنت غسوری
بدرگاه حضرت تاج العارفین شد بود و بکسے طور خود را حاضر مجلس سماع هم
الا اینکه چشم لیس منقبض بودم چون وقت برخاست مجلس قریب
آمد آنحضرت تسبیح و نارسیدن اثر رحال نشسته و برخاسته همه گمان
داشتند که حسب معمول قصد جلوه افروزی بجای اقامت عالم پناه جهد
و ازانجا آهسته آهسته قریب ما که بفاصله چند قدم ایستاده بودم
تشریف آورده و اندک سرجوش بود گمان بردم که وقت رخصت
العزار تشریف اکثر چنین طور جوش مے شود که یکبارگی قریب تر ازین
آمده بازوے مبارک خود از بازوے من بالاند که وجه پایه نید
گویا تخفیف نصیب بود یعنی شک دیگر که تابه بیک چشم بند یافت

و من از خویشتن رفتم که اصلا افاقه نماند و در شورش و رقص شدم ندانم که کدام
وقت چشم باکشا و بعد شورش چشم کشاده یافتم باز دیگر از آنوقت آن همه
تکلیف گاهی نشد و آب از چشم نه آمد و این عنایت را قریب دوازده سال شده
باشد این کمینه بارگاه نیز دران وقت حاضر بود و این تصرف آن مستغرق
الوجود بچشم خود دیده بود و نیز حکایت بعضی ارباب کشف شنیدم که
مجلس سماع جای نشست شیخ العالمین رضی الله عنه جناب رسالت
مآب را صلے اللہ علیہ وسلم نشسته یافتند و حضرت ایشان اند ید نقل است
شنیدم از سند العرفا دامت برکاته روزی در مجلس عرس ربیع الاول سالکان
در وجد بودند سید مولوی اشرفعلی قدس سره که یکی از فرزندان حضرت
غوث الاعظم محبوب سبحانی رضی الله عنه بود و از یاران شیخ العالمین رض
ممتاز بود هم در احوال و هم در تصرفات در مراقبه بود دید که جناب رسالت
مآب صلے اللہ علیہ وسلم جلوه افروز مجلس سماع شدند و بجائی نشست حضرت
شیخ العالمین رض نشستند و شیخ العالمین رض بصورت طفلکی خورد سال در کنار مظهر
انوار آنحضرت نشسته است و آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دست شفقت بر سر و پشت
شیخ العالمین رض می مالند و بکمال عنایت متوجه حال شیخ العالمین رض است
مولوی محمد فرخ را از غایت استغراق خیال عالم مکاشفه نبود میدانست
که این معامله در عالم شهود است و هرکسی همی بیند از مشاهده این عنایت لا
و اوادائی والفرحیت تاب و تحمل از دست رفت و آتش عشق خرمن صبر
و تحمل را یکبار سوخت و در وجد [illegible] دیگر گفت نیست [illegible]

سر بر ستون سخت افتاد و دندان از جانب عرض یعنی پہن اندرون
ضعیفہ زیادہ از قصعہ شکست و اندر ہمن افتاد و ایشان را اطلاع
خبر نبود کہ کجا سر بر ستون افتاد و دندان کرا شکستہ رسید لطف
الحمد للہ کہ بسر رسید و دندہ دوسے چندان و خلق گمان می برد کہ ضرب
عظیم و ضرب شدید است ستون سر رسیدہ باشد گو سر شکستہ
چون با فاقہ آمد چشم کشاد شیخ العالمین را بر جائے خود دید نشست
کہ آن عالم دیگر بود و ازین قبیل چند حکایات سراپا حمایات کہ دلالت
بکمال قرب وے رضی اللہ عنہ در حضرت رسالت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم دارد بعضے ازان کہ قریب الفہم عوام و خواص است
در ذکر احوال شیخ کرم بعلے رحمۃ اللہ علیہ و برکاتہ گفتہ آید ان شاء اللہ تعالیٰ

تذکرہ بر سبیل حکایت

روزے وقت خوش بود و یاران و فرزندان مستفیض خدمت
فیض صحبت بودند ذکر اولیائے سلف آمد فرمود کہ حضرت
مخدوم ملا اسحق پنڈوی قدس سرہ از فرزند خود مخدوم نور
قطب عالم پنڈوی قدس سرہ چہار چہار ریاضت گرفت و مجاہدہ
کنانیدے یکے ازان آن بود کہ پاک و صاف کردن بیت الخلا کہ
متعلق بایشان بود و خانقاہ ایشان بس رونق بود کہ بیمار و زائرم
مردم و ملک مقیم ماندے چنانچہ روزے شاہ نور قطب عالم بیت الخلا

ایاکسا میکرد شخصے باضطراب بر سقف وے آمد و بقضای حاجت
بہ نشست و ویرا اسہال شد کہ مخدوم را سراپا آلودۂ نجاست کرد
مخدوم ہمچنان ماند و مطلق حرکتے نہ نمود تا وے را اطلاع برین معنی نشود
و شرمندہ نگردد چون آنکس از قضائے حاجت فراغت یافت
جناب الیشان باز متوجہ پاک کردن قاذورات شدند و صاف کردہ
بہ ہمان حال بسوئے دریا شتافتند در اثنائے راہ از پدر بزرگوار کہ از
جائے معہ یاران تشریف مے آوردند دوچار شدند مخدوم بزرگ
حال الیشان دیدہ تبسم شد و فرمود کہ فرزندم لباس زرد پوشیدہ
است و بتامل ملاحظۂ حال او می کرد دید کہ سر سو کبر و نخوت نفس
وے را اثرے نکردہ از ان روز امتیازے بخشید و غرتے داد کہ حالا
خدمت بیت الخلاء موقوف کند در مطبخ خرج مصالح بسیار است
باید کہ بسودن و کوفتن زرد چوب و فلفل گرد و غیرہ متوجہ باشد
از غایت محنت سودن و کوفتن مصالح مطبخ کہ در وے ہر روز پنجہزار
شش ہزار مردم را طعام پختہ شدے مانند زرد چوب رنگ
زرد گردیدہ چون شیخ علاء الحق قدس سرہ دید کہ اکنون اثرے
از شعبدۂ نفس باقی نماندہ فرمود اے نور قطب عالم وضو کن
و بیا وضو کردہ حاضر آمد گفت در طریقۂ چشتیہ ما ریاضتے نیست
کہ ترا بدان امر کنم مگر ہمین کہ دو رکعت نماز پیش من بگذار و دران
دو رکعت تکمیل طریقہ بوے کنانید درین میان مظہر عنایت اتم

سیوم بود الطاف و کرم فرزند ارجمند نو رسیده را آنحضرت بنده میرزا نام نهاده
ابوالحسن ملقب فرمودند علینا فیوضه عرض کردند خوشا کسیکه در صحبت حضرت
افضل کار تمام شد کارش در طریقه والد شریف علیه قاعده همچنین بودی
هر آنچه کاسب می کردید همانا بانبساط طبع و وقت خوش بود و غایت حضور
مبتذل حال مولانا مجلس هم از اغیار خالی نبود که کمال آن بزرگوار
و خیال استعداد استفاضه طاقت نفس ایشان کیمیا آسا ما این معتقد ممکن است که مهیج جوش ها
بتصدق پیران به اعطای آن بوده و در رکعت نفل اشتها هم دادن می توانم که
تمنا و لیرا اول تکبر و نخوت نفس به ریاضت یک شور چون محبت اخلاص
که معرفی کمال حضرت است نفع با یکدیگر دو تکمیل نفس بعضی اعمال هم واجب
است چون ایام طفلکی بر ده عرض کردند که این دولت به اختیار کردن و بجا
خود بس دشوار می نماید آنحضرت تبسم فرمودند و گفتند بغیر اختیار این امر
ناگوار حاصل مقصد هم دشوار است کارهای دشوار باید بجنید هم زود طالب علم
اختیار کنید هم ما استاد ایشان به رکعت نماز نافله مطالب شوید شعر
گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود ولیک بخون جگر
شود ÷ حافظ صبور باش که در راه عاشقی هرکس که جان نداد
بجانان نمیرسد در ناسخ ماندند کاش با این ریاضت با مرشد که
و سوال نامه صوح را گفتند چرا اختیار این دشوار بر خود پسندید سی فرمودند که
بغیر این دولت ممکن نبود سکه اختیار می کردیم چرا دیگر ریاضت کشیدن ها
کرده اند که وسیله حصول مقصود و تقرب لازمه مدد کرده روز سی دیگر حضرت

خواجہ بایزید بسطامی رضی اللہ عنہ درمیان آمد فرمود کہ اہل تواریخ در حال
شان نوشتہ اند کہ بعد مرگ از وے سوال شد ای بایزید چہ آوردی
گفت توحید حاکم شد اذکر لیلۃ اللبن و آن حکایت مشہور است کہ روزے
بایزید شیر گاؤ خوردہ بودہ ازان درد شکم عارض شد فرمود کہ شیر گاؤ
درد پیدا کرد بران سخن از حضرت حق تعریض بود کہ دعوی توحید داری
و نسبت درد بشیر گاؤ مے کنی و ہمچنین در جواب و سوال اسلاف سخن
بود کہ رابعہ بصری را رضی اللہ تعالے عنہا رسید ندا اے رابعہ در بارگاہ عزت
ما چہ آوردے عرض کرد بار خدایا در دار دنیا شنیدہ بودم کہ ذات تو غنی است
احتیاج بچیزے نداری بنا بر ہیچ نہ آوردم اگر میدانستم کہ ہم جستجو و تفحص
اینجا نیز مے شود البتہ چیزے برائے تو می آوردم و ازین پرسش خود را
رہائی می کردم بعد ختم حکایت اسلاف فرمود کہ اکثر درین اندیشہ خواب من
تلخ شد و شب درین اندوہ بسر کردم کہ اگر از من پرسند چہ جواب دہم
کہ سرمایہ آخرت ندارم تا آنکہ روزے درین فکر ہمین جواب بخاطر آمد و تسکین
داد کہ این سوال ماسیرا با لطف از خاصان درگاہ ہست و مقربان بارگاہ نہ
ہر مفلسی و غریبے و بے بضاعتے و شعر فغانی یاد آمد ۵ پیر در حشر فغانی
زباز پرس مترس ٭ تو بیکسے و غریبی ترا کہ مے پرسد ٭ با اینہمہ اگر پرسند
کہ چہ آوردی گویم خداوند ازادراہی کہ با ما ہمراہ دادہ بودی از خیر و شر
نہ بران افزایش کردہ ایم نہ دران نقصانے آوردہ ایم بندہ ایم اگر بفضل
خود بخشی ہم ترا زیبد اگر بگناہ گیری ہم ترا سزد و ۵ کرا زہرۂ آنکہ از بیم تو

کشاید زبان جز بتسلیم تو * پیش فضل تو عیب ناکم گناه و عفو بیشتر است و بی تیغی
دستگیری در ضمیر بود بارگاه عفو و کرم تو همچو من مطیعی و نادمی کار جابجی
نیست منتهی آمد بسر سخن که ذلک مبلغهم من العلم نقل است سفر سوم چون
ابو تراب صاحب دامت برکاته و هم جناب مولوی محمد امام صاحب حقانی
حقانی که شیخ العالمین را که بود سیفی بود آنحضرت را حضار ایشه منکی
اخلاص بود قصد زیارت آثار شریف نبوی صلی الله علیه وسلم کرده هر دو شیر می شود
زیارات بیشمار بعمل آمد بعد این کیفیت بلکه خوفی سے گویا کمال آن کتب
در عمل تنبیه بے ترود پیوست و سعادت وسے سعادتی کرد که حضرت
شیخ العالمین نائب رسول الله و نائب غوث الاعظم محبوب سبحانی
بود بر روی زمین و بالای آسمان علیه وعلی آله الصلوة والسلام و بعد مجلس
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در دروازه حضرت محبوب سبحانی علی جده
وعلیه السلام بیشتر و بسیار از بسیار اجتماع حاضر می شدند و مستفیض و محظوظ
می گردیدند چنانچه تفصیل در سیر بزرگان سلف مذکور است مانند تحفة الملوک
و مناقب غوثیه و بهجة الاسرار و غیره باحادیث و آثار در مجلس سماع شیخ
هم حق تعالی با حضار انبیاء و اولیاء مسنون کرده تا انبیا و اکابر متحقق شود
والحمد لله علی جمیله و لطفه نقل است طریقه عجیب حقیقی برزنے
تسلیم کرده الیاس کشف و ورود سے خویشان ترک معتقد و چند از
آستانه حضرت شیخ العالمین دوده یم که استطاعت راه و دید نه خلیم
والا نسیم و ملحد سل وسایل محروم ایم تا کجب منتظران آستان عرض نمایم

که بالفعل پناه عالمیان است خود را باید رسانید باشد که حل این مشکل از آنجا
گردد چون برین معنی عزم مصمم کردند آن جن باز آمد و گفت شمایان چنان
و چنین عزم دارید بی سود محض است فریاد از ظالم باید ما بر شما ظلم و ستم
نه کرده ایم و ایذاء نداده ایم و رنجی نرسانیده ایم مگر گاه گاهی بدین
این زن می آئیم و نیز نه خبیث مرده ام و نه کافرم با جن زنده ایم مسلمان
و مرید حضرت شیخ العالمین رض ام گفتند غلط و دروغ می بندی گفت و سخن
صادق ام نام من عنایت علی است مدتها در خانقاه طالب علم بودم
و بدست صاحبزاده با اکثر آب وضو می دادم نام صاحبزاده با و بعضی دیگر
اکابر مفصل از من بشنوید و بعضی علامات صدق خود چنان بیان کرد که کسی را
جای انکار و تکذیب نماند و هم بار دیگر در عرس ربیع الاول که زائران
از اطراف و جوانب زن و مرد هر سال می آیند یکبار بر زنی تسلیط جن شد
و آن زن صاحب عصمت در خانه میان اصطفی فرود آمده بود حاضران
به تدبیر اعمال و فتیله ملتفت شدند گفت این در و سر چرا ما خبیث نیستیم
و نه باراده ایذاء آمدم صورتش خوش آمد ساعتی نزد وی نشستم باز خواهم رفت
پرسیدند نام تو چیست گفت عنایت علی مائیم که درین خانقاه حضرت شیخ
العالمین رض مدتی طالب علم بودم حاضران تکذیب وی کردند گفت از
مولوی محمد امام صاحب که جگر گوشه سوختی آنحضرت اند سبق حدیث گرفتم
و اکثر در پای خانه برائی اوشان آفتابه حی بردم اگر باور ندارید از اوشان
تحقیق کنید چون بعضی مردمان از مولوی محمد امام استفسار این معنی کردند

رفض دارند هر چند اجازت صحیح یافته باشند لیکن با این ضلالت دیگران را
چه هدایت خواهند کرد و هم آخر فرزندان من نیز قصد بیعت همانجا کنند و
به پیروی پیر فسق و فجور و خلاف مذهب مبتلا شوند درین اندیشه اهتمام دوام
که عمر هر ساعت در تقصیرات و سوت هر لحظه نزدیک چکنم و کجا روم آن
جن گفت راست گفتی چنین هست اما من ترا جاے نشان میدهیم که درین
زمانه از وے جاے بهتر نیست بر و لقصبه پهلواری در بارگاه عالم پناه حضرت
شیخ العالمین شاه نعمت الله قادری که وے درین زمانه نظیر ندارد
بیعت کن و زیر دامن پناه وے عمر بسر فرما که دولت دین و دنیا
فراهم آورے گفتم توجه دانی بخندید و گفت مالمنی دانیم عجب نسبت
اے زن ما و امثال ما بسیار از بسیار در مجلس شریف وے بهر احترام
حاضر مے شوم کمال وے ندانم مگر این قدر که در مجالس صوفیه این زمانه
ما یان هم گاه گاهے میرویم اما اثرے و حلاوت قلبی در خود یافتیم
مگر در مجلس شیخ العالمین که وقت وجد و مستی صوفیان ما همه چنان
متاثر مے شویم که گوئی از خود مے رویم خصوصاً وقتیکه آن حضرت
را وجد مے آید اثر آن وقت بتقریر نمے آید من ذاق و اکثر اجنه در
مجلس وے حاضر مے شوند و با خود که در سلسلهٔ قادریه بیعت دارم
نسبت انبیاے جلبش خود زیاده حاضر مے شوم از سخن وی این کنیز را
حیرت در گرفت که این چنین سخن گاهے در گوش ما نرسیده
[illegible] صدق خود بیان کنم که از دو گواه تصدیق

مگر ہمین قدر کہ فرزندے از فرزندان شیخ العالمین نیازی مقرر
کردہ است نام مولوی ممدوح در بیت حکایت ماثبت کردہ ام انتہی

نقل است در سال دیگر باز آن زن یعنی مادر میر خیر العلی بدولت
پابوس حضرت شیخ العالمین فایز شد بعد پرسش خیریت فرمود بکدام امر
اتفاق آمدن شدہ عرض کرد ماجرای شگرف است و در حقیقت فرستادہ
آن جن ہستم متصل مکان ما در کندن زمین حجرۂ پیدا شد مقفل
و کلید وے بر قلابہ آویختہ تماشائیان بسیار گرد آمدند و مشورہ کشادن
قفل در کردند بعد تقرر صلاح خوفے عظیم در دل ہر کہ وہ آمد کہ کسی
جرات بر آن کار کردن نتوانست بعضے از آنہا کہ نظر بر تقدیر داشتند
گفتند ہر چہ بادا باد و قصد کشادن نمودند ہر چند سخت آزمائی کردند
قفل نکشاد و بیہیتی بر ایشان غالب شد و بگذاشتند آن جن بر من
ظاہر شد و گفت درین حجرۂ مقفل خزینہ از زر و نقرہ بسیار ہست
حساب لکوکہا دارد و در دیگہا نہادہ اما ممکن نیست کہ از زور بازوی کسی
قفل وے کشادہ شود و چیزے بدست آید آفات دران بسیار است
و این یک حجرۂ اول است کہ دیدہ علاوہ ازین ہفت حجرۂ متصل وے
واقع است معمور بدفاین الا اگر قصد آن باشد کشادن قفل از دست
تو ممکن است و مے تو انم کرد و دفع بلا ازین صورت نہ بیند و چار ناچار بلا
بسوے تو متوجہ گردد گفتم باز چہ سود ہمین بلاے افلاس کہ دران مبتلا ہستم
ہزار گونہ اہون است ازان کہ در فلاح باشم و بر شوہر و فرزند یا بر جسم خود

تسلیط خبیث شدید آنحضرت را اندکے تغیر بر بشرۂ مبارک آمدہ
یکبار آن جن فریاد برآورد سوختم سوختم و پاک بسوخت و مریض را افاقۂ تام
آمد دیگر گاہے بروے تسلیط نکرد آنحضرت مے فرمود کہ من دران عنت
متحیر شدم کہ آن موذی قصد کشتی با من دارد و قریب رسید و قریبان
من از من دور و مہلت آن ہم نیافتم کہ کسے را آواز کنم ناچار رجوع بحضور
پیر دستگیر غوث الاعظم رضی اللہ تعالیٰ کردم کہ فی الفور در طرفۃ العین
امداد فرمود و چنان تعذیب و عنفا بران موذی شروع گردید کہ فرصت
فریاد ہم نیافت و پاک بسوخت و بعنایت حضرت غوث الاعظم
رضی اللہ عنہ ازین مکروہ نجات یافتم نقل است زنے را
شیخ سدو گرفتہ بود و دعوی عشق باوے داشت و ایذا میداد شوہرش
از ہر سو مایوس و از صحت وے نا امید گشتہ مضطر بحضور شیخ العالمین
آمد فرمود خبیث زبردست است بسبب حمایتے کہ دارد از فتیلہ
ہم نمی ترسد اما تدبیر متوکلاً علی اللہ باید کرد فتیلہ حضرت پیر دستگیر
محبوب سبحانی غوث الصمدانی روشن کن و باسم اعظم آن جناب رضی اللہ
عنہ چارۂ نجات بجو و جوینده یابنده منقوش خاطر خود ساز حسب ارشاد
فتیلہ روشن کرد چند ماہ برین گذشت کہ بجز از دیاد ایذا دیگر ندید و نوع بنوع
تکلیف میداد آنحضرت بسبب اضطراب شوہرش وکیلے را فرمود کہ
از موکل فتیلہ استفسار کند کہ این چہ حالتست موکلان جواب دادند کہ نکلو
معلوم است کہ حکم موجلی وے نیست مگر بخاطر شیخ العالمین حسن بابا

بوی میرسید و لطف آنکه تسلیط یکبار نمی شد مگر در نظر وی آن
موذیان ظاهر می شدند و عجیب و غریب ایذا رمیدادند منجملہ آن
یکے این بود که بیمار در مجمع خویشان و حلقۂ اقارب و احباب نشستہ
است یکبار بے اختیار آه و نالہ کرده و فریاد برآورد که دست ما بدندان
می گیرند و می گزند و دست می افشاند چون حاضرین دست وی میدیدند
نشان دندانهائی صغیر و برنا و پیر از قبضہ دست تا بازو چنان می یافتند
که قریب بودے که از زخم دندان خون برآمدے استفسار این معنے که
از وے می کردند می گفت پنج چهار مردان صغیر و کبیر از خباثت آمدند
و دندان گزیدند و همچنین گاہے ناخن بر کلہ و گردن وے میخلانیدند
و مضطرب مے ساختند و گاه بودی که در عین تحریمۂ نماز آن چنان آواز
طمانچہ آمدے که هر کسے می شنیدے و بیمار یکبار بر مصلا افتادے
و گفتے مردے کریہ منظر آمده بر روی من طمانچہ زد که طاقت تحمل
آن نداشتم بر زمین افتادم گاہے باضطراب فریاد می کرد که مردی
کریہ منظر نیزه در دست دارد و می گوید کارت اکنون تمام سکنیم از آنجا
که تدبیر هر جنس بکار بود و نفع نمی بخشید اقارب و احباب هم مضطر
بودند که مبادا نیزه زده چه خواهم کرد چون اضطراب فریاد مولوے
محمد قادر سے از حد گذشت و این تکالیف هم تا یکماه ماند در روز و شب
بیداری احباب هم دشوار تر شد حضرت شیخ العالمین را فریادرسی
در جوش آمد آری ع تا نگرید کودک حلوا فروش • بحر بخشایش نمی آید بجوش

بجوشش * فرمودند سوکلان فتیله پرسید که این چه حالت است گفتند
فوت ابدا از خباثت تا ابجاد رسید که با ما هم نماز هم مستعد شده
کمیله با سینه فریاد رسی نه دل فروزند و فرود آمدند شش بار سے ایشان رسید
نه نمانا نیک است بدبختان بیدین بی مروت شدند سوکلان گفتند آسیب
لبس شدید است و از روز ولادت چه لبس قوی شنیده بیمار است
و بعضی بعد عرض کردند هر یک در قوت و جثه قطعه خود بلند رفیق آن محکمت
است شادی این دختر بدست گریبان شد آمد با ایذائی دست کمر محکم
بسته است و هنوز حکم بگرفتاری و سوختن آنها نفاذ نیافته سبب آنکه
جمع مسلمانان نیست از گلش و ستیزه شاد و بنیاد دشمنان از ظلم دین برون
بیانگاه عالم پناه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسیده است
بیانیه تسبیح کرامت نصیب است که منظر تعلق [illegible] دیگر انقطاع
آن دشوار است بسکوت آمد خبر را صحت نیست و اگر برآنها عتاب
شد خبر بهتر است اما تا رسانیده ادرسے عادر شهود نیست [illegible] حاضرات
شنوانید شد شیخ العالمین بمجرد استماع این سخن فرمود [illegible] فتح باب
که با قصد ایذای آن جن بکرد و ایشم ایذا رسیم انحراف از دست باید که
بر ضمیر کبیر استمداد بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کنند و از روح
یا استغاثه اکثار سازند همه وابستگان دولت [illegible] متبرکه مستمل
[illegible] شدند درین ایام [illegible] و ایذای آنها زیاده تر شد چنانچه یک
وقت شب [illegible] بودند که جن سکان مولوی ابو [illegible] کسی [illegible]

دست پخته طول داشت وهفت ده دست عرض بر خوابیده گان افگنند
واز ایستاده ها آن چپپر را حرکت داده بر ستونها آوردند که از بار وی ستونها
خم شده بود واز عنایت حضرت غوث الاعظم محبوب سبحانی رضہ آن
ستونها همچنان خم شده تمام شب ماندہ خوابیدگان صبح بخیریت بیدار
شدند آخر الامر در مہلت یکماه دیگر سوکلان فتیله بحضرت شیخ العالمین
مبارکباد دادند که فلان روز بران جن لیس عتاب شد اکنون از حضرت
محبوب سبحانی رضی الله عنه هرچه حکم نفاذ خواهد یافت بدان عمل
خواهم کرد بعد عرصه پانزده روز خبر دادند که حکم حضرت پیر دستگیر رضی الله
عنه چنان نفاذ یافته آنها را که شدید تراند گرفتار کرده در بغداد شریف آرند
وضعیف را بدار العدالت سید اشرف جهانگیر رسانند وضعف را روبرو
بیمار بر دکیل فتیله سوزند وکارخانه حاضرات گرم شد ضعفاء که بر فتیله
حاضر می آمدند از قوت وشرارت آنها هوش از مایان میرفت وعجیب
وغریب کارخانه مشاهده میشد که نه جاے دیدم نه شنیدم اگر به تفصیل
آیم هرچند از لطف خالی نیست اما رساله علیحده گردد واز قام آن از اصل
مطلب بازدارد وبیشتر در حاضرات فتیله بچشم خود دیدم که بعضے خبیثے
عرض کردند که ما ایمان داریم اما بسبب شامت نجاست یا گناہے گرفتار
عذابیم اگر شیخ العالمین رضہ از کرم خود دستگیری فرماید نجات مے یابیم
وآنحضرت ہمان ساعت بروے رحم آورده بسوکلان ثواب فاتحه بخشیدی
وگفتے که بروے عذاب نکنند وچیزے از اعمال مغفرت برای وی لازم

کروسے تا آنکه او مستجاب شد و احوال بعضے بیان هم فرمود که فلان
خبیث بس بد است گور بود شب بخواب آمده از مژدهٔ مغفرت خود
مسرور ساخت و هم ازین حکایات عجیبهٔ غریبه تر حکایت [illegible]
مولوی محمد علی بن شاه شمس الدین ابوالفتح قدس سره بود که بخوف
الاطناب قلم انداز کردیم اما یک ماجرا ازان بعید تحریر میے آید تا ماجراهای
دیگر را هم قیاس کنند که هر روز وقت روشن شدن فتیله روشنی
در نظر روشن کنند که فتیله ظاهر میے شد و این کس را هیچ احساس نکرد
کمالا فاقه میسر نیست و بمزید دستگیری شیخ العالمین نجم ازان حالت نجات
می یافت و یکبار جمعے حاضر آمده پرسید که از شمایان چیزی میسرم
اگر احسان کنید بتعلیم من فرمائید حاضرین پرسیدند بگو گفت سورهٔ
والعصر مرا سهو شده است اگر کسے را یاد باشد یکبار بر وی برسے
من آواز بلند بخوانند که یاد گیرم کسے ازایشان گفت والعصر ان
الانسان لفی خسر آیت دیگر نخوانده بود که موکلان فتیله یکبار
بوساطت وکیل منع بلیغ نمودند آن جن گفت افسوس اگر یکبار
تمام سورت می خواندید می دیدی آنچه می دیدی و دبین یک آیت
که خوانده بود حال آنکس بسیار ابتر شد سوزش بدن و بیهوشی بر وی
طاری گردید که بس تکلیف کشید حاضرین ازان جن پرسیدند که این
کار چه اسرار بود لعل و اظهار آن انکار کرد و بعد سعی بسیار گفت
راست آن نیست که من عامل این سورت هستم لیکن بر ما عتاب

حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ است و ثمرہ آن یکے ہمین است
کہ سورۂ والعصر از سینۂ ما محو کردہ شد و بر شمایان عنایت است اگر
سوکلان از خواندن سورۂ مذکور باز نمی داشتند بہ دین وقت جمیع حاضرین
مجلس را ہلاک میکردم در حمایت شیخ العالمین ہستید ہر چہ خواہید بکنید
نقل است شاہ محمد یوسف علیہ الرحمۃ کہ سر و کار بدعا و تعویذ
داشتند ہر چند عنفوان شباب بود اما بنظر تفاوت و تشرع و صلاح
شان از حضور شیخ العالمین رض اکثر رخصت فتیلہ وغیرہ می یافتند
اتفاقاً از موضع سید یوسف پور یکے کایتھ بطلب شان عرضی
بحضور اقدس کردہ کہ از شر خبائث بس و لتنگ آمدہ ایم اگر دستگیری
شود و شاہ محمد یوسف رخصت کردہ شوند ما ہمہ از شر وی نجات یابیم
شاہ موصوف را حکم شد کہ حاجتمندی با ضطراب طلب شما کردہ است
بروید عرض کردند کہ احوال شدت و قوت آن خبیث از چند ایام
بہ تفصیل شنیدہ ام و حال اثر اعمال و حکومت بر سوکلان فتیلہ انچہ دارم
بر بندگان حضور نیکو روشن است رفتن ما بجز رسوائی و سبکی در مجمع کافران
دیگر ثمرہ نخواہد داد و یقین است کہ تدبیر ہر جنس ساحران آنجا ہم کردہ
باشند باز خود را دشمن یک موذی کردن و گرفتار مخمصہ و مضحکہ شدن
چہ سود ہر چند امید منفعت است اما عسرت یا غرت از منفعت یادت
گوار است فرمودید بروید و نظر بر خدا دار ما ہم غافل نیستیم و یک فاتحہ شاہ
اسمعیل قدس سرہ کہ موکل فتیلہ کلان اند خواندہ فرمودید بروید و بہ بین

انشاء الله تعالی همه کار حسب مراد خواهی دید شاه صدیق ازین گنهکار
مؤلف کتاب میگفتند که والله حکومتے که بر هیکل و در آنجا می کردم
حاضران و تماشائیان را حیرت بود که هیچ حکومت اهل تصانیف کرده
همان برین نهج هست معدود اندک زمانه کار شان از وسے حسب مراد انجام
یافت و اهل قبر بلیس معتقد کمال تا شدند انتهے و علی آنکه حضرت
شیخ العالمین بعضے را از نصاب بذکوة اعمال تیر انحراف بودی چنانچه بعضے
از طالبان این فن که بوے آمدند منع نمودے و فرمودے که ما کاهے شغل
بنصاب اعمال نکردیم و ازین تضییع اوقات و تعذیب ماندن بهتر هست
که خطر جان در وے بیشتر هست سبب آنکه درین زمانه در عمل قصد
لتسخیر موکلان از بهر دنیا میخواهند و در زمانه سلف جهت کشف و ملک
بود و در تتبع وے کار دیگر مے گرفتند مناسب که اجازت اعمال از
عاملی بگیرند مگر نصاب قصیده تبرک که حضرت پیر دستگیر محبوب سبحانی
رضی الله عنه بالنصاب اسم اعظم آنجناب را بهر کسے اجازت نمیداد
بعضے را بترک حیوانیات و بعضے را محض قلندرانه بنظر آنکه در مراقبه
بس تاثیر و مفید هست و هم میسر شود که در ایام شباب بقصد نصاب
بعضے اعمال کردیم حضرت تاج العارفین رضی الله عنه فرمودند همچنین
که این قصد وقت شما در رعد حساب با طلب دنیا محسوب شود و سا
هر ذکر بجز یاد خدا وسوسه هست به بشر سے خدا بلا رکاین و شود حیثیه
و تا وسع بطلب حق ترغیب نمودی و از نیز و اهانت باز داشتی که گا

از کار است واثر اعمال وتعویذ را حواله بر عنایت حق کردی که التجا بجناب
کرده وتوسل به اولیای وے نموده رجوع باعمال کنید اگر خدا خواسته
است حسب مراد شما خواهد کرد و چیزے که خواست وی غیبت از
اہل نصاب ہم بجز عجز نشنیدم ہر چند درین زمانه کسے نصاب دہد
وتسخیر موکلان نماید اما غوث گوالیر نخواہد شد وباوجود کمال ظاہر
وباطن وے که غوث وقت بود وبرستاره حکومت داشت اما عجز
وی باوجود توسل باعمال در اکثر امور دنیاوی مشہور ومعروف
است ومعمول شریف آن بود که ہر کسی که طالب اعمال آمدے
بی تامل بنظر خوشی خاطر وے جلد تعویذ واعمال حواله فرمودے و
ہرگز بخل نکردے ودستور مشایخان زمان که در دادن اعمال گو
بے اثر وبے حقیقت باشد چون اکسیر منید انند ونمی دہند بس
مکروه داشتی ویگانه وبیگانه را در عطیه یکسان پنداشتی اما در باطن
تصرفی میکرد که از نااہل ظہور اثر نشدے وبحضور شکایتها کردی
در جواب فرمودی که حسن نیت وطہارت وصفائی طینت از شروط
اعظم است بیدل نشوند ہمت بکار برند کسے عرض کرد که اعمال ہر
جنس اکثر نااہلان برده اند خصوصاً اعمال محبت وعداوت که از
خوف فتنه وفساد بسیار امین نیستم ارشاد کرده حق تعالی مالک
اثر است وقادر است که جائے فتنه اثرے نه بخشد ما را در ہمه امور
بخل ناگوار است مگر در اشتغال واذکار طریقه که در آن مامور باخفا ہستیم

هستم و فی الحقیقت عاملی را خود مشاهده کردم که صد تا اعمال عجیب و
عداوت می کردند سر مو فائده نمی کرد و چون بعضے شکایت می آوردند تغیر
حال از جان اعمال کار گیر م دیگر شغل علم و تصرفات آنحضرت که در شکایت
امراض بود ما شک در این مختصر نگنجد مگر در جنس علمی بر مرتبه گردید ملکی
معلوم کردن آید حکایاتے چند در ضبط تحریر آورده می شود مشعر بر حالی
در اطراف عالم گمان آن بود که این شفاے بیماران ذریعه عملیات و نیز
توکل محض از اعمال و ادعیه است چنانچه نقل است فقیرے از
شهر دهلی باستماع شهرهٔ تصرف و کرامات حضرت شیخ العالمین بطلب
بعضے اعمال رہ نورد قصبهٔ شریف گردید و با جناب گذارش آمد
که حقیقت اعمال معلوم نیست آیا فقط شهره است یا از جنس عمل چیزے
دارند استخاره کرد بزرگے ویرا فرمود شیخ العالمین بغیر از اهل اسرار
نیست او خالصا مخلصا ولی خدا است علو اختیش دیگر نیست اینکه
که عمل داری آنجا نیابی تلاش اهل اسرار کن واگر طلب خدا داری
تمرد سبب روان فقیر دهلی می گفت که علم السر شکسته شد مگر منازل راه
طے کردم هرگز قصد نمی نمودم چون حتی الامکان بسر برده بود که مستم
مظفر یابد شکر که قریب با است بنابر این عشت سفر به خود کشید چو کعبه
عرض کرد که طریق اسم یاد و آب اگر باشد عنایت شود آنحضرت از سینه
بعمل سینه وسے را و طریق آن بنوشت و لعاب سفته رخصت نمودن مگر فت
نقل است این کمینه بارگاه را در ایام طفولیت زخم پشت یابه

می شد گاہے دریک سال دو بار و گاہے سہ بار ہم و یکبار معمول بود
پس تکلیفہا مے کشیدم کہ نوبت بجان میرسید و سالہا درین صعوبت
بسر کردم چون بعمر چہاردہ سالگی یا پانزدہ سالگی رسیدم سالی چنان
باین رنج مبتلا شدم کہ گاہے نکشیدہ بودم بخت یاوری کرد و حضرت
شیخ را در رحم آورد و دوال خود عنایت فرمود کہ از کف پا تا زانو بطور رکاب
بہ بندد در نشست و برخاست آرام خواہی دید ہر چند جرات این کار نداشتم
لیکن از ارام آنحضرت چارۂ انکار ہم نبود حسب حکم بعمل آوردم باز
ازان سال تا این زمان کہ عمر بہ پنجاہ و سہ سال رسیدہ گاہی زخم نشست
پا نشدہ و نشان جراحات سابقہ ہنوز باقیست نقل است می فرمود
مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاتہ کہ در عنفوان جوانی از درد
سر و دندان ہر روز ایذای نو و رنج سخت میکشیدم و امامت مسجد
خانقاہ بمن مفوض بود ناچار وضو میکردم و تکلیف درد سر و دندان
دو چند می شد روزی آنحضرت فرمود در نماز وتر در رکعت اول
بعد سورۂ فاتحہ وَالتِّیْنِ و اِذَا جَآءَ نَصْرُ اللّٰہِ ضم کن و در ثانی سورۂ
کافرون و لھب و در ثالث سورۂ اخلاص بدفع ہر دو درد مفید است
تا این زمان کہ بعمر پنجاہ و شش سال رسیدم گاہے ازان روز نہ درد
سر شد نہ درد دندان و بارہا نوبت شکستن دندان رسیدہ لیکن
سر مو اثر درد نیافتم اکثر مردمان بر گمان قوت عمل اجازت آن گرفتند
و اثر ہم بسیار یافتہ اما آنہ القدر کہ در حق خود دیدم گویا این عنایت مخصوص

بمن بود **نقل است** با همخانهٔ میر مظفر علی علیهما الرحمة تپ ضعف صعب
آمد و بطول انجامید که حالت یأس نمودار شد آنحضرت از مرض با خبر شده
سید العلماء رشید العرفاء دامت برکاته را ارشاد کرد که بجناب رسالت
مآب صلی الله علیه وسلم جهت شفای شان عرضداشت بنویسید بنظر
ظاهر حال سید العلماء را تأملی بود لهذا بحکم شیخ که علاقت چون و چرا
را دخلی نبود عرضداشتند حکم شد که اکثار استغفار در حق وی موجب
شفا است اگر طاقت ندارد دیگرے را از خواندن بجای خود بسازد
آنحضرت مولوی صاحب را عرض نمود که طاقت بیمار طاق است نیابتاً
از وی بخوانید حسب حکم که بیمار استغفار خواندند حق تعالی صحت
بخشید **نقل است** بعد چند سال بانو با همخانهٔ میر موصوف بیماری
دیگر صعب تر لاحق شد هر چند اضطراب البنیان داشت التفات
تام آنحضرت نمی دید تا آنکه رفته رفته در عرصهٔ چند ماه مرض مشتد
گردید و وقت احتضار رسید از اقارب و احباب فریاد ها می برخاست
میر موصوف که در فن طبابت هم ید طولی داشتند با گریه زار زار بیرون
خانه آمدند و بر پای آنحضرت سر عجز نهاده بی اختیار گریستند که کسی را
تحمل گریه شان نبود در همین عرصه خبر رسید که جان بجان آفرین سپرد
تهیهٔ تجهیز و تکفین جلدتر نمایند آنحضرت را بر گریه خلق دل آب شد
و برخاست بر مکان بیمار رونق افروز شد بر بالین وی نشست
دید که نبض ساقط است اما بر چهره اندکی سرخی باقی است فرمود [illegible]

درغش و بیهوشی هم چنین صورت ظاهر میشود مراقبه طویل کرد هنوز سر
از مراقبه بر نه آورده بود که آناً فاناً رنگ چهره بحال شدن گرفت و آمد
ورفت دم زندگی با ضعف تمام شروع شد سر از مراقبه برداشت
و میر مشارٌ الیه را طلب کرد که ملاحظه نبض کنند تا زمانیکه ایشان حاضر
شوند بیمار در افاقه آمد و چشم بکشاد و حال عنایت حضرت شیخ العالمین
و گریه و تردد خاطر مصیبت زده گان را معاینه کرد و گفت راحت مییابم
و ساعت بساعت تخفیف می بینم آنحضرت بخلوت تشریف آورد بعد
چند روز صحت کلی بدست داد و میر موصوف در شکر گذاری بادای مضمون
این شعر مترنم بودند ٭ بار غمے که خاطر ما خسته کرده بود ٭ عیسی دمے
خدا بفرستاد و برگرفت ٭ نقل است بعد چند سال باز صاحب فراش
شد و عرصه پنج شش ماه در بیماری گذشت و درین مدت نمودار
اشیاء خبیثه وایذای آنها بسیار گشت و اثر سحر و جادو بر خاطرش
متمکن گردید و فی الحقیقت چنین بود که بگفته دشمن هفت کس از ساحران
باخود ها اتفاق کرده بودند و همت بر هلاک وی بستند رجوع بادعیه
و اعمال کرد چون در صحت زمانے دراز گذشت آخر وسوسه بدل راه
یافت که بغیر برآوردن سحر مدفون از زمین صحت ممکن نیست کسے
گفت در فلان موضع برهمنے است که درین فن مهارتے عظیم دارد و مشهور
آفاق است اگر وی را طلب سازند فی الفور پتله مدفون خواهد برآورد
چون اطلاع بجناب آنحضرت رضی جرأت باین کار مناسب ندید اجازت

خواست و در حصول رخصت ابرام نمود آنحضرت ارشاد فرمودند که تدبیر صحت
ضروریست چون اطبای حاذق درین جا است که بچون یکچند پرداخته قبول نمود در آرزو
آنروز این صحت خواهد شد پس طلب رخصت نمود مشهور است تا علاجی شد لیکن مناسب است
که طلب نمایند یعنی چون زبان خامی بسبب سوء فهم برگشادند که اجازت
رجوع بر کافر نیز مناسب این شان نبود بلکه خلاف طریق خادمان
هیچ کس را جواب نه فرمودند میر مظفر علی کسی را بطلب آن برهمن فرستاد
معه وعده حاضر آمد وجه وجهی بسیار کرد و چاره کارها بسیار نمود پس نفعه
سود نکرد بلکه بیماری صعوبت افزود چه کیفیت درست کرده بود بسی چند روز
خلانید پاره از آن شربتها بخوردند نفعی نکرد تا شستن و نهان رفتی
انداخت و بیمار رو بنقصان صعوبت بار گرفت و شورش کرد که دین است همین حقیقت
وهالکه پنج نصیحت و همیشه آتش سوخت رو در صحت شفا نخشید
و سود خود گرفت و راه وطن پیمود و در راه تنیزگامی رو در نصف النهار
طی کرد که چنان که از مآل اندیشی دور افتاد و بعد چند بایسته صحت دلشاد
شدند که اکنون بسبب مرض نماند چون دو هفته برین حال گذشت ابواب
صحت هم پیدا شد بلکه بعضی امر تکلیف زیاده یافته بسیار اوشکستگی
دیگران فاسد خود دلفریب کردند لیکن بیشتر جفا دگر دیدند که یکی هم
نیز بر همه کسان ظاهر کرد و در آن وقت آنحضرت فرمودند که وجه سکوت ما آنکه
جواب نیافتن حتی مرض هنا بچنین مصلحت بود که اگر در آن وقت اجازت
نمی دادم تا ایام صحت همین گمان فاسد می ماند که علاج بیاری یافته بکردند

تدبیر سحر است و تا زمانیکه پوتلهٔ مدفون بیرون نه آورده شود آرام نخواهد شد
و تربیت انسان بے زجر نفع نمی بخشد و هر کار را دیے است چنانکه طفلان
را لضرب تادیب و بنده را اعتقاد فاسد بر فع عقیدت و فقدان مطلوب
تادیب باید که دیگر گرد آنچنان خیال فاسد نگردد اکنون که بیمار را ازین تدبیر
سودی نشد تمامتر بے اعتقاد گردید دیگر رجوع به پیر هیچ نخواهد آورد و چار ناچار
رجوع باعمال علوی وادعیهٔ ماثوره خواهد داشت که جز این راه دگر نیست و اگر صحت
حاصل شد مطلوب بدست می آمد و عقیدت باعمال سفلی زیاده میگردید و ماسور و طعن
میشدم که ازین تدبیر باز ماندستم صلاح درین دیدم که خود را در محضهٔ طعن نه اندازم و
بخدا رجوع کنم که ویرا نیز ازین اعتقاد فاسد و رجوع باعمال سفلی نجات بخشد الحمد لله علی
احسانه که ویرا هم از عقاید باطله نجات شد و مرا هم از طعن خلق و حجاب اقران بیمار و عمات حفظ و فیصت
بخشید و خیالات فاسده که باعمال سفلی آمده بود و قوت اثر آن را متمکن خاطر داشت بفقدان
مطلوب ثمرهٔ ندامت داد بعد چند روز که حال ابتر شد و عدا کار هست آید به توبه و استغفار نمود
آنحضرت به پیر موصوف فرمود که ماده گاوی خریده بهم رسانند ملازمان بیمار و سخت بیمار بلا توقف بهم رسانیدند کمینه
بارگاه را حکم قضا توام نفاذ یافت که دعای عقیقه از طرف بیمار خوانده
ذبح کن چون حسب الحکم بعمل آمد تخفیف آناً فاناً مے گردید در اندک
روز صحت کلی دست داد و این قسم تصرفات آنحضرت را حدی نبود
و بشیر اعجاز عیسوی مے نمود **نقل** است می فرمود مولوی ابو تراب
را است برکاته که ... نوبت چنین حالت با لخانه من پیدا شده بود نفسے چند
و گاهے رمقے باقی بود و روشنی چشم نمانده و مردم تمام متحیر شده

از زندگی کورانه موت آرزو دارم ایشان هر چند بظاهر تسلی صحت دادند
وگفتند رجوع بحضرت شیخ العالمین کن که گو بتن از وی دورم اما
بجان نزدیک حضرت وی ام او بظاهر از چشم ما غایب است لیکن
بباطن با ماست ع دست شیخ از غائبان کوتاه نیست * پنجه اش
جز پنجه الله نیست * اولیا را قوتی هست از آله * تیر جسته باز گردانند
ز راه * می گفتند هر چند بظاهر تسلی میدادم مگر در باطن هوش و حواس من
بر جا نبود چندانکه دل را قوت می بخشیدم ضعیف تر میشد و اندوه دو بالای
گردید ناگاه درین تشویش خواب بر من غلبه کرد که خفتم و بیمار همچنان رجوع
بآنحضرت میداشت و فریاد میکرد بخواب دیدم که حضرت شیخ العالمین رض
تشریف آوردند و بسیار تسکین بیمار کردند و فرمودند جای تردد نیست تا فلان
روز و فلان تاریخ تکلیف است آینده صحت یابی بکمال مسرت بیدار شدم
و مژده جان بخش به بیمار رسانیدم فی الحقیقت بی کم و کاست تا میعاد
صعوبت و رنج ماند باز روشنی چشم بحال آمد و از جمیع امراض دیگر هم صحت کلی
یافت **نقل است** دیگر اهلخانه شیخ محمد ولی که نابینا شده بود به رهبری
زنی حاضر آمد و زار زار گریست و عرض داشت یا صحت بخشیده شود یا دعای
مرگ در حق من کرده آید که ازین زندگی نجات یابم فرمود نظر بر خدا دار
و بدوا متوجه شو عرض کرد دواهای تیز و مجرب هر کسی که گفت از استعمال
آن دریغ نداشتم و بجز ضرر ندیدم کار ما آفت زدگان و بلا رسیدگان وابسته
دامن پناه حضور است با این همی گویم که خلاف تقدیر صحت یا هلاکت پیش

آید بلکه ازین دوکار هرچه مقصود باشد بلاک دعا فرموده مشهود و ما رسید
گریست که آنحضرت را گریه دست داد و هم آورده است شب تا سحر میگرید
حلوا فروش + بسیار بخشایش نمی آید بجوش + فرمود اضطرابیکه در وقت
اشراق که وقت ورود قصیدهٔ متبرکه غوثیه است حاضری باشد یکبار
عشق کامل بهجت حاصل است و ادوار عصمت وطن گرفت عقل
هست طرفه اینکه جناب سید العلماء را در روشنی چشم قصور بیکه
تمام آمد که منبر و محراب مطلق نمی دید بحضور ملک شیخ الغالبین عرض کرد
که حالا امامت بدیگرے مفوض گردد تا نماز بی کراهت ادا شود فرمود
امروز امامت کنید شاید این قدر بعبادت حضور کنند کسی دست گرفته
الحمد را بمصلے امامت رسانید یکبار بعد تحریمه فی الفور همه صفهای
مسجد و مقام امامت بنظر آمد منبر و محراب را آنکه می دید بعد نماز تا
زمانیکه در مسجد بودند همچنان روشنی بکمال بود چون بیرون مسجد آمدند
نابینائی بدستور بود که تا مکان بے دستیاری کسے رفتن نتوانستند اما
ایشان روز هر وقت که در مسجد داخل می شدند تا زمان ماندن در مسجد بینائی
بکمال می شد و از بعد بیرون آمدن مسجد چیزے مطلق نمی دیدند
فرمودند این تصرف عجیب و غریب است و تا زمان بقاے حیات
آنحضرت بر سر عالم همچنین طور امامت میکردند بعد انتقال آنحضرت
تکلیف بے بصری به نسبت مسجد و دیگر اماکن یکسان بود این ماجرا عالی
معاینه کرده بود و بکثرت شد دیگر حالت امراض و تصرفات در آنحضرت

که از سید العرفا بطور پیوسته در حکایات اسلاف هم کمتر دیده و شنیده
شده در رسالهٔ دیگر که متضمن احوال یاران باقی ماندگان آنحضرت رضی الله
عنه گفته ام مفصل نوشته ام و بخوف آنکه اظهار احوال زندگان حسب
ملال خاطر می شود و بر کسی افشار راز خود مکروه می دارد بالفعل درین
تالیف مجلد نکرده ام و آنانکه روبروی آنحضرت یا وقت تالیف ره نورد
عالم باقی شدند ذکر شان درین مختصر کردم نقل است حکیم ابوالمظفر
را عارضهٔ خناق پیدا بود که چند روز طاقت فرو کردن آب نیز نداشت
و از غایت صعوبت مرض و ضعف گرسنگی طاقت پهلو زدن نبود حال
ابتر می نمود هر وقت رجوع بحضرت شیخ العالمین رحمة الله علیه می داشت تا آنکه آنحضرت
مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاته را نیز بعیادت فرستاده بود
شبی نهایت تکلیف پیدا شد که هر که بود در تشویش افتادند و مسافت
وطن شان از قصبهٔ متبرکهٔ آنحضرت دوازده کروه با این درمیان
راه عبور دریاے گنگ ضروری که بغیر آن رسیدن منزل مقصود ممتنع
هر کسی بحیرت افتاده که درین وقت شب که رود و اگر رود فجر تا شام
رسد و این قدر مهلت کو اتفاقاً در عین اضطراب خواب بروے غلبه آورد
دید که آنحضرت تشریف آوردند و قلیه کدو از دست حق پرست خود چند
لقمه خورانید و رفت فی الفور از خواب بیدار شد و دفعتاً دُمّل حلق شکست
ریم خون بکثرت می ریخت و از دهن می انداخت تا آنکه همه صعوبت رو
بکمی آورد و رغبت بغذا کرد و گفت کدو تلاش کنید هر چند شب دیر

آمده بود اما بهبست آمد و قلیه پزانیده آورد و خورد و شنه لقمه از آن خورد کرد
و در خود راحتی دید و خواب را احباب نقل کرد و در جمعه سیفیه صحت
یافت می گفت پدر این مولف کتاب که هنوز در سفر بود سخت گذشت
که یک قطره شیر هم فرو کردن نمی توانستم چون نهایت گرسنه تشنه
می گشتم به سبب تکلیف و لهذا ارجمند قطره آب سبز تمام فرو میکردم
نقل است عجیب کنیزی از کنیزان آنحضرت را دندان مد بود
و در جمعه بطول کشید تا آنکه بچه در شکم هلاک شد معالجه این امر ممکن
بسیار بسیار بعمل آمد سود نداد بعد از آن مدت تمامیت بیمار کرد
که سر تا پای کنیز تا لب و دندان سبز گردید و غش کرد کف سبز از
دهن بیرون می ریخت و تغییر بشره نمایان شد مادرش را جگر از این غم
پاره پاره گردید و کل علاج جواب یافت بی اختیار جنون وار دوید
و در خلوت آنحضرت رسید و بی محابا فریاد کرد و پیران طریقت
را شفیع آورد که وقت دستگیری است از نهایت اضطراب وی
آنحضرت چاره بجز آن ندید که متوجه شوند برخاستند و بر سر وی رسیدند
دیدند که رنگ بدن سبز شده و کف زنگاری از دهن بیرون می آمد و پایین
می کشید ساعتی تامل فرمودند و ارشاد نمودند که نظر برید که آن کس علاج
بیچارگان در دست وی است و بخلوت آمده در مراقبه نشستند
و ساعتی نجومی گذشته بود که هنوز تمام نشده بود که بچه مرده از شکمش
بیفتاد و سراپا رنگ زنگاری بود و بیمار را ساعتی دیگر کف زنگاری از

از دهن می آمد بعد ازان فی الجمله رحت یافت ادویه مخرجه سمیت دیگر
بکار بردند ازان مهلکه نجات یافت و صحیح شد هنوز آن کنیز موجود است
نقل است دوستے از دوستان من رای بلبهه نام قوم کایته ساکن
موضع سید یوسف پور که بس صاحب عزت وجاه بود در حضرت شیخ العالمین رض
عقیدتے راسخ داشت اما از طرف فرزند که منجمان به ناشدن وی ابرام
کرده بودند بس محزون خاطر می بود روزے از حکیم اشرف که رفیق شان بود
گفتگوی طول وطویل درین باب با منجمان افتاد که قول اینها اعتباری
ندارد وجای اعتماد نیست یکی از انها در پالایش سخن خود گفت که اگر بر قول
ما یقین ندارند چرا رای صاحب تدبیر فرزند نمی کنند تا صدق وکذب
ما منجمان نیکو روشن شود ما همه متفق بر آنیم که در بخت رای صاحب فرزند نیست
ایشان که بس مرد عجول بودند و تند مزاج گفتند البته اگر عنایت کسے ولی
از اولیاء الله مبذول حال گردد بمقصود می توان رسید چون آنها را از زیجم
قول رای صاحب ابرام بر حکم نیستی فرزند بود از راه تمسخر زیاده تر باعث
برادعای اینکار شدند و مطمح نظر آنکه وقت عجز ایشان تصدیق منجمان برای
رای رایان تمامتر موثق خواهد شد حکیم موصوف را سخریه آنها ناگوار آمد و یکبار
دعوی بشدن فرزند را چند کردند و بزعم آن کفره فجره سوار شده بجفتو
حضرت شیخ العالمین رض حاضر آمدند آنحضرت سبب حاضر شدن پرسید
عرض کردند که حال چنین است امید وار آبرو بخشی آمده ایم اول التسکین غضب
شان بصبر و شکیبائی نمود چون متحمل سخریه کفره ندید فرمود تردد مکن

حق تعالی قادر است یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید فی الحقیقت
قول منجمان در شرع محمدی صلی الله علیه وسلم اعتباری ندارد و ایشان را
رخصت کرد خوشوقت و دلشاد رفتند معنی باین کار شده برای مشار الیه
بشارت باین دولت غیر مترتب و السبب بسوی عقیدت حال الهی
سر موئی بیان نبود که ع زشادی نگنجید در پیرهن * و بعد از ان تا پنج ماه
در حیرت شدند که حکیم صاحب چه میگویند بر همان بجنگ دنیان بعقیده رسوخ خود
تا ایام بار ششم رسیدند تا کی باین مقصد ظهور آید فضل الهی شامل حال
بود در عرصه قریب ایام حمل ظاهر شد و تمو خجالت تعصب آن کفو کرده
نحو شرمندگی باین مضمون کردند که حمل را شکی نبود مگر آرزو ست شده شد
لیکن یا ساقط شود یا بهم موعد بیرون آید یا دختر است که در عرصه قلیل بمیرد
حاصل غرض انکه عمر زن مرتبه صاحب حیات نبود چون آید ایشان گفتند
کر حال شمایان معلوم شد لیکن ثبات بر سخن نمانند که اول انکار علق بود
حالا تقیید در کار است مسئول خود متقبل شوند لیکن تبدیل کلام بدینها
که نصیب منکران شد تقدیر و بعد از آن دریای محیط بهم بشکسته گردید
بفضله تعالی ایام ولادت با خیر رسید مائی صاحب با اهل خود بیدار
بخواب بودند بخواب آنحضرت را دیدند که نوید میدهند خبر که وقت ولادت
رسید فی الفور بیدار شدند اهل خود را نشسته یافتند پرسیدند خیر است گفت
خوابی دیده ام عجیب بزرگی باین صورت و شکل و لباس بیامد و تشریف
آوردند و فرمودند بشیر که وقت ولادت آمده شوهر خود بگو که قابله برائید

فورأ بیدار شدم واثرے از درد زہ نمی یابم گفتند مانیز چنین دیدہ ام رین
سخن بودند کہ اندک درد پیدا شد رای صاحب در دیوانخانہ آمدند آنجا
درد زیادہ استیلا کرد تا آنکہ حق تعالے بعافیت تمام فرزند نرینہ بخشید
وشور مبارکباد از ہر طرف برخاست ومنجمان را بجز رسوائی ورو سیاہی
دیگر نصیب نبود اکنون آن فرزند بعمر بیست سالگی رسیدہ ودیگر برادر آنش
ہم بوجود آمدند واز آن روز تمامی خاندان رای صاحب زیادہ تر منقاد
ومعتقد شدند رائے صاحب ازین مولف کتاب میگفتند کہ زن من کاہے
از جمال با کمال حضرت شیخ العالمین در بیداری مشرف نشدہ بود وآنشب
کہ بخواب دید ہمہ حلیۂ آنحضرت بعینہ بیان کردہ بود وہمچنین حکایت
عم رائے صاحب بود کہ وے را نیز لطالب فرزند نوبت بجان بود و
تدبیر کفرہ سود نہ بخشید آخر رجوع بحضرت شیخ العالمین رض آورد بعد مدت قلیل
فایز بمطالب گردید نام آن مولود غلام علی کرد وہم مکتب نیز در خانقاہ
آنحضرت ادا کرد در زمانہ سابق شخصے غلام علی پانڈے نام داشت در زمانہ
حال غلام علی کاینہ ہم بوجود آمد **نقل است** شیخ غلام مجیب بیمار شدند
معالجہ نفع نمی بخشید عرصہ طول کشید لاغری وناتوانی بجائے رسید
گویی در شان وی گفتہ اند ع از ضعف بہر جا کہ نشستیم وطن شد
وتپ محرق ہر ساعت وافاقہ کمتر داشت والد شان روزے باضطرار
حاضر بارگاہ عالی شدند آنحضرت حسب اخلاق ذاتی استفسار حال
بیمار فرمود از غایت اندوہ طاقت عرض نداشت خاموش ماند نظر

اضطرار شان بهر عیادت برخاست و بزرگان شان نزد بیمار آمد بعد
که طاقت حرکت نداشت همچنان افتاده دست بر قدم شریف نهاد
کرد آنحضرت یکبار دست وی گرفت و تا دیر نگه داشت از بهار تب
ازار تب شده که دیگر نیامد بلکه ضعف هم بالکلیه زایل گردید صحت
یافت نقل است دختر مفتی برکت الله عظیم آبادی که بعد بسیار
تمنای فرزند پیدا شده بود در شهر مذکور بخانه خود بعلت انفتا به نوبت
به هلاکت رسید شور و ویلا از خویشان وی برخاست و مادرش
حضرت شیخ العالمین مدظله یاد میکرد و می گریست شاه مراد علی
قاسم پوری الذین گنهگار می گفتند که من در آن وقت حاضر بودم و مفتی
صاحب و دیگر آشنایان و ملازمان شان مغموم نشسته بودند که یکبار
ما همه کسان برای العین دیدیم آنحضرت اندر دروازه صحن تشریف آوردند
و وقت قریب یکپاس روز برآمده بود همه ما برای تعظیم برخاستند و متعجب
بسوی وی مردم دویدند که آنحضرت از بعد مسافت تا این زمان بنجر تحریر
خود در شهرے و قریه کاهے نرفته بود و مکبری حسب مرتبه خود تا قدمبوسی
و تسلیمات بجا آوردند مفتی صاحب بعد ادای مراتب آداب عرض کرد که
که عزم کجا است درین شهر چگونه اتفاق تشریف آوری شده و دیگر فلانو
وابستگان همراه نبه یکدام مکان فرود آمده اند بامداد عقب می آیند فرمود نجا
ارشاد فرمود ضرورت عیادت بیمار است و مراد دیده می آییم دست توجه بر سر
مفتی مذکور شد الحاصل بخانه و دیگر زنان که معتقد یا مرید بودند سرا پا چشم شده بسوی آنحضرت

دویدند و بمضمون ع مژده ای دل که مسیحا نفسے می آید ÷ از خوشی در
پیراہن نمی گنجیدند ساعتی بر بالین نشسته چیزے خوانده دم کرد که افاقه
تامه آمد و از آنجا برخاست و باز در صحن نشست گاه مفتی ممدوح آمد زبان دانستند
که نزد مفتی صاحب نشست خواهند فرمود بعد آرام ساعتی دیگر بشرف
ملازمت خواهیم رسید مفتی صاحب بهر تعظیم برخاستند و منتظر جلوه افروزے
در دالان بودند آنحضرت فرمود نه نشینید و متوجه بسوئی دروازه شد
کسے را خیال نه آمد که تا دروازه همراه رود زبان هر کسی بند بود بعد ساعتے
هر کسی را تردد آمد که کجا تشریف بردند هر سو دویدند و جستجو نمودند اثری
نیافتند همه را حیرت بر حیرت افزود اول آنکه بخبر شهر بهار که برای
زیارت مخدوم الملک رضی الله عنه یکبار تشریف فرما شده بودند بازگاہے
از خانقاه خود حرکت نفرمود امروز درین شهر تنها چگونه آمد دیگر آنکه آنچه
معائنه شد نه بر خواب محمول توان کرد نه بر طلسم نه بر وهم و خیال یک
کس ندیده بود خلقے دید و در پابوسی و مصافحه هر کسے سختی و نرمی بدن
شریف محسوس کرده وهم روز روشن بود و دفعتاً غایب گردید و لطف
دیگر آنکه بعض حاضرین آنوقت بمجرد معائنه جمال انور آنحضرت و تشریف
فرما شدن بسوی محلسرای یعنی نابرده فی الفوریه تهیار ضیافت از ما حضر
و ندر بر مکان نهار فتند و بدوستان خبر کردند تا آنکه بسمع هر کسی رسید و خلقے
از غلامان و دوستان و معتقدان از هر سو بهر ملازمت دویدند و کسی از کسی
سلام آورده بود چون مفتی ممدوح راسمع حاضرین متحیر و متردد دیدند و اثری

از قدوم میمنت لزوم آنحضرت بنیا فتند پرسیدند که حضرت ما حضرت
شیخ العالمین رض کجا فرود آمده و از جمال خورشید مثال خود کدام مکان را
منور فرموده ایشان بگمان بیگانگی که قصه عجیب است کسی باور نخواهد کرد
انکار محض کردند که تشریف آوردن آنحضرت از جمله محالات است چه
از عزلت نشینی فرق واقف است مردمان گفتند بتحقیق شنیده ام که بجائی
حیدر نیست فلان کس از دوستان ما ملازمت کرده این خبر رسانیده است
و خود در قصبه اسباب ضیافت رفته هر چند ایشان انکار می کردند آنها
ابرام می نمودند ناچار سر گذشته بیان ساختند که از زبان متوطنان سکین
یافتند و بر سکان خود رفتند نقل است شیخ محمد اکبر حکایت خود بیان
می کردند که هر دو چشم مرا عارضه نزول آب بود که مطلق نور نماند تا هیچ از
دوستان و اطبای نزدیک آن قدح کنانیدم هنوز صحت و آرام نیافته بودم
شبی درد بغایت شدت پیدا شد و معنی بعد قدح که پیدا شده بود نیز
بالکل زایل گردید و بس رنج و ایذا می کشیدم و هر شب جمال آن آفتاب
نور العین محبت محمود ملال شد سید الکونین بکعبه و نسبت بمرتبه خوشحالی
و هر چه معرید نمیدهم تا همچنان اعتقاد کامل داشتم که غنیمت آنها شود
شدم آنگاه در اضطراب هر شب شیخ العالمین رض را یاد میکردم و فریاد می
کنم از در دولت شما بفاصله پنج کروه دور افتاده ام و آمدن پیش آن
بلطف خود دریابید تا آنکه شبی شنود بسیار بخواب رفتم دیدم که شیخ
تشریف آوردند و جای زخم گل هر دو طرف انگشت شهادت نهاده

نسخه نفر مود و بر وقت چون صبح بیدار شدم سر مو اثر در دنیا فتم و نور رفته بحال آمد و صحت کلی دست داد نقل است میر فرزند علی غازی پوری که عهدهٔ سررشته داری عدالت شهر عظیم آباد داشتند هر چند مرید و مسترشد آنحضرت نبودند بلکه در اوایل ایام که نو وارد این دیار بودند از ملاقات هم اندک تحاشی بود و آخر ایام عقیدت را سخ آمد که بجز ذات مقدس وی رضا بدیگری عقیدت و فقر و کمال باطن ندا شتند در عرصه بیمار شدند و پس گردن دمل بر آمد و سبب بیماری سحر قوی بود که نجات از وی دشوار می نمود و ساحران بر ملا می گفتند که تا روز فلان هلاک سازیم و الیشان هم برای العین اشباه خباثت می دیدند و احضار ارواح خبیثه آنها مشاهده می کردند و گفتگوی که با خود ها در اهلاک شان می داشتند می شنیدند احوال مفصل زبانی دوستی بمعرض عرض عالی آورد و در ضمن آن عرض دیگر آنکه اگر صحت مقدر باشد هم درینجا باشم و بمعالجه پردازم ورنه عزم وطن سازم که مردن در وطن به از بیماری غربت و در پردهٔ این سوال دریافت موت و حیات تمنا داشت آنحضرت جواب فرستاد که کار ما دعا است اگر ارادهٔ اقامت و صحت درین شهر متمنی باشد آنچنان دعا کنیم و الا رسیدن وطن مع الخیر دعا کنیم حال تقدیر که داند هر چند سرزنش کردند که چیزی از موت و حیات ارشاد فرماید لیکن هرگز اظهار اسرار نفرمود ناچار عرض کرد که همین جا صحت می خواهم جواب فرستاد که چنین دعا کرده خواهد شد باوجود مایوسی جراح در اندک زمانه آرام شد

بجلفت نرسد دشمن لسزا رسد ارشاد کرد خدا تعالیٰ چنین خواہد کرد
بر وچون پیش حاکم رسیدم سخن معامله در پیش شد خصم گفت بیچیری ما
از مولوی فضلعلی پرسیده شود که دران وقت حاضر بودند و آقای مدعی
اند بجلف هر چه سیدان پیش حاکم ظاهر کنند بر گفته او حکم بطلب سن نفاذ
یافت آن عدو ظاهر کرد که او خود در محکمه حاضر است ناچار حاضر شدم
حسب دستور گفت قرآن شریف در دست وی دهند در آنوقت نهایت
مضطر شدم و یاد شیخ العالمین رضی کردم که فریاد رس یکبار خود بخود
آن حاکم نصرانی گفت از دست این گواه قرآن بگیرید و از گواهی
باز دارید که او خود مدعی است دعوی ملازم بابت ظلم مدعی علیه عین دعوی
آقائی اوست گواهی او درین مقدمه معتبر نیست و برگواهی دیگر گواهان
تجویز جرم کرده لقید یکسال حکم حبس با محنت داد و ما دلشاد از آنجا الشکرانه
حضرت شیخ العالمین رضی روانه شدم نقل است حکیم غلام جیلانی
علیه الرحمه در مقدمهٔ گرفتار مخصه عدالت محکمهٔ حکام انگریزے شدند
که مآل آن بجز آبرو ریزی دیگر نبود بحضور شیخ العالمین رضی مضطربانه
تضرعے کردند که حاکم بس جابر و ظالم است باند که قصور آبروی و غیرت
رؤسائے شهر ریخته و ماکه بنسبت ارکان مرد غریب ام و جرم ما بثبوت
رسیده رسوائی را که گوید سزائے بدنی نصیب ماست ؎ آبرو میرود
ای ابر خطا شوئی ببار ❊ که بدیوان عمل نامه سیاه آمده ایم ❊ و نیز بر سزائے
بدنی وی بنظر ظلم و جبر حاکم ظالم و بدمزاجے و تندخوئی آن ناانصاف

سرکسی را یقین تمام بود و همه یکزبان بودند که حضرت را ازین تشویش التعلیق
صعوبت آمد بعضی یاران بجمعیت عرض مطلب بر مزار شریف حضرت
تاج العارفین بنا بر خصوصیت فرمود و اهتمام جمیع کردند ولی رضی الله عنه را
مسرور و متعقت نیافتند بلکه بعضی اثر ملال را بر بشرهٔ مبارک معاینه کردند
بعد جهد بسیار فرمود کرده خود را به علاج چند بار از ایشان حرکت
نامعقول پیش آمده اکنون سیه مکافات عمل بار نخواهد آمد چون به مکاشفه
کشف خود بمعرض عرض شیخ العالمین در آوردند تردد خاطر دور یافته
خود در جمیع لفافه فاتحه بجناب افاضت مآب غوث الثقلین دستگیر بیچارگان
چاره ساز بیچارگان حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی سیدی سندی
وسیلتی فی الدنیا والآخرة شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و صلی
جده وعلیه السلام کردند و یک فاتحه بحضرت مولانا رسول نما [illegible]
جنید عصر اویس دهر سید محمد وارث بنارسی رضی الله عنهما خواندند و
عرض داشتند هرچند که حکیم معالج سراسر به قصور الهی لیکن به عزیزی
در سوال ایشان هرگز گواره نساختم اگر درین وقت آبروبخشی شود و ذره
نوازی کرده الطاف بادینی دور نخواهد شد و این جمیع آنحضرت بر کسی
معلوم نبود و درین عرصه حکیم ولی الله بهادر خورد حکیم غلام جیلانی
موصوف بخواب دیدند که حضرت مولانا رسول نما و حضرت تاج العارفین
رضی الله عنهما یکجا نشسته اند حضرت مولانا رسول نما به همین عبارت
خطاب به تاج العارفین کردند که سیف را بیمار است محبت الله [illegible]

کرے تو بخشا سخیاوے خواہ مخواہ سزا ضرور ہے کچھ ہو پھر آخر مرید تو ہے)

ترجمہ این عبارت آنکہ چہ اگر کسے گناہ کند پس بخشیدہ نشود خواہ مخواہ

سزا اسے وے واجب است گو غلام جیلانی بدکار و گنہگار باشد اما

آخر مرید است و پیران را در بارۂ مریدان رحم ضرور است و تاج العارفین رضی اللہ عنہ

در جواب ساکت است باز فرمودند ہمراہ من شو کہ رفتہ بحضور حضرت

غاثت مآب محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ عرض دارم و ہر دو بزرگ

برخاستند و می گفت خود دا دیدیم کہ ما نیز در رکاب سعادت دوان

می رفتیم در مجلس مقدس غوث الاعظم رضی اللہ عنہ حاضر گردیدند حضرت

مولانا رسول نما چیزے عرض کردند کہ در فہم من نہ آمد و حضرت تاج العارفین رضی اللہ عنہ

آنجا ہم ساکت بود از خواب بیدار شدہ مفصل حال رویا خود عرض

کردند و از اعراض تاج العارفین رضی اللہ عنہ تردد خاطر داشتند حضرت شیخ العارفین

ہیچ سخن در جواب ایشان نفرمود روز دوم کہ مقدمہ در پیش شد و عرضی

ثانی حکیم ممدوح رسید کہ امروز روز قیامت است و اول حساب و کتاب

این گنہگار در پیش خواہد شد نہ جرأت بر مرگ حرام دارم نہ طاقت صبر

برین ذلت و رسوائی و ہم چشمان و دوستان ہمہ حاضر و منتظر مآل کار آنحضرت

پس مضطر سر بسجدہ نہاد و تا دیر ماند وقت نصف النہار حکیم و اعظا اللہ

از غایت تردد مضمحل خاطر بخواب رفتند دیدند کہ حضرت مولانا رسول نما رضی اللہ عنہ

تیز تیز تشریف آوردند و فرمودند کہ مقدمہ حکیم غلام جیلانی حسب خواہ

تجویز شد و حق تعالیٰ از آبروریزی و ہتک حرمت محفوظ داشت ایشان

عرض داشتند کہ جناب حضور این وقت کہ آفتاب گرم است از کجا
باین عجلت تشریف می آرند فرمود شہر عظیم آباد رفتہ بودم این وقت
مقدمہ در پیش بود بحضور حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عرض نمودم
کہ حاکم نصرانی ملت لیس ظالم و جابر و بدطینت است ارشاد شد جناب
حکیم غلام جیلانی را بنابر تنبیہ ترمیم یازدہ بار اسم اعظم آنحضرت علی جدہ و
علیہ السلام و رضی اللہ عنہ خوانندہ برروی وی دم کردم تمامتر بحال
حکیم مہربان باشد و بحکم بی رہائی او دستبطر رفع تردد بشما آمدم کہ اطلاع
حال کردہ بودم فوراً از خواب بیدار شدہ منتظر کسے ایستادہ بودند کہ خبر
کچہری عدالت معلوم شود ہم دریں فکر بودند کہ بعد چند ساعت ملازمی
از ملازمان حکیم موصوف بسواری تیز گام رسیدہ و مبارک باد رہائی داد و
بلبہا شکر وا کرد کہ مقدمہ آنچنان حسب مراد فتح یافت کہ تعریب تعبد
مردم از فریادیان و تماشائیان جمع بودند بحیرت میگویند و تعجب از بیان
حاکم می بردند و عرض شکرانہ بحضور حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہ گذرانیدہ بعد
سر نیاز بسجدہ شکر نہاد و تا دیر ماند بعد از آن فرمود کہ من دریں مقدمہ بس
خوفناک بودم کہ بسبب ملال و اغراض حضرت تاج العارفین رضی اللہ عنہ چارہ کار
مفقود بود بجز این پناہ خود ندیدم کہ استغاثہ بسرور دولت حضرت پیران پیر
رضی اللہ عنہ کنیم بالتجا و تمام عرض کردم کہ سر چند حکیم غلام جیلانی بی ادب
بود مگر شدہ تا چنانکہ حرمت وی لیس نا گوار است و حضور کرم از حد بیشمار
امیدوار لطف بار ی دستگیری یا فوق از مطلب ما بیند و حل شد شکر کہ

اداکردن نتوانم سه اگر بر تن من زبان شود هر موئی * یک شکر تو از هزار نتوانم کرد نقل است در سال یکهزار و دو صد و سی هجری وبای عظیم اطراف عالم را درگرفت در هر بلاد و قریۂ آفت مرگ بود و از خطوط اخبار معلوم شده که در ملک فارس و روم و املاک نصرانیان همین حال با هندوستان است شهرها ویران شدند و قریها خراب گردیدند کسی بعد قی و تهوع کس عقب اسهال هلاک میشد دران عرصه خلقی درین قصبه هم مبتلا باین بلا بود حضرت شیخ العالمین رحمة للناس شفقة علی الانام درودے تصنیف فرمود هر کس که بر قرارة وی التزام کرد یا بر خود تعلیق نمود حق تعالی آنکس را حفظ فرمود چنانچه شخصے حکیم اشرف نام که سابق در قصۂ رای بلبهه صاحبے ضمنًا ذکر شان رفته هر روز سه بار درود میخواندند ناگاه گرفتار این مرض شدند نوبت تا اینجا رسید که ناخن دست و پا از سمیت خلط سبز شد و بر لب و دندان سیاهی آمد هر کسی مایوس از زندگی و صحت ایشان که شب هم بسر شدنی نیست چون بخت رهبر بود دران حالت هم ورد آن درود موقوف نکرد بخواب دید که در صحرای وسیع تنها ایستاده است و فیل مست بسوی وی حمله میکند و قصد اهلاک دارد مفری نیست که گریزد اضطراب سخت درگرفت ناگاه از جانبے چند شخص تیرانداز حاضر آمدند و چپ و راست ایشان ایستاده بران فیل در هر حمله تیرے زدند که سراپا مجروح شد دیگر بخت و ایشان را گفتند برو که سلامت ماندے ایشان پرسیدند شما کیستید که درین بیکسی مارا

علیه وآله وسلم نقل است حکیم اشرف که در زمانے بر کار تحصیل افیون
مقرر بودند فرنگی که حاکم ایشان بود از طرف شان غبارے می داشت
روزے در مکان تحصیل افیون مع یک فرنگی دیگر آمد و گفت بروبروی
خود وزن خواهم کنانید ایشان را اضطرابے سخت آمد که این کافر خیال
هتک حرمت ما دارد و می خواهد که در وزن افیون نسبت سنین سابق
بر ما خیانت و دزدی ثابت کند و مخالفان مستعد این کار بحضور آنحضرت
رضی الله عنه حاضر شده استغاثه کردند حکم شد بروید و نظر بر خدا
دارید که او حافظ عزت شما ست چون باز پیش حاکم جابر رفتند و وزن
کردن شروع گردید هرچه ایشان می نویسانیدند همان وزن می نوشت
و دم نمی زد و سکوت محض داشت هرچند آن فرنگی دیگر می گفت که
این وزن را اعتبارے نیست هرچه او نویسانیده است نوشتی و چیزے
تحقیق غبن وی در وزن نکردی و چشم نمائی نه نمودے باز آمدن تو
و وزن کنانیدن روبروے خود چه سود بخشید سر فرو انگند و هیچ
جواب نداد روز دیگر حکیم اشرف آمده حال خصومت آن فرنگی دیگر عرضداشتند
آنحضرت تبسم فرمود و ارشاد نمود که شما را یک کس گفته بود باز که
روز دیگر حاضر شدند او را هم تمام تر مهربان یافتند و حسب مراد انجام کار شد
و همچنین است حکایت رائی رام تلهنه که در قید شد حبس وے توقفی
باقی نبود عرضی بحضور اقدس کرد که امروز و فردا اختتام مقدمه و رخت آبرو
ریزی ما آمد زندارم که از این رهائی یابیم بعید خانه رفتن ضرور افتاد همان روز

حاضر کچهری می شدند همه خلق در حیرت بود تا آنکه مقدمه اختتام یافت
نقل است مفتی برکت الله عظیم آبادی را صاحب عدالت ضلع
بهار که بس جابر و ظالم بود طلب کرد و شامل شد که اگر روپوش شوم
همه ملک و معاش من بضبط آرد و اگر حاضر باشم خدا داند چه پیش آید و اکثری
از اهل عزت را سبک کرده بحضور حضرت شیخ العالمین حاضر آمده
ماجرا العرض در آوردند و بر قدم شریف سر نهاده زار زار گریستند که در بیعت
پیر بے عزتی می شود آنحضرت هر چند تسلی میداد سر بر نمی آورد و میگفت
که از حرف تسلی تسکین باطنی نمی شود تا زمانیکه ضمان عزت ما کرده نه شود
و اینچنین دستور آنحضرت نبود که دعوی در امرے نماید مگر همین قدر که
نظر بخدا دارند کار ما دعاست چنانچه شمه از عادات وے سیاق هم
بضبط قلم آمد و بقیه انشاء الله تعالی القدیر تحریر آورده شود مفتی محمد
را همان یک حالت اضطرار بود ناچار آنروز بحر ضمانت جاره که بند بیه
فرمود که ضامن شدم برو نیز همان وقت رخصت شد چون بدار العدالت
ضلع بهار که قصبه بره پور نام دارد رسید صبح آمد و عرضی حسب دستور
بحاکم فرستاد بمجرد ملاحظه عرضی گفت که بحاضر آمد عملهاے عدالت عرضدا شتند
بلے شب وقت شام داخل قصبه شد بر همان عرضی دستخط کرد که چون
حاضر آمد و حکم با بجا آورد و ملاقات ضرور نیست رخصت وطن داده شد
هر وقت که خواهد بعد اینهم بوطن نشود الیشان همان وقت از آنجا کوچ
کرده منزل به منزل بوطن رسیدند و شکر گزاری حاضر آستانه عرض نمودند

یکے از آن مجمع گفت شما ہر دو اینجا سیر می کنید و در فرودگاہ براہی قواعد معمولی تلاش شما ست ازین سخن ہر دو سخت بر آشفتند و گفتند اینوقت وقت قواعد مایان نیست و ہنوز از باغ شما چیزے تلف نکردہ ایم باز این دروغ گوئی و فریب بازی چہ بود و دست آن جوان بزور گرفت باحتمال آنکہ شاید ضررے رسانند جوانے دیگر ازین مجمع زائرین بمدد برادر خود برخاست و شاخ درختے افتادہ بود در دست گرفتہ بران لشکری زد و گفت اے ملعون دست برادرم بگذار و ہمہ زائرین برخاستند و گرد آن لشکری شدند و گفتگو طول شد پانزدہ نفر تلنگہ سیاہ لشکری سر چاہ بفاصلہ پنج شش بیست نشستہ تماشا میدیدند سہ بار این ہر دو فرنگے با نہا گفتند کہ الشیان را گرفتار کنید کسے سبقت نمی کرد گویا نقش دیوار بودند مولوی ابو تراب صاحب دانست برکاتہ دیدند کہ آفتے عظیم بپا باشد قریب رفتہ آن ہر دو را دلجوئی کردند آنہا گفتند تقصور ما چہ بود کہ یکے با ما دروغ گفت و دیگرے شاخ درخت بسر زد و سوے دشنام داد ایشان تملق بسیار نمودند کہ شما حاکم وقت ہستید کرا مجال کہ با شما چنین حرکت کند و اشارہ بجوانان کردند کہ آہستہ آہستہ یک یک کس از آنجا گریخت و روپوش شد آن ہر دو فرنگی چون چارہ ندیدند بمقام خود در فرودگاہ رفتہ بسردار لشکر نالش کردند کہ اہل این قصبہ با ما چنین سلوک کردند از آنجا دو تلنگہ بخانقاہ رسید و گفت تلنگان کہ با فرنگی لشکری تکرار و فساد کردہ اند سردار لشکر شے طلبد

آن هر دو فرنگی گفتند تو بر من چوب زده بودی آن مرد دیگر است
بار حافظ مذکور گفت من حاضرم اگر قصور ثابت شود اینک سزا کرده
آید و هرگز امر خلاف عقل از رعایا با حاکم ممکن نیست این هر دو صاحب
منظر حکومت کسی را سخن تلخ گفته باشند یا طمانچه زده باشند او داد
و بیداد کرد یقین است که قضیه بالعکس بوده باشد بنرع الزام ازین سو
سبقت در نالش و دادخواهی شده است یک بیک رای آن هر دو افسرا
دگرگون شد و گفتند البته صاحب چنین بوده باشد که ایشایان دماغ
دارند و از همت بر رعایا تعدی می کنند آن هر دو دادخواهان زار زار
گریستند و گفتند که مایان هرگز تعدی نکرده ایم و ناحق بی عزت شدیم
آنها گفتند چرا بی حکم ما در باغ رعایا رفته بودید قصور شمایان است
تعدی بر تعدی کرده آید و بازبنرع الزام بنالش می خواهید هر چند جرح
و قدح کردند کسی شنوا نشد و حافظ صاحب را آن سردار لشکر گفت
بروید صاحب لیکن شمایان را باید که اگر کسی از افسران تعدی کند
بجنگ و فساد و مقابله نکنید بلکه از افسر افسران خبر کنید و این هنگامه مناسب
نبود ایشان گفتند چه طاقت و چه مجال که با حاکم هنگامه پردازی کنیم
و آن مقام زیارتگاه است و امروز روز پنجشنبه صاحبان عالیشان
را تو چنین جا امروز رفتن و بر کسی تعدی کردن هرگز مناسب نبود
آن افسر گفت دو نفر تلنگه باز نگیرید و بر در باغ متعین کنید که کسی را
از لشکریان اندرون باغ رفتن ندهد و دو نفر تلنگه با ایشان همراه دادم

ظالمان ہر کجا کہ خواہم رفت گرفتار خواہم آمد و دشمن سخت در پے جانِ ما شدہ
مناسب کہ بر در درویش پناہ برم تا کہ از برکت دعائی وے ازین مخمصہ
نجات یابم و از صعوبت سفر دور و دراز محفوظ مانم پناہ بر درِ عالم پناہ حضرت
شیخ العالمین رضی اللہ عنہ آورد خبر بحاکم ضلع رسید کہ در ضلع شہر عظیم آباد
قصبہ ایست پھلواری نام بر مکان درویشے پناہ گرفتہ است حاکم ضلع
بحاکم شہر مذکور نوشت کہ فلان راجہ مجرم جرم سنگین در ضلع شما گریختہ
رفتہ است از راہ مہربانی اسیر کردہ بفرستید و قانون مروجہ عدالت
این نصرانیان چنین بود کہ اگر مجرمے از ضلع بضلع دیگر گریختہ رود حسب
درخواست صاحب ضلع حاکم آن ضلع ویرا اسیر کردہ پیش آن صاحب ضلع بفرستید
حاکم شہر بعد ملاحظہ خط از ناظر وے پرسید کہ مجرم کجاست گفت در
قصبۂ پھلواری حکم داد کہ برو و او را گرفتار کن ناظر عرض کرد کہ در خانقاہ
شیخ العالمین رض طلبا و فقرا بسیار اند مارا بحضرت خواہند کرد و
او را از حمایت بیرون نخواہند فرمود گفت این چہ سخن سست است ما مردم
بگرفتاری وے اولاً نخواہم فرستاد اگر کسے با تو جنگ کند و ندہد مرا
اطلاع کن کہ معاونت کنم و اینجا خبر ہر روزہ می رسید و حضرت شیخ العالمین ایشان
تسلّی می نمود کہ رو پوش مباش حق تعالیٰ حافظ است با صد نفر
مردم تا ہفتہ مقیم خانقاہ بود و علانیہ گاہ گاہ سوار ہم می شد و ناظر از خوف
و ہیبت چنان ہا در گرفتن و اسیر کرد کہ ہرگز جرأت آمدن تا قصبۂ
مذکور نیافت و حاکم شہر ہم خلاف قانون انگریزی ہرگز متوجہ بعرض ناظر

موہلت نشت تا آنکہ انگریزی دیگر کہ صاحب عدالت کلان بود حامی لاجرم
شد متقدمہ از ضلع طلبیدہ خود فیصلہ کرد و بتحریر مختصر آنچہ ثابت شد
بصاحب ضلع نوشت کہ ظلمی بر اغنیا صاحب الشان در ہمہ مقدمات حالیہ و
مستقبلہ موقوف کنند و ہتک حرمت اہل عزت بر نالش مفتخر کسی
ابو مطلب بالاصالۃ ننماید کہ آبروریزی ذی عزتان بعید از عدالت
است ناظر عدالت کہ در گرفتاری راجہ کردہ بود وار سرزنش کرد
دہ گرفتاری وے داشت لبس بدگوئے مردمان خانقاہ کردیکہ حاکم
متغیر شدہ خود بگرفتاری مجرم مردمان را فرستاد اما ناظر و در وسیلہ
بگذشت اور اجہ از حضور رخصت یافتہ با شکوہ تمام بشہر عظیم آباد رفت
و درین عرصہ کہ در خانقاہ پناہ گرفتہ بود نہاری روز و طعام شبانہ
حضور اقدس رضی اللہ عنہ مے یافت تمامی خلق ازین حمایت
آنحضرت و بدگوئی ناظر در حق فقرا نالش حاکم مستحق بود کہ قباحت
عظیم متصور مے آید ساداحاکمان از آن حضرت غبارے بدل راہ
یابد کہ سبب فساد گردد راجہ شیو سہائے صاحب کلکٹر در محفل خود
مے گفتند کہ اگر ازین قسم عہد در زمان سلطنت شدے کتابہا سوال
میکردندی چرا کہ در زمانہ سابق بعضے مجرمان را کہ از برکت انفاس درویشان
ہوا ای امیر بہ نشان شدہ بود و تکلیفے نداشت سبب آنکہ حکام
سلاطین خود با درویشان یک دین و یک ملت بودند معتقد
بعضل بنا بر حضرت مخصوصیہ تمام مے کردند و حمایت این طائفہ را نیز

عزیز میداشتند و شفاعت این فرقہ بدل قبول میکردند بخلاف نصرانیان
کہ نہ بملت خود ثابت اند نہ عقیدت بحضرات عالیۂ صوفیہ دارند
بلکہ از عناد باطن تا ربیع در تحقیر اہل اسلام و دیگر اہل ادیان تمامتر
سرگرم اند خصوصاً در حق شریف قوم ہر ملت تذلیل قانون ایشان
و درشتی و توہین آئین ایشان در چنین وقت نازک مجرمے را پناہ دادن
و کامدیر آوردن باین خوبی کہ نہ بر خود الزام حکام آید و نہ مجرم را جرم
ثابت شود محض تصرف عظیم است **نقل است** مردے پیرو نام از
قوم تنبولی در مسکن خود قصبہ بیتیا کہ از قصبۂ پھلواری شریف پنج چہار
روزہ مسافت دارد مے بود برادرش پیرن نام از حضرت شیخ العالمین
بیعت داشت ازین جہت وے را نیز عقیدت بیعت پیدا بود
اما بسبب دوری مسافت و بعد مفاصلہ و تعلق امور خانہ داری
از دست زمانہ فرصت نمی یافت کہ بحضور آنحضرت گاہے حاضر
شود و بشرف جمال باکمال وے رفو فائز گردد و دین تمنا سالہا بر وے
گذشتہ امار ذرے دست بداس مقصود نرسیدہ تا آنکہ در سال یکہزار
و دو صد و شتی و دو ہجری یا قریب وے سالے دیگر باشد دران قصبہ
آتشے عظیم برخاست کہ بنجاہ و یک نفر مردم دران آتش سوختند و آنچنان
سوختند کہ تا استخوان گزند آتش رسیدہ بود چنانچہ نہ نفر یکجا زیر پل
خام پناہ گرفتہ بودند بید دہوا آتش جہان سوز آنچنان سرگرمی کرد کہ
تمام پل بسوخت و خاکستر شد و آنہمہ از جان ہلاک گشتند و تمام قصبہ

یک سوخته بود در حقیقت قیامتے بر پا بود و القصه چون آتش بحوالے
خانه پیر رسید و خانها بگرداگرد که همه بگر چسپیده بودند بسرعت
گرفت وے با دیگر مردمان خانه آتش را بجز جان دادن مفرے نماند آتش
آتش مشتعل و هوا سے تند بسماوت آتش النار آتش هم تیز تر بود و
راه گریزے یافت زن و فرزند مضطر دل بر هلاک نهادند قضیه
حرارت هوا سے گرم و دود آتش بر سو بے حواس گاہے از دالان
بگوشه خلوت و گاهے از خلوت در دالان آمدند و نعت بی کوچ
و مکان هم مسقف نبود که فی الجمله طمانینت بود سے لیکن تا آخر زمان
همه مرد و زن خانه استغاثت بحضرت شیخ العالمین ع مے کردند و طلب
مے نمودند آخر الامر از غایت گرمے هوا جهت قرب بر قلعه فرنگیها
مکان آنها نیز آتش در گرفت پیر و همه ناموس را گرفته بلا بتوجه
خلوت خانه شد و گفت اکنون جان بردن دشوار شد چون تقدیر الٰهی
درصحن خانه آمده مے خواهد که بخلوت خانه رود نظر بر بالائی مکان بر
قلعه فرنگیها افتاد و بے اختیار از غایت مسرت شور برآورد که
اے آفت زدگان غم مخورید و سیل آتش بریده مکان ما محفوظ است
نیمها سوخت برادرش بپیران گفت خیر است و متعلق خود اندیشید
که مگر از نهایت حرارت و اضطراب خللے در دماغ وے راه یافته
و تشویشے دگر لاحق حال پیران گردید که یکے مکان را آتش در گرفته بود
دیگر رفت دیگر بے حواسی برادر که باز برادرش شور برآورند قسم یافته

آورد که راست میگوئیم حضرت صاحب قریب قرغله استاده آتش را
از دست حق پرست فرو مے نشانند هر جا که آتش میگیرد و مشتعل میشود
از آب رحمت خود سرد مے کنند و مارا میفرمایند غم مخور خیر است و
گفت اگر گفته ما باور ندارید به بینید که آتش دران جا ها با وجود تندی
هوا خود بخود سرد گردید چون برادرش هم بتامل نگاه کرد دید که فی الحقیقت
چنان است که او مے گوید خود بخود آتش جا بجائے گیرد و باز فی الفور
سرد می گردد اما با وجود آنکه بیعت داشت آنحضرت را نمی دید و پیر و
که محض عقیدت داشت همچنان مے دید و مشرف بود تا آنکه هفت
جا آتش افروخته و خود سرد شده مولف کتاب هم بچشم خود معائنه
کرده بود و بعضی جا یک دست و بعضی جا زیاده سوخته بود و مکان
دیگر جمله از هلاک و خراب شدن محفوظ ماندند بجز مکان وسے
هیچ مکانے نبود که پاک نسوخته بود هر کسی را حیرت و تعجب دست
میداد بعد طمانیت و تسکین پیران از برادر خود پیرو پرسید که آنچه
گفتی راست آید اما بچه طور دانستے و پنداشتے که حضرت ماست و
حال آنکه گاہے آنحضرت را ندیده جواب داد همدرانوقت که ما و شما
و همه زن و مرد فریاد مے کردیم و مے گفتیم که یا حضرت صاحب دریاب
یک ناگاه چشم من بر بالائے قرغله رفت دیدم بزرگے با چنین صورت
و قامت و لباس بر قرغله ایستاده آتش خانۂ ما را سرد مے کنند بحیرت
افتادم که چه مے بینم فرمود غم مخور خیریت است دیگر تردد در دل

بامعاینت کہ این بزرگ کیست و نسبت این الطاف چیست بحث
مایل بودم و چشم من بسوے وے دوختہ بود کہ تبسم کردہ ارشاد فرمود
اند کہ یادے کنی بو فرمایدمی نمائی آن حضرت صاحب اسم بنام شہاب الدین
آواز دادم و از نظام غیبے کہ در دل یافتم تشبہایان تسلی و تسکین می بخشیدم
پیران از این مولف کتاب میگفت نیز و صورت و شکل و لباس کہ بیان
کردہ بود بعینہ و کما ہست صورت آنحضرت بود و بعد ظہور شغلت
آتش از نظر وے غائب شد و اعتقاد وے از مشاہدہ این کرامت
دو چند گردید تا آنکہ در سلک مریدان منسلک شد مولف کتاب
ہم دران موضع مقیم آن قصبہ بود و از این جنس تصرفات در نوم
و یقظہ بیشتر بہ نسبت دیگر تصرفات در حل مشکل خلق اللہ وے
بود و از آنجملہ اکثرے از آنان سابق بتقریب قلم آمدہ و بقیہ بقید تحریر
نمے گردد نقل است میرزا منعم بہاری با وجود مخالفت
بجناب اقدس شیخ العالمین بیعت سوزے و معتقدے راسخ و کامل
داشت و فاخرا و غائبا در صدق محبت یکسان بود و چندے
در شہر عظیم آباد سکونت داشت شبے بدرد و صعب مبتلا گردید
شب زیادہ گذشتہ بود تنہا بر بستر خواب افتادہ بکمال حزن و اندوہ
کہ از شدت درد داشت این شعر آہستہ آہستہ مے خواند و آب
از چشم مے ریخت بیت یا حبیب الا تعذبنی ✦ مالعینے
سواک مستبدی ✦ دگاہے چشم بند مے کرد بہمین حالت

که چشم بند بود و شعر مذکور بر زبانش جاری اثر آمد کسے یافت گویا شخصی
درین مکان آمد یکبار چشم بکشاد دید حضرت شیخ العالمین منور بالین
وے ایستاده است باستعجال قصد ایستادن از بهر تعظیم کرد طاقت
نیافت آنحضرت فرمود همچنانکه هستید بباشید در بستر شان
نشست و دست حق پرست بر جائے درد نهاده چیزے
دم نمود که تسکین تمامتر دست داد و یک بیک از نظر غائب شد
ایشان را حیرت گرفت که چه دیدم نه خوابے است که علانیه دیدم
و سخن کردم و ثمرهٔ عنایت از صحت مشاهده نمودم و اگر در بیدارے
دیدم باز نه برخاست وے رضی الله عنه وقت رفتن دیدم نه رفتن
وے مشاهده کردم یک بیک از نظر غائب شد اما بر کسی باید آ
این ماجرائے شگرف شبیه ظاهر نساخت بخیال آنکه کسی باور نخواهد
کرد با حمل بر خلو دماغ خواهد فرمود صبح آن شب که مولوی محمد قادری
صاحب بعزم شهر عظیم آباد از حضور پیر پر نور وے رفته رخصت خواستند
فرمود عیادت میر تا در علی هم ضرور است سهو نخواهی کرد مولوی
ممدوح با برام تمام عرض داشتند که میر موصوف بیمار نیستند بالفعل
هم در عرصهٔ دو سه روز است که خط شان بنام کمترین رسیده بود
باز ارشاد شد که مزاج نادرست شده بود عیادت مناسب است
اگر صحت شده باشد فائده ملاقات از دست نمی رود و الا از بهر
عیادت فراغت خواهد شد مولوی مذکور متعجب بودند چون بشهر رسیدند

بعد فراغ کار خود بقصد ملاقات میر زاہد علی شد و منتظر شمول توضیح یا تلف
دیدہ در تعجب رو نمود دانستند کہ خبر غلط بحضور شیخ العالمین رہ
رسانیدہ بود بنابر احتمال بیماری پرسیدند کہ حال مزاج شریف چگونہ است
میر صاحب مشار الیہ بشکر و سپاس حق سبحانہ رطب اللسان
شدند مولوی موصوف با حیرت بر حیرت اقرار گفتند عجیب
حال اہل زمانہ ہست نمی دانم کدام کس خبر بیماری سامی بحضور قبلہ
رسانیدہ بشورش خاطر گردانید کہ کمر برائے عیادت با برام حکم فرمود
ہر چند عرض داشتم کہ خوب تحقیق می دانم بیمار نیستند ہم زبانی
است کہ خط آمدہ بود با ہمہ تقیید بلیغ نفاذ یافت میر مولوی علیہ آخر کار
متبسم شدند و گفتند بعالی سیر ہیچ بیدا یافت آخوند تردد بکہ بود مع
نکر دید بے بیمار بودم و ماجرے گذشتہ بیان کردند گفتند کہ این
زمان کسے را ازین حال خبر نیست و خود در حیرت بودم کہ چند روز ام
بگاہ حیل تحصیل خود می کردم گاہ خیال می آمد کہ کسے از عالم ارواح
شبیہ شیخ العالمین رہ از راہ لطف و کرم بغیر عیادت آمدہ چون خلق
تمنا داشتم کہ این ستر معین ہویدا گردد امروز بالیقین کلی آمد کہ شبیہ
خود با حضرت بغیر عیادت آمدہ بود اکنون سبب شکایت حل شد
نقل است مولوی محمد قادری صاحب از معتقد حاضر خدمت
می آمدند روزی اثنائے راہ بر حیرکی موضع دانا پور آفتاب غروب شد
با شغل ایں ماندگان ... ساختہ توقف کردند و نماز مغرب ...

برادرزادہ نور چشم علی حسن مرحوم نیز با ایشان بود ہمراہیان را در طی مسافت
درنگ شد و تیرگی شب از نظر خلق عالم را روپوش کرد رہزنان و
دزدان سر راہ گرفتند و کہاران قصد فرار کردند ایشان را بنظر فرزند
عزیز علی حسن مرحوم اضطراب سخت آمد کہ سیاد ابروے صدمہ ازین
تیرہ بختان رسد یکبار دیدند کہ حضرت شیخ العالمین موجود شد
و فرمود خوف نیست بروبا تو ایم ایشان از دل قوی شد و بر کہاران
آواز کردند کہ مترسید این کافران ہیچ کردن نمی توانند کہاران میانہ
بر دوش گرفتند و روان شدند خدا داند رہزنان و دزدان را چہ خوف
در گرفت سر راہ گذاشتند و دم نہ زدند و آنحضرت فرمود با بخبر گیری
پس ماندگان مے روم شما بروید چون ایشان بخیریت داخل مکان
شدند آنحضرت از حال راہ خطرناک پرسید مفصل بمعرض عرض آوردند
ہدایت نمود حق تعالے بحفظ خود آورد از عقب بعد عرصۂ دراز
ہمراہیان ہم مع الخیر رسیدند **نقل است** بزبان اسمعیل خان
داناپوری ازین مولف کتاب مولوی محمد قادری صاحب مے
فرمودند اسمعیل خان از حضور وے رضی اللہ عنہ رخصت شدہ
مع قبائل بسواری بہل رہ گراے قصبۂ داناپور بود در اثنائے
راہ قطاع الطریق سر راہ او گرفتند و محاصرہ کردند نامیدہ فریاد
برآورد یا شیخ العالمین برائے زیارت شما حاضر شدہ بودم و رخصت
گرفتہ می روم دریاب کہ راہ بر من تنگ شد فی الفور دید کہ آنحضرت

موجود شد و تسبیح که بر دست حق پرست داشت بر پشت سینه
از دزدان زد آنها بے اختیار گریختند و عار خود نمیکردند که خود هیچ
و ایشان جان بسلامت بردند نقل صحیح است هم از ایشان شنیده ام
کنندهٔ الی مولوی افضل علی عظیم آبادی روایت میکردند که خانهٔ مولوی
ممدوح هنگامه انقلاع خبیثه بود المختار که ایشان را دیوے شدید نوع
بنوع ایذا رسانید و اکثر سر شش گرفته بلند بر رسید و اشت و نیز
سقف خانه معلق میکرد و باز بر زمین می انداخت که شکستے بر
استخوان نمی رسید الا ایذائے ضرب از وے میکشید بجان لمحات
به تنگ آمده بضعف و لاغری روز بروز تر افتاد اثر اعمال دفع نکرد
در ضعف و نقصان همه احباب و اقارب روز و شب در تشویش و
خوف که مبادا روزے آن موذی بیمار را از هم ملاک کند
آخر الامر روزے بیمار را ضعف زیاده بود دیگر خویشان بدست مضطر دست
دعا فراز داشتند بهمان حالت آن موذی یکبار سر بیمار گرفته بر داشت
و با سقف خانه معلق کرد مادر مولوی افضل علی ممدوح باضطراب بیرون
بر آمده یا شیخ العالمین بهر خدا در یاب اینک جان پسرم دشمن
... آه جگر سوخته روے بهمان وقت چه کار کرد دفعتاً آنحضرت
رضی الله عنه موجود شدند و تسبیح که در دست مبارک داشت چنان
دیو زد و بهیبت تمام فریاد کنان ملعون ... ببیمار را
گذاشته گریخت ... افتاد سر بیمار ضرب ... رسید ...

ازانجا رونا شد بوبه بیمار شد و صحت یافت نقل است مردے
عظیم آبادی مرزاجان نام که بسبب غلطی نفس در حضرت صوفیه صافیه
از احیاء و اموات مطلق عقیدت نداشت پسرش را عوارض
چشم بے نور کرد اول با طبائے شهر رجوع آورده ماه برین گذشته
گرادویه و معالجه اطبا سودے نه بخشید چار ناچار به طبیبانے شهر رجوع
نموده همچنان از حصول مقصود محروم بود روزے خبیثے بر وے
تسلیط کرد و گفت من چشم را هرگز نمی گذارم بکن هر چه توانے
بعد افاقه پسرش گفت امروز مردے که به منظر بر سر من ایستاده
می گوید ممکن نیست که از دست من رهائی یابی و هم حال اطبائے
شهر و فقرائے این دیار معلوم شد میخواهیم که ما را در قصبه پهلوارے
بر در عالم پناه شیخ العالمین به یدالیقین واثق دارم که آنجا مشکلکشائے
ما خواهد شد و از عالی التعریف کمال فقر وے شنیده ام هر چند مرزا را
از صوفیه انکار محض بود ولیکن شعر مشهور است ؎ هر که شیران را کند
روبه مزاج ✤ احتیاج است احتیاج است احتیاج ✤ از در فرزندے ناچار
اختیار کردند و بحضور پر نور شیخ العالمین رض حاضر آمده عرض حال کردند گفتند
از مدتے تمنائے دولت پابوسی داشتم علی الخصوص بیمار را آرزوی
دولت جبهه سائی آستانه فیض نشانه بسیار بسیار است اما چشم وے
متحمل تاب آفتاب نیست محض مجبور است آن حضرت که اخلاق محمدی
در اصل خمیر داشت با وجود تخالف ملت و نا آشنائی محض نظر بر عجز

وبارادر تردد و درنج مے افگنند وساعتے متوجہ شفاے وے گردید کہ
ازان حال افاقہ آمد ملازمان را حکم داد کہ اکنون بتدبیر کوشند حق تعالیٰ
قادر است کہ صحت بخشد بعد تدبیر در عرصہ قلیل صحت کلی یافت
کہ لغایت تالیف این کتاب قریب شصت سال برین ماجرا گذشتہ
گاہے در ایام سرما و برشگال اثر ضرب از درد وغیرہ در اندام خود نیافت
نقل است عجیب روزے میر اسد اللہ این در ایام سرما لبادہ
طولبین تکلف نذر آنحضرت رضہ فرستاد بمعرض قبول در آمد وقت ظہر آنرا
پوشیدہ بمسجد شریف تشریف آورد و بعد نماز فی الفور برخاست و برخلاف
عادت بخلوت ریاضت جلوہ افروز شد وآن لبادہ را از جسد مبارک
خود برکشید و لبادہ کہنہ و مستعمل را پوشید و باکراہ تمام در گوشہ انداخت
و برنج بسیار این قدر فرمود کہ مردمان را چنین جنس پیش ما فرستادن چہ
ضرور و باز گاہے وے را باستعمال نہ آورد و بکسے نداد تا آنکہ ہمہ بخانہ آنرا
طعمہ کرم و موش کرد و کسے را مجال دریافت سبب رنج واکراہ نبود
اما ہمہ خادمان را فکر آن در دل بود بعد عرصہ چند بدریافت آمد کہ از مال
حرام بود یعنی متروکات قاضی عبد الرشید خان کہ خود بہ جمیع مال حرام و
رشوت ستانی ید طولے داشت بلا حق دین و توارث ذر وجہ ارث بمیر
مذکور رسیدہ بود و وارثان شرعی از متروکہ نامبردہ محروم محض بودند
و بعد او میر مشار الیہ بنظر اظہار نیازمندی و خلوص عقیدت ازان متروکات
این لبادہ را بحضور وے رضی اللہ عنہ فرستادہ بود وآن زمان کہ برکہ و

این حال ظاهر شد که یکی از مقبولان عرض کرد که وقت این کار و نیز
بحسب اشتهار پوشیدن لباده مکرر نمود که چون آن حضرت علیهم بهم بود
چنین حالتی روی که از انقباض شد و نمود گویا گناه عظیم برتیغ آمده
متفکر آن شدم که کدام امر باعث انقباض گردید عنایت آن دستگیری
فرموده بطریقه العین به دل ظاهر شد که مال حرام قدری داری بیا بیا تصدق
از مسجد آمدم و آنرا از تن دور کشیدم بعد چند سند میر موسی علیه به بارگاه
عالی حاضر آمد بنده خاصان بارگاه نیز حاضر بود زیاده لطف آن حضرت
نمود که این لباده از کجا دست آمده بی تامل از زبان وی برآمد
قبله گاها از متروکات قاضی عبدالرشید خان به تقسیم رسیده بود
چون جنس گران بود بحضور فرستادم بعد و انگاه بلو بشیره نسبت
تمد آمد فرمود که در متروکات وی شما را استحقاق نیست علم
از وارثان وی گرفته باشید چنین مال حرام بهم چرا فرستید اکنون که
شما این شما شفقه بوده لیس به غیر من برین حرکت ناپسندیده
شان بکردند کسی را از حاضرین بخلو آمد که معلوم نیست که چرا بدیگری
عنایت نمی نمایند که بکار وی آمدی و نیز حکایت بزرگان سلف
مانند این شنیده شد که مال حرام و مشتبه باید یا شکاند از مدو
بمحتاج و فقیر نمی دهند درین چه مصلحت است که کرم خورد و پوشیده
گوید بکار وی بکار و بخلوت وی مشرف شد فرمود حضرت ابوبکر
شبلی رضی الله عنه را کسی عطره نذر داد بخاطر وی قبول کرد بعد

در بیان دستگیری مفلسان

رفتن او صره را بدریا انداخت و گفت یکساعت که نزد من بماند هزار گونه
خطره ناپیدا کرد و از یاد حق در غفلت انداخت نمی دانم خلق چگونه یا خود
شب و روز میدارند یکے از حاضران مجلس عرض کرد در دریا انداختن
چه سود داشت اگر بمحتاجے مے بخشید اجر اخروی می یافتند
فرمود حیف چیزے که از خدا دور اندازد و داشتن وے بر خود
مکروه دارم بہ برادر مسلمانے دهم و از این عطای نا مرغوب بلا خواهم و
برادر دینی را در آن مبتلا سازم و بغفلت وے از یاد خدا گوارا کنم بنا بر
بدریا انداختم اینهمه لطف وقتیکه خوش باشد که اصل کار از دست نرود
و چیزے که از مقصود اصلی دور دارد بوسیله اش و ضائع شدنش از
عطا بهتر و خلقے را که در عسرت و افلاس دستگیری فرمود و بجاه
و فلاح رسانید مشهور عالم است درین مختصر گنجایش ندارد معهذا چون
از هر جنس تصرفات وے رضی الله عنه رشحه از دریا ثبت این قرطاس
شده لاجرم ارقام حکایتے چند ازین جنس هم ضرور افتاد تا دانند
که تصرف آن متصرف الوجود ابو الوقت رضی الله عنه در جمیع امور
برابر بود و این برهانے است قاطع بران که هر ولی الوقت بر قدم نبی از انبیا
علیهم السلام و مقتضائے او آنست که معجزات مخصوصه آن نبی بر دست
این ولی کرامات من الله ظاهر می شود مثلا هر ولی که بر قدم مبارک
حضرت عیسے علیه السلام باشد شفائے بیمار از وے اکثر می گردد
و اگر بر قدم موسی علیه السلام باشد ابطال سحر و جادو و شبیه بوقوع خواهد آمد

رو نمود راه بجز گریز ندید روپوش شد و حاکم جابر پسر هنگان و پیادگان
حکم داد هر جا که مرزا الغلے را یابید حاضر آرید و مستحق انعام و اکرام
شوید میر موصوف بخوف عزت از استصواب دوستان شبا شب
از آن شهر گریخت و بقصبه پهلواری آمد هر چند بحضور آنحضرت رسم خط
و کتابت نداشت اما بنظر ضرورسے که در پیش بود حاضر آمد و تمنائے
دستگیری کرد حکم شد برو بر کار خود و منتظر رخصت باش چون آن فرنگی
بتفریح خاطر سیر صحرا کند تو هم بر اسپے سوار شده از پیش نظر او
دور دور بجانبے رفته باش حق تعالے قادر است که وے را بر تو مهربان
سازد میر موصوف عرض کرد که دید و بعزت کرد او دشمن جان ما ست
بجواب فرمود مترس و برو هر چند بس خوفناک بود اما بر ارشاد
آنحضرت دل قوی کرد و برفت چون دران شهر رسید یاران و همدمان
بس نفرین کردند که چرا آمدی و بر بعیزتے خود کمر بستی زود باز گرد
گفت فرستاده شیخ العالمین آمده ام آنحضرت با برام رخصت فرموده
و چنین و چنین گفته اکنون بدون بجا آوری فرمان وے نمی روم
همه بیکزبان گفتند هرگز هرگز چنین مکن ورنه بعیزت شدی و بعید
خانه رفتی گفت هر چه بادا باد از گفته بزرگے سر نخواهم پیچید آینده
او داند و منتظر وقت نشست اتفاقاً صبح همان شب آن فرنگی
بر اسپے سوار شده راه صحرا گرفت ایشان هم بر یابو سوار شده
دران صحرا رفتند و از دور بجانبے مے رفتند یکبار نظر با خود ... حاضر شد

ایام بکشت بہج ہم بدست نہ آمد و نہ یکفلوس کہ شیرینی شیاز کردہ شید
بقرض ہم میسر نشد چون بخت یاور بود آنحضرت را بر حال ایشان
تاسفے آمد رحم کرد و فرمود بر و یلہ ہر غلہ کہ در خانہ باشد فاتحہ کنند
سال آیندہ چنین نوبت نخواہد رسید ایشان رفتہ بہ زد و تلاش
قدرے سامان پلاؤ نمودند و بحضور بہ تبرک آوردند بعد از ان سال
ابواب فتوح بر روئے شان کشادہ شدہ و روز بروز ترقی میگردید
تا آنکہ عزبے در دنیا پیدا کردند **نقل است** احمد قوال کہ از دیار سعز
آمدہ بود در شیوہ سرود مشہور عالم بود لیس خوش مے سرائید بقبول
طبع عالی آنحضرت گردید وقت خصت مبلغ دو روپیہ موجود بود عنایت
فرمود احمد قوال عرض کرد برائے غلام حاجت این عطا نیست
بہر گاو تمنا میگیرد اما آرزو دارد کہ بہ برکت این عطیہ در شہر عظیم آباد
دولتے رو نماید کہ از دست عسرت نجات یابم فرمود انشاء اللہ
چنین شود کہ میخواہی شہر شہر گشت ہر جا کہ خواہی برو چون شہرت
ہر جا و ہر امیرے کہ میرفت معزز و مقبول قلوب میشد تا آنکہ راجہ
مہا دیو رام غلام او شد و لبس انعام و اکرام در حق وے مبذول
داشت و صاحب ثروت گردانید لعد چندی ایام قصد شہر مرشد آباد کرد
و بہ برکت دعائے حضرت شیخ العالمین رضہ بتقریب نواب مظفر جنگ
ناظم ضلع بنگالہ گردید و صاحب فیل شد کسے بحضور اقدس
آنحضرت رضہ عرض کرد کہ الحال مراجعت احمد باین دیار دشوار است

خادمے را فرمودہ کہ برو نزد قاضی ابراہیم حسین و بگو کہ ہنوز روغن نفرستادی و قیمت چندان پیشتر گرفتی ضرور باضرور ہر قدر کہ ممکن باشد بھ رسانید ... اگر به حضرت شریف ... هرچه قدر که
نید لبسوبت شدن تواند لفرلیس گر بتوانی دو آثار ته آثار ہم امروز تدبیر باید کرد و باید فرستاد برادر ممدوح عرض کرد غلام چہار پنج آثار روغن ہمراہ آوردہ ہست امید قبول دارد فرمود لبصرف خود دار کہ امروز قاضی مذکور مقرر خواہد فرستاد باز معرض بیان آورد کہ غلام را حاجت نیست و ہم اگر احتیاج خواہد افتاد از فلان خواہم گرفت و نام این کمینہ بارگاہ عالم پناہ بر زبان آورد کہ کفالت جمیع امور ما از نقد و جنس علاقۂ اوست آنحضرت زیر لب فرمود کہ او از کجا تدبیر خواہد کرد خود در پریشانی ہست و اضطرار دارد چون این را شاید ایماءً و اشارةً تاہم بکسی نگفتہ بودم و محض نظر بر خدا امید داشتم برادر ممدوح در تامل افتاد بعد گذرانیدن روغن از خلوت شریف بیرون آمد و از من پرسید کہ بالفعل تکلیف عسرت داری و رنج می کشی گفتم کہ فضل الٰہی ہست و بنظر اخفا راز مبالغہ کردم کہ از ما یحتاج زیادہ موجود ہست اگر شما را ضرورتے داعی باشد ہر قدر کہ خواہید بدہم گفت لیقین میدانم کہ بالفعل عسرت ہست باز انکار کردم گفت تا جناب اقدس حضرت پیر و مرشد این وقت زیر لب چنین فرمود و راز شما آشکارا کرد خاموش ماندم گوئی سکتہ در آن حالت بود ہوش بر جا نماند کہ این چنین حال جزئیات ہر متنفس بر آن

الغرض ہر کہ ومہ را پریشان کردہ بود کہ چوناس نداشتم خرچ ماہ رمضان
را کہ مے پرسید و ہمان ماہ شعبان بود ونا نداز ہمان خرچ کہ روزی تاریخ
بست ویکم ماہ شعبان بجناب مستطاب مولانا شاہ ابوالحسن صاحب
مدظلہ العالی فرمود تشویش ابوالحیٰوۃ مرض ما را زیادہ کردہ غالبیکہ تردد
خرچ خانگی بسیار دارد تدبیر مبلغ دو روپیہ کردہ باو باید داد چشم پر آب
شد کسے را جرأت دریافت سبب گریہ نبود مگر از اثر گریہ آنجناب
حاضرین ہم میگریستند مولانا ممدوح بعد ساعتے عرض کرد کہ تشویش
اوشان از بیماری حضور ست فرمود بیلے لیکن تدبیر مبلغ ہم ضرورت
خواہنخواہ امروز تدبیر کنید اگر نتوانند قرض کردہ دہند جناب مولانا
مبلغ مذکور قرض کردہ بمن عنایت فرمود و ماجرا مفصل بیان نمود
عرض کردم بجز اندوہ بیماری حضور پر نور دیگرے خیال ندارم گو تردد
خانہ داری ہم بعض اوقات مخل امور دینی می شود فرمود خیر بہر کیف
انکار را مجال نیست بگیر واز ما یان کسی را مفہوم نشد کہ آنحضرت رضی اللہ
علیہ ارادہ آن فرمود کہ ما را در ماہ رمضان بدو اندوہ و تشویش مبتلا گذارد
یکے مصیبت آنحضرت کہ قیامت کبریٰ بر وابستگان واین دولت
است و دیگر تشویش فقر و فاقہ چون تاریخ بست نہم ماہ شعبان بخلوت
قدس شتافت و خلق را در غم و مصیبت گذاشت و مبلغ ماہ آمد ہمان
روز تردد خرچ ماہ رمضان بر سر افتاد و ہمان مبلغ بکار آمد نقل است
مولوی محمد امام صاحب دامت برکاتہ مدیون مبلغ پنجاہ روپیہ شد فد

آنروز بر خلاف دستور ہم الشان را حکم شد کہ بمصرف ضروری آرند الشیان فی الفور اداے قرض خود کردند نقل ست طرفہ حکایتی است و عجیب غریب نقلے در کارخانہ شادی میان علی اشرف فرزند ارجمند مولوی محمد علی اکبر قدس سرہ در عین وقت گشت برات جناب سید العلماء دام ظلہ کہ طرف ثانی مولوی محمد صالح قدس سرہ بودند باضطراب تمام در خلوت عرش منزلت آنحضرت حاضر آمدند و عرض داشتند کہ تردد سخت پیش آمدہ ہنوز کہ از نصف شب زیادہ گذشتہ آرد گندم از قصبہ دانا پور نرسیدہ و رکابی ہم موجود نیست با وجود وعدۂ انعام کلالان این وقت جواب صاف دادند و برخلاف وعدہ و عہد کمر بستند مردمان خانہ تلاشی آنہا نیز کردند اما یک رکابی نیافتند صبح کہ برات خواہد رسید تدبیر اطعام مہمانان متعذر ست دبکی و رسوائے بقدر و مردمان برائے از شش ہزار مردم ادنے و اعلے کم نباشد آنحضرت را نیز تشویش آمد چون راہ تدبیر مسدود دید بمقتضائے عنایت خاصہ کہ بسید و احال جناب سید العلماء دام ظلہ بود ارشاد فرمود کہ چہ قدر اسباب مہیاست عرض شد ہشت ہزار جفت نان تنوری موجود است و رکابی پلاو ہفتصد و طشتری زردہ یکصد و پنجاہ تامل کردہ فرمود فردا ہمہ اسباب را یکجا جمع کردہ قبل از تقسیم بمن اطلاع بخشند کارپردازان حسب ارشاد ہمہ رکابی پلاو و طشتری زردہ و نانہائے تنوری معلوا از مئہ قلیہ و خیرات دگوشتابہ ہمہ ترتیب دادہ بحضور آنحضرت رضی اللہ عنہ خبر رسانیدند کہ برات

بود از سہ ہزار مردم زیادہ بشمار آمدہ بودند و این ماجرائے شگرف قریب ہفتاد نفر را مشاہدہ شدہ بود آنہا کہ شنیدند حساب ندارند و لطف آنکہ قریب صد عدد رکابی طشترے ہمچنان کہ ذخیرہ داشتہ بود معطل ماند حاجت بوے نہ افتاد اصل آنست کہ چون آن حضرت بنیابت غوث خاصہ سید المرسلین صلے اللہ علیہ وسلم و حضرت غوث الصمدانی رضی اللہ عنہ بودند در ہر باب و سیر التصرفے بود ظاہر و باہر کہ کسے را جائے انکار نمی ماند و از ان است کہ کارکشائے عالم از ہر فرقہ اسلام و کفر مشیت ازلی و عنایت لم یزلے بر دست حق پرست حضرت ایشان داشتہ بود و ہر کسے سر نیاز بر در حضرت ایشان می سود نقل است حاجی عبد الواحد سرہندے از خلفاء شاہ محمد دائم صوفی ذہا کوہی قدس سرہ بعد انتقال صوفی صاحب سالہا سال ریاضتہا کردند و بس سالک مستقل بودند عقدہ دشوار در کار شان افتاد و در سیئے و رحل آن سعی نمودند چارہ بجز رجوع بجناب شیخ العالم ندیدند روزے بحضور اقدس وے رضی اللہ عنہ حاضر آمدند و عرض حال داشتند ہمان وقت آنحضرت مراقب شد و ایشان ہم مراقبہ کردند بعد ساعتے سر بر آورد و حاجی یکبار بشکر گذاری بر پائے افتاد و قدمبوس کرد فرمود اکنون رخصت شو و بکار خود باش حاجی اکثر مے گفت کہ آنحضرت غوث وقت است چراکہ بجز غوث دیگرے را طاقت تصرف در طریق شیخ نمی شود علی الخصوص این چنین طور کہ سر اہل طریق را در طریق وے تربیت کردن کہ سبز شود و نتیجہ طریق دیگر طاری نشود آنحضرت باقادریہ و نامہ سہندیہ و دیگر

فرمود در وسار شہر عظیم آباد باستقبال زدہ عرض داشتند کہ اگر خاک
این شہر ہم بشرف پابوسی بندگان عالی مشرف شود رشک طوطیای اہل
بصیرت گردہ بقرون باجابت گردد. ارادہ ملاقات مجذوب مذکور کہ
در اثنائے راہ قصبۂ پھلواری بیرون شہر سکونت داشت متمکن خاطر
اشرف شد ہنوز سواری دور بود مجذوب مذکور از غلبۂ شوق بس
بیتاب بار بار از ہر کسی مے پرسید کہ تا کجا رسیدہ باشند مایان کہ از پیشتر در
مکانش رسیدہ بودیم میگفتیم کہ ہنوز سواری دور است و ہر کہ می
رسید بے اختیار بر مے خاست و ما ہمہ میگفتیم کہ آنحضرت عقب
است و این فلان یار اوست ؎ رسید لشکر عشق و گرفت کشور
جان ؏ ہنوز گرد شہنشاہ عشق پیدا نیست ۰ تا آنکہ سوارے
آنحضرت نمود شد یکبار بے اختیار بر خاست و بسوے آنحضرت
تیز روان شد و از غلبۂ شوق پا در لغزش بود آنحضرت آواز داد
کہ بہ نشینند تکلیف نفرمایند او شنیدہ ناشنید کردہ پیش قدمی نمود
و پایۂ پالکی گرفت خواست کہ ہمچنین تا نشست گاہ برود آنحضرت
کہاران را فرمود جلد پالکی از دوش نگذارد و قصد فرو آمدن فرمود
ہر چند آن مجذوب گفت کہ تمنائے دویدن در رکاب سعادت داریم
آنحضرت قبول نکرد و از پالکی فرود آمد بغل گیر شدہ در نشست گاہ
آمد و بہ نشست آن مجذوب را بجز دو زانو سر فرو افگندہ دیگر نشست
نبود و ہرگز چشم برابر نمی کرد و در ہر سخن مے گفت ما بندہ توایم ہر جا کہ نشانند

نکنند دیگر که کسند و عزت که بخشد میر ممدوح که ازین حال اطلاع
نداشتند گفتند که هیچ نفهمیدم گفت میر محمد سعید را گفته بودم
که ما را نیز در مجلس عرس و زیارت همراه برد بسبب ارتکاب تا نجمه
نبرد و غمازی مانند شیخ العالمین رض کرد و میدانست که کار بهتر کرد آنحضرت
بر عقل وسے لیسے نفرین فرمود و گفت که او مکلف شرع نیست
آمدن وسے بر ما ناگوار نبود نهایت ملامت بر تجویز وسے کرد اکنون
شرمنده نشسته است و نیز هر کسی از یاران و مریدان شیخ العالمین رض
که بملاقات وسے رفتے غایت تعظیم وسے کردے و اخلاق فرمودے
و اگر دران وقت جذب غالب شدے عذر خواستے که وقت
دیگر تشریف آرند نقل است صوفی محمد دایم قدس سره که کامل
طریق سرهندیه و یگانه عصر بودند چون در مجلس شان ذکر شیخ العالمین رض
آمدے بے اختیار مبتهج و مسرور شدے و گفتے فرزند سه قسم
اند یکے آنکه در لیاقت با پدر برابر باشد دوم از پدر اعلیٰ باشد
و این محض نایاب است و وجود این قسم فرزند کبریت احمر است
و اکسیر اعظم و سوم نالائق محض و شیخ العالمین از قسم دوم است
در خاندان خود و چون کسی رونده و آینده را می یافت گاه گاه مصلا
و پاپوش از تحالیف شهر ڈہاکه میفرستاد هرچند بظاهر ملاقات جسمانی با آنحضرت
نداشت اما پیوسته در محبت آنحضرت بود شاه محمد والی وارد خانقاه وسے
قدس سره بودند فرمود خوش آمدے مدتے است که اتفاق ارسال خط

ندریافتم نه این کمال طریقت دیدم نه استقامت علی الشریعت این یک
چراغ سیراجی است که حق تعالی روشن کرده و همیشه روشن دارد اگر
در دیار ما می بود هزار هزار کس از وی تربیت می یافتند آنجا طالبان
اند و رهبری نیست و اینجا رهبری هست و طالبی نیست و هم میگفت
که در شهر ما مجذوبی بود مشهور اکثر در خدمت وی حاضر می بودم
روزی از عین عنایت بمن نگریست و فرمود چه میخواهی گفتم مرا هم
مثل خود کن بتامل شد بعد ساعتی گفت نصیب تو در دیار مشرق
از بزرگی است اگر پای طلب داری بر خیز و سر راه خود گیر از همان
وقت عزم این دیار مصمم کردم اما امروز و فردا میگذشت تا آنکه روزی
خواجه بهاء الدین زکریا ملتانی قدس سره را بخواب دیدم و از وی
چیزی درخواست کردم فرمود نصیب تو در دیار مشرق است
هر چه شدنی است از آنجا شود چون بیدار شدم عزیمت سفر
کردم بحضرت شیخ العالمین بغور نگه ندیدم ؎ همه شهر پر ز خوبان
منم و خیال ماهی ٭ چه کنم که چشم بد خو نکند بکس نگاهی ٭ و دیگر
آنچه دیده ام از بنا مناسب نیست غنیمت دانید صحبت آنحضرت
را و زمانه وی را و شکر بجا آرید برین نعمت بی بدل نقل است
شاه منیری علیه الرحمه که در باب نصاب اسمار ریاضت شان
چون ریاضت اسلاف بود که روزها تا نزدهم از بزرگی چند سائیده غذا
کردی و بیشتر ذکر کوه نصاب داوی و استخاره نزد وی امری نبود

معلوم شد گفتم ترا ازین قصه واقف ساختن بحکم مخدوم شعیب نزد تو آمده‌ام
تا چار شد و اجازت داد چندے دیگر با او مست کردم که اثرے از جنون
نماند باز بار سوم در خواب فرمود اکنون ترا این ورود بحالت اصلی و افاقه
آورد باید که در قصبهٔ پهلواری نزد شاه نعمت الله حاضر شوی و از وے
اجازت و اشغال این ورود حاصل کنی گفتم چون از حضور اجازت یافتم
بارسطے منازل کرده برائے تحصیل حاصل رفتن شاق و گران می آید اینقدر ام
که آنچه اشغال وے باشد از حضور ارشاد شود مخدوم فرمود در غیر طریق
ما دانیکه صاحب آن طریق موجود باشد تصرف کردن نشاید و آنقدر
که اجازت داده بودم ضرورت داعی بود که ترا افاقه رفتن نزد شاه نعمت الله
نبود اکنون که بحال خود آمدی اجازت گرفتن از وشان باید و ما آن قدر
در طریق شان نشاید بنابر تا اینجا رسیدم و لعنایت و برکات انفاس
شیخ العالمین باشغال و افکار ورود مستفیض شدیم و انواع فواید از آن
ورود بر داشتم فی الحقیقت قدر این ورود کسے داند که بلازمت او کرده
باشد نقل است شبے شاه منیری موصوف بعضے کلمات بر زبان آورد
که حسب حال او نبود و ظاهر از کلام وے مستفهیم میشد که آنچه در ریاضت
اسما حاصل کرده‌ایم کسے را بر آن اطلاع نیست و کسے بر آن غلبه کردن نمی
تواند چون وقت ملاقات آنحضرت خلیفهٔ عرش منزلت حاضر آمد ساعتے
نگذشته که خود احوال ماضیه تا حال در سیر کرده و خواندن اسماء و غیره بیان
کردن آغاز کرد گویا در افاقه نیست بعضے را از مخفے که از جان عزیز تر داشت

چندان ربط ندارم خصوصاً در قصبہ پھلواری گاہے نرفتہ ام مگر از شہرۂ
اوصاف کمال شیخ العالمین رضہ رجوع دل مے یابم حکیم شاہ منیری
فرمود استخارہ بجناب مستطاب حضرت محبوب سبحانی غوث الصمدانی
رضی اللہ عنہ بایکرد خان مذکور مے گفت کہ استخارہ کردم وشاہ موصوف
ہم دران مکان خواب کرد شب اول ہیچ ندیدم صبح بیدار شدم
واز محرومی خود بیان کردم فرمود آنحضرت رضی اللہ عنہ تشریف آوردہ
بود چون سیر خوردہ بودے مشرف نشدے امشب نیم سیر بخواب
شو شب دیگر نیم سیر خوردم و استخارہ کردم ازان جناب مشرف شدم
وعرض حال کردم ارشاد فرمود اینہمہ کسان را کہ نام گرفتی ہمہ ازان ماست
اندامانصیب تو از شاہ نعمت اللہ است واو ولی زمان است برو
نزد وے بیعت کن وآنہا درویش اند واین قطب وقت است یاقطب
زمان درین ہر دو لفظ ما را شک در یاد خود است بعد ازان می گفت
کہ صبح بیدار شدم وبجنسہ حال خواب بر شاہ منیری علیہ الرحمہ عرض
کردم فرمود توقف مکن برو نزد شیخ العالمین رضہ وبیعت کن کہ او
فی الحقیقت قطب وقت است شاہ وارث علی بہارے
وشاہ حمید راجگیری اکثر در ذکر آنحضرت رضہ فرمودندے
درویشی ما از لباس درویشان است ظاہر شاہیم وباطن مفلس محض
در حقیقت شیخ العالمین رضہ شاہنشاہ ماست کہ آبروی ما وحرمت
وعزت لباس درویشان درین زمانہ از او است وافتخار ما درویشان

وے شدم و استفاضه از حضرت او سعادت ابدی شمارم بجز سه کس نیافتیم یکی شیخ ما که در حرم شریف است و دیگر بزرگے است در ... و سوم شیخ العالمین رض که تا حال نظیر این سه کس ندیدم کسے از دوستان وے که با او رفاقت داشت پرسید یاران و فرزندان شیخ العالمین رض را چگونه یافتی گفت کلهم فان فی الشیخ والشیخ سار فیهم کالروح فی الجسد ما اری شیخا ولا مریدا مثل هذا الشیخ و مریدیه و پاس ادب آنقدر میکرد که در مکان خانقاه فرود نه آمد در کنج خانه سیکے از غلامان آنحضرت رض فرود آمد با همه مردمان گفتیم چرا از خانقاه که مکان دلبستگی است و قرب حضرت شیخ را دوری اختیار کردی گفت در خانقاه قطعے از قطعات زیرین قابل اقامت نیست ما و بر بالاخانه ماندن نمی توانم کرهبادا سوء ادب شناسته و شکیبتے بمن پیش آید حضرت شیخ در خلوت مسقف و ما بر بالاخانه خانقاه حیرت ما تقاضاے این بیے ادبی نمی کند و هم در قرب مکان شاید وقتے از غفلت بسوے خلوت پا دراز کنم و بآن ماخوذ شوم **نقل است** ملک نور محمد مرد سیاح از ملک دکهن وقت آخر ظهر در خانقاه حضرت رض وارد شد در اول قدم نظر بسوے مسجد کرد و دید شیخ العالمین رض را که در مراقبه نشسته است نزد ما مردمان آمد و نشست حسب دستور از راه اخلاق مستفسر نام و دیار وے شدیم گفت از ملک دکن شهر حیدرآباد و چینا پٹن و مدراس سیر کرده تا اینجا رسیده ام و اصل وطن ما قریه ایست در اطراف شهر لکهنو که از ایام طفلی از ان قریه بے خانمان شده ام کنون

چون وقت تهیار اسباب میرسید دل از دست میرفت و منحرف می شد و چندان ایار سے آوردکہ بر خود متحیر سے گردیدم آخر بخدمت بزرگے حاضر شدم و صورت حال عرض کردم فرمود فردا بیائی کہ جواب تو گفتہ شود روز دیگر کہ حاضر شدم گفت بخت تو در ہندوستان از بزرگ است کہ در قصبہ متصل شہر عظیم آباد سکونت دارد بسن کہولت رسیدہ صورتش چنین است کامل وقت خود است و در جمعیت طریقت و شریعت نظیر وے نیست بنا بر ہر جا کہ عقیدت درست میکنی راست نمی آید برو تلاش وے کن ترک روزگار کردم و روانہ ملک ہند شدم اما در سخت تردد طی منازل سے نمودم کہ بار خدایا من آن ولی ترا ندیدہ ام و بر گفتہ آن ولی مخبر کہ ہدایت فرمودہ ہم شناختن نتوانم چگونہ بمطلب رسم و چسان شناسم شبے در اثنائے راہ بخواب دیدم حضرت شیخ را بہمین لباس کہ امروز دیدم در خانقاہے بمسجدے مراقب است شب دیگر دیدم میفرماید بیا چون نزدیک وے شدم نان و تره مرا خورانید و لطف بسیار مبذول حال ما داشت چون اینجا رسیدم خانقاه و مسجد ہمان یافتم کہ بخواب دیدہ بودم و حضرت شیخ را ہمان صورت و لباس و جلسہ در مراقبہ دیدم یقین کلی آمد کہ مقصود ما ہمین است و ازان وقت در انجام امر بیعت اضطراب می یابم و رسوخ عقیدت ہر لحظہ زیادہ تر سے بینم بیعت کرد و ترک دنیا فرمود و داخل حلقہ یاران گردید نقل است فقیرے بود ہند و صاحب خانقاہ کہ در زبان آنہا این چنین فقیر را مہنت گویند

هستم سخن پردازی نمیدانیم قصهٔ حال از من اگر بشنوند چیزے بیان کنیم
ما هم اجازت دادیم گفت زن پسر من بتقاضائے حاجت بشری
رفته بود بیهوش شد و بر زمین افتاد هر کسے تدبیرے بکار برید هیچ
و سودے نمی دیدیم امردمان تکلیف دادند ما هم رجوع باصنام کردیم
نزد مهادیو حاضر شده شفائے وے خواستیم ساکت ماندند باز بدیگر
اصنام رجوع کردیم دیدیم همه را از حل مشکل نیافتم گویا مجبور و
عاجز اند چون از هر طرف مایوس شدم بخیالم آمد که چرا رجوع دل
بحضرت صاحب نه آریم که حل عقدهٔ باطن ما هم از وے شده شاید
حل این مشکل هم از وے شود رجوع دل بحضرت آوردیم و چشم از غیر
وے بند کردیم فی الفور حاضر شد و فرمود که تشویش مکن که صحت
میشود و ساعتے متوجه حال بیمار شد بیمار بطرفة العین بافاقه آمد
و خود غائب شد دانستم که این طاقت تصرف که حضرت صاحب
راست و فریاد رسے که ایشان راست نه مهادیو راست نه رام
را نه دیگر اصنام را روزے پیام برادر خود آورد که از چندے
بعضے خطرات در وقت مراقبه مے آید و از آن بس متوحشے واقع
است حضرت فرمود او را بگو که برائے یک روز حاضر شود [illegible]
گفت حضرت نزد شما اینجا و آنجا برابر است باز اینجا طلبیدن چه ضرور
آخر رفت و او را یکبار همراه آورد و بمقصد رسانید بعد انتقال آنحضرت
هم هر دو برادر آمده بودند و بر مزار شریف تا دیر جلسهٔ طویل کردند و فیضیاب

بکاتب سرحدی بن ... دنیا دیده بود مفصل بیان کرد که غلبان تکدر لجهاسے
تشکیک نماز شان مذکور سے گفت که چون سخن وسے بمطابق نیستم
و نیکو و بیان درستی نه دیدم گفتم بعقیده و مشغول دارم اگر از راه لطف
بعمل آن کسی و مشتی بر بیان این شخص روز افزون کرم نباشد مطلب اظهار
مطلب بکردم آن فقیر گفت ما مردم مسافریم صبح خواهیم رفت اگر اول
صبح آیی جواب تو گفته آید حسب حکم وسے اول صبح صادق حاضر
شدم گفت شما اکثر چیزی از دعا می کردید و می خواندید بخیال
سبب کار گاه گاه از عالی جنابی مشرف در خواب می شدید بعد ازین
از شما خون ناحق واقع شد ازین جهت آن دولت از دست رفت
گفتم اگرچه گوش ایشان بیان کردند درست است البته شبهی
بر نا خون ناحق می شد که روز دوسے دشمن ... از راه تعصب آمده بجنگ
پیدا شدیم و بسوی وسے دویدیم مگر سخت تعاقب کردم تا آنکه
دوان دوان عقب وسے بصحرا رسیدیم و بضرب شمشیر او را کشتم بعد ازان
شب باز مشرف نشدم و قبل ازین بیشتر از جمال جهان آرای رسول
کریم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بلا زحمت انتظار ورود و مشرف می شدم
باری منتظر بودم که جهان من بگفت که تدبیر عفو تقصیر و باز پیوستن آن
دولت خفته در یافته فرمایند که بسیار توبه ها کردم لیکن خبر عفو او ... نشد
اندوهی متصور و گشود ساعتی تامل کرد و سکوت ورزید بعده گفت
در نظر یا بجز شفیع العالمین کسی نیست که بار شما را برگیرد و دولت ... آرد

اگر توانید بخدمت وے حاضر شوید و بوے توسل کنید بعد رخصت
از وے چند روز توقف کرده در عرس ربیع الاول بحضور شیخ العالمین رض
حاضر شدم و مفصل حال خود و حال آن فقیر هند و عرض داشتم و گفتم
که اکنون از سر نو توبه میکنم که دیگر خون ناحق نکنم آنحضرت از کمال
نوازش و کرم تسلی داد و مرید کرد و طریقه ارشاد فرمود بعد چندے از ملازمت
در رود طریقه باز بدولت خود رسیدم والحمد لله علی ذالک نقل است
مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاته می فرمود در ایام عرس ربیع الاول
از شهر بردوان مے آمدم در منزلے کنارۂ دریا راه بود سواری می رفت با
حاجی محمد میرن علیه الرحمه گفتند که بر بهل نشسته پا درد کرد اندکے
دراز کنم و پیاده شدند سوارے با دور رفت و او شان عقب ماندند
در کنارۂ دریا و دو پرتاب تیر از ما مفاصله افتاد تا آنکه در انتظار شان زیر
درختے توقف کردم چون رسیدند می گفتند که کنارۂ دریا بزرگے
در لباس درویشان پس با صحابت ایستاده بود و چنان معلوم میشد که انتظار
کسے است قریب رسیدم و سلام کردم فرمود مولوی ابوتراب پسر
شاه نعمت الله قطب رفت گفتم بلے ما همه پرسیدم که نام و مسکن آن
بزرگ پرسیده بودید جواب دادند خیال آنهمی نه آمد پس ملامت کردم
و نفرین نمودم نقل است میان نور الله چاٹگامی از این حقیر مولف
کتاب میگفت که وقت عزم این قصبه از شهر عظیم آباد مولوی
بشارت علی عملی نسبت داد که برائے من از حضور شیخ العالمین رض اجازت بیا

گیری گفتم این عمل خاندان قادریہ نیست آنحضرت ہرگز اجازت
نخواہد داد کہ خلاف دستور شیوخ است بلکہ دخل در طریق غیر منع
مے داشتند مولوی موصوف گفتند سببے چنین است کہ سے مگوئی تا
باید برد و طلب اجازت باید کرد بار انکار کردم واو ابرام تمام کرد
سبب طلب اجازت از حضور شیخ العالمین مد ظلہ العالی پرسیدم
گفت بعد ازانکہ مراجعت خواہی کرد خواہم گفت چون بشرف
قدمبوسی آنحضرت حاضر شدم و فایز گردیدم التماس وسے
عرض داشتم آن عمل را ملاحظہ کردہ فرمودند از طریقۂ قادریہ نیست
نہ از جائے مرا اجازت است لیکن بزرگ ادشان را خاندان تکل خواہ
منقولہ منقول است مضایقہ ندارد لعمل آرند چون بمولوی موصوف
باز ملاقات کردم مفصل حال گفتم بمجرد شنیدن اجازت گفت ملاقات با
آنحضرت خوش قسمتی است پرسیدم از اول کار تا آخر این ربط چیست
کہ باین دار بدا اخفائے سر کردید اکنون شرح آن ضرور است گفت
اصل کار و مقصود از تحصیل اجازت نہ این بود کہ ظاہر بند داشتے بلکہ
مراد دیگر است در کتابے دیدہ ام کہ یکے از علامت غوث آن است
کہ در ہر طریق حق تعالے وے را تصرف تام بخشیدہ حکم او نافذ است
بر ہر چیز حتے کہ شجر و حجر و غیرہ وسے در طریقۂ دیگران دخل کردن بتواند
بنابر برائے امتحان این عمل را چند جا بخیال آنچنین داشتم پیش کردم
ہر کسے عذر کرد کہ عمل موکلاتی است و از طریقۂ ما نیست اجازت داده نتوانیم

نمی توانم مبادا از سوکلان ضررے رسد بالاخرہ معرفت شما بحضور
شیخ العالمین رضہ فرستادم آنحضرت باوجود عذر اجازت داد و فرمود
کہ قباحتے نیست دانستم کہ قول صاحب کتاب راست است ونیز
آنحضرت در محل ضرر سوکلان ما را ہرگز نمی اندخت کہ نسبت دیگر شیوخ
زمانہ عنایت وے برحال ما زیادہ ست مگر آنکہ دانست کہ سوکلان بر
اجازت وے رضہ ضرر رسانیدن نمی توانند معاینہ آنحضرت
رضی اللہ عنہ را بر ہر چیز تصرفے تام بود حتے المرض والصحت
در بیماریہا مکرر دیدہ شدہ کہ مطلق طاقت ندارد و در روز مجلس عرس بازیارت
آثار شریف رسول صلے اللہ علیہ وسلم آمد خادمان را فرمود کہ بکیے
طور مارا بمجلس باید رسانید و باستعانت خادمان تشریف آورد و حسب
معمول چنان نشست فرمود کہ سر مو اثر مرض معلوم نمی شد و مجلس این
آخر شب تا نصف النہار قایم ماندے بعد فراغ باز ہمچنان بیمار ماندے
کہ طاقت گام زدن نبود چنانچہ یکبار در عین ایام عرس
ربیع الاول تکلیف پیچش و اسہال سخت بود کہ طاقت رفتن تا بیت الخلا
نداشت شب یازدہم و روز یازدہم حرج زیادہ شد کہ نوبت اسہال
با پیچش در شب چہل و پنج ۴۵ بار رسیدہ و در روز پنجاہ و سہ ۵۳ بار یا قدرے
کم و زیادہ بودہ باشد و طاقت مطلق نماند از تردد خاطر احباب نشست آنشب
فقط قل کردہ شد و مجلس موقوف ماند لیکن آنحضرت در قل باستعانت
خادمان مجلس را رونق بخشید و تا اختتام قل دو زانوے بے تکیہ زدن

مراقب می‌ماندند خلوت شریف تشریف بردند صبح که اشتداد ضعف دید
و تکلیف‌ها نیز بر دست فرمودند که امشب دوازدهم ربیع الاول است
از مرض جنگ خواهیم کرد و مجلس موقوف نخواهیم شود بعد دوازدهم
زیارت موی شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم است بلید
دید تا نصف شب دوازدهم همچنان تکلیف بود و ما غلامان بارگاه
عرض داشتیم که هرگز خیال مجلس سماع نفرموده شود و سهام ضعف
سر باشتداد آورد چون از طعام فارغ و صلاة مغرب فراغت دست داد جا
مجلس محل بفرش کرده شد پاسی از شب باقی بود که آنحضرت
فرمودند ما را بر دارید و بمجلس ببرید غلامان دوش در بغل داده بمجلس
آوردند از آن وقت که روز اول در مراقبه نشست برابر تا نصف النهار
که وقت اختتام مجلس بود بی استعانت تکیه بیک جلسه ماندند و بعد
فراغ مجلس بی استعانت عصا بر خادمان در خلوت تشریف
فرما شدند چون موذن اذان ظهر گفت بی استعانت احدی
برای نماز بمسجد شریف جلوه افروز شده باز متوجه کار زیارت
گردیده حسب معمول تا اختتام دو غزل در حجره ایستاده ماندند تا
تا آخر مجلس زیارت خلاف معمول در هیچ امر توقع نه بعد نماز
عصر و فراغ جمیع امور متعلقه عرس بخلوت شریف رفتند هنوز پاس
روز باقی بود که تکلیف مرض حسب آن شروع شد فرمودند حالا همه
یک بار گو بیایند بعد ببعد شدت مرض بزیاده مستقل تا آخر

حق تعالے صحت کاملہ عطا کرد چنین معاملہ بیشتر وکرات ومرات مشاہدہ افتاد مولف کتاب میگوید مماثل این حال حال بزرگے در اسلاف جناب مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاتہ از کتابی حکایت نقل میفرمودند کہ بزرگے را نامش یاد ندارم بیماری تپ ولرزہ از شش ماہ بود وبیشتر لرزہ وقت نماز آمدے وآن بزرگ گلیم را از دوش برکشیدے وبنہادے وفرمودی اے لرزہ تا زمانیکہ از وضو ونماز فارغ شوم درین گلیم باش گلیم درلرزہ آمدے وخود متوجہ نماز شدے وہمچو صحیح وتندرست گزاردے بعد فراغ باز گلیم بردوش کشیدے وگفتے اے لرزہ بیا کہ از نماز فارغ شدم وفی الفور لرزہ ویرا گرفتی

حکایات متفرقات مشتمل بر فواید چند بلا ملاحظہ ترتیب ومناسبت درمیان حکایتہا دراحوال شیخ العالمین رضی اللہ عنہ نقل است

در شجرہ سابقہ کہ مریدان را عنایت میگردید بجز یک نسبت قادریہ آبائیہ حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث الصمدانی رضی اللہ عنہ دیگر نوشتہ نمی شد از عہد حضرت تاج العارفین چنین دستور بود وسالہا برین نمط گذشتہ روزے حضرت شیخ العالمین رض وقت ظہر بمعمول مراقب بود اتفاقاً از جناب مستطاب امام ہمام سبط الرسول قرۃ عینے البتول امام حسین علیہ السلام مشرف شد آنجناب فرمود کہ

که نام من در شجره چرا نوشته نمی شود آیا در سیر پیران شمار داخل نیستم چند کلمه
کلام سخت بر دل شیخ العالمین آمد سر از مراقبه بر داشت و بیا یاران و
خادمان فرمود که اتا مرید در شجره ما سامی پیران نسبت ثانی حضرت محبوب
سبحانی و نسبت ثانی خواجه معروف کرخی و سید سلیم رضی الله عنهم
همه داخل کتبعدا شکایل فرو گذاشته شد بعد تنبیهی التقید بلیغ فرمود
اکثرے از دوستان استفسار سبب با خود یا سیکردند آخر از مولوی ابو تراب
صاحب دامت برکاته و بعضے معمران اسرار مفصل بدریافت آمد
نقل است که فرمود مولوی ابو تراب صاحب دامت برکاته
که عزم زیارت قبر شریف سید اشرف جهانگیر قدس سره کردیم وقت
رخصت از حضور شیخ العالمین رضی حکم شد که از سید چراغ درگاه هم
برائے حاجات طلب خواهند داشت اگر عنایت نه یابند بر راه
عطا مسعود دیدند بتر نیج باکرده عرض دادند چون بقصبه کچهوچه رسیدیم
وبشرف زیارت فائز گردیدیم اول تا متر بستر حال خود اهتمام کردیم
که بر کسے حال وطن و مسکن ما ظاهر نشود لیکن لطف و عجب تر آنکه با
دوکانداران هر کسے که مے دید میگفت که اینها از قصبه پهلواری می آیند
و قریب بعتا دنفر آنز لوگان که در صحن مزار شریف ببتره داشتند
با خود ها مے گفتند که این مرد پسر شاه نعمت الله ولی است کسی
میگفت پسر شاه نعمت الله قطب است چنانچه از بعضے پرسیدم
که بکدام آثار شناختے ایا اتفاق پسر در قصبه پهلواری شده است

گفت نرفته ام اما هر کسے مے گوید ما نیز مے گویم و حال آنکه محض بمسافر وار رفته بودم القصه هر روز بر مزار مبارک حاضر میشدم و در فاتحه درخواست چراغ مزار شریف میکردم اما مطلق التفاتی که از ان احتمال قبول عرض باشد بمن نیافتم و ارشاد حضرت شیخ العالمین رض از خاطر سهو رفته بود چون عزم مراجعت وطن مصمم شد یکبار یاد آمد که بتبرک شیخ نکردم امروز استقامت و اقامت باید کرد و رخت سفر باید کشاد و از رفیقان عذر خواستم و بر مزار شریف حاضر شده فاتحه خواندم و متبرک شیخ العالمین رض پیش مزار شریف مراقب نشستم فی الفور گویا برای العین دیدم که حضرت سید بالین قبر بر جاے نماز نشسته اند گفتم چراغے از تبرکات مزار شریف تمنا دارم بکمال لطف و بادب تمام دو زانو شده متوجه گردید و فرمود بسیار خوب و برخاست چراغ گلے که پائین قبر روشن بود آورده گفت حاضر است عرض کردم خادمان درگاه هدیه چراغ روضه متبرکه کم از شصت و هفتاد روپیه نمیگیرند و بنابر خلقے ازین چراغ خاص بے نصیب است که این قدر هر کسے استطاعت ندارد و ما نیز از آنجمله هستم مگر مبلغ ده روپیه فاضل از راه خرچ دارم یقین است که خادم حضور باین قدر قلیل متوجه نخواهد شد مگر از عنایت حضور و آرزوی دیگر آنست که تخصیص بجاے نباشد برائے هر کار که روشن کنم بر آید و هم خادم زیاده نطلبد و سر از مراقبه بر داشتم و خادمے را

طلب کردم آمد و بہ ہمان جلسہ کہ سید قدس سرہ را در مراقبہ
دیدہ بودم بدو زانو پیش ایشان بہ نشست گفتم چراغے از تبرکات درگاہ
تمنا دارم گفت بسیار خوب ماخوذ اول نیت کردہ بودم کہ وقت
رخصت خواہم داد گفتم فردا اول صبح نماز گذاردہ سوار خواہم شد
آن خادم برخاست و بے درخواست ہمان چراغ پائین روشن نزد
من آورد و بر ہمان جائے کہ بصفاے سید در مراقبہ دیدہ بودم بر
ہمون جلسہ سید بہ نشست و چراغ روشن پیش من نہاد گفتم حال بہ
معلوم است ہیچ قدر نگذرانم گفت ہرچہ مطلوب باشد بگو گفتم کہ
برائے شاگردان ہشتم تامل کردہ گفت خوب بتحقیق فرمائید کہ ہمہ چراغ
پائین کاسہ از شعلت روپیہ کم نشدہ مگر شما مبلغ دہ روپیہ عنایت
کنید و فتیلہ وسے کہ روشن شدہ است از وسے علیحدہ کنید و گلی
چند از مزار شریف در آن انداخت و بر مزار شریف چسپانید و گفت کہ
این چراغ بایشان سید ہم کہ بہر حاجت دینی و دنیاوی کہ روشن کنند
بر آید بمن داد و چراغے دیگر آہنی کلان ہم داد و گفت این چراغ
سید است سلام بر مزار شریف کردہ بگیرید در دل گفتم کہ این تبرک
شدہ بود کہ بمن آموختند سلام کردہ گرفتم و از آنجا رخصت شدم
و خوب بحقیقت خود رسیدم و مقصد خود شناختم کہ پیش سید قدس سرہ
وجہ مقصد ما برآید چونکہ عمر نفس است کہ چندین مرتبہ التجا کردم مگر
متوجہ نشد چون تبرک شیخ العالمین شد کردم التفات بدو [illegible]

آنقدر مزعی داشت که باہمسران مے کنند چون بحضور حضرت شیخ
رسیدم مفصل حال عرضداشت چراغ پیش نظر آوردم حکم شد که بحاجات
روشن کرده باشند تا این زمان که نوزده سال منقضی شده باشد از اہل
حاجت یکروز ہم چراغ فرصت ندارد و در ماه محرم و ماه ربیع الثانی
اہل حاجات زیاده مے رسند و ہم ازین جنس حکایات بزرگان الی غیر
بنسبت شیخ العالمین رضہ متزاید از حساب است چنانچه حکایت
مخدوم یحییٰ منیری قدس سره که از خلفاے شیخ الشیوخ شہاب الدین
سہروردی قدس سره اند سابق گذشته مکرر در ضبط قلم آورده میشود۔

نقل است از سید العلماء سند العرفاء دامت برکاته مے فرمود که
روزے بر مزار شریف شیخ یحییٰ منیری قدس سره حاضر شدم بعد
فاتحه مراقبه کردم مخدوم فرمود بسیار کباد بسیار کباد شیخ ترا رتبه داده اند
که تو بآن رتبه نتوانی رسید بلکه فہم آن نتوانی کرد و شنیدکه شیخ العالمین
مارا بس اشتیاق شد که کاش بکسے طور آن رتبه معلوم شدی مخدوم
فرمود که آن قربے است خاص بحضرت نبوی صلی الله علیه وآله
وسلم که در سلاسل ہم کمتر اولیاء بآن بہره مند و سرفراز شده اند دیگر
چه تفصیل کنم و ہمچنین است فرمودن رسول صلی الله علیه وآله وسلم
در بیماری یکے از احباب شیخ العالمین رضہ که براے وے بس متفکر
وانده ناک بودم ما را دیدن شیخ الشان گوارا نمی شود و از ہمان شب
بیمار را تخفیف شروع شد تا آنکه صحت کلی یافت و ہم دیدن یارے

ودرمرض آنحضرت که کسے سحر کرده بود بیمارے صعب بود وشدت
مانده بودند رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم تشریف آورده
فرمودند فلانکس سحر قوی کرده است واینجا سحر را مدفون کرده اثر وی
را باطل کردم خواهی آن نوشته را از زمین برآورده بین خواهی همچنان
مدفون بگذار که حالا اثرے ندارد وازصبح آن شب ازاله مرض شد
صحت رو نمود **نقل** است روزے در ایام بیمارے خود آنحضرت
تذکره فرمودند چندی خلق که با بیعتی می آیند و خواستگار سلسله عالیه قادریه
حضرت مولانا رسولنما رضه مے کنند حتے که اهل قرابت حضرت
محبوب رب العالمین خواجه سعادالدین قلندر قدس سره نیز اتصال به
سلسله حضرت مولانا محمد وارث رسولنما قدس سره وبیعت
مے کنند وحال آنکه آبا و اجداد اینها بسبب قرابت ونسبتی
که بحضرت خواجه داشتند در سلسله حضرت خواجه مرید بودند لهم
سبب آن چیست مے ترسم مبادا اخلاف رضامندی حضرت خواجه
کرده وآن در حق من سراسر ضرر سازد اکثر تامل و تردد است قلب
مشوش مے دارد و اشاره بسید العلماء کرده فرمود که چون مولوی
صاحب خواهند آمد برائے دریافت این کار از مزار حضرت خواجه
گفته خواهد شد چون چند کس از معتکفان حریم اسرار آنجا مولوی
محمد امام صاحب دامت برکاته نیز حاضر بودند وهر کسے در وجه
آن رامے مے بردند همان شب مولوی صاحب قبولیت دیدند که حضرت

مولانا رسولنما رضی اللہ عنہ تشریف آوردند فرمود الشان را یعنی
شیخ العالمین را تشویش وتردد اینکہ چیست شاہ عماد الدین قلندر
را آیا معلوم نیست کہ من الشان را از رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
برائے خود درخواست کردہ بودم کہ این فرزند ارجمند مارا عنایت شود
تا طریقۂ ما آباد کنند کہ جز وے مارا کسے نیست واز آن جناب مارا عنایت
شدہ ونیز عرض کردہ بودم کہ برائے اجرائے طریق شاہ عماد الدین
قلندر بسیار کسان اند و مارا ہمین یک فرزند امید دارم کہ اجرای طریق
ما از وگردد ودر اول روز کہ درخواست اینکہ بمجلس شریف نبوی
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کردہ بودم شاہ عماد الدین قلندر را از آن مطلع
ہستند باز تردد چیست واین فرزند فرزند خاص منست از عطائی
حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صبح آن شب مولوی محمد صالح
بحضور شیخ العالمین رضہ حاضر آمدہ عرض کردند کہ شب چنین دیدم وچنان دیدم
آنحضرت ہمین قدر فرمود کہ بلے راست است وہمین سبب است چرا
کہ در سلسلہ حضرت خواجہ رضہ اکثر فرزندان حضرت تاج العارفین رضہ
بیعت دارند ومجاز اجرائے آن طریق اند وبیعت دران سلسلہ
بالخصوص میگیرند وسلسلۂ حضرت مولانا از انہا کمتر اجرا یافتہ
مگر بیعت من کہ بے درخواست جناب تاج العارفین رضی اللہ عنہ
در سلسلۂ حضرت مولانا گرفتہ بودند وبعد بیعت ہمان وقت ارشاد
کردند کہ شمار الخلائے حضرت مولانا رسولنما دادم تا بکس اجرائے

طریق مولانا مولینا هم کرده باشند و بیعت دیگر برادران ما در طریقهٔ
حضرت خواجها گرفته‌اند و بعد رسیدن اجازت جمیع سلاسل به یکجا
داده بودند سلسلها اجرای طریق حسب ارادهٔ حضرت تاج العارفین شیخ
بظهور آمده و می‌آید باوجود آنکه دستور من است که وقت گرفتن
بیعت از مریدے می‌پرسم که در کدام سلسله بیشتر عقیدت است همانا
در آن سلسله بیعت گرفته می‌شود اما اکثر کسے درخواست در سلسلهٔ حضرت
مولانا می‌دارد و بعض خال خال مردم در سلسلهٔ قادریه قلندریه
بیعت میکنند این محض جذب حضرت مولانا مولینا است
رضی الله تعالی عنه نقل است منشی مسعود مولوی ابوتراب
صاحب ولدست برکاتی در مقام خود بود که شهر کتک دوازده کروه
مسافت دارد وارد قصبهٔ سیلوادی را یک و نیم ماه وارد بود و مهند
رؤسای آن شهر یکے بیمار بود هرچند تدبیرها بکار برد دعا ما سیر سود
نمی‌بخشید بعد چندے که از نام مرشد شاه بقول خود میان مسعود که آنجا
مجذوب بے است صاحب مرید و دیگرے در نیاز و فاتحه کنند عکا
و سے‌جلس او بیمار مرحمی نشستم بخواب دیدم پس غضبناک آمده گفت
ترا مجال آن شد که آداب فاتحه من ترک کنی بعد صبح آن شب جلد
ششم ماه رمضان گفتم باشد لفقیر ابیتا را فلان وقت خطره
آمد که مجذوب صاحب تصرف معلوم می‌شود مکرر فراهم کثیر
خود شگفته گردانیدے خوش بودے وقت خواب شب فاتحه می

خوانده بخواب رفتم دیدم شخصے مجذوب صورت موے پریشان
در لباس خاکساران نزد من آمد و بر چارپائی نشست تعظیم کردم بسیار
با ما تلطف کرد هنوز سخنے از مطالب دینی و دنیاوی در میان نه آورده
بودم اما مے خواستم که حاجتے به وے بگویم یکبار دیدم که حضرت
شیخ العالمین رضہ تشریف آوردند ما و مجذوب هر دو بهر تعظیم برخاستیم
آنمجذوب بکمال ادب برکنارهٔ چارپائے نشست و حضرت
شیخ العالمین رضہ خطاب بمن کرده فرمود که شما را منع نکرده بودم
که در حاجات خود رجوع بمجذوبان مکنید چرا باز به اینها رجوع می
کنید وآن مجذوب ازین سخن سرنگون شد گویا طاقت سخن نماند
و ما هم از هیبت ساکت ماندیم و آنحضرت برخاست تشریف بردند
بر دو مجذوب باهم برخاست و برفت چون بوطن باز آمدیم روزے
بحضور اقدس آنحضرت تفصیل ماجرا عرض کردیم همین قدر فرمودند
که توسل به شیوخ کرام خود در همه امر نیکو است آنچه ایشان نخواهند
داد مجذوب طریقه کے تواند داد و سابق هم بشما گفته بودم که بمجذوبان
رجوع در حاجات ضرور نیست **نقل است** سید العلماء سند العرفا
دامت برکاته مے فرمود که بضرورت گرفتن بیعت بعضے مردمان
به تحریک شیخ امیر الله صاحب در قصبهٔ سوان رفته بودم و
ایام نسبت حضرت امیر خسرو دهلوی قدس سره بود و مولوی
ابراهیم صاحب بعد دو روز از عقب قصد قصبهٔ مذکور کردند چون

بہر رخصت بحضور حضرت شیخ العالمین رضہ حاضر شدند حکم شد
کہ مولوی احمد بیگ را اخراجی گفت کہ خبر نسبت ہست یا نہ ایشان
گمان ظرافت بردند کہ گاہ گاہ بر طریق مسنون رسول صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم با یاران ظرافت کردہ میشود و ہم از ہمان جنس بود لہذا باید
لیکن چون بشرف ملازمت سید العلماء دامت برکاتہ فائز شدند
بنظر الامر فوق الادب عرض کردند کہ از حضور شیخ العالمین رضہ
چنین ارشاد شدہ بود سید العلماء متعذر بود در آنوقت مارا نیز ہیچگونہ
ظرافت دیگر خیال نہ آمد تا بیست و سیوم ماہ رجب کہ روز نسبت خسروی
بود مردمان القصبہ ہمہ مجتمع شدہ سامان نسبت مہیا کردہ قوال
حاضر آمدند و اثرے بر قلوب ہر کدام ہیچ نسبتہ طاری بود از گیاہ
سوختہ سوز بر آمدہ مجلس شروع شد الغرض بسیار اثر و گرم شد کہ تا
نماز مغرب ہمہ بر یک نمط ماندند اہل قصبہ مے گفتند کہ نہ ہیچ شنودیم کہ
چنین مجلس درین قصبہ نشدہ بود و ہمہ کس عنایت و التفات
حضرت شیخ العالمین رضہ چنان مے یافت کہ گویا درین مجلس تشریف
میدارند آنزمان ملا یاد آمدہ کہ سخن ظرافت نہ بود بلکہ متعلق چنین
بود کہ روزے نمود و از مولوی محمد ابراہیم گفتم کہ درین وقت طلب
حضرت شیخ قصبہ مم نقل ہست در ایامے جناب مستطاب
مولانا شاہ ابو الحسن صاحب افاض علینا فیوضہ ایام ای سلام
عارض شد ... بود بے افاقگی ... سر ... نہار ... لیہ

گذشت ہر کہ و مہ را تشطط و پریشانی بود برائے عیادت مے
رفتند اما حضرت شیخ العالمین یکبار و یکروز ہم درین عرصہ
بنظر عیادت تشریف نہ آوردند و نہ از کسے مستفسر حال بیشدند
حیرانی از ہمینے خلق را دست داد تاآنکہ روز چہارم بعد نماز جمعہ تشریف
آوردند و بہ تدبیر تمام متوجہ شدند و مرض در اشتداد بود و روز
بروز تشویش ازین سبب در قلب شریف متزاید سید العلماء سند العرفا
دامت برکاتہ عرض کردند کہ سبب بے التفاتی در ابتداے مرض و تعلق
مافوق التقریر در ایام اشتداد و سے بر کسے ظاہر نشد امید وارم کہ بار
آن افتخار یابم فرمود ہیچ سببے نیست مگر بیچارگی و بندگی کدام روز بود
وکدام وقت کہ براے دیدن آن فرزند ارجمند دل اضطراب نمی کرد
اما ہر وقتیکہ بتصمیم عزم عیادت میکردم از حضرت حق ممانعت میدیدم
و بجز منع سببے ارشاد نمی شد آخر یقین آمد کہ مگر رشتہ حیات
بیمار منقطع شدہ کہ حکم عیادت ہم نمی شود و جگر ازین اندوہ آب بود
چون تحریمۂ فرض جمعہ بستم در عین نماز حکم شد کہ بعد فراغ بعیادت
برو و معالجہ شو و عنایتے از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم یافتم کہ ہمہ اضطراب بہ تسکین مبدل شد و فی الفور بعد نماز
برخاستم و بر سر بیمار رفتم دیدم کہ مرض کار خود کردہ است
تشویش دو بالا شد باز سید العلماء عرض کردند کہ حال عمر ہم
معلوم راے بندگان عالی است و صحت یقینے دیگر تشویش چرا است

فرمود اگر فضیلت معلوم شان کبریائی و سبب نیستی کی الظهور آید گرا
محال که دم زدن تا زمانیکه موجود بر تتبع بنماید بنظر شان کبریائی حضرت
حق جائے اعتماد نیست ان الله لغنی عن العالمین یفعل ما یشاء و یحکم
ما یرید و لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون **نقل است** مولوی
ابو تراب صاحب دامت برکاتهم تقریر می فرمود که در شهر سدهان بودم ایام
عرس ربیع الاول قریب رسید خواستم که للغرض که در رفاقت ابو عالم
رخصت بگیرم اما بنظر لطف امر احتمال قوی عدم اجازت بود بنابر
تامل بودم شب در خواب دیدم که پیش وی رفتم و درخواست رخصت طلبی
کردم اجازت ندادند صبح که بیدار شدم لب اندوه ناک برخاستم که
آنچه پیش آمدنی بود اول بخواب معلوم شد اکنون چاره کار چیست و
گر شب دیگر که آید بوقت معمول لب متردد خاطر بخواب رفتم
دیدم که حضرت شیخ العالمین بنه تشریف آوردند و فرمودند تردد چیست
رخصت طلب کنید خواهد داد عرض کردم که شب پارینه آنچه شدنی
است صریح بخواب دیدم حالا امید اجازت چیست فرمود آن منع
و عدم قبول بخواب گذشت اکنون اجازت خواهید یافت صبح که بیدار
شدم بدربار رفتم و گفتم وطن ضروری است اگر اجازت
شود و تهیه اسباب سفر کنم فی الفور بکمال مهربانی رخصت فرموده
داد و گفت شما بروید هم اگر [illegible] منظور باشد بگیرید گفتم همین
شد تا بسعید آنجا با مراد در روانه وطن شدم **نقل است** مولوی [illegible]

صاحب دامت برکاتہ راخیال نصاب وزکوۃ سورۃ مزمل و سہ تسبیح پنج
درخواست اجازت کردند بر خاطر اشرف حضرت شیخ العالمین رضہ
ناگوار آمد لیکن ہر گاہ در فرزندان عالی پایہ قبول شان بلند بود
بنظر ملال خاطر از عدم قبول عرض جواب صاف نفرمود ارشاد
کرد بتعلق حفظ از ایذائے موکلان ہر وقت ضرور است و آنقدر
فرصت کو مناسب استخارہ کنی کہ از بزرگے رخصت یابی مضائقہ
ندارد و سر رشتہ کار بحیلہ سپرد بعد چندے جناب ممدوح را خیال
اربعین مراقبہ آمد بحضور وے رضی اللہ عنہ عرض کردند فی الفور
بعرض قبول شرف پذیرا یافت و برانیمعنے ترغیب بسیار فرمود
ایشان ثانیاً عرض داشتند کہ از ما نماز صبح اکثر قضا مے شود غلبہ
خواب از حد افزون است و ہم غسل در شب کردن نمی توانم
کہ حسب خواہ بے خادم طہارت متصور نیست در آنوقت خادم
و معینے از کجا آید فرمود بہر کارے کہ اہتمام تمام تر باشد حسب مراد
بظہور مے آید اہتمام نماز صبح تمامتر بدل باید داشت و بہ اربعین نشاند
فرمود مولوے مشار الیہ کہ در ہر دو امر تا ختتام اربعین بجز کرامت
حضرت شیخ دیگر ندیدم یکبار کہ در اربعین محتلم شدم مطلق ہیچ
در طہارت نیافتم سبب آنکہ بعد نماز صبح بمراقبہ نشستہ بودم کہ خواب
بمن غلبہ آورد و ہمچنان نشستہ محتلم شدم خادم ہم ہمان وقت
از مکان خود رسیدہ بود آب مہیا کرد و فے الفور غسل کردم دیگر

گاہے در اربعین محتلم نشدم و اکثر تا صبح از زمین غیبت تر بود و گاہے ہر شب
قریب صبح صادق گاہے بخواب میدیدم کہ حضرت شیخ وضو ور
میکنند و مسواک بر تختہ چوبکے وضو مے کنند و بران آوازِ مسواک
بیدار میگشتم و بعد بیداری ہمچنان مے یافتم کہ بخواب میدیدم
گاہے مے دیدم کہ آنحضرت برائے نماز در مسجد شریف تشریف فرما ہستند
و بر آوازِ پائے مبارک بیدار میگشتم و از فرجۂ در ہمچنان می دیدم
تا آخر اربعین بر ہمین نمط امداد و اعانت بود کہ تا صبح یکروز ہم غنودہ
نشدہ بودم و ہم از کرامات او بود رضی اللہ عنہ کہ در آخر اربعین
سہ روز باقی بود درد شکم استیلا کرد و بمرتبۂ صعوبت شد کہ
از غایت شدت جان بردن دشوار مے نمود و از سہ روز قبل قبض با
شدید بود کہ مطلق حاجت نشد فکر کردم کہ از غیر حیوانات چیزے
استعمال باید کرد و از غایت صعوبت یک چیزے ہم اندوا یاد نامد مگر
ہلیلۂ کابلی اندیشیدم کہ ہمینم دشوار است از اشارۂ کسے شنوانم فہمید
ز نوشتن عمل لاطائل است در اربعین مراقبہ و گفتم ہم اگر بہ ایشان
اطلاع کنم شاید بسبب شفقت پدری و صعوبت درد ترک اربعین
را حکم فرمایند و حالا سہ روز باقیست ہمان بہتر کہ برخود بگذارم اگر
موت مقدر است چارہ از ان نیست و اگر حیات است علاج با مے
است آخر صحت خواہد شد بصبر بیقرار خفتم بعد ساعتے اندک سکوتا
پیدا آمد و سبب فقد غنودگی خواب غلبہ کرد حضرت شیخ را دیدم کہ سنگریزہ

اکنون چہ قدر ایام باقی است کہ استعانت بہ دوا خواہی کرد صبر کن یکبار از خواب بیدار شدم و احتیاج پاے خانہ بشدت پیدا شد کہ تحمل آن دشوار دیدم و بہ استعجال تمام بہ بیت الخلاء رفتم بفراغت تمام اجابت گردید و اثرے از درد نماند و باز تا روز ختم گاہے قبض نشد بعد اربعین کہ بدولت پابوسی در خلوت شریف حاضر شدم روز آنہ احوال مفصل بیان فرمود کہ فلان روز چنین حال تو بود و فلان روز چنان وقت وقت و ساعت ساعت را شرح نمود کہ نوبت بیان واردات ما از سید و ہمچنین حال اربعین خود مولوی محمد امام صاحب بے کم و کاست بیان مے فرمودند و بعضے یاران را در علین اربعین وحشتی و پرخاشگی طبع لاحق شد کہ یکساعت طاقت توقف دران حجرہ نداشتند از انجملہ میان محبوب شاہ بودند کہ از غایت وحشت اثر جنون طاری بود و از حجرہ بیرون آمدند آنحضرت یکساعت نزد وے دران مکان مراقب شد از ہمان ساعت در تمامے اربعین بار گاہے اثر وحشت نیافت **نقل است** سید العلماء سند العرفاء دامت برکاتہ راور بدایت حال انقباضے پیش آمد کہ مدت نہ ماہ دران بسر شد روزے در کمال اضطراب قصد ہلاک خود کردند باز خطرہ آمد کہ وقت نماز آمد گذاردہ کار خود باید ساخت وضو کردہ بنماز مشغول شدند بعد فراغ از نماز باز خطرہ سابق متمکن خاطر شد و کارد یا کٹار پایش قبض العرض ہر چہ موجود داشت

برگرفت و خواست که بدر شکر و نیکبا بعد ادب حضرت شیخ نالب آمد
و بے اختیار عزم بران شد که چون وقت آخر ست زیارت شیخ
باید کرد و باز آمده کار خود باید ساخت مسلح الملک همراه کجا گذشته
بحضور اقدس آنحضرت حاضر آمد آداب بندگی بجا آورده خواست
که پس باشد آنحضرت فرمود بنشیند و مکتوب صدی حضرت
مخدوم الملک مخدوم شرف الدین بہار رضی الله عنه برآورده
مقامے را نشان داد که مطالعه کنید بجانب ایشان ناچار لاشک الا ما
بمطالعه آن مشغول شده بود فی الحال دفع انقباض شد و انبساطی
آمد که گاہے نشده بود جوش و خروش آن قدر از خود بر بود که از بیان
بیرون بود و ماند تمام عمر آنچنان انقباض پیش نه آمد نقل است
روزے ذکر در کشف خطرات بخود ہستکه ہم سید العلما در آن
مجلس تشریف میداشت فرمود که حضرت شیخ العالمین را احاطه
تمام بود لماد قلوب عالم ست لیکن بتقاضائے کمال علم القدر
ستر مے فرماید که ہر کسے گمان کشف حال خود بر آنحضرت نمی برد
و در حقیقت این ستر محض برائے آبرو و حرمت بخشی گنہگاران
بود که مبادا ایشان خجل شوند و ترک ملاقات گیرند بغیر الله دست
که در بدایت حال روزے در خلوت شریف نو بر وے آن
حضرت نشسته بودم و خطرۂ نفسانی بر من غلبه کرد که معلوم نیست
حضرت شیخ را از تاج العارفین رضی الله عنه تکمیل طریقه شد یا

باید اگر کامل هستند رجوع ما بجاست والا بے سود است که ما طلب
تکمیل داریم پس آنحضرت دران وقت خطے نوشت یکبار بسوی
من دید و تبسم کرده فرمود بسیار است که از ناقص هم کامل مے
شوند موقوف بر آن نیست که تکمیل ناقصان را کاملے باید آنجناب
شرمنده گردیدم که عرق عرق شدم **نقل است** یکبار آنحضرت
را مرضے آمد و بطول انجامید چون دو سه ماه منقضے شد و هر که و مه
را تشویش سخت بود بعضے یاران آنحضرت که در جذب مرض و
شفاے بیمار ید طولے داشتند با خود ها مشوره نمودند که امشب
بیمارے شیخ جذب باید کرد اگر مرض صعب است خود را عوض
کنیم والا دفع مرض سازیم وقت شب که آنحضرت در خواب بود فلتند
خواب راحت را غنیمت شمرده قریب تر نشستند و قصد
جذب مرض کردند آنحضرت فی الفور بیدار شد و چشم حق بین
گشاد و دید که اینها قاصد جذب مرض اند هیچ نفرمود و منع نکرد اما یاران
بلند همت بار درود خواندند یا ساکت ماند چندان که یاران زور و طاقت
خود صرف کردند سر مو ازاله مرض ندیدند قریب یک پاس وقت در
مراقبه بسر نمودند سودے نه بخشید ناچار سر بر داشتند بعد دو روز
ذرندکره او یارے دیگر آنحضرت ارشاد کرد که اینها کودکے می کنند
دنمی دانند که طاقت تحمل این بار گران دارند یا ندارند دیدیم که منع
من سود نخواهد کرد و همان بهتر که مرض خود را فلتن ندهیم بنا بر آن یار

درود خواندیم چیزے باشیان نگفتیم و آن یاران سفیر شوند که
طرف شہر باجا بود اول کہ قصد کردیم مرض اسہال بود بایان منجذب
شد چون آنحضرت درود خوانده بودیم که چیزے که مے آمد گویا
ویرانیکر و ملنا آمدن یا نداشت که سر سوئی آید و در چند ساعت
مطلق فتورے و قصورے نبود و نیز از معمول آنحضرت
بود که ہیچ یک کار بغیر اجازت پیران طریقت و بے رضائے
آنہا نمی کرد گو امر مشروع و مباح باشد حتیٰ که امر بیعت ہم چنین
بود نقل است یکے از معتقدان آنحضرت کہ از مدت مدید
صحبت قدم راسخ داشتہ خواست کہ بسلک غلامی منسلک
گردد در خواست بیعت نمود فرمود استخارہ چیست بار بعد چند
التجا آورد بمکیلہ و حوالہ موقوف داشت آخر آن بخت شوم سلسلہ
جنبانی از بندگان عالی کہ پایہ قبول نداشتند کرد ہر یکے را بیان
جواب اول داد ہمہ در حیرت بودند کہ با وجود رسوخ عقیدت
و چندین التجا در گرفتن بیعت وے تاخیر است و ہرگز التفات
عالی یافتہ نمی شود سبب چیست تا آنکہ وے را اتفاق سفر
و در پنجہ شیطان گرفتار شد و مذہب وہابیان اختیار کرد و در
میر احمد وہابی گردید و با اشان از تمامے اولیاء خدا خصوصا اہل قبور
و در اہل قبور ہم خاصتا از امام حسین علیہ السلام و حضرت امیر المومنین
علی مرتضی کرم اللہ وجہہ الشریف و علیہ السلام عداوتے پیدا کرد

واستخفاف شانِ رسالت شعار خود ساخت وخلق را بدان
وعظ حی نمود نعوذ باللہ من ذلک آن زمان ہمہ کس را معلوم شد
کہ سبب نگرفتن بیعت ہمین بود کہ این بدبخت را سعادت شفاعت
نصیب نیست والحال آن ملعون مستخفِ شان رسالت در عداوت
خاندان شیخ العالمین نظیر خود ندارد وہمچنین مردے دیگر بود کہ
بیعت وے نیز در تعویق افتاد باوجود آنکہ سالہا سال در صحبت
یگانہ عصر مے نمود خود را محلیبے سخنے نوشتہ جئے کہ خلقے را یقین بیعت
وے در خاندان محلیبیہ بود آخر کارش خراب شد وہرگز یکسے صداقت
نفرمود وے کہ بیعت تو نخواہم گرفت مگر در تعویق انداختے
واکثر در مجلس خاص با محرمان اسرار بر سبیل حکایت ہدایت فرمودے
کہ شخصے قوم فغان از ارکان دولت راجہ پتھورا با خواجہ بزرگ
حضرت سلطان معین الحق والدین خواجہ معین الدین چشتی رضی اللہ
عنہ عقیدت کاملہ داشت وہمیشہ درخواست بیعت میکرد خواجہ
بزرگ بلطف وحیلہ کارش در تعویق مے انداخت تا آنکہ روزے
یکے از خاصان بارگاہ عرض داشت کہ فلان امیر بحضور عالی محبتے راسخ
دارد وبارہا برائے بیعت عرض داشتہ سبب عدم قبول چیست
فرمود مادست جہنمے نمی گیریم او را شقی ازلی آفریدہ اند ازین سخن
حاضران را حیرت بر حیرت افزود کہ او مرد مومن است ومعتقد حضرت
الشان ودر حق وے چنین حکم مے شود آخر بعد چندے او را ز بدای

آمده بود خوابے بسلام کہ بہمت حیثیت نسبت والد شما را کرده ان خرقه
وے بار بسیار مشهورترین اندکان دین حضرت عالیشان بودند با خصوص
در مطاوعت آن جناب سرگرم شد و بمطاوعت ایشان بجا آورد لطیفه
مریدان کہ در ضلالت و انکار افتاده بودند چون خبر بتفصیل شان
بحضور القدس آنحضرت رسید عبور فرمود کہ در کتابے دیده ام
کہ یکے بحضور عالی حضرت زبدة الاتقیا خواجه گنج شکر چشتی رضی الله عنهما
کرد کہ فلان مرید حضور لباس مریدے بکرد و خرقه ارادت او برکشید
و بر جاده انکار سرگرم رفتار است آنچه شاید میکنند سر موئے باز نگردید
و بار بناد و بعض گرفتار است ساعتے تامل کرد و فرمود وقتیکه بیعت
طاقیه پیران رضوان الله علیهم او را پوشانیده بودم یا نه حاضرین گفتند
عرض نمودند کہ عنایت شده بود و این سرفرازی افتخار یافته است
باز فرمود کہ ببینید آن طاقیه در اسباب وے هست یا نه چون تلاش
آن کردند در ملبوسات وے یافتند عرض کردند بلے هست خواجه بزرگ
حالا جاے تردد نماند کہ آخر آن طاقیه پیران وے را بر راه راست
باز آرد و فی الحقیقت کہ بعد چندے آن برگشتگان را دیدیم کہ خود
براه راست آمدند بعضے را کہ میشنوند ضلالت گرفتار اند متوقع ایم
کہ حق تعالے ببرکت آن طاقیه با نه هدایت کند نقل است
کہ گاه گاه آنحضرت در امر هدایت به یاران مے فرمود کہ حضرت
تاج العارفین رضی الله عنه در تذکره ارشاد کرده بودند کہ ایها [illegible]

که هرگز دست و پای اسپ بے حکم حرکت نه شد هر آن و هر لحظه بالشیان خطاب
است و هر دم حکمے و باین قرب خاص هر کسے نرسیده بعضے حاضرین
را از استماع این حکایت خیالے در دل جا گرفت که معلوم نیست که
حضرت ما شیخ العالمین رضہ را این مقام عطا شده است یا نه بعد چندے
کارخانهٔ شادی بعضے فرزندان ارجمند آنحضرت در پیش شد دو کس را
از یاران وسوسه بدل راه یافت یکے را آنکه این ترددات به تهیهٔ
اسباب شادی که محض رسم دنیاوی است از فقرائے کاملین
و واصلین بس بعید است علی الخصوص چنین شیخ اکمل علاوه این
مآل آن بجز مورد طعن فقرا و دنیاداران دیگر متصور نه و از انجام
این امور بجز حظ النفس سودے نه و دیگرے را اینکه صرف مبالغ
کثیر که در رسوم شادی است نه مصرف آن لله است که محسوب
در دین کرده شود نه بکار دنیا است که حظ امور دنیا و عیش آن موقوف
بر نفس کافر است اگر این دیو مرید اکثر است آنکس هرگز لذتے
و سرورے از عیش دنیاوی نخواهد برداشت و اگر هنوز رمقے ازین کافر
باقیست لذت دنیاوی هم حسب حوصلهٔ وے توان یافت و یقین
دانم که حضرت شیخ از حظ النفس مبرا است و شائبهٔ نفس در وی
باقی نیست باز این صرف بیجا بکار حظ دنیا هم نشد و چنین مصرف
بیفائده از همچنین بزرگے مستعرض عجیب امر است بلکه از ظاهر شرع
هم بعید مے نماید چه جا که در طریق شیوخ و حال آنست که در یک کارخانه

ازمبلغ یک هزار پیشکش سه هزار جمع کم قیمت و موجودات یکصد هزار و
سیم طلا زر حق تعالی که با وی مطلق است یکی را بحولت پست
مقرر و دیگری امام محمد غزالی را در خواب و دیگر را اسباب از شیئت کلی
آمده و سامان کسی چه پرسید بگوید اتفاق تشریف حضوری شد فرموده اند
که از خانه شادی فرزند ایشان و اشاره بسوی شیخ العالمین نموده
آمده ام و این اسباب سه صد هزار همراه آورده تسلیم کنند شادی
تزئین خود کرده حاضر شوم آنکس عرض کرد دیگر این که از خانه و سامان دیگری
هم محتمل است فرمود که تسلیم کلام ایشان سبب رضای رسول صلی الله
علیه وآله وسلم است چه در ظاهر چه در باطن ما خود را چه گوییم بسیاری
اینجا و سیاسی خدا فرستاده سید الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم یعنی
شادی خواهند آمد هیچ یک که بخانه ایشان بی حکم و بی رضای
رسول صلی الله علیه وآله وسلم نیست تو چه دانی که در این چه سرّ است
شیخ العالمین بنده اند در حضرت رسالت قربی است تام مقبول
خاص که در مبلغ سه هزار ولی را میسر شد مگر خیال بخیال بود لکن
فضل الله یوتیه من یشاء آنکس را حق تعالی بوسیلهٔ این خواب
و هدایت امام غزالی از وسوسهٔ شیطانی نجات داد و دیگر کسی که بود
وسوسه خاطر خود بحضور اقدس حضرت شیخ عرض نموده است [illegible] علاج
تسکین خاطر [illegible] آنجناب حسب ارشاد فرموده اند که بیست [illegible]
دیدیم که سالها سال فرقه [illegible] این استطاعت [illegible] ندارد [illegible]

که وقت آن آمد اگر بخیال آنکه من درویشم و درویش را ازین تجمل
و آرایش چه کار ترک آن کنم خلقے محروم و نامراد از نفع خود مے شود
و این عین انانیت و نفس است بلکه بدتر از هر نوع نفسانیت که خود
را مبرا از نفسانیت نمودن و خلق را از نفع محروم داشتن و در آرایش
و تجمل بخیر آن نیست که بدنامی ماست به اتباع نفس ما دل خلق شاد
مے شود و بمراد مے رسد و رنج قلوب و نامرادی آنها بدتر از همه
بدیها است الا در امر خلاف شرع نظر بر مراد قلوب و خوشی خواطر
نباید و اطعام بهر حال امر بهتر است و سبب صله رحم خواجه ابو الحسن خرقانی
رضی الله عنه را مریدے بود انزوائے محض اختیار کرده و در بر روی
خلق بسته روزے خواجه به دیدنش رفت چون در حجره در آمد شبکه
دید پرسید که این شبکه چرا بدیوار داشته عرض کرد که بنظر روشنی و هوا
که گاه گاه در گرما متاذی مے شدم خواجه فرمود و اسے به تو د صد افسوس
بر تو گهر این شبکه به نیت شنیدن آواز اذان نمازے کردی هم ثواب
ملشدی و هم روشنے و هوا که مقصود تو بود حاصل بود اکنون که محض
به نیت روشنے و هوا این شبکه کردی کار دنیا کردی که در آن دین را
دخلے نشد و عین انزوا گرفتار دنیا شدی پس هر بشر مومن را باید
که در هر کار نیت را ملاحظه کنند و دنیا را در تبع دین اندازد و انما الاعمال
بالنیات مدار کار سازد ازین ارشاد بدایت انشاد آن یار را هم وسوسه
از دل برخاست لقل است که کارخانه شادی فرزندے در پیش بود

وبیالش در فہم ہر غبی و غوے نہ آید منجملہ آن عنایات یکے ارشاد
حضرت مولانا رسولنا رضی اللہ عنہ بآن حضرت بود کہ براے
میمنت و برکت و حفظ آفت در حضور پر نور نبوی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم عرض کردہ بودم کہ اگر باولیاے اہل قبور اجازت
شود احضار ارواح طیبہ شان موجب میمنت و خیر و برکت
دینی و دنیاوے گردد از کمال عنایت ارشاد شد کہ تا دہ منازل
ہر چہار طرف قصبہ پھلواری ہمہ اولیاے اہل قبور را اجازت
دادہ خواہد شد رخصت خواہند یافت و ثمرۂ آن آنچہ بنسبت
برات از حفظ آفات بظہور رسیدہ و مشاہدۂ خاص و عام گردید
بیرون از تحریر ست کہ چہا چہا آفات رسیدہ بود و یکدام خوبی
و آسانی دفع گردیدہ بود چنانچہ بسبب ازدحام خلق مولوے
احمد علی آردے در چاہ افتاد کہ عمیق بود و دران شب تاریکیا
و ہجوم خلق و کثرت شور و غل و روشنی کسے ازین حال مطلع
نہ او بیچارہ اسیر در دست مرگ افتاد بجاے نیفتاد کہ آب
تا کمر بود و آواز ہی ہیچکسی نمی شنید بعد از دیر معلوم شد مردمان
بر سر چاہ رسیدند و او را از چاہ برکشیدند ہیچ صدمۂ ضرب بوے
نرسیدہ بود دیگر بر سر دکانے کہ زن و مرد دران خفتہ بودند ہنوز
آن بیچارہ گان بہر تماشا بیرون نہ آمدہ بودند کہ مرد دران ہفت
عدد ٹوکرہ کلان تیر آتش بازی بسبب آنکہ اخگرے دران

بود بعد انتقال حضرت تاج العارفین رضہ بادائے رسم فاتحہ
تشریف آوردہ بود بمقتضائے ربط با شیخ العالمین گفت
از مقامات فقیر آنچہ حق تعالے برائے شما داشتہ و در ازل عطا
فرمودہ است خواہید دید درین زمانہ نصیب دیگران نیست و
این از آن مے گویم کہ در طریقۂ سرہندیہ ما سہ علامت است
یکے نشان غوثیہ دیگر مطلق کمال طریقہ سوم رشد ظاہری
کہ دران ہرگز خلاف نیست و ہر کسے از سرہندیان آن نشان
نہ آموزند از آن نشانہا یک نشان غوثیہ بر رخسارۂ حضرت
تاج العارفین رضہ بود و بر رخسارۂ شما دو نشان است یکے علامت
غوثیہ و قطبیہ دیگر رشد ظاہری از اجرائے طریق و فتح باب ظاہر
و اشتہار در عالم و نیز کارہا متعلقہ بشما بسیار بسیار است و بلاہا
برائے شما بے شمار زنہار بہ ہیچ بلا مضطر نشوید و بہ ہیچ کار دنیاوی
دل مدہید بہر کارے کہ دل خواہید داد تباہ و خراب خواہد شد
و چندانکہ دل از وے پاک خواہید داشت حسب مراد بظہور خواہد
آمد از آنجہت کہ مقتضای شان عشق بشما با حضرت حق چنین است تا
غیرت حق نمے خواہد کہ شما دل متوجہ بغیر وے شوید
حضرت شیخ العالمین رضہ میفرمود کہ سخنے شاہ محمد فاضل
قدس سرہ بلا خلاف یافتم و بارہا بہ تجربہ آوردم سر مو
فرقے ندیدم در ہر کارے کہ دل دادم تباہ و خراب شد و بکارے

که او دل متوجه نگشتم حسب مراد لطمه آمد بلکه
از شدن و ناشدن هر کار دل بر داشتم و به خدا
بگذاشتم شود و نشود نشود حیف که اسماعیل
در صحبت د[illegible] فرزندان هستم مشوش تا حلقه
نشوم و ما نیست طریقت هم ازین است

چون ذکر خیر حضرت شاه محمد فاضل نقشبندی
ضمناً مجملاً در میان آمد مناسب که بنظر
محبت و ربط ایشان با شیخ العالمین رضی
برخی از احوال ایشان هم نبشته آید نقل است

می فرمود شیخ العالمین رضی الله عنه که از کاملین طریقت
سرهندیه یکی ایشان بودند در زمانه من بود که اشغال
بیگانه بروزگار اول که در خانقاه شریف آورده بودند وقت
ظهر بود حضرت تاج العارفین رضی الله عنه در مسجد
شریف مراقب بود ایشان نیز بقصد وصول صحبت نقشبندیه
آنحضرت را معلوم شد که کسی با صدور با فیض نسبت
در مقام محو و فنا و در مقام قرب نوافل نزول
فرموده ایشان که سر بر داشتند فرمودند که ازین مقام

قرب فرائض ولی ست لیکن قوتی که ایشانرا دیدم کسے را ندیدم که حالت
مقام شیخی دارد و چندان محظوظ نشاندند بار دیگر دیدم که اتفاق فرود آمدن
در خانقاه شده از اتفاق وقت ہم وقت ظہر بود و آنحضرت را در سرآی وقت
یافته باز بقصد دریافت عقب وی رضی الله عنه مراقبه کردند و دران وقت
آنحضرت بر مقام خود ماندند و از ایشان اخفا نکرد چون سر از مراقبه برداشتند
بی اختیار دست بر قدم آنحضرت نهادند و گفتند که حالا فقیر و حقیری
ختم شد ندانستم که سابق ما را در غلط انداخته بودند آنحضرت را دران
ایام از کبر سن گرانی گوش اندک عارض بود فرمود چه فرمودند گفتند
نوشته خواهیم عرض استاد شیخ العالمین رضی فرمود که دران عرصه جوان بودم
عجلت مزاج مهلت ندادکه ایشانرا فرصت دہم گفتم که آنچه دریافت شده
امید دارم که بنویسند قلم و دوات طلب کردند و احوالے چند بران
نوشتند اول سطر آن که در فہم من آمده بود این بود که در تمامی ذرات
عالم احاطه شما یافتم و از ہر ذره مشاہد جمال دوست دیدم چون آن رقعه
بحضور اقدس حضرت تاج العارفین رسانیدم تبسم کرد فرمود سابق که
شاہ صاحب آمده بودند و قاصد دریافت حال شدند ما را معلوم شد
در دل خیال کردم که ایشان را در مغلطه باید انداخت از مقام خود نزول کرده
در مقام قرب نوافل نشسته بودم بنابر آن محظوظ رفتند امروز نزول نکردم
و دیگر ہیچ نفرموده باز وقت شب که نزد ایشان نشستم در تقریبات ہر گونه
پرسیدم که حضرت شیخ را چسان یافتند و چون دیدند فرمودند چه گویم فقیر و

فقیری از حضرت شیخ خاتم هست سابق بود از غلطه لفظ نخواهد بود اگر حال وی
از فهم ما بلند تر هست اما این قدر بشما می گوییم که در آن وقت آنحضرت
در هر ذره عالم محیط بود از هر ذره مشاهده می کرد از عرش تا فرش
و از قاف تا قاف یک ذره از وی خالی نبود و نیز آنحضرت
شیخنا شیخ العالمین در کشف ایشان می فرمودند که روزی
در مجلس سماع مراقب بودم وقت آمدن ایشان خبر نداشتم یکبارگی
سر بر داشتم دست شفقت بر پشت من نهادند گفتند بودی
از سابق ترقی کرده در آن وقت چیزی نگفتم چون بعد مجلس در
فرودگاه ایشان رفتم پرسیدم که شب چه دریافت کرده بود بفرمودند
اگر کسی ظاهر نشود بگوییم گفتم بفرمایند گفتند چون خبر آمدن شما
درین مجلس شنیدم تلاش شدم نظر من یک ناگاه در شما افتاد
دیدم که مراقب هستید قریب آمدم و قاصد شدم سابق که ملاقات
شده بود چنین حال داشتید و اکنون این قدر ترقی کردید که بفعل
فلان کیفیت و فلان حال را دید و بفضل الله سبحانه والله آن وقت
می فرمودند شیخ العالمین می فرمودند که یکبار سراپا حیرت شدم
که دریافت حال آسان است و دریافت الفاظ ادا کار بس دشوار
است و خوب دانستم که دریافت مر ایشان ختم است انتقال حضرت
ایشان را اول عارض شد تکلیف بسیار داد هر چند معالجه و دوا بکار بردند
هیچ تخفیف نشد و نمود ناچار صلاح قشر بسفر کردند دیدند که تحمل

نہادن انگشت از صعوبت درد نیست تحمل زخم نشتر چون توان کرد و بجز نشتر چارہ ہم نیست آخر فرمودند فصاد را طلب کنند چون فصاد آمد و سامان نشتر کرد گفتند در چند ساعت فراغت خواہد شد گفت ربع ساعت فرمودند اندک توقف کن کہ بکار خود شوم و مراقب شدند و در مقام فنا نشستہ فصاد نشتر داد و حسب خواہ خود مواد از و افشرد و مرہم بروے نہاد و پارچہ بستہ رخصت شد بعد یکساعت چشم کشادند مے پرسیدند کہ فراغت شد یا نہ قلیست مردان عرض کردند فراغت شد شیخ العالمین پرسیدند کہ چہ تدبیر بکار شد گفتند دیدم کہ تحمل اذیت نشتر نبود م ناچار در مقام فنا نشستم خبر نشتر ہم نشد اذیت را کہ مے پرسد **نقل** است از حضرت اعظم وے قدس سرہ یکے آن بود کہ شیخ العالمین رضہ و از سید العلماء و دیگر اکابر شنیدم آنحضرت رضہ مے فرمود کہ درایامے مارا بیماری سخت آمد کہ ظاہر اطبار را مایوسی تام بود و از بعضے آثار امید صحت کمتر یافتہ مے شد و عرصۂ بیماری دراز کشیدہ از اتفاق وقت مردے رونده موضع ارہے برائے ملازمت حاضر شد وقت رخصت گفتم بروی اما بخدمت شاہ صاحب سلام من رسانی و دعای خیر برائے سلامتی ایمان از طرف من درخواست کن آنکس کہ در خدمت او شان رسید و سلام و پیام رسانید بمجرد استماع فرمودند میان چہ مے گویند از و شان عالمے اہتدا یافت

نصیب است و بسیار بسیار کارها متعلق ذات با برکات ایشان
است چنانچه یکے از مقربان مجلس خود پرسیدند امروز کدام روز است
گفت یکشنبه فرمودند حجام را طلب کن حسب طلب حجام حاضر
آمد حجامت سر کنانیدند و غسل کرده لباس نو پوشیده بعد نماز عشا
مراقب شدند و قصد جذب مرض بالا از آنجا تا بسر کردند بشدت بحال
ملاکه لقا جمله یکروزه بودیم از ایشان وقت تحقیق پرسید اشاره بالا
خود فرمودند مگر دانند میان کسے را باید فرستاد و سلام من باید رسانید
و خاموش شدند قریب صبح جان بجان آفرین سپردند و بالا ذوق وقت
صبح افاقه شروع گردید که اطبا را بسیار حیرت بود و ما تا فاقه
مرض بوکیمی آورد وقت شام از موضع اریسے خط رسید و مفصل حال
معلوم گردید که حضرت شیخ العالمین زبان بایں حال کردی که فقیر
کسب التماس کردم که بادشاهان سلام فرستادم و استدعا کے
ایمان و خاتمه بخیر کردم اگرچه این سید استم مرگ خود اختیار مے کردم
بپادشاهان خبر نے فرستادم که بتعالے شان لیس عظمت هی شوم
و کمال تاسف مے فرمود و از سلوک آنحضرت رضی الله عنه یکے
آن بود که هر کس برائے مدعا نیت مقصود مے آمد و عرض میکرد برگرد
قبول نے فرمود و با استخاره امر مے نمود و مے گفت که کار با و کار
و اجابت از وتعالے و اگر فقط دریافت شدن و ناشدن آن باشد بدست
استخاره کنند ملا از فرصت استخاره نه دخل در رمل و نجوم نه حکومت

کہ از موکل وے کار شما دریافت کنم وشمہ ازین عادات در حکایت
مولوی فرزند علے بناری سابق گذشتہ مگر ناگاہ دخل آنہم گویا مخصوص
بحضرت مولائے سیدی مولانا شاہ ابوالحسن صاحب افاض علینا
فیوضہ بود وبا دیگران از یار و فرزند کمتر بجہت آنکہ حضرت مولانا مذکور بہ نسبت
خلفاء و فرزندان دیگر بس مورد عنایت بودند واکثر آنحضرت رضہ
مے فرمود کہ از ہر کس چارہ دارم و تحمل اضطراب وے
کردن توانم مگر ابوالحسن کہ از دست وے ناچار ترام و
متحمل دیدن اضطراب و تشویش وے نیستم و بجہر کارے کہ جناب
الیشان گلوگیر مے شوند از سر لطف ہمانوقت حال مطلب بیان
فرمودے روزے در ایام اشتداد بیماری اہلخانہ جناب مولانا
افاض علینا فیوضہ خوشدامن الیشان را نیز مرضے صعب آمد وہفتہ
بران گذشت با اہلخانہ مولانا از بیماری مادر غمخوار مرض دوبالا شد
جناب باستطاب مشوش خاطر بحضور اقدس آنحضرت عرض کردند
کہ بیماری خوشدامن مرض اہلخانہ را از غایت تردد در اشتداد آورد
ظاہرا پاس از ہر دو بیمار است امیدوارم کہ حال صحت خوشدامن
دریافت فرمودہ شود اگر صحت مقدر است با اہلخانہ این مژدہ رسانم
کہ موجب انشراح و قوت مزاج گردد والا بجبیر و سکوت پردازم
وکار بخدا گذارم ارشاد شد بجز دعا چارہ چیست و کشف اعتماد کہ
کند دعائے صحت میکنیم ہر چند از دریافت انکار مے فرمود مولانا

اضطراب و ابرام حضرت نمود اجازت شد ارشاد کرد در مجلس خاطر شما
و همان وقت مراقب شد بعد ساعتے سر برآورده فرمود چون طبع معتدل [illegible]
و علیل بود حضرت بسیار ما ایں سعی محمل نیست و محتاج باشتغال اگر کسے
مشتغل کنند تا دیر ماند معذور باشند که همه اقرب است که گذشته شود
باز بمولانا معروض کردند که هم امیدوار دستگیری هستم که اشتغال دلیه شود
دیگر کیست که از وے سوال کنم فرمود خوب دعا بکند تمام کردند
حق تعالے بر اجابت قادر است بعد پانزده روز شفائے کامل یافت و او
و بعد بیا هشت سال دیگر زندگی بعبادت صرف کردند و نیز اگر
ذی خاطرے ورد بیافت کلاه التماسے نام کردے فرمودے
حالا از کبر سن نسیان غالب است سخن یاد نمی ماند تکمیلے بلند فرزند
اشاره نمودے که به وے بگو که از من [illegible] قصد دریافت کلاه
فرماید و بیشتر درین باب بملا العرفاء و مولوی شاه ابوتراب
صاحب و مولوی شاه محمد امام صاحب دولت نیکانم بعضے
دیگر غلامان مقرر بودند و حال این بزرگان انشاء الله در رسائل دیگر
بتفصیل انشاء الله تعالے بیان کنم به ترتیبے که صلاحیت جملگی
کتاب داشته باشد و بالفعل بسبب آنکه اظهار حال این نایبان
در زندگی آنها باعث ملال خاطر شریف شان میشود و هیچ دکانے
یکان خالی از خللے نیست و افشائے بهتر نیست لاجرم [illegible] ترین
نیست خصوصا اطلاع با اهل [illegible] ایشان آن [illegible] نظر

نااہلان مستور داشتن است القصہ اگر در کشف یاران خطا دیدے
سکوت ورزیدے و اگر موافق کشف خود یافتے فرمودے ما را نیز
ہمین گمان است برای التصحیح گفتہ بودم چون ہر دو سخن یکیست قرینہ
صحت قوی است کہ غلط نکردہ ام زہرۂ یاران ازین کلام بے نعش آب میشد
وہم باوجود کشف حال و خطرات قلوب آنقدر ستر فرمودے و حلم نمودی
کہ گنہگاران بے تامل در حضرت وے آمدند و مے نشستند و سر مو
اعراض نمے یافتند اگر گفتن و پند دادن ضرور دانستے بطور عام فرمودے
کہ ہر کس افشاء عیب وی نگردد و ندامت دامنگیر گردد چنانچہ از شخصی
حرکات منہیہ اکثر بوقوع می آمد و بران اصرار داشت روزے در غیبت
وی از حاضران فرمود در حیرتم کہ فلانکس باوجود علم ولیاقت در نظر خلق
حقیر مے نماید چہ سبب است شاید مغضوب باشد کہ خلق با وی انس
نمے گیرند یا در نماز و تقوی تکاہل میکند کسے با وے این خبر رسانید از
فراست دریافت کہ حال من بر آنحضرت منکشف شد اما از خلق محمدی
در علن استتار بدایت میفرماید یکبار نادم شد و توبہ صادق کرد ہم
شخصے حلق ریش میکرد ازینجہت ما یان اکثر ملامت میکردم سود نمی بخشید
در غم مے افزود تا آنکہ روزے بپسرش ذی اللحیہ بحضور اقدس با پدر
حاضر شد آنحضرت تبسم کردہ فرمود کہ پسر شما ریش دارد و شمائی ندارید
ودر قد و قامت و جسامت ہر دو برابرید چگونہ معلوم شود کہ پدر وی
ہستید اکنون خلق علاقہ ابوة و بنوة شمارا باور نخواہند کرد فی الفور

اول در اہلاک شان باید کوشید و اعمال سیفی وغیرہ خواندن آغاز کرد
بعد چندے گرفتار رجعت شد و بیمار افتاد روز بروز لاغری و ضعف
و ناتوانی زیادہ می شد و دوا سود نمی کرد آخر روزے نزد من آمد و تخلیہ
کرد دانستم کہ حال مرض خواہد گفت سبقت کردہ پرسیدم چہ حالت است
گفت بہلاکت رسیدم و سبب اشتداد مرض مفصل بیان کرد کہ درین
خیال شیطانی مبتلا گردیدم و اعمال قہریہ شروع کردم ہرچہ کردم ہمہ رجعت کرد
اکنون بصدق دل توبہ نمودم این خلوت حضرت ماست بی نفاق
آمدہ ام امید دارم کہ توبۂ من قبول فرمودہ شود و راہ نجات ازین بلا ہا
ہدایت نمودہ آید گفتم عفو است ہرچہ کردی و اعمال دفع رجعت
باو اجازت دادم حق تعالے از فضل خود شفا بخشید و توبہ اش را
وسیلۂ نجات از بلا گردانید مے فرمود مولوی محمد صالح کہ در ذکر مصاحب
کہ بعد انتقال حضرت تاج العارفین بہ آنحضرت رسیدہ بود حکایۃ
این نقل بیان فرمود و نام وے راست نمود ندانم کہ بود تذکرہ روزے
در مجلس عالی ذکر کشف ارواح بود فرمودند ازین کار خوش نیستم
و بر طالبان سلوک مکروہ میدارم کازین شعبدہ سالک را چہ کار
کہ درین تضیع اوقات کند مگر بقدر ضرورت مثل دریافت حال میت
یا بعضے اہل حاجت با وجود آنکہ از برکت انفاس وے رضی اللہ عنہ
بے کسب اکثر یاران را حاصل بود و بعضے یاران را بطریق امتحان
و تربیت فرمودے کہ فلان کار را از مزار بزرگے دریافت کن یا

گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ * این درگه ما درگه نومیدی نیست *
صد بار اگر توبه شکستی باز آ * تذکره روزے ذکر در مشرف شدن
از جناب عالیات بود فرمودند نزد من مشرف شدن از مجلس شریف
مرتضوی اشکل است از مشرف شدن بجناب دیگر اولیاء و صحاب
کرام سبب آنکه تنزیه تمام شان آنجناب است و دخول مجلس را مناسبت
شرط است تا زمانیکه قابلیت و تنزیه از عیوب نفسی تمامتر دست
ندهد میسر نمی آید از ابتدائے شباب تمنائے مشرف شدن داشتم
و اعمال استخاره که از حضرت تاج العارفین رض عنایت شده بود معمول
میکردم شبی بعد مدت مدید بخواب دیدم که در بازار جائی ایستاده ام
اما متحیرم و از جانبے مردمان سوار و پیاده بیشمار و سپاهے مشعل
بسیار مے آیند یکے از آنها پرسیدم این مجمع که مے آید کیست این
سران و سواران در رکاب سعادت که مے آیند گفت سواری امیر المومنین
علی مرتضی است کرم الله وجهه الشریف و علیه السلام پس شاد شدم
که اینک از جمال جهان افروز مشرف خواهم شد و برین امید
همانجا بر سر راه ایستادم دیدم که در قلب لشکر زنگی بر شانه سوار است
و از پارچه باریک چادرے بر رو کشیده که فی الجمله از آن صورت
اجمالی منکشف بود عرض کردم که تمنائے لقائے جمال جهان آرائے
بسیار دارم و همشب نیز محروم ماندم شنیدم که آنحضرت با یکے
از ملازمان فرمود که بگو قابلیت پیدا کند چرا کارے کرد که محروم شد عرض کردم

دامت برکاتہم مے فرمود نقلاً عنہ رضی اللہ عنہ کہ چون از ختم و درود
اہل مجلس را فراغت شد و آنحضرت مراقب بود خواست کہ برخیزد
در قبہ قفل مکان کہ دران اسباب دستارخان مہیا بود بکشاید و آثار
قبول معائنہ نماید در قلب شریف تردد آمد معلوم نیست کہ قبول شد
یا نہ در عین مراقبہ بزرگے آمد و بشارت قبول داد و گفت قبول علی
وجہ الاتم شد در کابے و قابہائے چینی کہ بترتیب داشتہ بودید
در یک قاب تبدیل بتقدیم و تاخیر کردہ شدہ است و دیگر نشانہای
قبول بسیار است کہ بر عنایت تامہ محمول توان کرد آنحضرت
شکرکنان برخاست و حاضرین بہ ہمراہی رفاقت کردند قفل کشاد
و بتلاش آثار قبول افتاد چند قاب پستہ جو بنحو دو طشتریہای
ترہ و حلوا را دیدند کہ بر کسی نشان دو انگشت بود و بر بعضے نشان
سہ انگشت و بر بعضے نشانہائے مماثل خطوط از اول سفرہ تا آخر
ملاحظہ کردہ مے آمدند تا آنکہ در پائین سیخ ہای کباب نمکدان کہ از آن خاص
آنحضرت بود و از غایت انکسار و ادب در پائین داشتہ بود دیدند کبابہا یکبارگی از سیخ جلیدہ
شدہ دو پارہ گردیدہ یکی از ان بجانبی از قاب سیخ بر سفرہ افتادہ است و پارہ
دیگر بجانبی و نمک السبب جلدی کہ طشتری موجود نبود در انجورہ
شیشہ کہ بس تنگ دہن بود و از ین سبب گاہی باستعمال نہ آمدہ نمک برائے در دو بقدر ربع
بطن وی انداختہ در پائین داشتہ بودند دران کوزۂ تنگ دہن کہ دو انگشت
برابر بلعق و در روی نمی رفت نشان سہ انگشت ابہام و وسطی و سبابہ

دارند بیرون مجلس رفته باید کرد و بعد فراغ در مجلس تشریف خواہند آورد و دور
کنیزے ابتدای صوفیان است درین نصیحت عوام و غربا و شاه و گدا یکسان
بود قریب دو ہزار و گاہی کمتر ازان ہفت ہشت صد مردم در مجلس از عوام
و خواص می نشستند یکدیگر تنگی دیگری نمودند و آنحضرت از ابتدای مجلس تا نہایت
وے بجز دو زانو جلسه دیگر نه نشستے و قلیان و تنباکو را حوالی
مجلس ہم اذن استعمال ندادے و کسی را رقعه طلب در مجلس
اعراس ننوشتے فقیر باشد یا امیر بعض مشائخان نو وارد این
دیار که در شہر عظیم آباد وارد بودند انتظار رقعه بسیار کردند بالاخر
تشریف آورده شریک مجلس شدند و شکایت نفرستادن رقعه
نمودند که دستور بارہا چنین است و مشائخان بلکه قوالان ہم بے
طلب و رقعه در مجلس صوفیه نمیروند آنحضرت در جواب فرمود که معمول
حضرت تاج العارفین رض نبود بنابر مجبور ماندم و اگر از کسی عوام اجازت
حاضر شدن در مجلس درخواست کردے و تمنای خود نوشتے
جواب صاف فرستادے اگر ملاقات منظور است در ایام عرس شیوخ کرام
فرصت آن ندارم و اگر تماشا خیال دارند مجلس رقص و بازی نیست
مجلس عبادت صوفیان است چنانچه راجه جهاؤلال که نائب وزیر
آصف الدوله بود چند بار بملازمت عالی حاضر شدم و خود را از سگان
می شمرد چند بار درخواست اذن در مجلس شریف کرد ہمان جواب رفت
و اگر عمده عوام بے اذن در مجلس آمدے کسی از مراقبه سر بر نه داشتے

داشتند او را باز دارند و اگر نتوانند خود را بحیله از آمدن باز دارند بارے
همچنان تدبیر بکار شد کہ رنج وی را اتفاق آمدن نا فتاد و نقل است
روزی مجلس عرس جمادی الثانی بود و این کمینہ بارگاہ مولف
کتاب محمد ابو الحیوۃ نیز قریب آن حضرت ایستادہ یک فرنگی
لشکری از قصبہ دانا پور برا سپے سوار و یک فاضل از فضلای
قصبات کہ با وے رفاقت داشت نیز ہمراہ وے بر در خانقاہ آمدہ
و در بازار ایستادہ آن رفیق نادان را کہ صورت فاضل و سیرت جاہل
داشت بحضور عالی فرستاد بمضمون آنکہ ما در شہر دہلی ہم مجالس
صوفیہ را درک کردہ ام و بصحبت علماء فائز گردیدہ ام امروز بہ تمنای زیارت
سامی و مجلس گرامی از دانا پور در ینجا رسیدہ ام اگر اذن بخشند
داخل مجلس شریف شویم آنحضرت جواب داد کہ از آمدن ایشان
درین مجلس ہرگز راضی نیستم مارا معاف دارند آن مرد جاہل بسیار
سعی کرد و سند فقرای شہر دہلی پیش آورد آنحضرت فرمود
فقرای شہر مذکور صاحب حال و متصرف زمانہ اند صحبت غیر جنس
غبارے و کدورتے بر دل شان نمی آرد با آن ضعیفہ و رسوخ حال
داریم و زیادہ ازین فرصت گفتگو نیست و از غایت رنج فرمود اگر خواہ
نخواہ بداعیۂ حکومت خواہد آمد مجلس موقوف خواہم کرد و شما کہ صورت
سلام وارید آمدن چنین غیر جنس درین مجلس عبادت صوفیان
لونہ تجویز کردید از آمدن شما نیز بسبب نارضی و تکدر خاطر شدم مہربانی

آباد و زرخیز تجویز فرمایند که بخوبی سبیل آن کردن سے تو انم مولانا فرمود راست میفرمایند۔ امّا ازین معاف دارند بر درکسی که نشسته ام کفیل رزق ماست و در معاش فساد بسیار ست سه کس نآید بخانه درویش ٭ که خراج زمین و باغ بده ٭ وہم در دربار سازی او قات ضائع کنند و حال زمانه ظاهر است یکے میدہد و دیگرے می ستاند گفت تا زمانیکه من درین دیار ام کسے حاکم خلاف مانخواہد و حاجت رفتن بدربار حکام نخواہد افتاد فرمود اگر ہمین وقت طلب جناب سامی از شاه ولایت شما آید تشریف خواہند برد دیار اے من نخواہند رفت بر استقامت گرامی سالہائے چند کرا یقین و مہربانی حکام دیگر که بعد جناب شما تشریف آرند غیر متیقن آخر در جواب قاصر شد و گفت بلے قانون انگریزی کسے اہل کار را اطمینان اقامت یکروزه ہم نمیدہد امروز کارا ایجاد اسیم فردا ندانم کجا مقرر شویم مولانا فرمود چون چنین است بار برکار بے ثبات و راحت چند روزه در و سر زندگی که اختیار کند و رزق بے منت را که گذارد بعد ساعتے از وے رخصت گرفت و بخانقاه تشریف آورد و آن فرنگی اکثر در تذکره فقرا ہمی گفتے که تمام از فقرای صاحب خانقاه این دیار ملاقات کرده ام امّا باوجود ضعیف الجثه و لاغری مہابتے که بر بشره شاہ صاحب در قصبه پھلواری دیدم جای ندیدیم و خواه مخواه در دل می آید که او دوست خدا است و در او ریبے نیست و بعضے حکام و عوامد را در باره اجازت از کم فہمی آنها

سلام منع نمود یعنی تقدیر به پیامبر وے فرمود حاجت ملاقات نیست
و بعد رخصت وے برزبان مبارک راند حق تعالیٰ وے را
در آخر در جهان با نجات آمد منقول است تا فرنگی کافر انگریزان که بعد قوم خود بسیار مستبد
بود و استبداد تمام داشت دیگر حاکم شهر گمان کرد یا نفس از قوم خود وکیل
حاضر باشی بارگاه عالی جاه اکبر پادشاه در شهر دهلی است تا زمانیکه وے در مسند
عظیم آباد این شاه بود و سریر حکومت بود دید بعلم و جلال مجلس عرض داشتند
مرکب بے اتفاق شد افتاد و مادام اهل اسلام نواب ناظم السلطنة ناظم
بنگاله از اولاد نواب جعفر علیخان و نواب جنگلی و بهادر کرشان نواب
میرزا مینڈھو شاهزاده میرزا فالتقدیر بود و نه کرنل کے تا الرمیناه بالغت
بشد از آمدن مکه تا آمدن مینا خود غرض نیستم علی الخصوص نواب جنگلی
صاحب دربار بطریق سیر تشریف آوردند چون خلوت شریف
بر روے خلق بند بود و دانست که وقت ملاقات نیست و توقف
ناگوار بود گفت بار دیگر رحمه الله تعالی و باز رفت ثقل است
روزے ذکرے در بیان مذاهب اتحاد و موسوی جنبی بود که علاقه
تدریس بابیچند جا بر شد رسید که مذهب حضور عالی حضرت ارشاد
شد مذهب شیعه که امام ابو ثابت نعمان بن ثابت است مذهب شافعی
مذهب با تحقیقت در شافعی و حنبلی انیم نیست کجے تو حنفی لیکن
صلوٰة و صوم و ادای احکام شرعی پیرو خود را هم و از نمے امور شرعیه
لیکن موافق مذهب مجتهد که باشد باشد و علی الخصوص مذهب پیرو

سوال از تعزیه داری

بود تا آخر آنکس لعنت از تشیع و تسنن سوال دارم که در بارهٔ یزید چه باید
لعنت فرمود مخدوم الملک شرف الملت والدین بن احمد یحیی منیری
رضی الله عنهما را نیز ازین مسئله کسے پرسیده بود در جوابش همین ارشاد نمود
ما این و آن ندانیم دوستان اهلبیت نبوت را دوستانیم و دشمنان وی
را دشمنانیم هنوز کلامی تمام نه فرموده بود که از حاضرین مجلس دیگرے
پرسید که در عشرهٔ ماه محرم ارادهٔ تعزیه داری از سر نو میدارم
هر چه در حق من بهتر باشد ارشاد شود فرمود کثرت طعام کن که بهترین
خیر خصوصاً درین زمانه این است و کثرت نوافل و درود کن و تحفه
بحضرت امام برسان و امریکه در تعزیه غیر مشروع باشد مکن که شارع
ازان منع کرده و از بدعات خاصه حذر ضرورست که اول قدم رفض
است کسے ممبر مے نهد و کسے سلیاه مے پوشد و مکان را سیاه
میکنند و کسے اسپ امام قاسم می سازد و شیون و ماتم سینه کوبی
می نماید ازاین چنین بدعت قبیحه هرگز نباید کرد و مفلسان را نوافل ترغیب
کردے و ترغیب باحیاء شب عاشوره دادے و معمول آن حضرت
بود که شب دهم محرم تا صبح بیدار ماندی و بعد نماز صبح تا طلوع
آفتاب در مسجد مراقب ماندے و اطعام نمودی و اکثر وقت چشم پر آب
بودی وقت اول ظهر که وقت شهادت حضرت امام است علیه السلام
بر شربت قل کردے و گاهی در تعزیه خانه کسی نرفتی نقل است
در ایامی که ماه محرم در موسم برشکال افتاد از ابر غلیظ تاریکی شب و چند

تمیز دادن را بر آمد و نیست پس فراغت و راحت است من
الفوائد الصوفیه چون حکایات تصرف و کرامت
خلق و سیرت و عادت از نیر بخش در سلسله قلم الحقیر بضرورت آمد
واجب است که امر و نهی وے رضی اللہ عنہ ہر چہ در ضمن تنبیہ
و نصائح فرزندان بیان بود بعضے از آن در ضمن نقل و حکایت
و بعضے در ضمن ہدایت بشمار آریم تا وابستگان دامن دولت را که
بظاہر از دولت حضور دور اند از مطالعہ آن توفیق عمل دست دہد
تذکرہ روزے این کمینہ بارگاہ عرض کرد که در امر روزگار خود اکثر
رنج مے بینیم و خلق را سرگرم ایذائے خود مے یابیم معلوم نیست که خلاف
رضائے حضرت تاج العارفین مد ظلہ است که نوکری در حق فرزندان
خود مکروہ داشتی یا محض مقتضائے بخت ما ست اگر خلاف باشد
ترک آن سہل کار است مستوفی شویم و ترک رفاقت آقائی خود کہ
تعلیم وے بر ذمہ ما است اختیار کنیم اگر او را ذوق علم است دیگر فاضلے را
برفاقت خواہد گرفت ارشاد کرد حضرت تاج العارفین مد ظلہ این کار را
مکروہ تر داشتی بلکہ بدان مواخذہ سخت کردے از آن احتیاط
واجب است یکے خادمہ کردن یعنی جرم داشتن از آن جہت که ابا د
وی در نظر قوم حقیر مے نمایند و تحقیر اولاد در حقیقت تعذیب آبائی
از وست و موجب ملال و کلفت از احباب و مے فرمود حضرت تاج
العارفین مد ظلہ که من بچشم خود معاینہ کردم که ذر اقارب ما شخصے برادر زادہ

بجست اہل جدید در سفر جای وطن اختیار کردند و در غریب الوطن
وطن گزیدند ازین سرشته کار عذر دارد و درباش تا گرفتار نکبت نشوی
ند کرده بعضے نااہلان مدعی آن بودند که حضرت تاج العارفین رضہ
راہم خادمہ بود و درحقیقت ازین دعوی عیب پوشی خود منظور نظر سیدا
روزے درخلوت شریف جمعے ازیاران و بعضے ازمدعیان حاضر بودند
چون ماچند کسان ازین افترا بس دل تنگ بودیم یکے ازان میان
پرسید که بعضے اہل قصبہ مدعی برآنند که حضرت تاج العارفین رضی اللہ
عنہ را نیز خادمہ بود درسنا سخن از قول اکابر خود فی آرند و رفع الزام
ازخود ہاے کنند شیخ العالمین رضہ بمجرد استماع فرمود محض غلط است
ازعادات آنحضرت بلکه ازجمیع اسوروسے رضی اللہ عنہ چندان که
واقف و مطلع ہستم کسے دیگر نیست ازان جناب گاہے اراده حرم ہم
نشنیدم دوم آنکه جز و کل کارخانه بدست بود حتے که لباس
آنحضرت من درست مے کنانیدم و مے پوشانیدم و پارچه
کنیزان من میدادم حساب و کتاب سودی و مهاجنان و خرچ
خانقاه بمن تعلق داشت از عمر پانزده سالگی همه امور را سامان
من بودم آنحضرت را بجز این کارے نبود که احوال روزانه
ازجهانداری و خانه دارے استفسار میفرمود تا فتور در کار
نه افتد انجام مجلس اعراس و پخت پلاؤ برائے مهمانان تا
بهم رسانی فرش و فروش و انعام قوالان از دست من بود

بجوشید و بر کناره سفره نان خشک که هر روز می خوردم موجود است ناچا
بخوردن آن متوجه شدم صبح که بیدار گردیدم تعبیرش نفهمیدم و اراده
فسخ کردم بار دیگر بعد چندے باز امرے پیش آمد و عزم مصمم برداشتن
خادمه کردن حرم نمودم و همان شب بخواب دیدم آنحضرت را که بسیار
ممانعت نمودند و فرمودند هرگز هرگز گاهی در عمر خود چنین خیال مکن و آنانکه بر من
چنین گمان برده اند و متهم نموده بودند محض خطا بود که دران ایام طاقت
تاهل مطلق نداشتم پیری بر من غالب بود و این جواب آن بود که در
حالت حیات آن حضرت رضه بعضے بد بینان چنین افترا بسته بودند زیرا که از
آنجناب رضی الله عنه بجز صبر و سکوت جوابے بکسی نفرموده بود اکنون
بعد چندین عرصه انکشاف آن امر بر خلق نمود و هم بعضے خلفا در
بعید الوطنی درخواست اجازت عقد مناکحت بوساطت عرایض کرده بود
بجواب رقم فرمود اگر طاقت ضبط نداری اکثار صوم و قلت غذا
اختیار کن اما زنهار گرد تاهل مگرد که مآل آن بجز پشیمانی دیگر نیست و هرگز
اجازت نداد با وجود این قدر انحراف و ممانعت عجب است که خود اختیار
فرمود این محض افترا بران حضرت است مولف کتاب میگوید که
حضرت شیخ العالمین رض را درین باب تشدید بسیار بود علی الخصوص
از ظالم بس آزرده بودے و از ایذاے خلق غایت رنج کشیدے و ازین
زیاده تر انحراف از تاهل بشغل حرم در حق ساکنان وطن و مقیمان آن جه
مطلق تاهل در حق مسافران و بعید الوطنان خاصةً از مفلسان بے وطن

رسیده است و اگر رساله کلی بعید الوطن را خیال شیخ آمده است فی بالفعل خود
نظر کیمیا اثر بیفتاد و سبب تقصیر قصور ما چه ورا بیرون اهل
اکسیر که بعقد دیگر خیال نبست کو بسبب نا ساختگی با خود نا یابی تمنای
امداد کنا اهل العلی بوجود نماند همه چنین خیال متمکن شد بسیار بس گرده
دل شسته و فرسوده یا زیکجا یقین شد که آن دیگر بار موافق خواهد شد
یا نه و سرگردان و در پیچ پیچ خواهد آمد مگر زمانیکه یقین حاصل باشد سلیقه کتاب
میگوید چند کس را درین بلا مبتلا دیدم یکی از دوستان من بود که بیمار
خود بشنید دیگر خواسته بود الغرض سه ساله و طلاح خود تباهی و دیگر هرگز
نمیفز بجز طلاق دادن نیافت و دیگران را هم اکثر تمکنت نفعی و یقینی
و لطف خلق بوجود نمی آمد که دیگر بوده فلاح ندیدند تصحیح دیگر شان هم
قباحت است و علاوه ازین مسئله امر مکروه که بعضی ازان مکتوب [illegible]
حضرت شیخ العالمین نعم آخر تجویز کنانید و ضرر است که انقلاب حال
درویشان می رسید بهم لنا آنحضرت تاج العارفین منع کرده اند
و خلق را استطیعین از ضرر بدست و متمتع از فواید و سبب ساختن یک [illegible]
دیگری است که ممنوع حضرت تاج العارفین بود رضی الله عنه
در کتاب ارشاد خود بدست حق پرست نوشته است که فرزندان [illegible]
و مریدان [illegible] هرگز قصد کیمیاگری نکنند [illegible] است
کاری ازین بهتر است که در حضرت بصبر توانند [illegible]
می شوند بدان توسل کنند و در صورت توقف ظهور اثر وصول [illegible]

پیدا نشوند و ناشکیبائی شعار خود نسازند آخر حق تعالی اثرش بظهور خواهد آورد و قطعه ابیات چند بضبط قلم آورده است و آن اینست

قطعه پدری که رفت چنین گفت کای پسر هرگز ✤ ز بهر حاجت تردد صبح و شام کنی ✤ گرت بدست افتد حقیقت گاو در رعیه ✤ یکے امیر و دگر را وزیر نام کنی ✤ وگر نباشدت آن نیز و فاقه رو آرد ✤ روی و نان جوین از جهود وام کنی ✤ وگر چنانکه میسر نه آیدت آن نیز ✤ کنی بشهر گدائی و ترک نام کنی ✤ هزار بار ازان بهتر است کز پے رزق ✤ کمر ببندی و برمرد کے سلام کنی ✤ والحال بسبب دستگیری حضرت شیخ العالمین ✤ خلقے از فرزندان آن حضرت نوکری می کنند و تبعات اقدس و سے از حضر محفوظ اند و دیگر منہیات آنحضرت امر ختنه است که بعضے مردان بشکوه تمام سامان برات و شادی در روی می کردند آنحضرت منع کرد که بشکوه نکنند و اکتفا بر اندک نیاز بزرگان سازند و خبر فرستادن در برادری و اجماع اقارب ترک نمایند چنانچه از وقت ممانعت تا این زمان در فرزندان امر ختنه محض رسمے کرده می شود که پیچ بخش طعام فاتحه رسول صلے الله علیه وسلم و پیران داده حجام را طلب نمودند و ختنه کنانیدند در همسایه هم خبر نمی شود و بعضے از اہل قصبه که گرفتار ہوا و حرص بودند و بہستند بحیله خلاف زنان در بخش اشیایان سامان تجمل برات و اطعام برادرے و طرب ہمه بظهور کردند و عذر مخالفت زنان را سر نافرانی خود ساختند سودی

نگردد و خانه بی یادی بدست آمد و شور و شکست مخالف معظم عالی این زمین
مرفی الغفور و بعد نسبت و حضرت شیخ العالمین قدس سره می فرمود بطلب کن
و دین امیر را الفتنه پسندیده و بعد از آنکه حضرت کرامت بخلاف حکم جست
بسته و بعد پیر بخشش بزنان ناقصات العقل اسیر گردیده بودند حضرت
مریدان صاحب عزت و ریاست شیخ کفایت الله نام که سعادت مند
قصبه بود بهمان شب حضرت تاج العارفین را بخواب دیدم بسیار
خشمناک میفرمایند من بطلب صلاح و فلاح ایشان امر کرده بودم
اگر منظور ندارند هر چه خواهند بکنند ما را الآن کار نیست چون بیدار
شدم به شیخ کفایت الله اطلاع حال کردم خوف بر ایشان مستولی شد
و فسخ آن عزم نمود تا آنکه در دیگر نفس افتادند بخلاف حکم حضرت
دیدند آنچه دیدند و می بینند هر چه می بینند سوم دانستنی که نسبت
نسبت که فرزندان من اگر عزم زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا
نمایند قصد سفر بکنند اول تا قابلیت از شرایط سلوک پیدا نمایند تا که
بمقام حضور حضرت صاحب این مقام شوند نه آنکه به جهت
بعبارت تمام به نیت و قصد زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا
تا آنکه چشم بند کرده بعد از شب شوند ما در مکان خالی که کسی برین عزم کس
مطلع نباشد خود را به همین جسم در مکه معظمه خواهد یافت همانجا ارکان
حج ادا کنند و با خلق سخن ننماید بعد فراغ ارکان حج همین نقل به سوی
سابق گذارد و همچنین خود را به همان جسم در مدینه منوره خواهد یافت

آداب زیارت مرقد مقدس او بجا آورده باشند مذکور خواننده مراد شود خود را بوطن خواهد یافت
و اگر از کسی دران مواضع هم کلام خواهد شد بے صعوبت سفر و
طی منازل به روزه خواه از راه خشکی یا تری رسیدن بوطن ممکن نیست
مولف کتاب میگوید که این ممانعت نه از استکراه است نعوذ بالله بلکه
بنظر رحم و شفقت بر فرزندان که صعوبت سفر نکشد و باین طریق
حصول دولت زیارت کنند چنانچه بعضے فرزندان آنحضرت بسبیل
دریا رفتند و بزیارت حرمین شریفین افتخار یافتند و شیخ العالم الملک
بخوشی اجازت سفر داده بود چهارم مهوسی و کیمیاگری را بس معیوب
داشتی و در ابتدای عمر حضرت شیخ مکرر عیوب مهوس بیان فرموده
دلشدید تمام در منع بکار برده که هرگز گرد وے نگردی و هم ارشاد
نمود که هفت کس از اولیاء الله اند که کار شان همین است اصل
اطلاء درست ساختن و در راه ها انداختن تا هر کرا خدا تعالے
خواسته است خواهد یافت اگر یکے ازان وفات یافت هر کس را
ازان شش تن که خواستند بجائش نصب کردند و یکبار به تکمیل خود
رسانیدند و ایشان را اختیار است از هر گیاه و از هر چیز که خواهند
درست کنند و هفت فقیر چو گے اند که آنهم برین کار مقرر اند و
دیگر هر کس که دعوی علم کیمیا میکند غلط میکند اصل کیمیا سوا آنها
کسے نمیداند و مهوسان که تباه روزگار اند و دین هوس خانه برباد
شدند هم اثر غیرت او شان است و بعضے فقیر که میدانند یکیدو نسخه

بیماری حار پیش آمد و مرض اشتداد گرفت بنظر عسرت و تهیدستی
آنها که استطاعت دوا هم نداشتند و شیر مذکور درین چنین امراض
بس نافع بود بقدر دوا اجازت بخشید و استعمال گاه بگاه در حق
دیگران هم منع نفرمود و نه حکم داد بنابر وابستگان دامن دولت
بیشترے و اکثری ازان انحراف دارند و سرکه آنرا می فرمود
که حضرت تاج العارفین رضؓ سے خورد وسے اما علی العموم که درست
میکنند نمی خورد که ظرف مستعملهٔ وسے اکثر ناپاک میباشد
دران احتیاط بنظر ظروف مے نمود شیخ مسیح الله که از یاران
وسے رضی الله عنه بودند و خدمت قانون گوئی داشتند برائے
آنحضرت سرکه شیر درخت تاڑ درست میکردند باین احتیاط
که داعی از رسن بر درخت تاڑ مے کشیدند تا زاغ بر وسے نه نشیند
و کسے که برائے آویختن ظروف بران درخت مقرر مے شد رو برد و
خود دست وسے پاک کنانیده ظرف پاک میدادند که بالائے
درخت آویزد و باز وقت فرود آوردن همچنان طهارت کنانیدے
و بر دیگرے اعتماد نمی کردند و ازان عرق سرکه درست میکردند
و بحضور آنحضرت مے آوردند بے تامل استعمال مے فرمود و
درباره قلیان و تنباکو روزے از جلسه حضرت گفتگو بود که بزرگان
سرهندیه نقشبندیه درین باب تشدید بسیار دارند و حرمت
وسے را قریب بحرمت خمر دانند فرمود احمد سرهند قدس سره

مرتبهٔ اجتهاد داشتند بر حلت وی رفته اند و بعضی از انها می نوشیدند
و حضرت تاج العارفین رض می فرمود که حرام نیست و ما در مجلس
شریف شبه وی را یافتیم و آنحضرت علیه افضل الصلوٰة والسلام
همین اجازت نوشیدن همه در آن مجلس داد و دانستیم که قلیان نکشیم
مگر این شبهه ناشی تنباکو است که بآن عادت گرفته ام و هم معلوم شد
که کشیدن قلیان حرام نیست چراکه شبهه حرام در مجلس شریف
گنجایش ندارد و نیز بحرام کسی مجاز نمی شود اما حضرت مولانا
رسول نما رضی الله عنه که بر ترک قلیان در عرصهٔ طالب علمی از ما
خشنود شده بود نه از سبب اجتناب حرام بلکه غرض بود که یکی کرده
ما نیز ازو بود و تنباکو خوش نیستیم چنانچه حضرت مخدوم عالم محمد مخدوم
قدس سره که تنباکو عنبری می کشید روزی در مجلس مولانا رسول نما
حاضر شد و قریب تر نشست بوی تنباکو خوشبو در گفتگو از دهنش
آمد حضرت مولانا رسول نما فرمود اگر کسی قلیان کشد چنین کشد
ازین هم معلوم شد که نزد آنحضرت رض حرام نبود پس بنا بر
همانداری از حضرت تاج العارفین اجازت کشیدن تنباکو خواستم
فرمود اگر میکشیدی منع نمی کردم اما از سر نو عادت کردن ضرور
نیست بیفائده خود را مقید کردن است و هم چون عادت شد اکثر
وقت مراقبه و اوراد رغبت بآن می آید و ازان فتور در کار رسمی افتد
و هم شیخ العالمین رض فرمود که در وقت سلطان اورنگ زیب

علمای شهر دہلی رقعیات متعددہ بر حرمت قلیان و تنباکو کردہ
بودند و نزد بادشاه مبرہن ساختہ حکم حرمت صادر ساختند و دلائل دلیل
زندگی بود بس عالم متبحر و در تشریع یگانہ عصر بود بتصرف ذاتیت
فرید دہر خدمت قضا از وی بدو تعلق گرفتہ بود و در شہر بهاگلپور
بادشاه گفت تا وی فتوای حرمت ندہد حکم بر حرمت تنباکو
کہ او ابوحنیفہ وقت ماست و ہر کسے را بہ تشریع و توضیح دلیل حرمت
وی اقرار است باید استفسار ایشان باید کرد و نامہ بمضمون
آن بزرگ مشہور بنام مولانا شاہباز بود در جواب نامہ نوشتند
کہ ہیچ دلیل حرمت بر من ثابت نشد و این فقیر تنباکو می کشد
بادشاه بمجرد ملاحظہ جواب از علمای شہر مضطر چاک کنانیدند
و ہمہ نوشیدن دود تنباکو را بقول مولانا شہباز قدس سرہ دلیل
حلت گرفتند و فتوی حلت دادند

ذکر مرض موت حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہ
و ملحقات از خطابات و بعضے حکایات عجیبہ بیان
تعداد مجازان بیعت و ارشاد طریقت

چون سال یک ہزار و دو صد و چہل و ہفت ہجری آمد و ہلال
سراپا صورت ستم و ہلال بیجبین بجبین فلک ستم ہستی کرد
و بد خصال در چشم غمزدگان بعینہ ہلال نمود بادشاہ تقدیر سودا بمہر شہ

رضی اللہ عنہ کہ این سال سال آفت و بلاست وابستگان امن
دولت را خیال پیش آمدن روز سیاه در دل راه نیافت از سیزدہم
ماه صفر اثر فالج ظاہر شد وحجح در دست حق پرست زیاده بود
که خواندن اوراد در تسبیح دشوار گردید وابستگان بمعالجه افتادند
ہنوز تمامتر ازان افاقه حاصل نشده بود که مرضے دیگر با لشکر
ضعف و ناتوانی غلبه آورد و طاقت آمد و رفت نگذاشت به
بیت الخلا جہت قضای حاجت بشری رفتن نمی توانست اما خرق
عادات که درین ایام بظہور پیوست عقل دوربین با دراک آن
قاصر است و عاجز تر یکے ازآن جمله آنست که با چنان ضعف
و ناتوانی که طاقت گام زدن نداشت در محفل عرس نہیج اول با ستعانت
بعضی خدام بصد تکلیف تشریف آورد و از آخر شب تا نصف النہار
که وقت برخاست محفل بود نشست فرمود و نماز با جماعت
روز یازدہم در مسجد شریف ادا نمود باز شب دوازدہم بر وقت
معمول رونق افروز مجلس تحمل شده تا چاشت دوازدہم
سماع صوفیان ماند بعد برخاست مجالس وقت ظہر باز بمسجد شریف
تشریف آورده نماز کرد و ترتیب مجلس زیارت موی مبارک رسول
کریم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم داد خلق را باین سعادت کونین
فائز گردانید سر مو از دستور و معمول ادب که در ایام صحت مے کرد
تجاوز و تفاوت نه نمود ملکے در حیرت افتاده بود و حیرت بر حیرت

او یاران را کہ امرے خلاف مراد بخواب یا در معاملات معلوم شد
و در معرض عرض آوردے یا شنیدہ ناشنیدہ کردی و سکوت
فرمودے یا بنوعے تعبیرش گفتے کہ سخن ہمچنان سربستہ ماندی
و ہم از غلامان آستان فیض نشان اگر کسی حاضر نشدے استفسار
حال وے فرمودی و طلب کردی و بغایت شفقت پرسیدی
کہ چرا امروز نہ آمدی و بعضی طالبان را از اشغال و اذکار ہدایت
کردے نقل است درین اثنا ہمیاری مولوی ابو تراب صاحب
دامت برکاتہ بخواب دیدند کہ قبر شریف رسول صلی اللہ علیہ وسلم
در احاطہ باغ حضرت تاج العارفین رضہ واقع است و من بوسہ
بر پائے قدم شریف میدہم باز بعد چند شب دیدند کہ در ہمان
مقام قبر شریف حضرت امام حسین علیہ السلام ہست و بروی
بوسہ میدہم ہر دو خواب بحضور شیخ العالمین عرض کردند ہیچ
تعبیر نفرمود و سکوت ورزید بعد انتقال ہمانجا قبر شریف وے
رضی اللہ عنہ کردہ شد نقل است مولوی محمد امام صاحب دامت
برکاتہ در عالم معاملات حضرت مخدوم عالم محمد مخدوم پھلواروی
قدس سرہ را دیدند بس پریشان خاطر عرض کردند کہ صحت شیخ
تمنا دارم امید کہ درین کار ہمت فرمودہ آید در جواب فرمودند
بالغرض اگر ہفت و ہشت سال دیگر ہم حیات یافتند تکلفے نیست
لیکن در فکر آنم کہ کسے ہمچو ایشان بجای ایشان نشیند کہ چو دیان شان تیست

آن حضرت و قبول وسے در حضرت رسالت باین بوسہ باستان شوم
و در حشر محسوب بزائران قبر شریف رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
گردم القصہ نوبت بماہ رجب المرجب رسید و طاقت خواندن اوراد
رجب نماند مولوی محمد امام صاحب دامت برکاتہ را ارشاد کرد
کہ استغفار رجب و دیگر ادعیہ کہ مے خواندم برمن باآواز بلند بخوان
تا باہستگی با تو فقرات گہم و اکثر وقت از غایت تکلیف تنفس تنگ سا روئے
مبارک متغیر شدی و آب فرو کردن نتوانستے بر قرط حیندان
در گلو گرہ می شد کہ ایذای آنوقت در بیان نتوان آورد و چون
وقت نماز آمدے و کسی را یقین کامل بود کہ تحریمہ بستن ہم در ینجا نیست
ہمان نیت ساعتے تامل کردے و ہمہ حالت تکلیف در سکون
آمدے فرمودے حالا نماز آید و نماز گذاردی و نوافل معمولے
چند رکعت ضروری ادا کردی و ساعتے خفیف مراقب ماندے
بعد فراغ فرمودے اکنون حرج و مرض بیاید کہ باک ندارم
و باز در انداز و تکلیف از شدت مرض مبتلا شدی ہر روز چنین
معمول بود و با ایںہمہ حالت زیارت آثار شریف درین ماہ رجب
ہم کردہ اما از زیارت ماہہاے دیگر این قدر فرق نمودہ کہ از
خلوت شریف ہمراہ آثار شریف باسماع قوالان تا دالان خانقاہ جلوہ
افروز شدند و آداب معمولی بے استعانت کسی ادا نمودہ و ایستادہ
ماندہ و بعد زیارت سماع صوفیان حسب معمول شنیدہ و نماز عصر

با جماعت مسجد خوانده بخلوت شریف آمده و تکلیف مرض بدستور ایجید
تا آنکه ماه رجب بسر شد و ماه شعبان آمد و طاقت پهلو زدن هم
کلفت نماز بجماعت و رواتب موقوف فرموده اختصار بر نماز مکتوبه وسنن
کرد و صلوٰة را ادا این دو سه روز چند لقمه دیگر نمود روز یازدهم شعبان
غایت تکلیف تنفس و ضعف که مطلق طاقت حرکت نبود لهذا زیارت
موقوف مانده روز دوازدهم شعبان فرمودند اگر امروز هم بعد زیارت
نخواهد شد باز کدام روز خواهد شد سامان آنها کرده شود و اگر عجالة
واپس دولت متوجه سامان شدند و ندانستند که درین سخن
سری است و کلامی است سراپا اندوه و غم در خیال همه یاران نرفت
که روز زیارت تعیین دو تاریخ یازدهم و دوازدهم در هر ماه مقرر است
اگر بسبب ابر و باد یا بیماری وغیره تاریخ یازدهم اتفاق زیارت
نه افتاد روز دوازدهم میشود و اگر درین هم نشد باز تا ماه
دیگر میشود و وجه تعیین این دو تاریخ در ذکر آثار شریف سابقا
مذکور شد بنا بر فرموده است که اگر امروز هم نخواهد شد باز کدام
روز خواهد شد و آنحضرت را ازین سخن اظهار آن بود که زیارت
در ماه رمضان نخواهیم کرد و حیات مستعار آخر شد چون همه سامان
موجود کرده شد خبر کردند فرمود چون طاقت گام زدن ندارم
کسے شخص تکیه بطور تا مجلس زیارت بر دارند یا نشیند
کرد خادمان بسیار قوی و زورمند آمده بود عرض کردند اگر اجازت

شود بخوبی و آرام تمام بر دوش گرفته رسانیم فرمود بلے تا وقت زیارت به بینیم
چه اتفاق میشود و معمول از قدیم آن بود که اول آنحضرت در مسجد
تشریف آورده نماز ظهر بجماعت مے گذارد بعد فراغ در پیش
دالان مسجد و در ایام اعراس ربیع الاول والثانی در صحن خانقاه
می نشست و مردان مقرر عهده برای آوردن آثار شریف از مکانی
که در ان میداشتند مے رفتند و می آوردند از خاصان بارگاه ارشاد کرد
اگر حسب معمول از پیشتر روم طاقت نشست ندارم مگر همراه آثار
شریف روم که از همین آن خلق در حیرت افتاد که تا گام زدن نیست عزم همراهی آثار شریف
دارند اما کسی را در آنوقت جرأت عرض نشد تا آنکه مقرران عهده زیارت از نماز ظهر فراغت
کرده مستعد آوردن تبرکات گردیدند چون از بالاخانه بیرون بر آمدن
آخر رسیدند میر عباد الله را حکم کرد که اندک استعانت باید تا ایستاده
شوم ایشان دست در کمر داده ایستاده کردند فرمود بگذارید که حالا
حاجت باستعانت ندارم و عصا در دست حق پرست گرفته بانتظار آثار شریف
بایستاد و سر مو حرج مرض نماند بی تکلف بمقدم خادمان مقرره همراه آثار
شریف در خانقاه پیش دالان مسجد آمد و مطلق استعانت از کسی در بین اثنا نکرد و در
زیارت حسب معمول تا خواندن دو غزل مدحیه بے دستیاری عصا ایستاده ماند
و همه خلق را بدستور زیارت کنانید و بعد فراغ تا اذان عصر در مجلس سماع صوفیه
مراقب ماند چون بخلوت تشریف آورد و باز همان حرج و تکلیف
دو چند رو نمود گویا بیماری و آرام در ید تصرف داشت بعضی مردان

کرد نزد خود دارند چون نہایت ضرورت خواہد شد۔ آن زمان از وی بحضرت خواہد آمد و دوا ہم موجود است بالفعل کسے نسخہ درست نمی شود چنیدانکہ ازین سو مبالغہ رفت ازان سو انکار ماند وہمین میفرمود کہ گرفتیم لیکن امانتاً نزد خود دارند وقت ضرورت خواہند داد خاصان بارگاہ را ازین سخن رنگ بر رو شکست کہ مبادا اشتغال بضرورتے باشد کہ ملیش آن ضرورت فدائے جانہا آسان تر است آنحضرت بدریافت حال ایشان فوراً لجام شبدیز سخن وعنان توسن کلام تیز گام بسوئے راہ دلجوئے وتشفے بر کشید وفرمود ایام بسنت خسرو دہلوی قدس سرہ قریب رسید معلوم نیست کہ ... ن محمد قادری را خبر ہست یانہ حاضرین عرضداشتند کہ مہلت از تشویش وتردد بدارند فرمود بگوئید کہ از سامان وی غافل نباشند ازین سخن باز ہمہ را اطمانیتے آمد کہ تا سوم رمضان کہ روز مجلس بسنت است خیریت است ہمچنین خطرات تشویش از دلہا محو کردے وخلق را از پیش آمد نی لغفلت انداختے روزے میان اشرف علی خادم بارگاہ را از راہ شفقت فرمود میان احسان علی وکاظم علی در سفر بہ سبقت کردند وازین بار داری رہائی خود جستند وازیں دنیا پاک شدند حالا این کار مشکل تنہا بسر شما افتاد وہمہ بار کہ جناب مولانا شاہ ابوالحسن صاحب دام فیوضہ کیفیت مزاج مبارک پرسیدے فرمودی از باطن انشراح است اما بظاہر ضعف زیادہ

معلوم میشود اگر دو اسے شعف موجود باشد بیارید و هم حکمًا
این گنهگار مؤلف کتاب بعد ذکر کشف قلوب گذشته که نسبتم بگرده
الغرض کسی تاریخ بود که شب کل در فکر خرچ ماه رمضان بودم و حوائج
تردد سخت بود که از نان خشک هم سامان افطاری نداشتم در دل
می اندیشیدم که اگر حق تعالی مبلغ ده روپیه عطا فرماید کار
امر ضروری ماه مبارک می تواند شد بی آنکه کسی را ازین حال
اطلاع بوده باشد صبح آن شب بنهند در خلوت شریف حاضر شده
بودم که بجناب مولانا شاه ابوالحسن صاحب دامت فیوضه خطاب فرمودند
بیماری من از تشویش ابوسعید و چند شده است معلوم نیست
که دوسه را تشویش شدیدی است یا تشویش بیماری من یا تشویش
دیگر جناب ایشان عرض کردند که بجز تردد بیماری حضور دیگر
چه تشویش است چشم پر آب شد که از اثر گریه و سکر معنی آنچه
معنه همه حاضرین گریستند و فرمودند فاینکه تردد ماه رمضان نداشته
باشد این تشویش هم درمیان می تواند چکنم که تعهدی موجود ندادم
معهذا از جائی مبلغ ده روپیه استقراض کرده باو دهند که ازین فکر
فارغ شود و غرض داشتند که تدبیر آن کرده خواهد شد لیکن لیکن
ما بهم که از تردد بیماری حضور تنگ روے وسکر بودی شکریه
نسبت باز فرمودند که هر دو تردید داشته باشد اما امروز بلکه همه
وقت از تردد شدیدی باو فارغ باید کرد و تعهد مبلغ نمود مولانا

ممدوح ازین تعتید متحیر بیرون خلوت تشریف آوردند و مبلغ مذکور
استقراض کردند و بمن دادند و ماجرا بیان فرمودند گفتم شب در دل
مے اندیشیدم و درین فکر بخواب رفتم مولانا برین عطیۂ وے
رضی اللہ عنہ با بیکسان و محتاجان بسیار گریست و ما ہم از خود
رفتیم چون بخود آمدم اندیشہ آن آمد کہ چون بر خطرۂ ما با وجود بعد مکان
و تفاوت بسیار اطلاع دارد وائے برمن در وقت گناہ و پس
مضطر شدم و درین اضطراب غلطان و پیچان ماندم نہ جناب مولانا
رانہ ما را خیال دیگر آمد بعد انتقال دانستند کہ این قدر استعجال و عطیہ
برآہی آن بود کہ متحمل درد و غم و تشویش نبودم یکے غم مصیبت
آنحضرت دوم فکر رمضان شریف بنا برازین تعلق فارغ کردہ بود
کہ مصیبت را فقر و فاقہ دو بالا مے کند و ہم سہ روز قبل از رحلت
فرمود شب حضرت تاج العارفین و والدہ را بخواب دیدم کہ برائے
عیادت تشریف آوردند و استفسار صعوبت مرض نمودند شکایت
از تکلیف سرفہ کردم کہ درین ضعف و ناتوانی تحمل صعوبت وی ندارم
فرمود عنقریب موقوف خواہد شد و بنوعے بیان کرد کہ ہمہ را
یقین صحت آمد و فی الجملہ طمانیت دست داد ہر چند بظاہر یاس
کلی بود اما محمول بر استداد عرصہ بیماری می کردند و آنحضرت
در پردہ اطلاع امر دیگر مخطور داشت چنانچہ بہ بطون خاطر اشرف
آن بود کہ در گوشہ کہ حضرت تاج العارفین رض غسل دادہ شدہ م

بود چنانچہ کہ لاش را ہم غسل دہند چنانکہ گفتن بنظر اضطراب
وابستگان مناسب نمیدید آنجا بنظر احتیاط کہ پاس کس نہ شود
صندوق وغیرہ اسباب داشتہ بود میان اشرف علی را گفتہ
قبل از رحلت فرمود عجب است چرا کہ حضرت تاج العارفین
را غسل دادہ باشند این قدر آلائش خس و خاشاک افتادہ باشد
تہمند و قبا جدا ساختند و چادر بپوشانند از این حیلہ آنکہ گوشہ اخفا را
وجہا نکنانید کہ بروقت توقف بر قتاید و از دست رفت قبل کہ گشت
اوقات بتغیر حال پیش شدے بعد افاقہ تسکین دل خستگان نمودے
و مرشدے با ہمہ حالت ضعف مرض ہست دیگر چیز نیست
حکیم ابو المظفر صاحب و قاضی خیر اللہ صاحب کہ بہر عیادت
از وطن آمدہ بودند بحضور رسیدے عزم رخصت مرحمت داشتند
بملاحظہ ظاہر حال بیماری جہات تلوص نبود بادراک حال بقرائن
یک ہفتہ قبل از سفر آخرت ہر دو بزرگ را رخصت دادند و تغیر
چہرہ ایشان دیدنی بود اگر ہلال رمضان خواہم دید صوم نخواہم
گذاشت آخر از بے فصلی غذا ہم قوت است ایام دوا آنرا
افطار استعمال خواہم کرد و صواب بود لا تا دلم فیہ ضعف شود
علاقہ معالجہ از ایشان بود و ایشان مبالغہ جہت صحت گردند
کہ خاطر ایشان از ین سخن ہم منشرح نگردید فرمود اول رمضان
یا دوم آن بحضور باز خواہند آمد تا تجہیز و تکفین کردہ سوم

مجلس بسنت درک کنند ازین کلام ہمہ حاضرین را یقین شد کہ آنحضرت بمجلس
بسنت اہتمام تمام دارد البتہ تا این مجلس خیریت بودہ باشد
واندکے راحت بر بشرہ اندوہگینان یافت دیگر برفع اندوہ کشید
فرمود میان اشرف علی را ارشاد نمود کہ برای بسنت کدام رنگ
تجویز کردہ و بہر خود چہ رنگ خواستہ ایشان عرض داشتند
کہ رنگ معمولی بسنت ارادہ دارم و از حضور ہرچہ ارشاد
شود بہر رومال حسب معمول از نارنجی یا محض خوشبوی رنگ
زادہ حاضر آرم تبسم کردہ فرمود کسے رنگ نہایت بہتر و معقول
کہ ہیچ کس ندانستہ باشد برای دستار بسنت تجویز کنند اما عادت
خوشرنگ و شوخ چون تمام تر بانشراح خاطر این سخنہا می کرد
و دستوار این طرز سخن گاہے نبود و لباس سفید در روز بسنت
ہم سپید ساختہ رنگ نمی کنانید ہمہ باور داشتند کہ درین وقت
مزاج مبارک را فی الجملہ انشراح است و اکثر بمقتضای اختلاف
ذاتی قلوب حاضرین را از کلام شیرین منشرح می گرداند بر ہمان
و تیرہ دلہاے خستگان و خاطرہای مشوشان را تفریح می
بخشد اما از اہتمام مجلس بسنت تا آن روز یقین خیریت ہست
و ہر کسی را اہتمام مجلس آن روز افتاد و حکیم قاضی روانہ وطن شدند
و مولوی محمد قادری را طلبیدہ فرمود کہ آرایش مجلس بسنت
حسب دستور باید کرد ایشان را نیز ازین تقید طمانینت دست داد

تخلیہ دران وقت مناسب باشد یا نباشد این وقت بہتر ست
ہر چند ازین کلام پر تشویش و سراپا اندوہ مضمونی دگر بر دل حاضرین
متمکن بود اما بہ نسبت اہتمام مجلس نسبت کہ سابق ارشاد شدہ بود ہمہ
یقین داشتند کہ ہر سہ چہار روز عرصہ دولت دیدار باقی ست بنا بر
مولانا دام فیوضہ آمدن لنسواۃ را بہر عیادت دران وقت تکلیف ضعف
تجویز نمیکرد و می خواست کہ وقت دیگر یا روز دیگر انہا طلب کردہ شوند
الغرض یک پاس روز بر آمدہ باشد کہ زنان قصبہ و دیگر مہمانان
کہ از شہر عظیم آباد وغیرہ بہر عیادت آمدہ بودند در خلوت شریف
حاضر آمدند باوجود آن قدر ضعف و تکلیف سرفہ کہ آواز بند بود
و سخن بہ نرمی تمام و آہستگی می فرمود کہ بسمع قریب تا مل رسیدے
با ہر کسے از راہ شفقت مقتضائے اخلاق ذاتیے تلطف نمود
و تسلے بکلمات صحت خود میداد و ہم در پردہ تسکین خواطر
ارشاد کرد کہ شمایان از سہ روز منتظر ملاقات بودید کہ بعد
یک پاس ہجوم مردان مے شود و وقت فرصت ہمین ست
بنا بر ہمہ فرزندان و خویشان را از شمایان طلبیدم قریب
نصف النہار فرمود کہ اکثر مردمان در خانقاہ منتظر اند حالا
شمایان رخصت شوید و بمولانا ارشاد کرد کہ دروازہ بیرونے
وا کنند چون در وا کردند و مردمان حاضر شدند اول وقت ظہر بود
پنج یا شش دقیقہ بہ نصف النہار آمدہ باشد کہ دفعتاً تغیری در حالت پیدا آمد

بعد افاقه قصد استنجا کردند و بسوی چوکی با تمامه متوجه بر بعضی
مولانا عرض کردند که طاقت مطلق نیست تکلیف نفرمایند آرام فرمایند بجا
ئے خود بول فراغت کرده آید فرمود خواهم رفت و اندکی تامل نمودند
گجہ یا سر تو ضعف نشود دیے استعانت نمودے بر چوکی کنند بستر
آرام تخمیناً شش قدم فاصله داشت گفتند احتیاج حمل با تما
دیده باز آمد و تلاش میان اشیا شر محل نشود کسی عرض کرد که این چه
رفته است فرمود خیر آمد از بار و نشان هیچ نیست بعد فراغ خواهند گفت
مولانا استفسار کیفیت مزاج اقدس کرد ارشاد نمود که بطن
خوش است اما بلفظ ایشان با اینهمه اثر ضعف است دیگر هیچ نیست
اگر خواهند تدبیر آن کنند فقط توقف مولانا را تردد گشت آمد
که در خود نمود با اینهمه از نبض دل شده القدر کمال نمودند تا
قیامت تیز باشد فی هست باز فرمود لقضای حاجت بستری
خواهم رفت و بے استعانت رفته بر چوکی با تمامه نشسته چیزی
ساقط و بیدے بول و غایط باز آمدند بر مصلی یعنی جانماز رسیدند
که حالت متغیر شد مولانا و ام فیض بخش مولوی محمد امام
بر کاته و مولوی محمد قادری از جانماز با استعانت تا بستر آرام چه
مولانا سر مبارک آنحضرت بر دوش و سینه خود گرفت تکیه نمود
بر بستر آرام نشست و پس پشت مولانا میان حسین که از خادمان
بودند تکیه زده نشسته بودند تا مولانا با اطمینان آنحضرت را

استغاثت کرده باشند دو بار دم و اپسین آمد و رخت ازین جهان برداشت اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْنَ نه صعوبت نزع بود نه حرج تنفس ساعته ساعة نجومی بر نصف روز گذشته بود که این روز سیاه وابستگان دامن دولت راپیش آمد و سبب این قدر اخفار آن بود که چند کسان از یاران مستعد بران بودند که چون بالیقین سفر آنحضرت بسوی عالم قدس معلوم شود ما یان قبل از آنروز جلاے وطن سازیم وخانه بربادی وکوه آبادی اختیار کنیم دیگر روی این قضیه نه بینیم تخصیص بعض از فرزندان که ضعیف القلب بودند طاقت تحمل این غم نداشتند عزم جازم بر جلای وطن داشتند و تصمیم ترک آل و عیال میکردند و مے گفتند که هر مصیبت پیش این مصیبت آسان ترست و حال ایشایان بر آن حضرت ملکه بر دیگران هم ظاهر بود القصه این کمینه بارگاه و مولوی ابوتراب صاحب در خانقاه سراپا صورت غم و اندوه نشسته بودیم که جناب مولانا کسے بطلب فرستادند و مولوی علی سجاد و مولوی محمد حسین قبل ازین حال براے حاجتے بر مکان خود رفته بودند با برادر بحیر د آواز طلب پا برہنه دویدیم اما آنحضرت را نیافتیم

بیت

جان رحمت خود دید و بجانان نرسیدیم * دل خسته شد از درد و بدرمان نرسیدیم * سو ریم که گشتیم لگدپاے ستوران *

از ماہان کس را ازین امانت خبر نبود حتے کہ میان اشرف علی ہم مطلع نبودند فی الجملہ از تردد خرج طمانیتے دست داد کہ حکیم اشرف با حال پریشان گریان گریان آمدند و مبلغ صد روپیہ آوردند و گفتند کہ مارا ہم شریک این سعادت فرمایند و ہر گاہ اکثر در ایام صحت میفرمود کہ مردمان درکندن گور از کافر و مسلم باک ندارند مارا خوش نمی آید کہ کافر درکندن گور شریک مسلم ہم شود دران وقت اشور خود بخود میاں عبداللہ و شاہ خدابخش را خیال آن آمد کہ ما ہمہ باوضوء ہستیم ہمان بہ کہ قبر شریف بکنیم کہ بہترین سعادت و آخرین دولت اخروی است چون کمر ہمت برین کار چست بستند میر روشن علی بیر وسئے و حیدر علی عرف حیدو و میان طالب علی و برکت اللہ شطرنجی باف کہ خود را از صوم و صلوٰۃ و اشغال و افکار لبس آراستہ بود و دیگر مردمان متقی شریک میر موصوف شدند زود گویان قبر درست کردند و این کمینۂ بارگاہ و مولوی محمد قادری و مولوی علی سجاد و مولوی محمد حسین در مقام لحد حضرت تاج العارفین لحد درست کردیم و جسد شریف را غسل دادیم و نورچشم محمد یحییٰ و محمد وصی مدد آب میکردند و دیگر فرزندان عالی و جناب سید العلما سند العرفا و مولوی محمد علی اکبر بیرون حجرۂ لحد بودند بعد فراغ غسل و کفن نماز ظہر گذارده لاش انور و مطہر بدرگاہ حضرت تاج العارفین رضی بردیم کہ چبوترہ وسیع است و از کثرت نمازیان جائے قدم گنجایش نداشت سید العلما از امامت کردند نماز جنازہ شد از ازدحام

تعلیق باتفاق وسعت جا بتر دو هم کافی نشد سر کس سر جا که جا یافت نها
گیتا دو و انتقال کرد سید العلما اعنه عراغ پابوس بالش مطهر
سر رو بنالند اگر نیست و مضمون تقدیر غریب المعنیه لند زبان حال بیان
می فرمود اند قبر شریف این گنجینه بارگاه و نور چشم محمد مصطفی که
و فنا بخش فنت سیم بانه بالا مولوی علی سجاد و مولوی محمد تقی [illegible]
محمد تقی و میرزا طالب العلی و دیگر مددگاران جسد شریف را در قبر داده
انتقامت علم و منظم العلم جناب مستطاب مولانا محمد [illegible] ذی الخیر
در قبر شریف فرود آمدند و کفن از چهره انور بر داشته بدولت
شرف زیارت آخر حاصل ساختند بے اختیار از غایت اضطرار
[illegible] زار گریستند که دیگران را تاب استقبال نماند و همه
آب حسرت از دیده در پا ریختند و ترکیب مضمون
این شعر ادا می کردند بابا سپهر چه مکر دید بکار روزگار + الا همین
که از تو جدا کرد روزگار + چه بخاطر رسید او را که بیرحم [illegible]
کار را + بابا فلک از جفا نکرد سی چه شد سی + ونیز مرا تنها مگر
چه شد سی + چون آخر کار جهان تو با سینه بود + دل ستم تنها
مکردی چه شد سی + عجیب و غریب امریکه خلق را در [illegible]
اندر غبت آن بود که بعد انتقال رنگ بشره مبارک [illegible] تغیر
نیافته بلا فرق عالم خواب معلوم میشد و چشم [illegible] نیم باز [illegible] بود
و در [illegible] جسد شریف در عالم حیات مطلق تفاوت نکرده بود

میت از جسم پاک قبل از غسل بمشام کسی نرسیده واندک تبسم
برلبان حق بیان ظاهر وباهر که هرگز کسی را از حاضرین یقین انتقال نمی
آمد بمرتبه که جناب مولانا دام فیوضه دست بر نبض نهاد حرکت نبض
نیافت دست پیش پره بینی آورد نفس باریک امتیاز کرد بحیرت افتاد
وبدیگر برادران وحاضران فرمود شاید از غایت تشطط ما سکون و حرکت
نبض ممتاز نمی شود شما امتیاز کنید چه حالتست همه ها مرة بعد
اخرے دست می بردند وگرمی نفس باریک امتیاز میکردند ولب
مبارک همچنان تبسم وازین سبب تا سه ساعت نجومی در تجهیز وتکفین
توقف رو نمود وآثار زندگے از عدم تغیر رنگ بشره وگرمی ونرمی
بدن زیاده تر در انجام کار متوقف گردانید خصوصاً نرمے بدن
باندک گرمی مثل عالم حیات بعد غسل وکفن همچنان بلا فرق
باقی ماند وقت اول عصر از دفن فراغت شد وباعتبار رویت
هلال بلا اختلاف تاریخ دوم ماه رمضان مجلس چهارم ترتیب یافت
وآنانکه بوعدهٔ حاضری اول ودوم ماه رمضان رخصت وطن
یافته بودند حسب الحکم حاضر آمدند شریک فاتحه چهارم شدند
وبرحال خود میگریستند که خلاف عادت حکم حاضر شدن
اول ماه رمضان یا دوم ماه برائے همین بود ورنه گاهے
چنین تعین نفرموده بودند همیشه شب سوم یا روز سوم
وقت طلوع آفتاب ما دورافتادگان از در دولت نمے رسیدیم

بود اصل تحصیل سنت میشد که نمیدانستم که مراد او از تعیین تاریخ اول یا اول
وقت تاریخ دوم چنین بود ورنه هرگز نمیدانستم خاک غم بر سر میریختند
بود ذکر فاتحه آن حضرت در روز عرس و سبب نقل کردن قبل از وقت
رحلت بود ذکر فوائد که در آخر کتاب مخصوص نوشته شد بعضی از آن مصرع
نقل است میان احمد پسر کالی حکیم و اعتقاد صاحب در فاتحه
چهارم شریف آمده بودند می گفتند که روز چهارشنبه در موضع
کرولی سی یکی نامی علی عطار بیاری ولد شد که از پسران آن هنگامی
وقت غسل طعام برای وی بدست ایشان نهادند قبول نکردند
نخوردند هر چند سعی بکار بردند و منتها نمودند فرمودند این همه پیشتر
از مال حرام است فقیر را از خوردنش معاف دارید و بس شوخی ظاهر
بود مهمانان خیال آن کردند شاید سبب توقف در طعام رنجشی دارند و نیم
صورت از نهایت گرسنگی است معذرت بسیار کردند و سبب ترک
پرسیدند گفتند من نمی دانم که معذرت می کنید ما التشویش خاطر متجاوز
التقریب ندارم و چاره مکاره ندارم گفتند آن چیست گفت بلای عظیم
فردا که روز پنجشنبه است بر عالم پیش لی مدلی است و از فلک بر زمین نازل
شدنی است بزرگی است درین زمانه که اگر او را قطب عالم گویند
بجا است و اگر غوث اعظم خوانند سزاست گویا پیغمبر وقت خود است
در میان قوم ما زین جهان رخت سفر خواهد بست وجود شریف او
باعث امن و امان جهان بود ذات با برکات او آسیبی بود از

از آیات رحمت ندانیم چه آفتهار سیدنی است وچه قیامت بیش آمده
است پرسیدند کجاست گفت که ازین قریه قریب است سمت مشرق
گفتند در بنگاله یا در کلکته گفت ازین قریب تر همچنین استفسار میکردند
و آنهم نشانی قریب میداد آخر گفت قریب عظیم آباد پٹنه جانب مغرب
جائے ست مشهور بقصبه پهلواری چون خبر بیماری آنحضرت رضی
الله عنه در اطراف وجوانب منازل لها شائع بود مردمان آن قریه را یقین
شد که مراد وجود پاک آنحضرت است که بالفعل در تمامے اقلیم هند
نظیر ندارد و باوجود اختلاف ملت که اهل آن قریه یعنے موضع چهوره در
رفض وتشیع غلو تمام دارند در آنوقت کسے از منکران ومعتقدان
راهوش بر جا نماند و دست تاسف سے بالیدند که روز جمعه وران
قریه خبر انتقال آنحضرت رسیده که روز پنجشنبه آفتاب عالمتاب
از اوج هستی به حضیض این خاکدان غروب شده جهان را چون
شب تیره بے نور گذشت نقل است مولوی آل حسنین در عین
بیماری آنحضرت از اقتضای ایام رخصت روزگار و بدمزاجی حاکم
ومخالفت خورده چنان ناچار رخصت شدند چون مقام روزگار
شان از وطن به پنج منزل مسافت داشت منزل اول در قصبه جهیره
که از قصبه پهلواری بمسافت دوازده کروه واقع است کردند جد بزرگوار
خود سید دلاور علی رحمه الله را بخواب دیدند که بکمال عتاب فرمودند
باز گردو مرو که پس فردا شیخ العالمین جلوه افروز عالم ارواح خواهد شد

قبل از ارتحال اکثر نظر کیمیا اثر بہر سوا فگندے گاہے بسوی دروازہ
خلوت گاہے بہ پہلوی خود گاہے پس پشت گاہ بنا بالین و بی بی
پای دراز کردہ را بسوئے خود کشیدی کہ خادمان گمان درو پا واثر
سرما مے بردند وچون ازے پرسیدند فرمودے تکلیفے نیست
وگاہ بتامل جانبے نگاہ کردے و پرسیدی کیست ازین امر ہم
کسے ظاہر و باہر دانست کہ امروے چیست یقین کہ احضار ازواج طیبہ
اولیاء کرام ست لیکن بر اجمال کہ استکشاف این حال نماید الا از آثار
وقراین ہر کسے را تیقن بود کہ بجز این امرے دیگر نیست و احضار
ازواج طیبہ ہمہ یکسان محمول بر شفاے مرض مے کردند

تصرفات بعد الوفات معہ ملحقات

روز دوم انتقال کہ جناب سید العلماء برائے نماز صبح از مکان خود
بمسجد شریف تشریف آوردند ہنوز تحریمہ امامت نہ بستہ بودند
در دل پاک ایشان خیال آمد کہ سابق بنظر مرض و ضعف حضرت شیخ
العالمین در قرارت قصر میکردم اکنون اکتفا بر آیت قصیر ضرورتے
ندارد و دست بر تحریمہ بر داشتہ بودند یکبار دیدند انحضرت رضی اللہ
را کہ بر ہوا تشریف آوردہ فرمودہ قرارت طویل خواہید کرد لیکن میان
ابو الحسن را اندارد تکلیف خواہد شد کہ پا برہنہ نے موزہ نہ پوستین
و پشمی در پسماندنی نماز مے خوانند و وقت سرما ست سید العلماء

تا ازین حال از سابق مجبور بودند مگر لیه بستند با قرائت تعقیب بودند
و بعد نماز برسیدند که جناب حضور در چنین وقت بسیار انتظار آن ایام با صوم بوده
یا با یشان به پیش رفتند جناب مستطاب والد ماجد فرمودند گفتند که چندان تعجب
مولوی محمود بنا بر پاس مهمانان آمدم بعد فراغ از اوراد سیما العلمای
حال بودند ذکر التفات ابدی بسے امور متعلقه بنسبت مرحومیات بیان
فرمودند نقل است عجیب تر که در سنه انتقال آنحضرت رضوان حق
مولوی آل احمد از سند احادیث بخاری صحیح و غیره از کامل فضیلت
یافته در شهر حیدرآباد مدرسه مولوی شجاع الدین محدث باشتغال
دیگر کتب حدیث و سنن آن سرگرم بودند میگفتند که مجذوب ولی در آن
شهر بود که گاه گاه در مدرسه آمدی و به هیچ کس التفات نکردی
و گردن مطوف نمودی و گفتنی خبر که نسبت اهل علم است و سجده کردم
هر چند مولوی ممدوح و دیگران منع می کردم نشنیدی و همه حاضران
تعجب میکردند با ما در موسم این حرکت بظهور آمد و بر کمال آنحضرت
علمای یقین کلی آمد که آن مجذوب بدرا ملاقات ان جناب ظاهرا بود
و نه ملاقات و خدمت چون خبر انتقال رسید مولوی موصوف در آن
شهر رسم چهارم ادا کردند و حفاظ بسیار جمع کرده ختمها نمودند
هم در آن ایام بعد فراغ فاتحه چهارم میر عباد الله سلمه الله
بسبب غایت حزن و بیماری و پریشانی نقل کرده بودند و معه
والده نبوت بوطن خود رفته بودند چند روز بعد مراجعت بوقت

رو داد و از انجا کہ در وقت آنحضرت رضی اللہ عنہ علاقہ نوشتن تعویذات و دادن بمحتاجان تعلق بایشان داشت در حاجت روائی خلق فتورے راہ یافتہ اکثر محتاجان مے آمدند و از عدم فرصت جناب مستطاب مولانا شاہ ابو الحسن صاحب دام فیوضہ وغیرہ واقفیت دیگر خادمان محروم از مقصود میرفتند شبی در خواب دیدند کہ آنحضرت رضی اللہ عنہ تشریف آوردہ و فرمود شما اینجا توقف کردید و کار حرج است ابو الحسن بنظر شما ہستند و تعویذات نوشتہ بہر حاجات کہ خواستہ آمدہ اید کسی را معلوم نسبت زود بروقت صبح کہ بیدار شدند فی الفور روانہ مصبوب شدند احباب و اقارب پرسیدند کہ شب خیال ہمینی نبود امروز ہمین از خواب بیدار شدند و این قدر مستعجل اندیا خیر ست جواب شافی نا گفتہ رہ گرای قصبہ متبرکہ پھلواری صانہا اللہ تعالیٰ عن الشر و الآفات شدند وقت مغرب بہ الخیر رسیدہ بیان واقعہ نمودند چون این حکایت بنظر عنایت آنحضرت بر حال مولانا ممدوح تعلق بہ ذکر مولانا داشت کہ بعد اختتام ذکر آنحضرت و دیگر بزرگان گفتہ آید لیکن از انجا کہ مشتمل بر تصرفات آنحضرت بود ہم در ینجا بضبط تحریر آوردہ شد **نقل** است مولوی افضل علی پھلواروی مے گفتند کہ چون از شہر کلکتہ بسبیل کشتی عازم وطن شدیم روزی بمنزلی رسیدیم کہ ہفت ہشت منزل کشتی دران مقام بستہ بود ما ہم مقام کردیم و دیدیم بسر

کہ ہر شب و روز چند بار حسب حکم آنحضرت جناب مولانا شاہ ابو الحسن صاحب یا کسی دیگر از فرزندان و یاران آنحضرت میکشادند و اوراد که خواندن آن منظور اشرف شدے نشان دادہ پیش نظر کیمیا اثر وے رضی اللہ عنہ می نہادند و گاہ بودی کہ تبلاشش اوراد تمام جلد را ورق ورق کشادندی و مقامش بر آوردہ پیش کردندی چند اوراق نو یافتند کہ یکبار ہم کسے را بران اوراق نو نوشتہ نظر نیفتادہ بود از دست حق پرست خود بران نوشتہ بود کہ معمول ہر روزہ ما از اوراد این ست کہ گاہی در صحت و سقم ناغہ نشدہ شصت رکعت نماز ششش رکعت صلوۃ الاوابین و دو رکعت ہدایۃ الرسول و دو رکعت ہدیۃ الشیوخ و دو رکعت ہدیۃ الوالدین و دو رکعت حفظ الایمان و دو رکعت دفع بلا ہا از جملہ مسلمانان و دو دوگانہ حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث الصمدانی رضی اللہ عنہ وغیرہ نوافل کہ تفصیل یاد ندارم و چند ادعیہ و چند فاتحہ شیوخ طریقت دیگر شیوخ رضی اللہ عنہم جناب مولانا مے فرمودند کہ خطرہ بار بار در دل مے آمد کہ معلوم نیست کہ از معمولات آنحضرت کدام کدام اوراد وغیرہ بود تا بقدر وسع در التزام آن مے کوشیدم امروز حل مشکل باشد اما حیرت آنست کہ ما ہمہ شب و روز از صبح تا صبح دیگر بیدار بودیم یک ساعت آنحضرت را از ما یان تخلیہ نبود خصوصًا از عرصہ دو ماہ مطلق طاقت یک سطر نوشتن ہم نیافتند این چند ورق با این تفصیل کدام روز و کدام ساعہ تحریر آمد

بالفعل حسب ما ثبت محضر مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاتہ
بستانی فرسے وارد خانقاہ و شبانہ روز حال عجیب بمعرض سید محمد
بہم رسانید سید محمد گنگوہ سے این خاندان و دیگر تشریف میرسے
انتقال شیخ العالم حضرت شیخ عبد القدوس قدس سرہ نمودہ دیدہ کیفیت کر
درین زمانہ عزت و حرمت فقر و فقیر از دو بود اکنون شیخ و مشائخ
نادر مکان نا آبرو سے نماند لباس تصوف بہ [illegible] ایشان ہم موجود باکل
در زمانہ نادر و ایشان سبب افتخار بود و ہشتاد کریم عطا فرمند و سجادہ
نشین حضرت شاہ میر محمد سلطان قدس سرہ العزیز و سے حسن بانہ فرزند خود
ہمی بیان مے فرمودند ما ہمہ مشائخان در حقیقت اہل دولت و
دنیا داریم نام فقر و درویشی بمحض ہستیم ہر چند در خلق عزت و وجاہت ظاہر
بسیار است اما از فقر و کرامت باطنی صد ہزار مرحلہ دور افتادہ ایم
درین زمانہ فقر و فقیر سے منحصر در خاندان شاہ نعمت اللہ ولی ہست او
قلب زبان باست و تجلی حقیقت الوجود در اینجا است کہ نہ ملک و
زمین دارند نہ روزینہ نہ النقد بہند و نیاز کہ کفاف عیال و طلبا و فقرا
خانقاہ شود توکل بحسب دارند و با اینہمہ خانقاہ جاری و کار خانقاہ ہمہ
و دیگر اخراجات خانہ جاری بود صحبت و حاجت فرزندان ہرگز بہ طلب
پاک و سے غبار تشلط و بیا گہ سے سر سیدہ و معمولات اوقات
شریف مقرر سے نمادہ نا فہم و تعزیرات اشغال اعمال کامل کہ درین
زمانہ معدوم مطلق است خانقاہ موجود است و این کاملی عجائب

ازلی ممکن نیست نمی بینی که من و تو و دیگر مشائخان این دیار عمرها در کسب اذکار و سلوک طریقه بسر کردیم و ثمرهٔ ندیدیم گویا ورزی محض تعلقه می خوانیم و نزد آن ولی هر نسبت در ظهور ثمرات بقدر استعداد طالب توقفے نمیشود چیزیکه نزد اولی ریاضت پیدا میگردد و بجا با ریاضت کسے را نشنیدیم آنجا قساوت نصیب است و در آنجا حلاوت در اولیای سلف ثمراتیکه داده بودند ازلی این ودیعت باز گرفتند امروز برا و مبذول است و در خاندان وی سهل الحصول سبب آنکه با وجود عنایت ازلی ریاضت شاقه بکار برده و تزکیه نفس از ماسوی تمامتر کرده و در ریاضت شرف الدین وقت است و در دولت خانقاه نازی نظام الدین عهد همچنین بسیار بسیار سخن در مدح وی رضی الله عنه و کسر نفس خود بسط داده و تاسف بر رحلت وی نمود که نام مرد مسافر وارد آنمقام بودیم باستماع آنحضرت بدعا مشتاق تر بزیارت مزار مبارک گردیدیم و انجا رسیدیم مولف کتاب میگوید که بیان این مرد قرین صدق است بنده هم اتفاقاً در میان فاتحه چهلم آنحضرت در موضع اردل بوار د مکان شاه بدلو صاحب سجاده نشین حضرت مخدوم شاه شمس الدین شاهباز قدس سره شده بودند که تذکرهٔ انتقال حضرت شیخ العالمین رضی در میان آمد گفتند بلی شائبه نفس است است میگوییم که وجود پاک آنحضرت درین زمانه سبب افتخار ما همه پیرزادگان این صوبه بود و عزت و حرمت ما منوط درویشان و آبروے

لولاک لما خلقت الافلاک شد و طغرای کل یطلب رضائی و انا اطلب رضائک یا محمد منشور نام او گردیده و اتفاق علمای ظواہر و بواطن از محققین بر آنست نبینا سیدنا شفیعنا صلی اللہ علیہ وسلم مظہر اتم صفات او تعالی است و تعین اول حقیقت محمدیہ است دیگر ہر چہ ہست از وست انا من نور اللہ والخلق کل من نوری دلیلیست روشن بر ہمعنی و از ملک موجودی بوجود آمد کہ داغ لعنت ابدی سکہ جبین پر جبین اوست و شقاوت سرمدی قرین او ست این شرف بارا بس ست انتہی آمدم بر سر مطلب فی الحقیقت قول این مشائخ زادگان راست است کہ ذات بابرکات انحضرت رضی اللہ عنہ سراپا خیر محض بود و این خلق بلاہا کہ بعد رحلت از آسمان بر زمین رسیدہ و خلق را پامال کرد از حد حساب بیرون ست

احوال نزول بلاہا بعد رحلت انحضرت

یکے از انجملہ آن بود کہ عقب وی رضی اللہ عنہ بفاصلۂ دو ماہ آتشی عظیم برخاست و قریب صد خانہ شرفا و کمنا پاک سوخت قیامتے برپا بود باز در خانۂ مولوی فضل علی بعد دو پاس شب آتش در گرفت و طوفان ہوا بود آتشت نیز از شب قیامت کم نبود و مخالفت دوستان با خود ہا و رای حکام بر ظلم رعایا و حبت تجہیز مولوی قلندر و موت احباب سید شاہ اولیا علی و مولوی شاہ علی اکبر و نور حشم محمد وارث

هشت بار نماز جنازه خوانده می شد و دیگر جاها که مردمان قصبه میخوانند علاوه ازین بود و هنودان بیشتر هلاک می شدند تا یک و نیم ماه برین اشتداد گذشت و در شهر عظیم آباد شمار نبود هر روز صد دو صد لاش بیرون خانه می شد **نقل ست** دران ایام که هنوز درین قصبه سر گرمی چیچک شروع نبود شخصی بخواب دید زنی سیه رنگ زشت صورت فربه و توانا بدن که از دیدنش لرزه براندام افتاد می آید و میگوید به بین که درین قصبه چه آتش برپا می کنم و خانهای خلق می سوزم و چها شور و غوغای گریه تا فلک می رسانم و کدام کدام خانه را برباد میدهم آنکس بس خوفناک شد و گفت نمیدانی که اینجا همه اولاد شیخ العالمین رضی الله عنه آباد اند و زیر سایه شان احباب و اقارب پناه دارند آن زن جواب داد که من فرزندان و احباب آنحضرت را از اقارب و غیر اقارب نیکو می شناسم و از انها علاقه ندارم آنها از من محفوظ اند صبح خواب خود بر احباب نقل کرد معبّران متامل شدند در عرصه یکماه کم و بیش و بای چیچک عالم گیر شد و در قصبه بهلواری شریف هر روز فقط در خانقاه هفت جنازه گاه ده جنازه برای نماز می آوردند و دیگر جاها که جنازه میبردند تعداد آنها معلوم نیست در عرصه یک ماه یا زیاده قریب دو صد مردم از مسلم و کافر هلاک شدند الا خانه فرزندان و احباب خاص حضرت شیخ العالمین همه محفوظ ماندند و طفل و جوان همه را با صحت بود و با حفظ تمام لیک دختر کنیز که هشت ساله عمر داشت و دیگر دختر کنیز دیگر که یکساله بود

خبر هم نشد و فی الفور موقوف گردید باز همچنان خفیف وقت مغرب
با هتزاز آمد و ساکن شد چون نصف شب شرعی از شب هم گذشت
یکبار زلزلهٔ عظیم زمین را آمد که تمامی خلق مضطر گردیدند و مکانها آنقدر بجنبش
در آمدند که هر صغیر و کبیر بخوف افتادن دیوار و سقف خانه بصحن ایستادند و شور
الامان الامان یا ارحم الراحمین از هر سو بلند شد و تا دیر ماند بعد موقوف
شدن همین یک آن بود و آن گذشته باشد که حملهٔ دیگر آمد و اینچنان
عالم را زیر و زبر کرد که بسیاری از دیوارها و مکانها افتادند و دیوارهای
ترقیده از خام و پخته را شمار نبود علی الخصوص در شهر عظیم آباد و تا دیر
ماند که هر که و مه را یقین هلاک جمیع بود و درختها از بیخ بر افتادند بعد از ان
از خطوطها از هر دیار رسیدند از راه یکماهه و دو ماهه همین حال با ازدیاد
شدت مرقوم بود و تمام شب کسی را از خوف جان خواب نه آمد از ان تاریخ
تا امروز که بست سوم ماه جمادی الثانی است زلزله موقوف نیست گاه
وقت شب گاه بروز و گاهی در یک روز دو بار و سه بار و گاهی تمام شب و
روز که هر کسی بخوبی امتیاز می کند اما خفیف تر که خلق را تشویش نمی آید
و بعضی روز درین عرصه هم شدید شده بود و هنوز موقوف نیست باید
دید تا کی نجات دست می دهد از خطوط دوستان بدریافت آمده که در
سواد شهر نیپال کوهی بود بران صنم خانه آراسته بود چنان ازین صدمه
شکست و ریزه و ریزه شد و غار عمیق گردید و آب از زیر زمین چندان
بر آمد که غار پر آب شد حالا دران مقام نه کوه است نه صنم خانه بجز غار عمیق

ماندی هیچ کردن نبود که زیر بار منت وی نبود علاوه ازین لطف ازلی
مبذول حال وی بود که همت بسر داشت هر یکی در حیات وی رض از علوم
درسی بالاستیعاب فراغ کلی حاصل ساخته در تحصیل علم باطنی ازان
حضرت رض سرگرم شدند و صاحب اثر گردیدند که بعد وی محتاج بتمدد
شیخ دیگر نبودند و بعضی از آنها رو بروی وی رض صاحب تصرف
شدند مولف کتاب میگوید که هر دو فریق از مشائخان بودند بلکه رشک
بزرگان بسیار بودند و بعضی را از رشک نوبت به حساب رسیده بود
واز کمال اعظم وی رضی الله عنه آن بود که سید العرفا سند العلما دامت
برکاته بعد انتقال آنحضرت در ابتدای سال دوم تقریبا باین کمینه بارگاه
ارشاد کرده بودند که احاطه تامه آنحضرت بر تمامی روی ارض چنان بود که
هیچ یک از اهل خدمات عالم بی اطلاع و بی اجازت کاری کردن نمی توانستند
حتی که ملائکه در اکثر امور بروی عرض می کردند که بهر فلان کار تعین شده ایم
اما حکم ازلی بران رفته که بی اذن و اجازت شما نکنیم هرچه فرمائید بان قیام کنیم

حکایات هر جنس تصرف بحتی برخی رقید قلم آورده حاجت بحکایات دیگر نبود اما بپاس خاطر دوستی که چند تصرف مشاهده کرده بود و بحوز ثبت آن درین قرطاس گردید نوشته می آید نقل است

فرمود این طفل رخصت میشود همالوقت شیخ ممدوح را خطرۀ دگر آمد و نیز افسرده خاطر رخصت شدند بعد چند روز بیمار موضع مذکور هلاک شد مادر و پدر گریان گریبان خاک غم بر سر ریخته بوطن باز آمدند و بحضور اقدس حاضر شدند از غایت تعلق و مصیبت ایشان آنحضرت را تحمل نشد فرمود بجز صبر چاره نیست خاطر جمع دارید حق تعالی فرزندی دیگر خواهد داد صاحب حیات ازین مژده جان بخش همه را تسکین خاطر شد بعد چند ماه اثر حمل ظاهر گردید و فرزندی بوجود آمد حمید الدین احمد نامش کردند اکنون معروف به شیخ چمن ست صاحب اولاد و بسی هشیار ست **نقل ست** عجیب سراپا حیرت دوست علیخان و حکیم غلام جیلانی علیهما الرحمه روزی بحضور آن حضرت حاضر بودند و نشست بالای بام بود هر دو شخص بس جسیم و تنا ور بودند گران غایت فربهی طاقت رفتار کمتر بود و گذر تا بالاخانه از نردبان دشوار میشد اتفاقا خان مذکور را شورش آمد بهر تعظیم مجلس برخاست و او یکبار بر حکیم ممدوح افتاد متحمل بار او نشدند و هر دو مردم جسیم جانب بازار تا کمر از جانب پشت خم شده آویختند قریب بود که در بازار از سقف بیفتند حکیم صاحب را اگر میرسید دیگران را خواستند هر چند بسوی خود می کشیدند اما بسبب جسامت آنها نمی توانستند آنحضرت دید که کار از دست رفت دست حق پرست دراز فرمود یک انگشت حکیم صاحب بگرفت و بسوی خود کشید خان مذکور که بر سینۀ او شان از نصف بدن افتاده بود هر دو با مقصوب کشیده شدند و از هلاک سلامت ماندند و خلق از تحت سر مے نگریست

ابوتراب صاحب و مولوی محمد امام صاحب و مولوی محمد قادری صاحب
و مولوی محمد علی سجاد صاحب و مولوی محمد حسین صاحب و بطفیل برادر
این کمینه بارگاه مولف کتاب از یاران طریقه جناب سید العلما سند العرفا
مولانا مولوی شاه احمدی ابوالفضلا ر دامت برکاته و مولوی شاه محمد علی اکبر
و شاه سید اولیاء علی و شاه وعد الله مجاز مطلق بودند از اذکار و اشغال
و اوراد و ادعیه و بعیت سلاسل قادریه و چشتیه و نقشبندیه ابوالعلاء و
قلندریه مجانیه و فردوسیه و مداریه و امامیه و نقل اجازت مرقومه
دست خاص آن حضرت که بر کناره جلد ملفوظات وارثیه ثبت فرموده
اینست بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلوٰة و السلام علی
وسیلتنا فی الدارین شفیع المذنبین رحمة للعالمین صاحب خلق العظیم
اشفق من والدین محمد رسول صلی الله علی محمد و آله وسلم و اصحابه اجمعین
انی مجاز من ابی مرشدی آفتاب طریقت تاج العارفین لاخذ البیعة و ارشاد
الخلائق بما اجازنی ابی مرشدی اجزت لولدی ابوالحسن و ابوتراب و محمد امام
و ابوالحیوة و محمد قادری و محمد علی سجاد و محمد حسین و مولوی احمدی و مولوی
محمد علی اکبر میان و عد الله و محمد اولیاء اللهم وفقهم لمرضاتک و ارزقهم
معرفة و استقامة لطریق شیوخ الکرام و اتباع رسول الکریم صلی الله
علیه و آله وسلم و حبه و حب احبابه اجازت جمیع سلاسل که بان ما جور
کرده اند جمیع اذکار و اسماء و اوراد ادام خداوند تو کریمی از کرم خود چنانکه
دل میخواهد عطا کن امین رب العالمین آمین رب العالمین آمین یا رب العالمین

وتحقیق رسیدہ الا یکی از ینہا کہ شخصے ویرا بگرفتن بیعت تنگ گرفتہ بود
ہرچند آن کس عذر ہا کرد وسوگند خورد کہ ما را اجازت نیست سود نکرد تا آنکہ
درین گفت وشنو سالہا گذشتہ و آن شخص بمرض موت مبتلا شد و گفت
اکنون اگر بیعت من نمی گیرید تو بمی میرم فردا جواب ذمہ شما ست
وما مجبورم کہ بدیگرے عقیدت ندارم آنکس کہ از مریدان شیخ العالمین رضہ
بود ناچار عریضہ متضمن احوال از بدایت تا نہایت ارسال داشتہ بر نشتہ
او حکم قضا توام نفاذ یافت کہ چون عقیدت آن شخص از شما ست اجازت
بیعت دادہ شد کہ بیعت او بگیرند تا بلی توبہ بمیرد از ین اجازت مراد
آنحضرت معلوم نشد کہ بنسبت آن شخص مخصوص بود یا مطلق و علی العموم
و آن حکیم واعظ اللہ صاحب اند خطابات حضرت شیخ العالمین رضہ
صوفی نعمت اللہ ولی باسط میان نعمت اللہ شیخ العالمین
برزخ شاہ ختم اللہ قطب جہانگیر محبوب الہی مخدوم عالم سلطان
تاج العارفین لانظیر لہ شفیع المذنبین شفیع المریدین شیخ الشیوخ
آفتاب طریقت خورشید وقت خورشید زمان محبوب نعمت اللہ احبی لنعمت اللہ
اعز بی نعمت اللہ ولدی نعمت اللہ محبوب اللہ محبوب رسول اللہ نائب رسول اللہ
صاحب السر وفی رضی طائر قدس شہباز انس
آفتاب عالمتاب او را مثل اولیای دیگر ندانند ہر کہ از آن او نیست
از آن من نیست ہر کہ حب او ندارد حب من ندارد ما عین نعمت اللہ ایم نعمت اللہ عین ماست
طریق از و بگیرند مرید او مرید منست مسترشد او مسترشد من است فرزندان او

ذکر یاران طریقت حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہ کہ از رنج فراق شیخ نجات یافتند و بوصال ابدی فائز شدند ذکر احوال مولوی سید اشرف علی قدس سرہ

جناب ممدوح از فرزندان حضرت غوث الاعظم محبوب سبحانی قطب ربانی رضی اللہ عنہ و علیہ السلام اند در حسن و جمال نظیر شان کمتر دیدہ آمد گوئے در حق ایشان گفتہ اند بیت گوئی بزمین ستارہ آمد + یوسف بجہان دوبارہ آمد + در اندک ایام از علوم درسی فقہ و اصول منطق و حکمت کمالی حاصل کردہ بکسب علوم باطنی مردانہ وار کمر ہمت جست بستند و از معاصران گوی سبقت ربودند و ممتاز یاران گردیدند بعد رتبہ سید العلماء سند العرفاء مرتبۂ ایشان بود در باب فقر اعتبار تمام داشتند و تصرفات بلا قصد بیشتر بر دست شان جاری می شد شان محبوبیت از سیمای مہر ضیای شان ظاہر بود و ہم عنایتی کہ از حضرت پیر دستگیر غوث الاعظم رضی اللہ عنہ مبذول حال ایشان بود در آن عصر دیگران را بلکہ برادر حقیقی جناب گرامی را حصہ ازان ندادند بہر کاری کہ مصروف ہمت شدی و اندک رجوع بحضرت جد بزرگوار خود رضی اللہ عنہ کردی ہرگز توقف دران راہ نیافتی از جملہ تصرفات ایشان یکی آنست کہ بارہا بچشم خود معائنہ کردیم کہ ابر غلیظ آمد و طوفان ہوا و رعد و برق پیدا شد مولوی ابو الفضل از اہل

جناب عالیشان از یاد شدند و بر شما بس تیز رسیدند و بی باز دیدند هم
موقع آن می شوند جناب ممدوح فرمودی چه قدر تیغ بجا منزل کلی
نجاری خواهند شد و صد گرفتی و مراقب شدی یک ساعت تمام می شد
را به پله پله گردیدی و جا ساکن ماندی یا بطرف دیگر بالفور متوجه
شدی تا آسمان صاف شودی این تصرفات از غلبات روحی قدس
سره بود و اکثر می شود و تعذیب جلالی و سلب احوال از تا الآن نظیر بخشش
مورد عنایات اتم چه خود حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه بود اکثر شیخ
العالمین رضی الله عنه از تصرفات روحی دست کردی و هیچ نمودی که فرمود
که مخدوم الملک حضرت شرف الملة والدین البهاری قدس سره مخدوم
مظفر را در تصرفی غیر مسدود بود چنانکه تصرف از خود کردی یا از حق در جه
ماندی یکبار منع کردی اما استغنای شان محبوبی چه قبول کرد و جناب
حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه دست از عادت و چالاکی مزاج
باز نمی آمد **نقل است** مولوی محمد امام صاحب دهستان که تا میر مومن
در قصبه بیلهای سه پادری برشادی دوستی رفته بودم جناب ایشان
هم در بارات تشریف میداشتند ناگاه قریب دو گهڑی بارات باد و بارش گر
گرفت گوئی نوبت بجان رسید گفتم از این صورت نمیت بلکه مراجعت تا وطن
هم دشوار شد که این عارضه رد شود که سپیدا شده سه چهار روز بماند اما
فرمایش میبایدند برو الی الوطن چگونه روم که طاقت سواری ندارم فرمودند
خاطر جمع دارند ممکن نیست که با این شما لبس بارات روم و شما اینجا تنها

گذاریم ومراقب شدند یک ساعت نجومی هم نگذشته بود که تسکین کلی
دست داو باز سر از مراقبه برداشتند و فرمودند که در گشت برات از من جدا
نشوند چون در خود طاقت یافتم و وقت گشت برات رسید
همه دوستان بجلو برات برخاستند ما نیز پیاده همراه ایشان شدیم
عجیب لطف بود که چون همراه ایشان می ماندیم هرگز اثری از درد در خود
نمی یافتم و اگر ده پانزده قدم فاصله می افتاد فی الفور اثرش ممتاز میشد
و قبل از آن که با ایشان رسم خود بمین و یسار می دیدند و تلاش من میکردند
و فی الفور سکون در رسیدم از آنجا که مسافت گشت دور و دراز بود
و کثرت تماشائیان و هجوم مردمان و روشنی و آتشبازی و شغل بحیله
در تماشا خیال همراهی جناب ممدوح نماند و دور تر افتادیم دفعتًا آنقدر
تکلیف درد پیدا شد که طاقت گام زدن نماند هر چند خواستم که خود را
بجناب ایشان رسانم نتوانستم و اضطراب سخت آمد که چه توان کرد در این
ازدحام کسی دوست هم قریب نیست که معاونت کند و ما را از اینجا بردارد
و تا فرودگاه ببرد که یک ناگاه جناب ایشان را دیدم مضطربانه هر سو نگران
در تلاش من می آیند تا آنکه نظر بر من افتاد تیز تیز بر سر من رسیدند و از مشاهده
حال من بس مشوش گردیدند و برنج فرمودند نگفته بودم که از من جدا نشوید
بیفائده ما را در تلاش سرگردان و حیران گردید و دست من گرفتند بایک
التفات تسکین حاصل شد از آنجا همراه خود دست ما در دست گرفته باز در
برات آوردند و بنهایت تقید نمودند که ازین وقت باز جدا نشوند تمام

آخر حالا بر و د کر باہم قصد مکان خود کنم فرمود بسیار خوب یکبار آن فقیر
بی اجازت خود قصد دو کانها کرد و برفت ہر گز چیزی ہم طلب نکرد جناب
ایشان با تبسم فرمودند اکنون برخیزند و بر مکان روند ہمراہ شان برخاستم
نقل است یکبار جناب مستطاب مولانا سیدنا مولوی شاہ ابوالحسن صاحب
دام فیوضہ را در حین حیات حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہ مرض سام لاحق بود
و بمرتبہ رسیدہ کہ ظاہراً اطبای زمانہ را یاس کلی بود این کمینہ بارگاہ چون در
بس حال ابتر دید و تشویش خاطر اشرف حضرت شیخ العالمین از حد زیادہ
یافت از غایت اندوہ بی حواس بربالین جناب مستطاب نشستہ فکری
می اندیشید کہ دران حالت یاد فرمودند گفتم حاضرم و قریب تر شدم ارشاد
کردند برو نزد مولوی اشرف علی صاحب و از طرف من بگو کہ بر مزار شریف
حضرت خامسہ و خلاصہ رضی اللہ عنہما حاضر شدہ عرض حال ما فرماید و آنچہ
شد نی است بمن اطلاع نماید ظاہر آثار زیست انحصار نکند آنچہ ارشاد
آن ہر دو صاحب مزار معلوم شود بی تامل بیان سازد حسب الحکم نزد جناب
ممدوح حاضر شدہ پیام جناب مستطاب رسانیدم و طاقت تحمل نماند
گریہ برمن استیلا کرد فرمودند اضطراب نکنند خوب میدانم کہ صحت و خیریت
است اما بموجب فرمودہ میروم آن وقت عصر بود نماز گذارد و بر مزار شریف
کہ قریب از خانقاہ است تشریف برد و مراقب شد بعد یکپاس شب گذشتہ
تشریف آورد و جناب مستطاب را ہمدران وقت افاقہ پیدا آمد و فرمودند
کہ خبر مولوی اشرف علی صاحب باز نگرفتی گفتم دو بار رفتہ بودم معلوم شد

راست میگویند لحظه بلحظه راحت در تزاید می یابم برو مبلغ یکروپیه را
شیرینی بگیر و بر مزار شریف حاضر شده گذار و فاتحه کن صبح آن شب
بحران کامل شد و حق تعالی صحت عطا فرمود نقل است روزی در
مجلس سماع شخصی را شورش مفرط بود و بسیاری از مجلسیان بهر
تعظیم ایستاده بودند و از درد ها رنج می کشیدند الله الله آنکس در دور قریب
جناب ایشان رسید یکبار دست وی گرفته طرفة العین در آفاقه آوردند
که از دور نشسته و هر کسی این حال مشاهده میکرد سید العلما سند الفقراء
دامت برکاته بعد برخاست مجلس پرسیدند این قدر جرأت و گستاخی در
مقابل حضرت شیخ در جواب عرض کردند که حضرت شیخ را تکلیف در دیا
بود که از دیر بهر تعظیم ایستاده راهی نمی دیدم که دفع این حرج کنم چون
در قابوی من افتاد بطفیل حضرت شیخ همه مجلسیان را راحت دادم
چه بد کردم سید العلما تبسم فرمود و ساکت ماند نقل است روزی
در مجلس سماع شخصی مکار در رقص شد و معمول حضرت شیخ چنان بود
که در تعظیم وجد صوفیان صادق و کاذب را برابر شمردی تا هتک حرمت
کسی نشود و انتفای عیب نگردد و بسبب این ریاضت و آبرو بخشی
در تذکره آنحضرت ضمناً و در فوائد حضرت مخدوم الملک شرف الملة والدین
بهاری قدس سره گفته آید بهر تعظیم آن مکار ایستاده بود و عرصه دراز
گذشت بر جناب ممدوح تعب شاق آمد دست او گرفته بمقتضای ظرافت
که اصل طینت و خمیر سرشت بود گوش بگوشش فرمود بس کن که مجلسیان را

روزی جناب مولوی ممدوح مراقب بودند ناگاه در انوقت ما رسیدیم
و دیدیم که جسم شریف ایشان سراپا منور است که هر سر موی بدن در دریای
نور شناوری میکرد پس متحیر شدیم و منتظر آن نشستیم که چون سر از مراقبه
بردارد استفسار آن حال کنم بعد از دیری که سر برداشتند گفتم این ثمره کدام
چیز بود که ترا سراپا نور دیدم بلکه اثر تابانی وی بر دیوارها برای العین مشاهده
نمودم فرمود در جسم انوری رسول کریم صلی الله علیه وسلم فانی بودم یکی
از ثمرهٔ وی آن بود بندهٔ مؤلف کتاب ہمی گوید که جرأت کرده بحضور سید العلماء
عرض کردم که مولوی سید اشرف علی صاحب دام بره و احسانه دیگر از
ثمرات چه بیان کردند فرمود آنچه گفتنی گفتند و ظاهر نفرمود نقل است
مولوی عبد المغنی علیه الرحمه که از مریدان حضرت تاج العارفین بودند
و درین قصبه حق آنست که رویای صادقه در حصهٔ ایشان افتاده بود میفرمودند
که بارها از جناب اغاثت مآب رضی الله عنه مشرف شده ایم اما اکثر بر
صورت جناب ممدوح و اگر بصورت دیگر مشرف شده ایم هم ایشان را
آنجا یافته ایم و دیده ایم که آنحضرت جواب مطلب ما از ایشان فرمودند ایشان
نزد من آمده گفتند که ترا چنین حکم میشود و بعضی حکایت که مبتنی بر احوال
رفیع شان بود در ذکر شیخ العالمین رضی الله عنه گفته آمد بست پنجم ماه
رجب سال یکهزار و دو صد و نوده از هجرت وقت شب نصف آخر رخت
حیات ازین عالم بی ثبات بربستند مزار شریف بر در احاطهٔ روضهٔ
متبرکه حضرت تاج العارفین رض کرده شده غم و الم از رحلت ایشان

درین عرصه کردی نه بقضای حاجت بشری رفتن توانستی با اینهمه شاکر
بودی بس صاحب جوش و خروش و ذوق و شوق و سماع دوست بود
در غلیان نشسته از ضیق النفس هم از غلبه شوق تحمل آواز سرود نشدی اکثر
وجد او در مجلس سماع تا شش روز و پنج روز طول گردیدی لذا قوال شبانه
روز درین امتداد ایام وجد فرمودی و از خواب و خور دور بودی لیکن
درین دور نماز قضا نشد چون وقت نماز رسیدی آن قدر سکون دست داد
که بتکلف تمام تحریمه بستی و نماز گذاردی و در وجد وی قدس سره تعدیت
اثر بسیار بود کمتر کسی در مجلس باقی ماندی که از اثر وی در گریه نشدی علی الخصوص
با هر کسی که در شورش مقابل شدی او از خود رفتی درین امر از فقیر خود نداشت
رفاهی شهر عظیم آباد که در مجلس اعراس حاضر می شدند در مجلس خود عند التذکره
می گفتند که شورش صادق اگر هست مولوی محمد علی اکبر راست و دیگران
مکار اند و بیشتر فساق و کفار معتقدان ایشان ازین جهت بودند هر
از سیمای صفای ایشان آثار ولایت ظاهر و باهر بود که بعضی فرنگیان
از رفقای خود در ذکر خداپرستان می گفتند که من مولوی محمد علی اکبر
صاحب را دیده ام و در خداپرستی و کمال وی هیچ شکی ندارم از بشره
وی کمال ظاهر است یکی از خرق عادات ایشان که حق تعالی
ظاهر می کرد که بارها مشاهده آمد که از شدت ضیق النفس و سرفه و بیماری های
دائمی محض چرم و استخوان بودند و طاقت رفتار بلا استعانت عصای
پیری نبود تا در شوریدگی و حالت وجد ندانم که از کجا طاقت پیدا میشد

از سبب مرض ضیق طاقت و فرصت اذکار هم نیست اذکار را که می پرسید
حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه در تردد افتاد که تربیت شان چگونه
باید کرد که از ذکر و فکر مجبوراند و همچون طالبی را محروم رخصت کردن دور
تر از مروت و شان هدایت است اول فقط توجه قلب ارشاد کرد و فرمود
نگاه تربیت هم شدن می تواند ضرورت اشتغال نیست تا مقامیکه ایشان
درین دار دنیا رسیدند همه از نگاه محض بود نه ثمرهٔ ذکری و فکری نقل است
روزی شیخ العالمین رضی الله عنه در احوال ایشان می فرمودند که درین
روزها تعدی اثر حالت چنان دارند که اگر ببازار وجد کنان روند از
اثر حال شان بر مسافران راه بسته گردد و بازاریان از خرید فروخت
باز مانند و هم کسی گفته که ایشان بی محابا در جوش راه صحرا می گیرند و
بے تامل می دوند و اکثر در اثنای راه چاه است عمیق ازین جهت
بس خوف بر جان شان میدارم ارشاد کرد اگر در چاه خواهد افتاد
هلاک نخواهد شد این وجد و جد دیگر است حاشیه اثر دیگر دارد اکثر حکایات
ایشان در ضمن حکایات حضرت شیخ العالمین رض گذشت روز دوشنبه
تاریخ نوزدهم ذیحجه در سال یکهزار و صد و چهل و هفت قدسی بحضرت
رخت حیات بربست و بجوار حضرت شیخ العالمین پائین قبر والد بزرگ
خود مولانا وحید الحق ابدال قدس سره مدفون شد چون سال انتقال
ایشان سال انتقال حضرت شیخ العالمین رض بود بنا بر آن ماده
تاریخ فکر کرده نشد

استغفار گردیدم گفت سابق البته این عقیدت نداشتم لیکن درین سفر
بفلان شهر که ازینجا مسافت یکماه راه دارد بیمار شدم و بمرض صعب
مبتلا گردیدم رجوع دل بحضرت ایشان آمد بسیار التجا نمودم و گفتم یا سید
اولیاء علی دریاب و بکمال اضطرار بر خود می گریستم همان وقت برای العین
دیدم که تشریف آورده بر بالین من نشستند و بسی دلداری و تشفی نمودند
و چیزی خوانده دم فرمودند هنوز نوبت آن نرسیده که از چگونگی تشریف
آوری پرسم که یکبار از نظر غائب شدند اما از همان وقت در خود اثر صحت
یافتم تا آنکه حق تعالی شفای کلی بخشید مؤلف کتاب میگوید که ما از ایشان
پرسیده بودم که این طاقت حق تعالی که شما عطا فرموده بظاهر ثمرهٔ
کدام ریاضت است گفتند شغلی خاص بما رسیده که ثمرهٔ آن اینست و تمامتر
متوجه تفصیل نشدند ما نیز زیاده محرک بیان نشدم که شاید خلاف مرضی باشد
دیگر از انجمله آنست که در بیماریهای صعب و شدت تکلیف بارها دیدم که
ایشان چیزی دم کردند و فی الفور عقب آن بیمار را راحت دیدم و این
اثر از دیگران کمتر یافتم دانستم که ایشان را البته قبولی است سوم از انجمله
آنست که بمجرد اثر وجد ایشان بر دل من آن قدر ظاهر شد که هرگز اثر انکار
نماند و ازین قبیل بسیار امر است نقل است که روزی در شهر عظیم آباد جائی
مجلس عرس بزرگی بود همه مشائخان شهر حاضر بودند و جناب ممدوح
نیز تشریف برده نشستند شیخ آن مجلس حسب عادت خود تیز نگاهی بر ایشان کرد
و اراده غلبهٔ خود نمود اما بنوعیکه بر کسی معلوم نشود و از علم ایشان مطمئن بود

رمضان قریب نصف نهار شرعی از دفن فراغت شد و شب پانزدهم
آخر پاس رحلت نموده بود

ذکر سالک طریقت میان شیخ کرم علی سهاری

ایشان از یاران ممتاز حضرت شیخ العالمین رض بودند وجه قوت شان
از کاغذ فروشی و شیوهٔ کاغذی بود در سن کهولت کارخانه سپرد پسران
کرده تمام تر مصروف کار خود شد چون آتش عشق نبوی صلی الله علیه وآله
وسلم در کانون سینهٔ بی کینه شان هر وقت مشتعل بودی و شعلهٔ جان
سوز محبت مصطفوی چراغ خانهٔ دل آنها اوقات شغل ورود طریقه داشتی
و بیشتر پر جوش ماندی و کمتر وقت از جوش خالی گذشتی و بدولت استماع
مجلس شریف در عین مراقبه فائز گردیدی نقل است روزی از دوستان
کسی رسالهٔ میر ابو العلی قدس سره که در بیان معارف و سلوک طریقت ابو العلائیه
است بروی خواند از اول تا آخر شنیده فرمود بلی آموخته شنیدم
و سخنی تازه نیافتم آنکس از سخن ایشان بحیرت افتاد که این همه حالات آموخته
ایشان است بحضور شیخ العالمین رض نقل کرد آنحضرت فرمود راست گفته است
نزد او این رساله بجز آموخته حقیقتی ندارد نقل است در ایامی حضرت
شیخ العالمین را تردد پیش آمده بود ایشان را فرمود که ختم کلان
ورود طریقت که مراد از کرور بار است باید کرد هر قدر که جلدتر توانند نمایند
ایشان در چهار روز از ختم فراغ کردند اما انگشتان و دست تا آرنج

در معقد با تأمل و در فهم کرده بود و استاد مجهول بود در فتح تمد دینو عمی یافته شد
که قلم دو زبان از بیان عاجز است نقل است جمعا یاری که ایشان با مجلس
جاری گشت که بعضی کلمات چون منصور حلاج متضمن معنی انا الحق از
زبان ایشان سرزد آنحضرت فرمود هشیار باشی که حال منصور شنیده باشی
چون چند روز برین گذشت باز آن حضرت سید العلما سند العرفا را
ارشاد کرد که شیخ کرم علی ما چند روز برین حال و درین مقام گذشت
توقف درین مقام خوب نیست اگر چندی برین گذشت دیگر ترقی
دشوار خواهد شد یا ازین مرتبه فروتر باید شد یا بالا رسید العلما عرض
کردند در دایره فرمان بالقطع التسلیم و اللطف آنچه تو اندیشی بکرم آنچه
فرمایی لیکن حد تنزل متعذر خواهد شد فرمود بر بیعا و بالا درین خانه
بیرون کمینه ایشان ساعتی با ایشان مراقبه نموده ازین مسلک طریقت
نجات دادند و ترقی ازین مرتبه کنانیدند که باز گاهی حرفی ازین جنس
بر زبان نیامد سه ماه ربیع الاول روز پنجشنبه قریب وقت مغرب در
وطن خود انتقال کردند جهان بجاودان پیوسته شدند

ذکر خیر میان محمد اولیاء

از یاران شیخ العالمین بوده‌اند ثابت قدم در سلوک یکی از خلفات
ایشان آن بود که روزی حضرت ایشان قدم زدند بگرد مسجد را او با ادب
سینه ایشان منوری ما صفا یافتند بر گرد التفات بجواد شنز مانند و صعب

بی پایانہ نکردد تا آنکہ روزی برادر کلانی وی فوت کرد چون وقت از کار بود ہر گرد در حجرہ نکشاد و تجہیز و تکفین بر دیگران گذاشت بعد فراغ و تعاون شریک نماز و دفن شد و اکثر او را استغراق غالب ماندی و از خوبی استعدادش آن بود کہ ہر حال بر دلش جاری شد آنچنان راسخ گردید کہ گوئی ملک آدمی گردید در اثنای سلوک طریقت انتقال کرد چون ذکر یاران متوفی مجمل ترقیم یافت و یارانی کہ بر پایہ ارشاد اند حق تعالے تا قیامت اجرای طریق از انہا کناد در احوال آنہا رسالہ علحدہ نوشتہ ام و بسبب عدم اندراج آن درین کتاب سابق مرقوم شد مناسب آن نمود کہ تکملۂ کتاب تذکرہ اولیای سلف کہ درین وقعیہ مختصر آسودہ اند کردہ آید تا ناتمام نماند

ذکر خیر مخدوم سید راستی قدس سرہ

نام ایشان منہاج الدین است احوال شان از زبان حق بیان حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہ و از دیگر ثقات یاد دارم می فرمود حضرت مخدوم سید راستی از یاران کاملین حضرت مخدوم الملک مخدوم شرف الدین بہاری رضی اللہ عنہ بودند و زاد بوم ایشان شہر حبایان است در خدمت سید عبد القادر خود حضرت سید راستی قدس سرہ می ماند روزی سید فرمود ای منہاج الدین نصیب تو در ملک ہند از بزرگی است مشہور نامش شرف الدین در شہر بہار جلوہ افروز است ہدایت است بروی حاضر شو تا کامیاب گردی

حاشیہ: سید مخدوم راستی کی ولادت بمقام ... معظم بارگاہ ... الخ

در جواب پدر روشن شده است که عمر شریف به شصت و هفت رسید و درین عمر
هر کسی محتاج خدمت است فرمود که این سخن باد بعرض میرسد خدمت ما اگر در حالت
بیماری بود بهم حال حضور چگونه دریابیم فرمود روزی که چهار پسری گردد خلق ترا بنام
حسن یاد کنند و خدمت شود حضرت ایشان بعد طی منازل بسیار و تحمل شدائد
و صعوبات سفر بخدمت نیفتد رحمت حضرت مخدوم الملک رسید و بسالک
یاران آنحضرت داخل گردید بعد چندی روزی در حجره نشسته بود که مخدوم
الملک در آمد آواز داد ای سید داستی بیا بمجرد استماع سخن آنحضرت گریه بر او
مستولی شد و همان حال زار زار پیش شیخ حاضر آمد یاران دیگر که ازین
اسرار واقف نبودند متعجب گردیدند که از حضرت شیخ مخاطب بخطاب که آنچه
شده و بدولت دستی امتیاز یافت جای حسرت بود در تحمل گریه حضرت مخدوم
الملک بر تعجب یاران خطر کار ایشان خود جواب فرمود کسی که بدنبال قدر
دوی سیر چگونه آتش غم تو من پیش نگرداند ایشان و بعد ازین ایشان همین نام مشهور
امیر و پیر شدند و در بعضی فرمان شاهی که در باب خدمت درویشان بنام
حکام صادر یافته بود فرمانی که نسبت خدمت حضرت ایشان صادر یافته
در آن ایشان را از فرزندان حضرت غوث الاعظم محبوب سبحانی رضی الله عنه
نوشته است پس بالنهایت شتاقه کرده و به بالا بر کوه اقامت نموده و خود را
کز میه از خلق رسیده و با حق الله رسیده نقل است جای بر کوه سر بلند که مشهور
بنا کرده است و متصل آن موضع مخدوم پور است و بجانب دیگر کوه ملتان
الوسی دیگر مشهور بکوه برار واقع است اهل هند برا بکار چلهاری نامند

مسکن شیر و خرس و مار و کژدم است حضرت ایشان سه سال کامل بر آن
اقامت داشت و ریاضات شاقه نمود روزی یک شیر غران مقابل وے
آمد و قصد حمله کرد مخدوم را غضب در گرفت نعلین چوبی که داشت بر داشت و بر
سر شیر چندان زد که هلاک شد تا این زمان که عرصهٔ چهار صد و پنجاه سال بر و
گذشته اثر خون شیر در انجا باقیست خلق که بهر زیارت حجره بران کوه میروند
نقش کشتن شیر و سرخی خون او به تواتر بیان می کنند و هم برادر دینی این گنهگار
میان علی احمد عظیم آبادی که بسیر آن کوه رفته بودند مشاهدهٔ این حال کرده بودند
نقل است می فرمود حضرت شیخ العالمین رضہ که چون مخدوم الملک بعد
تربیت و تکمیل ایشان خواست که خلافت هدایت بخشد و جای رخصت فرماید
خرقهٔ خلافت پوشانیده فرمود برو در قصبهٔ بستان نجات و بهدایت خلق
سرگرم باش و رخصت نمود جناب ایشان بتلاش قصبهٔ مذکور تا صوبهٔ بنگال
سیر و سفر کردند اما جای بدین نام پیدا نشد باز بخدمت مخدوم الملک حاضر
شدند و بیان حال نمودند مخدوم الملک فرمود کجا رفتید و سفر دور و دراز
گردیدان مقامی است قریب تر ازینجا متصل شهر پٹنه جانب مغرب بفاصله
چهار پنج کروه مشهور بقصبهٔ پهلوارے و رخصت نمود چون جناب مخدوم
درین قصبه رسیدند و از بعضی ثقات مرویست که آن زمان خود حضرت
مخدوم الملک ایشان را همراه گرفته درین قصبه آوردند و بر سجادهٔ هدایت
نشاندند بعد چندی جناب ایشان عریضه متضمن این معنی که در جائیکه
کسی طالب پیدا نیست نامور بهدایت شدیم امتثال امر عالی چگونه کرده آید

ایشان ہست ہر کسی بر مزار ایشان بہر حاجتی نشست متوجہ شوند یا لشوند
اثر مقام و حال مخدوم ہست کہ حاجتش روا گردد و نقل ہست از عنایت
حضرت مخدوم سید راستی قدس سرہ برین گنہگار مولف کتاب شبی بر حال خود
از بی حیثیتی و بی بضاعتی کہ نہ علم داشتم نہ طلب و شوق آن بلکہ بمقتضای
عنفوان جوانی تمامتر مصروف لہو لعب می بودم و ہمیشہ پند و نصائح با
نرمی و گرمی کہ شیخ العالمین میفرمودی نشنیدم و ناشنیدہ میکردم
لبس زار زار گریستم و از غایت اضطراب راہ درگاہ حضرت مخدوم گرفتم
ہر چند بمسافت یک پرتاب تیر سخت کمان از آبادی دور بود و رہ گذر دزدان
اما از فرط المی کہ داشتم خوفی نکردم و بر مزار رسیدم فاتحہ خواندم و عرضداشتم
التماسی ما آلست کہ مخدوم سعی و سفارش نماو در جناب فریادرس درماندگان
محبوب سبحانی غوث الاعظم غوث الصمدانی رضی اللہ تعالی عنہ و علی جدہ
و علیہ السلام کنند کہ بمطلب خود فائز گردم و قصد شب بسر بردی ہمانجا کردم
بلی از جملہ عنایات آن بود کہ شب تار و ایام برشکال و ہوای مشرقی بس تند
و مرا بجز یک چادر و تاج و پیراہن و پائجامہ دیگر نبود مقابل مزار شریف
نشستم و بدرود مشغول شدم کہ خواندہ ثواب آن بروح پاک مخدوم ہدیہ
گذرانم ترشح باران شروع شد چون جای امن نہ بود بجائیکہ نشستہ بودم
برنخاستم و بجز سایہ آسمان زیر سر نداشتم یک قطرہ آب بر من نمی افتاد
اگر تکلیف می کشیدم از ہوای سرد می کشیدم و گاہ خوف دزدان بسبب
تنہائی غالب می ہست بعد گذشت نصف شب از اذیت ہوای سرد

رضی اللہ عنہ تمام تر بر حال وی نظر عنایت مبذول میدارد ولقینی شعار
است بعنایت حضرت ایشان و رلعراض فی الجملہ تخفیفی پیدا بود اما از
ہر دو پا از حرکت باز ماندہ و بر ران سختگی برابر یک بالشت پیدا بود کہ در
مسامی حجریت و سنگینی ممتاز می شد و ظاہر چارہ کار نبود و روز اختتام
میعاد بعد نماز صبح سید العلماء را یاد آمد کہ امروز میعاد تمام است معلوم نیست
مخدوم کجا تشریف میدارند چون حسب معمول مراقب شد یکبار دید کہ مخدوم
تشریف آوردہ فرمود بدیدن مولوی ابو تراب رفتہ بودم مزاج خوش دارند
اندک ورمی یا بود آنرا دفع کردم حالا ہیچ تکلیف نیست سید العلماء بمجرد این
رویاء عالم معاملہ از مسند برخاست و نزد مولوی ممدوح آمد و استفسار حال نمود
ایشان کہ بہر تعظیم قصد کردند بلی تامل حسب عادت ایام صحت برخاستند
و بحیرت افتادند کہ این طاقت از کجا آمد نظر بر پای نمودند اثری از ورم و
صلابت نیافتند عرض کردند کہ مزاج بحال بود اما حیرت آنست کہ قریب
وقت صبح ورم و تشنج بدستور بود اکنون اثری از آن نمی بینم و طاقت رفتار
ہمی یابم سید العلماء فرمود برای دریافت ہمین امر آمدہ بودم و ماجرای
عنایت مخدوم بیان کرد نقل است شخصی بمن می گفت کہ از کسبی ولیوش
بودم روزی وقت عصر در درگاہ حضرت مخدوم سید راجی قدس سرہ نشستہ
بودم کہ یک ناگاہ آمدم و ہم بر مزار تشریف رسید و راہ گریز بر من بند گردید متصل
دیوار احاطہ مقابل مزار ایستادہ بودم و التجا می نمودم کہ از عنایت مخدوم چشم
آنکس بر من نہ افتد ورنہ گرفتار خواہد کرد با وجودیکہ متصل آنمرد ایستادہ بودم

شوم تا اطمینانی دست دہد فرمود قبائل تو تا فلان منزل مع الخیر رسیدند
وتا اینجا ہم بخیریت خواہند رسید شب کہ رجوع کردم دیدم محفہ قبیلہ تو می آید
وبزرگی پایۂ محفہ کردہ بمقدم کہاران طی منازل می کند چون بمنزل رسید
آن ولی ہم متصل محفہ بنشست پرسیدم کہ شما کیستید وازین محافظت
چہ کار دارید مگر این زن از فرزندان شماست یا امیر از فرزندان شما است
یا نسبی دیگر است آن ولی خدا فرمود ازین ہمہ کہ گفتی ہیچ نیست نام مریم
از اہل قبور قبر یا در قصبۂ پہلواری است شوہر این زن فلان امیر ہر روز فاتحہ برمن
می خواند وہیچ علاقہ از من ندارد وی را از خوف رہزنان تردد سخت
بود حیا کردم کہ از امیر ہر روز تحفۂ بمن میرسد ومن درین راہ بی خطر قبیلہ وی
را تنہا گذارم وبرہزنان سپارم بنابر برای محافظت راہ ہمراہ محفہ شدم
منزل بمنزل تا شہر دہلی خواہم رسانید جای تردد وخوف نیست یکدم از محفہ
جدا نیستم پرسیدم یا ولی اللہ نام شما چیست فرمود خلق بسید راستی
یاد می کنند آن امیر بمجرد این تفصیل کہ شنید در خود نمی گنجید وگفت ازین
راست تر خوابی دیگر نباشد فی الحقیقت فاتحہ مخدوم ہر روز می خوانم وبا
وی ہیچ علاقۂ فرزندی یا مریدی ندارم مگر علاقۂ ولایت کہ ولی خداست وعقیدت
او از آن روز دو چند گردید بعد چند روز قبائل ہم بخیر رسیدند این نقل
مکرر از زبان حق بیان حضرت شیخ العالمین رضی وازسید العلماء دامت
برکاتہ شنیدم نقل است می فرمود شیخ العالمین رضہ یکی از فرزندان
مخدوم ہر شب جمعہ بہر فاتحہ بمزار شریف حاضر می شد اتفاقاً شب جمعہ

طاقت وتحمل دیدن نور جمال آنحضرت نداری که چشم تو از آن نور خیره گردد و همین سبب است که من بر در احاطه آمده ایستادم و در میان تو و حضرت مخدوم الملک حجاب کردم تو توانی که تحمل پرتوان افتاب دین و دنیا کنی و همان به که ترک الزام خود گیری و فاتحه از مکان خود خوانده تحفه بمن فرستی و رخصت فرمود نقل ست یاری از یاران حضرت مولانا رسولنا بقصد زیارت حضرت مخدوم الملک رضه عازم شهر بهار بود چون قصبه پهلواری در اثنای راه واقع بود حضرت تاج العارفین بدمه بقید حیات وارد خانقاه گردید از کسی شنید که درین قصبه یاری از یاران کاملین مخدوم الملک آسوده است بکمال اشتیاق بر مزار حضرت ایشان حاضر آمد بعد فاتحه یکپاس کامل مراقب شد و باز آمد بس بدلاح و خشک گذار مخدوم قدس سره حضرت تاج العارفین رضه پرسید چه دیدی و چه دریافت کردی و چون یافتی مفصل انچه از مقام مخدوم و طاقت تصرف و کمال و حال نزد خود دریافت کرده بود بیان کرد تاج العارفین رضه فرمود اینهمه که گفتی حال تست مخدوم از راه اخلاق و کرم رنگهای مختلفه کیفیات شما بشما نمود واجمالا بنوعی از تفصیل کشود ورنه حال و مقام مخدوم بالاتر از فهم شماست که تحمل آن نمی توانید شد پرتو حال او مهلک شما بود بنا براثری ازان برشما ظاهر نکرد و از لطف خود تفصیل اجمال شما برشما نمود و هم زبانی میان علی احمد یاد دارم می گفت که از ساکنان قرب و جوار کوه ناگرجنی شنیدم دعای حضرت مخدوم سید راستی قدس سره است که برین کوه بدام مفت

بروبر مزار حضرت خاصه خدا الله و سوگند کن که صدق و کذب من و تو ظاهر گردد
آن اجل رسید و مال کالا ندیده برین راضی شد مردمان بسیار منع کردند و لیکن
پنبه هم منع کرد که قسم مکن او خود باوجود دزدی مبالغه در تصدیق نمود و مجوز
بران شد و منع کس نشنید ناچار متخاصمین بر مزار شریف حاضر آمدند نداف گفت
یا مخدوم اگر پنبه از بالاپوش این مرد مفتری دزدیده باشم درین هفته هلاک
شوم و بمیرم و باز آمد هفته تمام نشد که پیوند خاک گردید و عیش زندگی
بر خود تنگ گردانید نقل است از شیخ العالمین رضه میفرمود چون باغ خود
می آراستم و دیوار حصار چار سوی کشیدم جانبی که متصل مزار ایشان بود
هر بار که متوجه درستگی آن می شدم پیادگان حکام مزدوران را بزور
تعدی گرفتار می بردند روزی لب دل تنگ بر مزار ایشان فاتحه خواندم
و گفتم اگر آبادی باغ خلاف مرضی مبارک ست و افتادن قاذورات نجاسات
گوارا است ما هم بدان کوشیم ورنه این چه حال است که یکروز هم مزدوران
کار کردن نمی توانند باز ازان روز گاهی پیادگان ظلمه تعرض از مزدوران
من نکردند ازین طرف می رفتند و مزدوران جای دیگر را گرفتار می بردند
و هیچ دم نمی زدند گویا زبان بند بود تا زمانیکه باغ درست و آراسته گردید
و دیگر حکایت عنایت ایشان در ضمن تذکرهٔ مولوی سید شرف علی قدس سره
گذشت لطف و کرم این هر دو ولی نهایت مبذول حال شیخ
العالمین رضه و اولاد است و در شفای مرض خارش و نیل نیاز ایشان
یک آثار یا دبالاگلگله بوزن پخته مجرب یافته شد و بر آمد حاجات

بصورت از مزار شریف بسیار است اگر بتفصیل ذکر کرده آید کتابی مدوّن گردد

ذکر خیر حضرت حاجی حسین قدس سره

ایشان از قدمای اهل خیر این دیار اند و شنیده شد که از کلام مجذوبانه
بودند و چند سال وفات ایشان گذشته مگر این قدر شیخ العالم مرحوم
میرزا محمد که از اهل فضلات بودند و قلندر ذکر اثبات و نفی حبس دم کرده بر این طریقه
[illegible] است اول از روح پاک ایشان شاه شمس الدین ملتانی
مجذوب معلوم شده بود که قبر وی بر این قدر که ملش موقوف است مجذوب
حضرت تاج العارفین [illegible] عرض کردند فرمود بلی قدر کاملین هم است و
مشهور است که ایشان [illegible] عبدالله انجا یک انگشت یافته شده بود
که وی را دفن کرده اند والله اعلم نقل است روزی میر نور الحسن صاحب
سلمه الله تعالی بر مزار جناب ایشان فاتحه خوانده طلب نسخه کیمیا کردند
همان شب بخواب دیدند فرمود این گیاه که در حوالی قبر است با اندکی
خاک [illegible] قبر است سائیده و در [illegible] اندازه در آتش [illegible]
[illegible] خواهد شد صبح که از خواب بیدار شدند بر مزار شریف
ایشان رفتند بجستجوی آن گیاه یافتند و دیگر جا اخری از آن [illegible]
فرمودند بعمل آوردند [illegible] مبلغ یک [illegible] روپیه [illegible] آمد [illegible]
میر محمد [illegible] آن [illegible] حبابهای [illegible] دست کردم
[illegible] آمد مزار شریف [illegible] از سواد آبادی [illegible]

واقع است

ذکر خیر عاشق شهید قدس سره

ایشان هم از قدمای اہل مزار این قصبه متبرکه اند بس صاحب تصرف
وحاجت روا معلوم نشد که از کجا بودند و چند عرصه بر ایشان گذشت
و مشهور بشهید اند نقل است شبی شاه لعل محمد قدس سره در
ابتدای ایام سلوک از جائی می آمدند قریب مزار ایشان که بیرون قصبه
جانب شمال در میدانی کناره دریا که در زمانه قدیم جاری بود و الحال از
سالها سال خشک افتاده است واقع است رسیدند غول بیابانی
ایشان را گمراه کرد و هر طرف که شعله دهن می افروخت و آواز بر ایشان
میکرد می رفتند و چاره نمی یافتند مضطر گردیدند که شب تار است و راه
گم کردیم اکنون از دست این غول ہلاک شدیم ناگاه از جانبی آواز
آمد این طرف بیا و راه غول بگذار بمجرد این آواز غول بگریخت و ایشان
بسوی آن صدا متوجه شدند دیدند شخصی سر بریده استاده آواز
میکند بیا باین سو بیا خوف و اضطراب که داشتند تسکین یافت قریب
وی آمدند پیش پیش می رفت و ایشان عقب او تا آنکه متصل احاطه
مخدوم سید راستی قدس سره رسید فرمود از ینجا جوار سید راستی
است بروید بخانه خود ایشان پرسیدند شما کیستید که گمرہان را در چنین جای
رہبری نمودید گفت نشناختی عاشق شهید منم و غائب شد دربرای

اثر کمتر یافته می شود تا اینجا کہ بعض سال ہساک باران بکر راین عمل کرده آمد
و در جاہای متعدد بعض آن ورد ند سودی نکرد و فائده نه بخشید آخر از اضطرار نوبت
فریاد رسید و التجا بحضرت شیخ العالمین آوردند فرمود مردمان در ادای
نیاز بد معاملگی کردند اثری ظاہر نمی شود باز از سر رحم مولوی محمد امام صاحب
دامت برکاتہ را فرمود برو بر مزار شریف حضرت ایشان از طرف من فاتحه خوانده
خشتی از قبر شریف برگیر و بیار چون آورده در چاه آویختند روز دیگر بروی خشت
که فتح باب باران گردید و باز حاجت نماند ہمان وقت حضرت شیخ العالمین رضی
بمولوی ممدوح ارشاد فرمود که شیرینی بموزان گرفته خشت را بجاییکه
برداشته ہمان جا نہ و شیرینی نیاز کن نقل است مشہور در خلق که صدق
و کذب وی از ثقات نشنیدم و بر اقرار و انکار او کسی را ندیدم می گویند
در عالم حیات حضرت ایشان کسی خبر رسانید چه نشسته که شیخ ترا تیر زده رگرفت
قریب است که آن را منی بقضا جان بجان آفرین سپارد بمجرد استماع
خبر حالتی بروی طاری شد که از خود رفت و سنگی از زمین برداشت روی
سوی آسمان کرده فرمود اینک اگر ہا نمی کنی ازین سنگ کنگره عرش تو می شکنم
فی الفور ہاتفی آواز داد بس کن که رہائی یافت و جان لبلامت برد سنگ از
دست انداخت و غضب فرونشست واللہ اعلم

ذکر خیر حضرت شاه اسمعیل قدس سره

ایشان از خلفای مخدوم بدر عالم شہباز لیوری اند بہیبت و اسطه از ستید شمس

از دعای بد محفوظ خواهد ماند ارشاد کردند این فرزند صاحب حیات خواهد شد
پس نیکو صورت و پاک سیرت است و آنها که بد رفتار رفتند وجود بی سود داشتند
و جنید نام کردند فاسد مخدوم یعنی شیخ عمر قدس سره که در موضع کاکو تشریف
میداشتند با اهل خود فرمودند در خانه دختر عم فلان امروز جنیده پیدا شده و از
اوصاف حمیده بسیار بیان نمودند اهل ایشان گفتند هنوز قاصدی
نرسیده ارشاد کردند قاصد در راه است عنقریب میرسد بعد ساعتی قاصد
از در درآمد و خوشخبری بوجود فرزند ارجمند نیک اختر رسانید نقل است چون
عمر مخدوم بدوازده سالگی رسید روزی حضرت شاه اسمعیل فرمود ای فرزند
فرصت نداریم کرکشت برنج شالی درو کنانم مزدوران را بگیرد و درو کن و اجرت
آنها از ان دانه حق خود بیار حسب ارشاد پدر متعالی قدر بموضع رسول پور که
متصل قصبه پهلواری است بر کشت زار رفت و درو کنانید مزدوران بد دیانت
در دل اندیشیدند که ایشان طفل ناکرده کار اند حال اجرت ما نمی دانند خیانت بکار
باید برد هر قدر که خواستند و راجرت در و گرفتند و قدری قلیل با ایشان دادند
پدر بزرگوار فرمود همین قدر بود عرض داشت مزدوران حق خود گرفته آنچه دادند آوردم
پس برنج نمود که اگر شعور نبود چرا رفتی و نفرین کرد مخدوم را ملالی در گرفت که ناکرده
کاری ما نکنی نه بود و با وجود آن خود برین کار مقرر فرمود جرئت انکار نداشتم
باز برنج و عتاب چیست لیکن از پاس ادب دم نزد و روز دیگر افسرده خاطر
نماز صبح گذارده جانب همان موضع با یک سبوی آب و یک بوریا روان شد و در
بستان اشبه که واقع سواد ان موضع بود زیر درختی نشست آخر روز که مردمان از

شب و روز اختیار نمود نقل است روزی بسبب بی مایگی و قرب
ایام ازدواج خواهران ناکتخدا تردد افزودن از جد درخواست از آنجناب
مستطاب صلی الله علیه وآله وسلم ارشاد شد اول در فلان جا از دختر
فلان کس خطبه خود کن سامان آبادی خانه مهیا ساز ایشان را خطره
آمد که تهیه سامان از محتاجان شب قوت دشوار است علاوه برین اگر خطبه
خود کنم خلق مطعون بکنند که تدبیر کدخدائی خواهران که تقدیمش ضروری است
ناکرده بآرام خود مصروف است و نیز بهر تقدیر کفاف اهل از کجا آریم آنحضرت
درجواب خطره شان فرمود جای اندیشه نیست چون زن کنی همان زن
سامان کدخدائی خواهران تو کند و انجام دهد و بار تردد بر تو ننهد
حسب حکم قضا توام سمعا و اطاعة جائیکه ارشاد شده بود آدم به تقریب نسبت
ازدواج رخصت کردند بلا توقف آن کس قبول و منظور نمود مخدوم با سامان
بی سر و سامانی تشریف برده رسم عقد مناکحت ادا کرده عروس در خانه آورد
چون آن بس صاحب سلیقه بود حال ابتری خانه و یتیمی خواهران مخدوم از
جانب مادر و پدر دیده بحیرت افتاد و فکری اندیشید که از آن روی فلاح
نماید بجز یک حلقه طلائی در بینی دیگر زیور هم نداشت نزد کسی گرو کرده مبلغ
چهار روپیه از و گرفته شش عدد چرخه و پنبه خرید نمود و در میان چهار خواهران
مخدوم و یک کنیز مملوک خود تقسیم فرمود و یک چرخه خود گرفت حق تعالی
برکت در کار او داد و باندک زمانه فی الجمله اسباب بهم رسانیده خواهران مخدوم
را در قوم او عقد مناکحت بست و بخانه شوی فرستاد و تجهیز فراغ از چهار

کثرت علم ست و فضلا بسیار لغایت تحریر هم از فرزندان ایشان قریب
سنی و چهل مرد فاضل رونق افروز این قصبه شریف اند نقل است می فرمود شیخ
العالمین رضی و سید العلما سند العرفاء دامت برکاته روزی مهمانی وارد خانقاه
مخدوم شد و مخدوم آنروز سرمایه ضیافت و مهمانی نداشت اهل خانه خود فرمود
که مهمانی وارد شده و چیزی هیچ موجود نیست اگر امروز از حلقه بینی گوهر نقرئی
که در روست ببن و بی عوض آن ان شاء الله تعالی گوهر بیش قیمت بتو خواهم داد
لیکن و عده ضرورت ندارد که حال معلوم است و مروارید نقرئی از حلقه
برآورده داد مخدوم او را فروخته سامان ضیافت کرد و آنحضرت را ذوقی با
کبوتران بسیار بود قسم بهتر از کبوتران نداشت همین قسم چند گله پرورش
می نمود و برد رخت تمر هندی که واقع خانقاه متبرک بود کبوتر ها بهر آشیانه
آنها آویخته احتیاط آنچه گربه می فرمود روزی بر خاست و نیزه ای در دست
گرفته کبوتران را خشت داد و خود به آواز آورد چندانکه در تاب آفتاب عرق
عرق گردیده و کبوتران از دور پرواز مانده طلبا و خدام سراسیمه بودند
که گاهی چنین دستور نداشت اما کسی را استفسار جرئت نمی یافت بعضی
از کبار تفرس کردند که این امر خالی از سری نبوده باشد آخر روزی
آشکار گرد تاریخ و روز ماه و وقت و سال بضبط قلم در آوردند بعد
چند ساعت مخدوم نشسته و کبوتران هم در آشیانه آرام گرفتند
بعد چند ماه تاجری وارد این قصبه و از اهل قصبه مکان مخدوم را نشان
جست و بر رهبری کسی در خانقاه شریف آمد و آداب عقیدتمندان بجا آورد

و جانوران چه قسم اند الا مار الیقین بود که مخدوم جنید ثانی هست لیکن بطور را
نشناختم چون بدولت زیارت مخدوم مشرف شدم بلا فرق همین صورت پاک
بود بی کلم و کاست پرسیدند کدام ماه و کدام روز و کدام وقت تفصیل بیان نمود
که سر هو تجا و زند هشت آنزمان نوشته آنروز بر آوردند و بدست او دادند دید و گفت
مفصل همین باز گوئید که سر رشته عقیدت مستحکم تر گردد جا مزین تمام و کمال احوال
پرواز کبوتران بیان نمودند بمجرد استماع با هزاران هزار جان غلام شد نقل
است می فرمود شیخ العالمین رض که مخدوم زادگان قصبه منیر در مجلس جمع و فتحا
میکردند که در قصبه پهلواری فقرا بسیار شده اند اما کسی نظیر بزرگان ما در تصرف
نشد و مشهور بخطاب مخدوم نگردید مردی سیاح جهان گشته در آن مجلس حاضر بود
بیباکانه و بی محابا گفت یاوه گوئی و فضولی مکنید با خوب این کار را میدانم و
در روزگار درین سیر بسر کرده ام پرسیدند تو چه دانی گفت من مرد مسافرم
نه از شما کاری دارم نه از فقرا قصبه پهلواری آشنا هم مگر درین سیاحت
وارد خانقاه شاه جنید ثانی یک روز و شب بوده ام نه مرید او هستم نه از سابق
آشنا اما حال تصرف او آنچه با من بود آن زنده که گوید بعنایت صاحب [illegible]
هم بر خود یافتم که روزی در سیر کوهستان بودم راهی پیش آمد پس قلب
افتان و خیزان از آن سو تا کمر کوه رسیدم اما از آنجا امکان گذر نبود خواستم
از چپ و راست کسی طور فرود آیم مطلق راه گذر ندیدم قصد بالا کردم که بجمعیت
کنم ناگاه شیری غران بر سر ما رسید و قصد حمله کرد لیکن از اینجا از راه تا بمن
رسیدن نمی توانست آخر کار خواست که جست کند پس مضطر و پریشان گردیدم

بدین مرض هلاک شده بودند پیوسته تا ده بیست شبانه اسباب ارشاد و تدبیر اعمال
صحت می کرد و از ابتری حال طفل خطر از سخت اندیشه می‌بود و هر روز زوال استعداد
مرض بر مخدوم عرض میکرد و بجز کلمات تشفی و تسلی هیچ جواب نمی فرمود
تا آنکه روزی حال دگرگون شد و نفس شوریده می‌دمید آمد و گرفت آن
بیچاره بر مصلا نشسته ادعیه شفا می‌خواند و زاری می‌کرد ناگهان یکبار نظر بر طفل
افتاد و بار که زنی بدصورت کریه منظر مهیب شکل چراغی در دست گرفته فتیله
را اشتعال میدهد و شعله او بسوی دل و جگر طفل التهاب می زند و از
دست دیگر هوا الشعله میدهد که حرارت او به دل و جگر طفل میرسد و آن معصوم
از گرمی شعله مضطر میگردد و تنفس در بالا می‌شود و دهان و لب خشک گشته زبان
بیرون میکند بمعاینه این احوال آن بیچاره را آفت رسیده بی اختیار از
مصلا دوید و بر پایش افتاد و بسیار التجا و منت کرد که او را بگذار و رحم کن
یا مرا عوض وی بگیر تا اگر در خدمت تو گناهی و قصوری کرده باشم تدارک آن
خواهد شد و اگر طمع مال داری همه متاع خانه بتو می‌بخشم این طفل بی گناه
را معاف بخش آن بدبخت هیچ شنوا نمی‌شد و جواب نمی داد و سرگرم کار
خود بود مادر طفل و دیگر احباب پرسیدند که این التجا از کیست و این سخن
چیست گفت فلان گندار زن باغبان این محله چراغی در دست گرفته
زیر دل و جگر این جگربند افروخته شعله می زند و از حرارت شعله مولود را
آنا فآنا تغیر حال است هر گونه منت و لجاجت می کنم مطلق گوش نمی کند
و رحم نمی آرد چون چاره کار ندید بی اختیار از دل سوخته آهی برکشید

از چند روز او را ندیده ام و چرا بار ادیده گریخته جواب دادا و بیمار ست طاقت نشست و برخاست ندارد پای گریز کجا دارد گفتند چه بیماری دارد و کجاست من خواهم دید و از ضرورتی دارم گفت همین وقت بخواب رفته است ایشان بحیلهٔ عیادت قصد گوشه کردند دخترش فریاد کرد که مروید و بیدار مکنید تمام شب او را خواب نه آمده است و زن لیس پس وید و منع نمود شنیده ناشنیده ایشان باز نماندند و اندرون رفتند آن کفتار چادر بر رو کشید بانگ بروی زدند ای فلان برخیز که چیزی بتو گفتنی ضروری است او روی خود تمام از چادر پوشید و گفت لیس بیمار ام بعد صحت خواهم آمد حالا بروند بحیلهٔ ضرورت چادر باز و برکشیدند دیدند همه موی سر سوخته و بر رو آبلها افتاده از غایت شرمندگی سر فرو انداخت بهیئت او بسیار خندیدند و از دخترش پرسیدند این چه حال است موی سر چگونه سوخته و آبله بر رو چون افتاده جوابی ندادا ایشان باز آمدند و از اهل و احباب قصهٔ کفتار بیان کردند آخر آن کفتار در همان خجالت ماند و هلاک شد و در دوزخ قرار گرفت و طعمهٔ سگان آتشی گردید و عالمی از دست وی نجات یافت نقل است سیفر مود شیخ العالمین رحمة الله علیه از مولوی ابو تراب صاحب دستیار کانه و ذکر تصرفات مخدوم که روزی در باغ رسول پور که ذکرش بالا گذشت نشسته بودند قوالی گذر کرد فرمود غزلی بخوان تا وقت خوش گردد بعد سماع صوفیه فرمود چیزی تماشا خواهی کرد عرض کرد درین صحرا چه تماشا کنم مخدوم بر بوریا پا دراز کرده چادر بسر در کشیدند و نرگاوی قریه در آنجا مرده افتاده بود یکبار نرگاو زنده

باستحسان آن شیخ را در تاج داشت خلقی هجوم آورده و هر کسی که می آمد بانذر
عالی می آمد تا آنکه در اندک فرصت نذور بسیار جمع گردید و از ملاقات آنها
وقت بر مخدوم تنگ شد و تامل آمد که امروز هجوم خلق چراست بعد
فکر معلوم کرد که از اثر آن شیخ جذب دلها هست و کشش با لهاد سباها
پس ناراض و آزرده شد که اوقات در ملاقات خلق ضائع و برباد رفت
از سر مبارک بر آورده و رفتاری عمیق بر آب که واقع صحن خانقاه بود انداخت
پس از امتداد ایام آن جوگی باز آمد و دید که همچنان عسرت و افلاس
ظاهر است بحیرت آمد و عرض کرد که یادگار فقیر به تجربهٔ عالی مگر نرسید
فرمود بعمل آورده بودم خلق هجوم آوردند و نذور بسیار گذرانیدند که
وقت ما ضائع و تنگ شد ازین رنج و زین غار عمیق انداختم آن فقیر
بمجرد شنیدن سخن مخدوم از هوش رفت و گفت سرمایهٔ زندگی از
محنت شاقه بصرف روزگاری بهم رسانیده بودم و بپاس مخدوم یادگاری
داده بودم اگر گوارا می خاطر اشرف نمود باز بر سر من می زدند بیفاده
برباد دادن چه فرمود اگر وقت رخصت وعده مراجعت و معاودت می کردی
امانت نگهداشتم و اینک به تو واپس میدادم تقلبست اما همچنین مرزی
بنظر عسرت ظاهری اکسیر بخدمت مخدوم گذرانید و بس مبالغه نمود که
در بنائ پیچ اکسیر بی رنج این قدر مس طلا میشود فرمود بر طاق بدار
آن مرد فقیر حسب امر بر طاق خلوت ظرف اکسیر نهاد و رخصت گرفت بعد
چندی که باز آمد میان فقر و فاقه دید پس متحیر و متشوش گردید که سبب

مقابل مزار ساعتی نشست کردن اکسیر اعظم ہست و مزار شریف از آمد فتوح معمور است بلکہ درست ہم نماندہ از فرزندان آن حضرت جناب سید العلماء سند العزم را تعمیم و درستگی قبر بود روزی در عالم مکاشفہ فرمود خیال فاسد اندیشہ اگر دی چندان کہ مرمت و درستگی باد ہمچنان شود آیشان عرض نمودند کہ مگر خلاف مرضی ہست ہدایت نمود کہ نہ نگر اینہمہ ویرانی و بربادی مقبرہ مقتضای شان منست ہر ولی را شانی ہست از قبض و بسط و آبادی و ویرانی و عشق رنگہا دارد مزار شریف ایشان جانب شرق بفاصلۂ پنج شش دست از مزار مخدوم عالم محمد مخدوم قدس سرہ در یک احاطہ واقع است تفصیل آن در احوال حضرت محمد مخدوم قدس سرہ رقم یافت تاریخ انتقال نوزدہم ماہ جمادی الثانی سال یکہزار و ہفتاد و دو از سال ہجرت است مادۂ تاریخ + فقیر حق بود عارف و کامل ۱۰۷۲ھ

ذکر حضرت شاہ محمد واسع قدس سرہٗ

جناب ایشان برادر خورد مخدوم عالم محمد مخدوم قدس سرہ بودند و مستفیض از حضرت تاج العارفین رضی اللہ عنہ لبس مرد مرتاض و متوکل نجبا کیاز معاصران گو یا درین باب گوی سبقت ربودہ بودند اکثر نشست در احاطۂ مزار شریف حضرت مخدوم سید بدیع قدس سرہ می داشتند در حضرت شیخ خود روزی ہم بضرورت حاضر می آمدند و ہرچہ از حالات طاری گردیدی پیش شیخ عرض میکردند تا آنچہ مناسب حال باشد حضرت شیخ

مولانا باستماع این حال نهایت متحیر و خائف گردید قبر شریف ایشان
در احاطه جد القوم امیر عطاء الله واقع است

ذکر خیر حضرت برهان الدین رض

عرف لال میان حضرت ایشان والد ماجد خواجه عماد الدین قلندر محبوب
رب العالمین اند و از خلفای اعظم مخدوم شاه جنید ثانی قدس سرهما
ریاضت سلف می کردند متوکل محض بودند در پیر پرستی یکتای زمانه و لبس
مرد کامل نقل ست امیفرمود شیخ العالمین رض که از صحن خانه حضرت
لعل میان راه آمد و رفت زنان اقارب و همسایه بود که پردگیان عصمت
بملاقات باید گرد از صحن خانه شریف آمد و رفت میداشتند چون کنیز مخدوم
شاه جنید ثانی بهر کاری از ان سو گذر کردی نظر جناب ایشان افتادی
فی الفور بر می خاست تا زمانیکه از چشم غائب شود نمی نشست و اگر
اورا بجناب ایشان سخنی و پیامی گفتن بودی تا وقتیکه او می گفت
ایشان ایستاده بکمال ادب می شنودند و در تطویل سخن می فرمودند
که بنشین و بگو او از ادب پیش شان نمی نشست و ایشان از ادب
او نمی نشستند کسی گفت تعظیم و تکریم کنیز و غلام هم لائق شان او باید
فرمود این کنیز حضرت ماست احترامش زیاده ازین باید که شانش
ارفع ازین است و آنکه گفتی لیاقت کنیز من داشت البته بنسبت و
فرقی در تشریف و وضیع می شاید و از جای نیست که کنیز حضرت شیخ را

در مقام نجاسات از بہر انحراف صحبت اہل دنیا فرمودہ شد ارشاد کردند
توقف در مقام قاذورات اهون است از آنکہ با اہل دنیا در نشینیم لوی
بادر یکساعت یا دو ساعت افزون می نشینند و اثری ازو باقی نمی ماند اما اثر
صحبت نمی رود اگر بدست نعوذ باللہ دل را تیرہ می کند و در گناہ می انداز
و اگر خیرست اسأل اللہ قلب را از جمیع ماسوی پاک می سازد منقول است
از امام جعفر صادق علی جدہ و علیہ السلام پرسیدند کہ بدترین امر چیست
کہ از و احتراز واجب باشد فرمود صحبت بد گفتند کہ بد از صحبت بد کمتر است
ارشاد کرد بلی آنچہ بد کردی بیک توبہ محو می توانی کرد کہ گناہ فعلی ست بقا
چون نماند اثرش ہم نماند و اثر صحبت امری ست پایدار نہ بینی اودکان
عطارین کوچہ و بازار را خوشبو میدارد و ہر کہ دمی آنجا قرار گرفت معطر
بر خاست ہمچنین اثر صحبت بد کہ بدقت و جہد می رود در و خوف آن است
کہ تا زمان اندفاع اثر باز در معصیت افتد انتقال پانزدہم ماہ ذیقعدہ
سال یکہزار و یکصد و ہفت از سال ہجرت بودہ مزار شریف بالین مزار
شریف خواجہ عماد الدین قلندر قدس سرہما در یک احاطہ زیر درخت نیب
کہ بس کہنہ و تناور ست واقع است ولیس پشت مزار شریف قبر اہل خانہ
حضرت ایشان ست و الحال چبوترہ نو ملصق چبوترہ آنجناب تعمیر کردہ
قبر استاذی اخی شاہ نور الحق و مولوی ظہور الحق علیہما الرحمہ کردہ اند

چون منظور آن بود کہ مستفیضان شیخ العالمین رضی کہ ازین عالم

کرده شد تاریخ انتقال هشتم ماه ذیقعده روز سه شنبه اول وقت صبح
صادق سال یکهزار و دو صد و سی و شش از سال هجرت بوده صبیه عم ستنه
کلیما لرسول رضوی بی بی ولیه زوجهٔ اولی جناب مستطاب مولانا شاه ابو الحسن
دام فیوضه بودند که در خواب و بیداری دولت تشریف اولیاء کرام و ائمه
عظام علیهم السلام نصیب ایشان بود و بیشتر از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله وسلم هم در بیداری مشرف شدی و لعرض و معروض افتخار
اجازت یافتی مزار شان در میان دو چبوترهٔ تاج العارفین و شیخ العالمین
رضی الله عنهما واقع است

ذکر خیر مولوی علی حسن رحمه الله

ایشان نبیرهٔ حضرت شیخ العالمین رضی الله فرزند ارجمند جناب مستطاب
مولانا ابو الحسن دام فیوضه بودند بسر مقبول بارگاه حضرت شیخ العالمین رضی
و آنحضرت می فرمود که این چنین مستعد حالات کسی ندیده ام و منظور عالی چنان
بود که بسرعت تمام تربیت و ترقی درجات کنانیده تربیت خلق و امر ارشاد
و هدایت مفوض بایشان فرمایند و خود دانند و اسی کلی از خلق گزینند حق تعالی
نخواست که در رنج دنیا و مکروهات وی زیاده تر مانند در عمر بست و چهار سالگی
جنت آرامگاه خود ساخت و داغ مفارقت بر دل باب و جد و عم و خال
نهاد روز مرگش بر احباب بلا فرق یوم النشور بود بست و نهم ماه ربیع
الثانی سال یک هزار و دو صد و سی و شش هجری وقت ظهر

نیز قمیصه قادریه بود القصه مخدوم در زمان خود یکتایی که داشت نظیرش
نبود بس خرق عادات بر دست ایشان شده و در سلسله قمیصه خود
خاتم الکاملین گویا حضرت ایشان شدند و فی الحقیقت بدر فلک حقیقت
بودند. نقل است سامی فرمود شیخ العالمین رضی الله عنه در تذکره
مراقبه چشم بند کرده و گشاده که مخدوم بدر قدس سره همیشه در مراقبه
چشم گشاده داشتی و بند نکردی روزی یاری بمقبول بارگاه عرض
کرد که در طرق شیوخ دیگر یاران ما همه از هر سو چشم بند کرده مراقب
میشوند نهایت خوش می نماید و سبب جمعیت خاطر و انبساط طبع و
جوشش می گردد اگر در طریقه عالیه هم بدان اجازت باشد بسی خوش بود
فرمود خبر آرید که کلال ظروف گلی در پزاوه نهاده و مرتب ساخته یا نه کسی
عرض کرد در همین موضع بالفعل پزاوه درست شده است خبر گیرنده
شخصی رفت و بکلال حسب حکم مخدوم فرمود که آتش در پزاوه ندهی
تا اجازت مخدوم نیابی و خبر رسانید که پزاوه مرتب است فرمود فردا
خواهیم رفت صبح با یاران متوجه بسوی پزاوه شد و ساعتی در انجا
چشم بند کرده مراقب نشست و باز چشم گشاده و بسوی پزاوه نگاه
فرمود همه ظروف در پزاوه یکبار پخته و سرخ شد از آن زمان گفت تا زمانیکه
این قدر جوشش گرمی در نگاه پیدا نه بود در مراقبه چشم بند کردن چه
سود و باز مراجعت بخلوتخانه نمود آن پزاوه چند عرصه زیارتگاه عالم بود

ذکر خیر حضرت میر سید شاه

تعالی بعد حضرت مخدوم چند روز سر عالیشان از خلفای شیخ قادریه
اند مزار شریف ایشان شرقی موضع نجیبا پور بسبس متصل آبادی بر سر راه
آبادی موضع واقع است نسبت بر اکثر سالکان طریقت ما با ایشان انتساب
تمام و نسبت سید بمقامست گلشاه جان فرو

ذکر خیر شاه کالن قدس سره

قبر شریف ایشان جدا ماند مخدوم حضرت قدس سرهما از فرزندان
مخدوم اند بعضے از احوال ایشان که حضرت ایشان که بسمع رسیده در تذکرهٔ حضرت
شیخ العالمین بعز بعید قلم آورده شده در قرابت نزد خواجه شیخ آباد

ذکر خیر حضرت زبدة العارفین خواجه عماد الدین قلندر قدس سره رضی الله عنه

حضرت ایشان از اولیاء کرام این قصبه اند حضرت پهلواری اند رحمها
تعالی و علیهما عین ملاقات بالاشرف از فرزندان ارجمند حضرت شاه بدیع الدین
عرف لعل میان قدس سره العزیز اند ذکر ایشان بالا گذشته است
سی حضرت شیخ العالمین کرد حضرت ایشان ما اتفاق تحصیل علوم
از فقه و اصول و تفسیر در شهر دهلی با استاد بوده اند تا بتحصیل اکثر حضرت
شاه نسیم فاضل رضی الله عنه که اهل وطن شریف شهر کشمیر بوده اند
ایام اتفاق سکونت بشهر دهلی شده برای ملاقات حضرت ایشان که

بشما طالب العلم بودند بعضی می آورد و نزد ایشان نشسته مستفید بود
و در حل مشکلات امداد می نمود حضرت خواجه در حضرت وی رسوخ عقیدت
کرد و استمداد و عنایت در فتح باب کار و ترقی آورد و روز بروز استحکام
می پذیرفت تا آنکه بعد فراغ از کسب علوم رجوع بسید رضا نمود و مرید شد
و داخل سلک یاران طریقت گردید سید قدس سره که فریفتهٔ جمال باطن
حضرت ایشان بود تمامتر سرگرم تربیت شد اول ریاضت و مجاهدت خواجه
آن بود که سید رضا فرمود ای فرزند ملبوسات خود در دست بقچه من دار
روز جمعه در تبدیل لباس چرکین و تلبیس البسه پاک و صاف موافقت
با من کن که هم ملبوسات شما باحتیاط خواهد ماند و حساب کار گاهی بغلط
نخواهد افتاد و چند ماه باین لطفا خو پذیر فرمود تا آنکه روزی خود بعد غسل
جمعه لباس صاف پوشید خواجه را امر به تبدیل لباس نکرد و هفته دیگر
هم بران ملبوس گذشت جمعه سوم نیز بدستور جمعه اول منقضی شد و خواجه
هیچ عرض نداشت که ملبوس بس کثیف شده ضرورت تبدیل است یا
بکدام قصور اعراض بخاطر اشرف راه یافته همچنین زمانه دراز زیاده از شش
ماه بران یک لباس که در بدن بود حضرت خواجه قناعت داشت و بسر میکرد
پاره پاره شده بود که در هر مقام تاری پوسیده از ان می افتاد روزی
مجلس عرس بزرگان بود حضرت سید رضا نیز اهل مجلس دعوت کرده
بود و دیگر مشائخان دهلی نیز مجتمع بودند فرمود از فلان بجا طلب آمده چون
شب نقل فلان بزرگ است رفتن ضرورست مناسب می نماید که شما هم

من آمد چون بسواد وطن رسید با وجود انکشاف حال او یاری را فرمود
برو و به بین که چه حال دارد و بکدام لباس است آنکس رفته و دید و نحواجه
عرض کرد که ساعتی در اینجا توقف کرده آید و باز آمد و بحضور حضرت
لعل میان والد بزرگ شان ظاهر کرد که بلباس تقوی و صلاح و فلاح
دینی آراسته و پیراسته است خوشوقت شد و برخاست بیرون قصبه
رفته ملاقات نمود و چشم را از دیدن جمال فرزند نور ها افزود و بر دل
پاک الواب انفراغ سرور کشود و هر دو بزرگ داخل دولت سرای خود
که بظاهر گنجی و گوشه بود و بباطن رشک هفت بهشت گردیدند
کرامات و خوارق حضرت خواجه بسیار بسیار است بلکه زیاده از شمار از انجمله
آنست که می فرمود شیخ العالمین رض که روزی حضرت خواجه در سماع
بود و وجد و رقص می فرمود حضرت تاج العارفین رض که دران عرصه نوجوان
بود و بخدمت عالی حاضران وقت یکبار در عین انبساط و وجد قریب
تاج العارفین رض آمد و بروایت صحیح بلکه اصح آنست که دران وقت حضرت
تاج العارفین شریک محفل شریف نبود ناگاه از انطرف گذره که نظر کیمیا
اثر حضرت خواجه رض بر حضرت ایشان افتاد آواز داد ای فلان بیا
بشنو چون قریب رفتند آنحضرت در دور وجد بود قریب جناب الشان
آمده فرمود مهمانی می آید برای او سامان ضیافت مهیا کن درکسی امر
فتور واقع نشود جناب ایشان تسلیم نموده متوجه دولت سرای حضرت
خواجه شدند تا بابل آنحضرت اطلاع مهمان کنند در اثنای راه که شور

بحیرت افتادند که خلاف دستور بلاکاری رفتن ببازار حکم میشود که بار ثانیا
ارشاد شد که سیر بازار کنید سبب ارشاد با حیرت تمام بر خاست ورو ببازار آورد
و حیرت استفسار نداشت که در طریقه سلوک سلم ولا را گنجایش نیست و چون و
چرا راد خلی نه چون در بازار رسید ناگاه نظرش بر دوکانی افتاد دید که حضرت
خواجه رضا استاده است حیرت بر حیرت افزود و از خود رفت بکمال فرط
محبت دوید و بر پای مبارک بوسه داد وافتخار حاصل نمود و عرض کرد
که درین شهر از کی اتفاق تشریف آوری شده و فرودگاه کجا مقرر کرده شد
ارشاد کرد همین وقت درین شهر آمدم سبب آنکه درین ساعت بی اختیار
دل بدیدن شما اضطراب کرد که تسکین خاطر بغیر دیدار جمال آن فرزند
دلبند ممکن نبود بنابر یک قدم آمدیم دیدیم و مسرور گردیدیم حالا بوطن میرویم
تو نیز نزد مولوی برو آزین ارشاد و دیگر حیرت آمد که درین شهر تشریف آوردن
و بغیر ملاقات حضرت مولانا رسولنما مراجعت بوطن فرمودن بس عجیبست اما
از پاس ادب دم نمی زدند چون رخصت یافته بحضور مولانا رسول نما رسیدند
وانچه معائنه افتاده بود بعرض بیان آورد تبسم کرده فرمود که برای همین
شما را بسیر بازار فرستاده بودم که شما مصاحب بهر دیدن شما امده بودند و
منتظر لقای شما در بازار استاده شدند و تقاضای حال شان آن
بود که این وقت آمدن در مدرسه من ناگوار نمودند با بر نظر هرج اوشان شما
را محرک سیر بازار گردیدم نقل است می فرمود شیخ العالمین رضی الله تعالی
حضرت خواجه در صحن خانه مشی اقدام می فرمود یکبار رنگ روی مبارک

باول وقت ظهر پیش خواجه رض آوردی که آنحضرت پوشیده نماز جمعه
می رفت و پیراهن دیگر درست نمی کرد تا وقتیکه سابق بیکار نمی شد نقل
است می فرمود حضرت شیخ العالمین رض که یاری از یاران حضرت خواجه
بشهر عظیم آباد در مجلس درویشی نشسته بود آن درویش بتحقیر مذکره طریقهٔ
قلندریه درمیان آورد آن یار خواجه را ناگوار آمد گفت سخن بیهوده بگذار هر چند
درین طریقهٔ عالیه ما را رتبهٔ نزد قلندران سرمست نیست مگر اینک گوی و اینک
میدان به بین اگر چشم روشن داری که با ذکر قلندریه می کنم و در کلمهٔ نفی
بجمله ما سوی الله از نظرم غایب و منفی میشود و بجز اثبات حق دیگر نمی ماند
و پیر من خواجه عماد الدین قلندر محبوب رب العالمین در قصبهٔ پهلواری
موجود است و سجادهٔ ارشاد است برو و به بین که او چون ذکر قلندریه میکند
در کلمهٔ نفی جسم شریف وی از نظر خلق غائب می شود و در کلمهٔ اثبات
ظاهر و نمایان می گردد باری اگر ترا هم چیزی باشد پیش آر آن درویش
لب بسته و سرنگون شد و جوابی نداد نقل است شاه خدا بخش قدس
سره می فرمود نقلا عن تاج العارفین رض که حضرت تاج العارفین بعد انتقال
حضرت خواجه رض شبی مطالعه کتابی می فرمود و حضرت شاه غلام نقشبند
که در جبار پیر و برادر حضرت تاج العارفین بود قریب زانو بخواب رفته
بود ناگاه آواز نعلین چوبی از صحن خانه شنید سر از کتاب برآورد دید
که حضرت خواجه می آید و دید و شرف پابوس حاصل کرد و اقرار نرمی و گرمی
اندام در مساس پابوس امتیاز نمود پرسید یا محبوب رب العالمین بعد

او ترا نفعتے رساند فی الحقیقت در چند روز معین آمر پیش آمد که بدل دوستان شد نقل ست می فرمود شیخ العالمین رضی کہ بعد تکمیل طریقہ حضرت تاج العارفین را تردد بخاطر اشرف راہ یافت کہ بیعت بر دست حضرت مولانا رسول نما کنم یا بر دست حضرت خواجہ کہ ہر دو بزرگ ذی حقوق من اند رجوع بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کرد ارشاد شد کہ نصیب بیعت بر دست خواجہ عماد الدین قلندر ست بر وی او منتظر نشست تاج العارفین رضی عرض رویای صالحہ بحضرت مولانا رسول نما رضی کرد بمجرد استماع فرمود زود برو کہ کار از دست نرود آنحضرت رخصت یافتہ بوطن رسید و بر دست حضرت خواجہ بیعت کرد و باجازت جمیع سلاسل قادریہ و نامیہ و قلندریہ و چشتیہ و فردوسیہ و اذکار و اشغال ممتاز گردید و تربیت یاران حضرت خواجہ نیز مامور شد و حضرت فرمود کہ حالا ایام حیات مستعار قلیل باقی ماند می خواہم کہ بفراغ دل متوجہ کار خود باشم تعلق تربیت یاران ہم نماند بعد چند روز تاج العارفین رضی باز رخصت گرفتہ عازم شہر بنارس گردید و فائز خدمت فیض درجت حضرت مولانا رضی شد چند ماہ قیام کردہ بود کہ مکتوب ارشاد اسلوب حضرت خواجہ بطلب آنحضرت رفت کہ خود را زود رسانید ایام فرصت قلیل است و سخن گفتنی کثیر و مکنون خاطر اشرف حضرت خواجہ چنان بود کہ مشائخان شہر پٹنہ و دیگر روسا و درویشان قرب و جوار را استدعا فرمودہ بمجمع مشائخان و درویشان تاج العارفین را رضی خرقہ خلافت پوشانند تا ہر کہ و مہ بران مطلع شوند و ہم بعضے از کار

اجازت حضرت پیا الفا کپ تاج العارفین رضی بلا درجات بودہ

۱۱۱۲ھ اعلان آن باقی ماندہ بود مقصد دیر اوزا خلافت دادن در مجمع عام کہ انتقال فرمود

این مضمون بود خواندہ تا باشد کہ تنہا را خیال آن آید حضرت تاج العارفین
لس متاسف شدند عشق در دل ماند و یار از دست رفت + دوستان
دستی کہ کار از دست رفت و دیگر حکایات حضرت خواجہ رضہ در ذیل حکایت
حضرت مولانا رسولنما و حضرت تاج العارفین رضہ مذکور شد و چون این حکایات
مشتمل احوال ہر سہ بزرگان بود بنا بر خاتمہ برین حکایت کردم و بدایت
ذکر از احوال حضرت مولانا رسولنما کہ مرشد و پیر طریقت حضرت تاج العارفین
رضی اللہ عنہما بود بنا کردم و نہایت بر ذکر احوال حضرت خواجہ محبوب
رب العالمین رضہ کہ پیر بیعت تاج العارفین رضہ بودند نمودم خطابات آنحضرت
محبوب رب العالمین رضہ خواجہ افضل المجاہدین مرشد السالکین
شفیق علی المخلوقین مقصود السالکین و در نیاز حضرت ایشان معمول خاتم
الست کہ بورانی بالضرور می کنند کہ بس مرغوب طبع شریف بود ختم الاختتام
بالصلوٰة والسلام علی سید المرسلین خیر الانام محمد و آلہ و صحبہ و ذریتہ و ازواجہ
و عشیرتہ و اشیاعہ و اولیائہ و علی سائر ائمہ اجمعین والحمد للہ رب العالمین
شب دوازدہم ماہ جمادی الثانی ماہ انتقال حضرت تاج العارفین رضہ از
مسودہ فراغت یافتم در ماہ رمضان شریف شب بست و دوم این نقل
مسودہ اختتام پذیرفت سال یکہزار و دو صد و چہل و نہم اللہم تقبل منی
واجعلہ مقبولاً فی حضرت اولیائک و فی قلوب المومنین ولا تجعلنی ملوماً
و مطعوناً فیہ ولا تحرمنی من اجرہ و برکاتہ بحق نبینا محمد و آلہ و صحبہ صلی اللہ علیہ
وسلم علیہم اجمعین

چہار قل لیکن سورۂ اخلاص سہ بار بعدہ سبحان ربک رب العزۃ
عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین بعدہ آیت
ان اللہ وملائکتہ یصلون علی النبی یا ایہا الذین آمنوا صلوا علیہ وسلموا تسلیما
بعدہ درود لبیک اللہم ربنا وسعدیک اللہم صل وسلم علی سیدنا ومولانا
محمد وعلی آل سیدنا ومولانا محمد صاحب التاج والمعراج والبراق والعلم
دافع البلاء والوباء والالم جسمہ مقدس مطہر منور معطر فی الحرم اسمہ مکتوب
فی اللوح والقلم سید العرب والعجم سید الثقلین نبی الحرمین امام القبلتین
وسیلتنا فی الدارین صاحب قاب قوسین جد الحسن والحسین محبوب رب
المشرقین والمغربین مولانا ومولی الثقلین ابو القاسم محمد ایہا المشتاقون
بنور جمالہ صلوا علیہ وآلہ این درود خاصۃً در قل جناب رسول کریم صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم خواندہ می شود ودر قل حضرت امیر وحضرت پیر دستگیر
وحضرت تاج العارفین وشیخ العالمین رضی اللہ عنہم برائن درود اختتام
کردہ میشد اللہم صل وسلم علی سیدنا ومولانا محمد وعلی آل سیدنا و
مولانا محمد الذی کان علیا فی درجاتہ حسنا فی صفاتہ شہیدا فی تجلیاتہ
زین العابدین باقر علم الاولین والاخرین صادقا فی اقوالہ کاظما فی
جمیع احوالہ متمکنا فی مقام الرضا جوادا کفہ عند العطا رادیا الی سبیل النجات
عسکریا مع الغزات مہدیا الی طریق الیقین صلواۃ اللہ وسلامہ علیہ
وعلیہم اجمعین مگر در قل حضرت پیر دستگیر محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ جزو
آخر درود غیاث المستغیثین ودر قل حضرت تاج العارفین لفظ محبوب

سید العلماء سند الفضلاء استاذ الکل سیدی مولائی مولوی احمد حسن
صاحب قبلہ مدظلہ العالی را و بعضے دیگر برادران را فرمودند کہ قصد دریافت
مرضی مبارک از مزار شریف نمایند چون این بزرگان حسب الحکم بر مزار
شریف رفتہ سر بمراقبہ شدند و استصواب نمودند آنحضرت رضی اللہ
عنہ زادہ نمودند کہ می فرماید وقت چاشت کہ وقت انتقال رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم قل من نیز مقرر سازند بنا بر ہمان وقت مقرر کردہ شد

فائدہ در بعض جاہا معمول روز عرس اینست کہ دو قل می شود یکے
وقت شب اول مجلس و مجلس بعد فراغ تقسیم طعام شروع میشود
و ابتدای و انتہای مجلس از قل کردہ میشود و این قل آخر در عرس ربیع الاول
وقت چاشت کہ وقت انتقال رسول اللہ علیہ وآلہ وسلم است و در ماہ
ربیع الثانی از انجا کہ وقت انتقال حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ
عنہ معلوم نیست و از کتابے بہ ثبوت نرسیدہ بنا بر یک قل کہ شب
یازدہم در ابتدای مجلس مے شود اکتفا کردہ می آید و علی ہذا القیاس
در ماہ رمضان شریف مجلس حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم اللہ وجہہ
الشریف کہ مجلس یک شبہ میشود یک قل اولا کردہ می شود و در
عرس تاج العارفین رض یک قل اول وقت شب و دوم بعد مجلس
سماع قریب نصف النہار کہ وقت رحلت بود کردہ می شود و درین سنہ
عرسہای ربیع الاول و ربیع الثانی و جمادی الثانی مجلس وازدہ کردہ می شود و در ماہ
جمادی الثانی شب بست و یکم قل حضرت امیر المومنین کردہ می شود